

SHAHUDE YARAN

ماهنامه فرهنگی تاریخی
دوره جدید / شماره ۵۰ / دی ماه ۱۳۸۸ / بها ۱۰۰۰ تومان
یادمان شهید علامه سیدعارف حسین الحسینی

یادمان



یار وفادار انقلاب...

۱	یار وفادار انقلاب ... / دیباچه
۲	علامه سید عارف حسین الحسینی در آئینه توصیف امام
۳	مجاهدات شهید عارف الحسینی در آئینه توصیف رهبر معظم انقلاب
۴	درنگی در حیات علمی و عملی علامه شهید عارف حسین الحسینی ... / علی اکبر رحمت پور
۷	شهید علامه سید عارف حسین الحسینی در آئینه توصیف استادان و یاران
۱۴	«شهید عارف الحسینی و انقلاب اسلامی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین محمدحسن رحیمیان
۱۵	«جستارهایی در منش سیاسی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین سید جواد نقوی
۲۱	«شهید عارف الحسینی در قامت یک پدر» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام سید علی عارف الحسینی
۲۵	گفتی‌هایی ناگفته از سیره عملی علامه شهید سید عارف حسین الحسینی... / حجت الاسلام و المسلمین سید جواد هادی
۲۹	«یادها و یادمان‌هایی از یک دوستی طولانی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین شیخ حیدر علی جوادی
۳۱	«مروری بر پیشینه علمی و مبارزاتی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین سید رضا برقی مدرس
۳۳	«جلوه‌هایی از سلوک فردی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین صادق نجاتی
۳۵	«جلوه‌هایی از سلوک فردی و سیاسی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین سید یعقوب حسین جعفری
۳۹	«سلوک سیاسی و تربیتی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام ناصر عباس
۴۳	«سلوک فردی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام سید شهاب حسین شیرازی
۴۶	«شهید عارف الحسینی در قامت یک استاد» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام شیخ نذیر حسین مطهری
۴۸	«شهید عارف الحسینی و مذاهب اسلامی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام ثواب علی حیدری
۵۱	«سلوک فردی و اجتماعی شهید عرف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام محمد اصغر رجائی
۵۳	«جلوه‌هایی از اندیشه و منش سیاسی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام سید صادق حسین طاهری
۵۶	«ویژگی‌های رهبری شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام سید احمد حسین حسینی
۵۹	«هویت معارضان شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با فرحت حسین مهدوی
۶۲	«شهید عارف الحسینی در قامت یک استاد» در گفت و شنود با حجت الاسلام حبیب حسین جعفری
۶۴	«شهید عارف الحسینی در قامت یک استاد» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام سید محمد سبطین حسینی
۶۶	«حفظ و نشر آثار شهید» در گفتگوی شاهد یاران با حجت الاسلام شبیر حسین بخاری
۶۷	«شهید عارف الحسینی در قامت همسر» در گفت و شنود شاهد یاران با سارا الحسینی
۶۸	خصال مدیریتی شهید عارف حسینی ... / حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر افتخاری
۷۰	درنگی در کارنامه علمی شهید سید عارف حسینی الحسینی در دوران رهبری شیعیان پاکستان ... / محمد علی تقوایی
۷۶	نهضت اجرای فقه جعفری از تاسیس تا رهبری شهید عارف حسینی / علی اکبر رحمانی
۸۱	فرزند راستین عاشورا ... / علی لقمان خلوی
۸۲	عارف حسینی پاکباز نهضت اسلامی... / رمضان علی حری
۸۴	شرحی بر پیام تاریخی حضرت امام خمینی در رثای شهید عارف حسین حسینی
۸۷	نگارش: حجت الاسلام و المسلمین سید جواد نقوی / ترجمه: رمضان علی حری
۹۰	داوری رسانه‌های خبری جهان درباره کارنامه علمی و عملی علامه شهید عارف حسین الحسینی
۱۰۴	مخلصی از پیام‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های شهید سید عارف حسین الحسینی
	شعر

نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۳، انتشارات شاهد
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۲۰۹۲۴۹

Email: yanan@shahedmag.com
www.shahedmag.com
www.shahed.issar.ir

- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.



شاهد یاران

صاحب امتیاز:
بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: حسین دهقان
سر دبیر: عباس خامه یار
جانشین سر دبیر: محمد علی فقیه
دبیر تحریریه: محمد رضا کائینی
طراح و مدیر هنری: علیرضا ذاکری
مدیر اجرایی: نادر دقیقی

ویراستار: زهرا رضایی
حروفچین: زهره جهانانیده

چاپ و توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مرکز چاپ سپاه





یار وفادار انقلاب...

طبقه فرودست و جوانی و بی‌تجربگی، بتوانند با نام او و در پشت نقاب حمایت از رهبری، به خواسته‌های خود جامه عمل ببوشانند، غافل از آنکه شهید با پشتوانه علمی مناسب و به‌ویژه بهره‌گیری از اندیشه امام و با عزمی راسخ در پی ریشه‌کنی استعمار از فرهنگ مردم پاکستان است.

رهبران پاکستان و به‌ویژه امپریالیسم و یادی وی در منطقه، نیک می‌دانستند که در صورت گسترش افکار شهید که همانا افکار امام خمینی است، مهار امور از دستشان رها می‌شود و کار به جایی خواهد رسید که آنان باید خمینی دیگری را شاهد باشند که این بار کمر به نجات پاکستان و اتحاد عملی بین شیعه و سنی آن دیار بسته است.

مبارزه با شهید از این زمان به شکلی کاملاً برنامه‌ریزی شده و با شیوه‌های رایج ایجاد تفرقه بین فرقه‌های مختلف، به‌ویژه شیعه و سنی آغاز شد، بدان گونه که بخش اعظم وقت و نیروی شهید صرف حفظ اتحاد بین آنها می‌شد. عمال دست‌نشانده استعمار از زدن هیچ تهمت و افترائی امتناع نکردند و سوار بر موج جهالت عوام، فرصت‌های فراوانی را از شهید گرفتند، لیکن او با علم به اندک بودن فرصت و هوشیاری در تشخیص ترفندهای دشمنان، نهایت سعی خود را در تربیت طلاب انقلابی به کار برد و در کنار ایجاد مدارس و موسسات عام‌المنفعه، کادر انقلابی‌ای را که بتواند راه او را ادامه دهد، پرورش داد، نسلی که اینک دوران نوجوانی را پشت سر گذاشته و امید است با پشتوانه محکم اعتقادی و پیروی از خط شفاف و روشن امام، موجبات رهایی ملت پاکستان از چنگال ظلم و استبداد را فراهم سازد.

● سردبیر

انقلاب اسلامی ایران بنا به ماهیت معنوی و روحانی، در داخل مرزهای ایران محدود نماند و به واسطه اخلاص و درایت رهبر فرزانه خود، امام راحل، مرزهای کشورهای اسلامی را درنوردید و موجی از بیداری را در این کشورها پدید آورد.

یکی از کشورهایی که به‌شدت تحت تاثیر انقلاب اسلامی و رهنمودهای امام قرار گرفت، کشور پاکستان بود که به دلیل همجواری با ایران، بیش از کشورهایی که این ویژگی را ندارند، از این رویداد عظیم تاریخ معاصر منتفع شد. کشور پاکستان به دلیل فعالیت‌های شدید فرقه‌های گوناگون، پیوسته آماج حملات فرهنگی امپریالیسم بوده و هنوز نیز از این غائله رهایی نیافته است.

شهید عارف حسینی به علت آشنائی دیرین با امام و افکار ایشان، از زمانی که در نجف به تحصیل مشغول بود، به‌درستی بر این نکته واقف شد که عقب ماندگی کشورهای اسلامی، از جمله وطن او پاکستان، زاده تفکر استعماری جدائی دین از سیاست است که باب دخالت بیگانگان را در کشورهای مسلمان می‌گشاید و آنان را از فرهنگ غنی خود محروم می‌سازد. او از همان دوران طلبگی دریافت که باید همچون مراد خویش، امام خمینی، شجاعانه قدم به میدان مبارزه بگذارد و بی‌هراس از دشمنان گوناگون و متعددی که مردم او را گرفتار جهل و بی‌عدالتی کرده بودند، راه و خط امام را در پاکستان ترویج و تبلیغ کند، از همین روی بود که پس از طی مدارج حوزه و رسیدن به حد نسبتاً مطلوب علمی، فرصت را از دست نداد و به پاکستان رفت تا خدمات خود را به صورت پرورش طلاب انقلابی و متدین آغاز کند.

هنوز چندی نگذشته بود که آوازه تقوا، هوش و اخلاص شهید، از او چهره‌ای محبوب ساخت، با این همه انتخاب وی به عنوان رهبر شیعیان پاکستان، به دلیل جوانی و نیز حضور علمای معمری که از لحاظ مراتب علمی بر او اولویت داشتند، موجب حیرت بسیاری شد، بماند که اساساً انگیزه انتخاب وی از سوی عده‌ای دقیقاً همین بود که امیدوار بودند به عنوان مردی از





مدافع محرومان و مستضعفان و فرزند راستین سید و سالار شهیدان...

■ علامه سید عارف حسین الحسینی در آئینه توصیف امام

ملت شریف و مسلمان پاکستان که به حق ملتی انقلابی، عقیدتی و فرهنگی هستند، باید تفکر این شخصیت شهید را زنده نگه دارند و نگذارند شیطان زادگان، جلوی رشد اسلام ناب محمدی (ص) را بگیرند.

امروز استکبار شرق و غرب چون از رویارویی مستقیم با جهان اسلام عاجز مانده‌اند، راه ترور و از میان بردن شخصیت‌های دینی و سیاسی را از یک طرف و نفوذ و گسترش فرهنگ اسلام آمریکایی را از طرف دیگر به آزمایش گذاشته‌اند. ای کاش همه تجاوزات جهانخواران همانند تجاوز شوروی به کشور مسلمان و قهرمان‌پرور افغانستان، علنی ورو در رو بود تا مسلمانان ابهت و اقتدار دروغین غاصبین را درهم می‌شکنند، ولی راه مبارزه با اسلام آمریکایی، از پیچیدگی خاصی برخوردار است که تمامی زوایای آن، باید برای مسلمانان پابرهنه، روشن گردد که متأسفانه هنوز برای بسیاری از ملت‌های اسلامی، مرز بین «اسلام آمریکایی» و «اسلام ناب محمدی» و «اسلام پابرهنگان و محرومان» و «اسلام مقدس نماهای متحجر» و «اسلام سرمایه داران خدانشناس و مرفهین بی‌درد» کاملاً مشخص نشده است و روشن ساختن این حقیقت که ممکن نیست در یک مکتب و در یک آئین، دو تفکر متضاد و رو در رو وجود داشته باشد، از واجبات سیاسی بسیار مهمی است که اگر این کار توسط حوزه‌های علمیه صورت پذیرفته بود، به احتمال بسیار زیاد سید عزیز ما (عارف حسینی) در بین ما بود.

وظیفه همه علماست که با روشن کردن این دو تفکر، اسلام عزیز را از ایادی شر و غرب نجات دهند، البته خون این شهیدان عزیز، تمامی خار و خاشاک‌ها را از مسیر اعتلای ارزش‌های معنوی ریشه‌کن می‌سازد و همه مروجین باطل را به دریا می‌ریزد، ولی نباید از این مسئله غفلت کنیم که امروز، روز آماده باش همه دشمنان اسلام است، روز بیدار باش همه جهانخواران است.

آن روزی که استعمار شرق و غرب، مسلمانان را خواب کرده بود و بر مرکب مراد، سوار بود، از خطر بزرگ و بالقوه‌ای به نام اسلام و قرآن سخن می‌گفت؛ اما امروز که شوروی و آمریکا به دنبال انقلاب مقدس اسلامی ایران، صدها ضربه سیاسی، نظامی و فرهنگی خورده‌اند و در همه جای عالم زنگ خطر اسلام، علیه منافع حیاتی‌شان به صدا درآمده است باید با دقت تمام، کید و فریب استکبار شرق و غرب را شناخت و خنثی نمود.

ملت‌های مسلمان باید اصل را بر دشمنی و فریب ابرقدرت‌ها با خود بگذارند، مگر اینکه خلاف عینی و عملی آن را مشاهده و لمس و باور نمایند. ما به حیل ولایت خدا و پیامبر و ائمه معصومین (ع) چنگ زده‌ایم و جدا باید از هر آنچه غیر رضایت آنان است، متنفر و بیگانه باشیم و از این بیگانگی هم بر خود فخر و مباهات کنیم.

شهادت جناب حجت‌الاسلام آقای سید عارف حسین حسینی را به روحانیون متعهد اسلام و خانواده محترم این شهید و ملت مسلمان پاکستان، تبریک و تسلیت عرض می‌کنیم و به همه برادران و خواهران مسلمان خود در آن کشور اطمینان می‌دهیم که ایران اسلامی در کنار شما و به عنوان یاری امین و سنگری محکم، از شرافت، استقلال، عزت و اعتبار اسلامی‌تان دفاع خواهد نمود.

اینجانب فرزند عزیزی را از دست داده‌ام. خداوند تعالی به همه ما توفیق تحمل مصائب و توان ادامه راه پر فروغ شهیدان را بیش از پیش کرامت فرماید و توطئه و مکر ستمگران را به خودشان برگرداند و ملت پرکرامت اسلام را در مسیر جهاد و شهادت، ثابت‌قدم نگه دارد. ■

والسلام علی عبادالله الصالحین

۲۳ محرم الحرام ۱۴۰۹

روح‌الله الموسوی الخمینی

وصل یار را از شهد شهادت بپاشماد و شاهد وصول هزاران تشنه عدالت به سرچشمه نور گردد.

بزرگ‌ترین فرق روحانیت و علمای متعهد اسلام با روحانی‌نماها در همین است که علمای مبارز اسلام، همیشه هدف تیرهای زهرآگین جهانخواران بوده‌اند و اولین تیرهای حادثه قلب آنان را نشانه رفته است، ولی روحانی‌نماها در کنف حمایت زپرستان دنیاطلب، مروج باطل یا ثناگوی ظلم و موبد آنان بوده‌اند. تا به حال یک آخوند درباری با یک روحانی‌وهابی را ندیده‌ام که در برابر ظلم و شرک و کفر، خصوصاً در مقابل شوروی متجاوز و آمریکای جهانخوار ایستاده باشد! همان گونه که یک روحانی وارسته عاشق خدمت به خدا و خلق خدا را ندیده‌ایم که برای یاری پابرهنگان زمین، لحظه‌ای آرام و قرار داشته باشد و تا سر منزل جانان علیه کفر و شرک مبارزه نکرده باشد و عارف حسینی این گونه بود و ملت‌های اسلامی حتماً دلیل این واقعه را دریافته‌اند که چرا در ایران «مطهری‌ها» و «بهشتی‌ها» و شهدای محراب و سایر روحانیون عزیز و در عراق «صدرها» و «حکیم‌ها» و در لبنان «راغب‌حرب‌ها» و «کریم‌ها» و در پاکستان «عارف حسینی‌ها» و در تمام کشورها، روحانیون دردآشنای اسلام ناب محمدی (ص) هدف توطئه و ترور می‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم
خدمت حضرات علمای اعلام و حجج اسلام و ملت بزرگوار پاکستان ایدهم‌الله تعالی .

پیام‌ها و تلگراف‌های تبریک و تسلیت شما در مورد شهادت جناب حجت‌الاسلام آقای سید عارف حسین حسینی، این یار وفادار اسلام و انقلاب و مدافع محرومان و مستضعفان و این فرزند راستین سید و سالار شهیدان، حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) واصل گردید.

گرچه این حادثه بزرگ، قلوب مسلمانان و خصوصاً روحانیت متعهد اسلام را جریحه‌دار نمود، ولی مسئله‌ای دور از انتظار ما و ملت‌های مظلوم جهان و خصوصاً ملت بزرگوار پاکستان نبود که خود طعم تلخ استعمار را چشیده است و با مبارزه و جهاد و شهادت استقلال خویش را به دست آورده است.

درد آشنایان جوامع اسلامی، هم آنان که با محرومان و پابرهنگان، میثاق خون بسته‌اند باید توجه کنند که در آغاز راه مبارزه‌اند و برای شکستن سدهای استعمار و استثمار و رسیدن به اسلام ناب محمدی، راهی طولانی را در پیش دارند و برای امثال علامه عارف حسین حسینی، بشارتی بالاتر از این نبوده است که از محراب عبادت حق، عروج خونین (ارجعی الی ربک) خویش را نظاره کند و جرعه



استکبار جهانی با سازش مخفیانه او را از ما گرفت...

خدا رحمت کند شهید بزرگوار علامه سید عارف حسین حسینی را که در طول حیات مجاهدانه و شجاعانه‌اش مردم را در مقابل استکبار جهانی دعوت به وحدت کرد و به همین علت استکبار جهانی او را با سازش مخفیانه از ما جدا کرد. ما از دعوی دادگاهی که برای عاقبت سوء قاتلین ایشان دائر شده است، حمایت می‌کنیم. این حق ملت پاکستان است که در این مسئله تحقیق کند و بداند که کدام دست مرموزی در این فاجعه نقش داشته است.

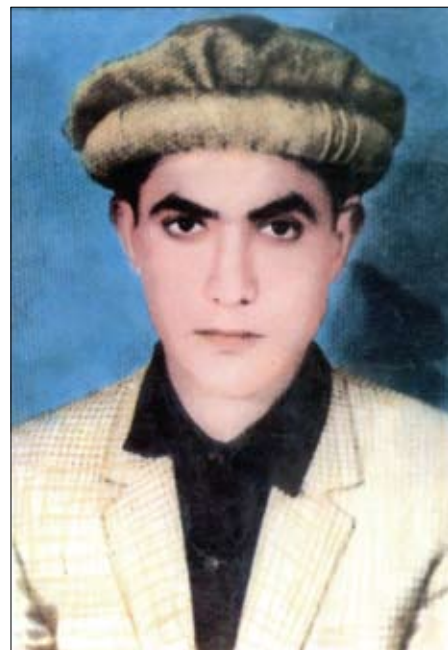
مجاهدات شهید عارف الحسینی در آئینه توصیف
رهبر معظم انقلاب



طرحی از یک جهاد مدام...

■ درنگی در حیات علمی و عملی علامه شهید عارف حسین حسینی

علی اکبر رحمت پور



پیشاور مرکز استان سرحد پاکستان است که در سمت شمال غربی آن، منطقه «پاراچنار» واقع شده است. این منطقه به خاطر سنت‌های قدیمی و دیرینش و به علت اینکه در مرز پاکستان و افغانستان واقع شده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مردم این منطقه به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کنند و اینان همان قبایلی هستند که به خاطر انگیزه‌های مذهبی و سنت‌های قبیله‌ای و به علت شجاعت و شهامت ملی، استعمار انگلیس را که بر شبه قاره هند مسلط بود، هرگز به رسمیت نشناختند و بدین سبب انگلیس، این منطقه را به عنوان منطقه آزاد اعلام کرده بود، زیرا در آن منطقه قدرت پایداری در برابر نیروهای ملی را نداشت. مردم آن سرزمین در مهمان‌نوازی، شجاعت و پشتکار شهرت به‌سزایی دارند.

تقریباً در ۱۰ کیلومتری «پاراچنار» به طرف شمال غربی، روستائی مرزی وجود دارد که اسم آن «پیوار» است در این روستای مرزنشین، سه قبیله معروف زندگی می‌کنند، به نام‌های «غندی خیل»، «علی زئی» و «دویرزئی». شهید علامه عارف‌الحسینی از قبیله «دویرزئی» پیوار می‌باشند. شهید حسینی در یکی از خانواده‌های روحانی و مذهبی سادات آن قبیله، در روز چهارم آذرماه ۱۳۲۵ هـ.ش (برابر ۲۵ نوامبر ۱۹۴۶) دیده به‌جهان گشود.

سلسله نسب

سلسله نسب اجداد ایشان به شاه شرف بوعلی قلندر ابن سید فخر ولی می‌رسد که در کرمان مدفون است. و با این واسطه، سلسله نسب ایشان به حسین الاصغر فرزند امام زین‌العابدین علیه‌السلام منتهی می‌گردد.

در آغاز قرن هفدهم میلادی، نیاکان شهید حسینی در منطقه «تیره» سکونت گزیدند. «تیره» در چند صد کیلومتری پیشاور، منطقه‌ای کاملاً کوهستانی و سرسبز است. بعد از مهاجرت به این سرزمین، آنان به تبلیغ اسلام، همت گماشته و به نشر و ترویج مذهب اهل بیت (ع) پرداختند. سید میرعاقل شاه، سید میان داد، سید میرانوار شاه که انسانی «عارف» و «شاعر» و دارای «کرامات» متعدد بود، به جرم ترویج مذهب اهل بیت (ع) و برپایی عزاداری سیدالشهدا (ع) متحمل رنج‌ها و مصائب جان فرسایی گردید و حتی بعد از گذشت ۴۵ سال از وفات ایشان، جسدش را از قبر بیرون آورده و سرش را بریده و تا مدت سه ماه بر نوک نیزه در منطقه «تیره» در انتظار عموم قرار دادند! و بخاطر همین جنایات رذیله‌ای که از سوی دشمنان صورت گرفت امروز از او بنام «شهید» یاد می‌کنند. بعد از فوت سید میر انوار شاه، فرزند ایشان «قدوة‌السالکین»

و زبده‌العارفین» جای ایشان نشسته و راه پدر بزرگوار خود را ادامه دادند.

بعد از ایشان سید مدد حسین شاه جای پدر نشست و نشر و ترویج مذهب اهل بیت (ع) را ادامه داد. سید مدد حسین شاه بنا به بعضی از مسائل، منطقه «تیره» را ترک کرده به طرف «پیوار» مهاجرت نمود. ولی متأسفانه در سال ۱۳۰۶ شمسی دشمنان اهل بیت دوباره به منطقه یورش بردند و قبرستان سادات را منهدم نمودند، و در همین درگیری، سید مدد حسین شاه در حال دفاع از حریم مذهب و قبور اجداد خود و مؤمنین «تیره» - به درجه رفیع «شهادت» نائل گردید. و از سوی دیگر در این تهاجم ناجوانمردانه دشمنان عترت و قرآن، دانی شهید، حسین سید شاه ابوالحسن میان و سید ابن علی میان نیز شهید شدند.

این خانواده در سال ۱۲۷۹/ش به «پیوار» هجرت نموده بود. در آن موقع جمعیت این منطقه قریب ۱۵۰۰ نفر بود که هم اکنون از ۱۰ هزار نفر نیز فراتر رفته است. در سال ۱۲۷۹ در منطقه «کرم‌الجبینی» و «پاراچنار»، جمعیت شیعه‌نشین قریب به ۱۲ هزار نفر بود که هم اکنون قریب به ۲۰۰ هزار نفر می‌باشد.

بعد از شهادت سید مدد حسین شاه، فرزند ایشان «سید حسن شاه» جای پدر را گرفت. بعد از ایشان، فرزندش «میر ابراهیم میان»، کار جد خود را ادامه داد. بعد از ایشان «سید میرجعفر میان» این مسئولیت را به‌عهده گرفت، و در راه تبلیغ اسلام و مکتب اهل‌البیت، رنج و مطائب زیادی متحمل شد که این

شهید حسینی توسط شهید محراب آیت‌الله مدنی با حضرت امام خمینی (ره) آشنا گردید و از نزدیک به افکار آن رهبر عظیم‌الشان جهان اسلام آگاهی یافت و آنچنان شیفته و مجذوب امام گردید که همواره در نماز جماعت حضرت امام حاضر می‌شد و در صفوف جماعت، جایی مشخص داشت.

رسالت بعد از درگذشت «میر جعفر میان» بر دوش فرزندش «سید فضل حسین میان» افتاد و این بزرگوار همانند نیاکان خویش، راه ترویج مکتب را دنبال کرد.

«سید فضل حسین میان» دارای دو فرزند پسر بود. پسر بزرگ بنام «سید عارف حسین» و پسر کوچک، «سید عاقل حسین» نام داشت و شهید مظلوم ما همان فرزند بزرگ سید فضل حسین میان می‌باشد. چون سلسله نسب ایشان به «سید حسین الاصغر» فرزند امام زین‌العابدین بن حسین بی‌علی ابن ابیطالب (ع) می‌رسد، بدین سبب، ایشان را حسینی می‌نامند.

دوران کودکی شهید

از آنجا که سید عارف حسین حسینی وارث منزلت روحانی و علمی اجداد خود بود، راه آنان را دنبال کرد. او که دارای استعداد سرشار بود، تحت تعلیم و تربیت پدر قرار گرفت. بعد از اتمام دوره دبستان وارد مدرسه راهنمایی شده دوره راهنمایی را بعنوان شاگرد ممتاز پشت سر گذاشته راهی دبیرستان در «پاراچنار» گردید. در سال ۱۳۴۳ امتحان دیپلم را با نمرات عالی به پایان رساند و بخاطر میل باطنی شدید به علوم دینی، به مدارس علوم دینیہ روی آورد.

در سال ۱۳۴۳ به «مدرسه جعفریه» تنها مدرسه علمیه پاراچنار رفته و دروس دینی و حوزوی را نزد آقای حاجی غلام جعفر لقمان خیل آغاز کرد و در مدت کوتاهی ادبیات عرب را فرا گرفت و به مرحله سطح رسید.

هجرت بسوی نجف

بعد از اتمام دوره مقدماتی در مدرسه علمیه جعفریه، برای نیل به مراتب عالیہ تحصیل بسوی حوزه علمیه نجف اشرف - که در آن زمان پایگاه بزرگ مکتب اسلام و قرآن بود - عازم گردید. علامه حسینی در سال ۱۳۴۶ وارد حوزه علمیه نجف اشرف شد درحالی که عراق از سلطه حکومت یعنی سوسیالیستی حسن البکر رنج می‌برد. آن زمان یکی از دشوارترین زمان‌ها به شمار می‌رفت. و مصادف بود با ایام تبعید حضرت امام خمینی «قدس سره» به عراق.

به هرحال شهید عارف حسینی در ابتدا در مدرسه «شبریہ» و سپس در مدرسه «دارالحکمه» سکنی گزید. در این مدت از محضر اساتید عالیمقام همچون شهید محراب آیت‌الله مدنی و آیت‌الله مرتضوی استفاده‌های علمی وافر برد و در شمار افاضل حوزه قرار گرفت.

شهید عارف حسینی، در کنار فعالیت‌های علمی و تحصیلی، به خودسازی و تربیت اخلاقی خویش همت گماشت و از محضر شهید آیت‌الله مدنی بهره‌های سرشار برد.

به شهید آیت‌الله مدنی علیه‌الرحمه ارادت خاصی داشت و بارها از آن بزرگوار سخن به میان می‌آورد، و می‌توان ملاقات شهید با آیت‌الله مدنی را، آغاز تحولی بزرگ در زندگی او دانست.

آغاز فعالیت‌های انقلابی

شهید حسینی در حوزه علمیه نجف اشرف بعنوان یک طلبه فعال، متحرک و آگاه مطرح بود. درگیری با پلیس در جریان دیدار با آیت‌الله العظمی سید محسن حکیم «قدس سره» و پیروی از حضرت امام امت «قدس سره» در ارسال تلگراف اعتراض آمیز به شاه معذوم به مناسبت جشن تاجگذاری از جمله حوادثی است که بر تفکر انقلابی شهید گواهی می‌دهد. شهید حسینی توسط شهید محراب آیت‌الله مدنی با حضرت امام خمینی (ره) آشنا گردید و از نزدیک به افکار رهبر عظیم‌الشان جهان اسلام آگاهی یافت و آنچنان شیفته و مجذوب امام گردید که همواره در نماز جماعت حضرت امام حاضر می‌شد و در صفوف جماعت، جایی مشخص داشت.

مردم محروم، آنها را زیر لوای اسلام جمع کرده و راهنمایی می‌نمود، چنانکه در سال ۱۹۸۰ در پی حوادث خونین «پاراجنار» و طرفداری حکومت پاکستان از قاتلان و متجاوزان و سکوت در برابر غارتگری‌ها و تجاوزهای بی‌شرمانه آنان، شهید حسینی با یک اقدام شجاعانه و انقلابی، این سکوت را در هم شکست و روز عید فطر را بعنوان «روز سپاه» اعلام کرد و با تشکیل اجتماعات مردمی، اعتراضات را بصورت منظم علیه حکومت، جهت بخشید.

بنا به دستور شهید حسینی بازار و مغازه‌ها به حالت تعطیل درآمد. طلاب، دانشجویان و مردم منطقه همه یک صدا، انزجار و نفرت خویش را از دست‌اندرکاران آن فاجعه خونین، ابراز داشتند سرانجام در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۰ شهید حسینی بعنوان اعتراض، آمادگی خود را برای هر نوع پیامدی اعلام کرد و که در نتیجه دستگیر شد. بعد از دستگیری ایشان، مردم داوطلبانه با سر دادن شعارهای «یا حجه‌ابن الحسن، العجل العجل»، «کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا» به سوی زندان می‌رفتند و این اعتراض بمدت ۲۲ روز ادامه یافت که علاوه بر ایشان ۴۱۶ نفر داوطلبانه به زندان افتادند و بعد از ۲۲ روز هنگامی که رژیم آزادی دستگیر شدگان را اعلام کرد شهید حسینی با آزادی خود مخالفت نمود و به مامورین گفت: «من در زندان برای زندانیان دیگر سلسله درس‌هایی را شروع کرده‌ام که فعلاً ناتمام است. و تا وقتی که این درس‌ها به پایان نرسد. از زندان بیرون نخواهم رفت.»

با این برخورد قهرمانانه، رژیم با مشکل بزرگی مواجه شد و شهید حسینی بعد از اتمام یک دوره کامل از درس‌های قرآن، از زندان بیرون آمد و با این حرکت ایثارگرانه او، شیعیان پاکستان به حقوق از دست رفته خود تا اندازهای دست یافتند و مردم هم شهادت، شجاعت و دلسوزی ایشان نسبت به ملت و اسلام را با تمام وجود مشاهده کردند و ارج نهادند.

فعالیت‌های فرهنگی همپای مبارزات اجتماعی

شهید در کنار فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، ملی به فعالیت‌های علمی و فرهنگی نیز می‌پرداخت. به دنبال مراجعت از حوزه علمیه قم، در مدرسه علمیه جعفریه «پاراجنار» به تدریس علوم دینی پرداخت. شهید استادی کامل و دلسوز برای شاگردان به حساب می‌آمد. شاگردان از روش تدریس و صلاحیت علمی و از شیوه اخلاقی ایشان بهره‌های فراوان بردند. و امروزه در حوزه علمیه قم جمعی از شاگردان ایشان مشغول تحصیل می‌باشند. شهید در کنار تدریس و تعلیم به ترتیب روحی و معنوی طلاب توجه خاصی داشت و تحصیل تقوی را شرط اساسی برای تعالی یک روحانی می‌دانست.

علاوه بر این از هدایت و تعلیم و تربیت مردم نیز غافل نبود؛ برای مردم جلسات درس و سخنرانی در زمینه‌های عقائد، احکام و دیگر معارف اسلامی تشکیل می‌داد. او که خطیبی پرتوان بود، با بیان شیوای خویش نیروهای ارزنده زیادی را به جلسات مذهبی جذب می‌کرد.

شهید حسینی در شهر «پیشاور» مرکز ایالت سرحد سلسله درس‌هایی را از معارف اسلامی شروع کرد که با موفقیت زیادی همراه بود و جوانان و نوجوانان از شرکت‌کنندگان اصلی این جلسات بودند.

زبان مادری او «پشتو» بود؛ بدین جهت سلسله بحث‌هایی را به زبان «پشتو» پی گرفت که برخی از مجالس ایشان از شبکه تلویزیون «پشتو» پخش می‌گردید.

در سال ۱۳۶۴ مدرسه علمیه‌ای به نام «جامعه معارف اسلامی» را در پیشاور تاسیس کرد که در حال حاضر یکی از بزرگ‌ترین مراکز علمی به شمار می‌رود. این مدرسه پس از شهادت آن عزیز به پاس خدمات ایشان به نام «شهید عارف حسین الحسینی» نامگذاری شد. شهید شخصاً چند سالی در مدرسه مزبور تدریس کرد، علاوه بر این مدرسه، در سطح کشور به تاسیس مساجد، حسینیه‌ها و مدارس همت شایان داشت.

پیوستن به نهضت اجرای فقیه جعفری پاکستان

شهید حسینی، حضرت امام خمینی «قدس سره» را به عنوان ولی امر مسلمانان و رهبر جهان اسلام برای مسلمانان پاکستان معرفی کرد. تلاش‌های او سبب گردید تا روحانیون مقدس مآب و تحجرگرایان دنیاطلب، به مخالفت با ایشان برخیزند. علی‌رغم این مخالفت‌ها، شهید حسینی با قاطعیت تمام راه خود را ادامه داد

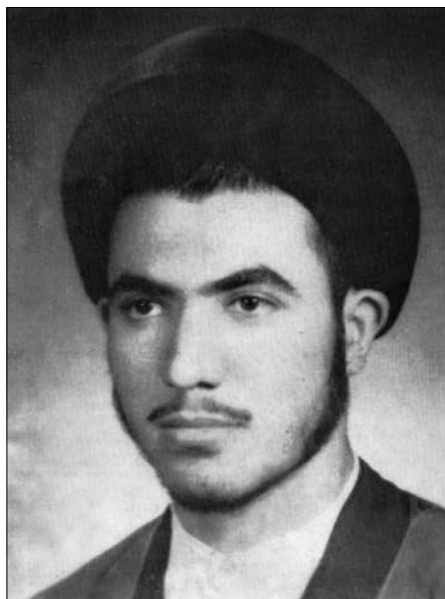
انقلاب و اسلام ادامه داد. و در شهر «پاراجنار» پاکستان از ستم‌های شاه خائن پرده برداشت و به مسلمانان پاکستان خیانت‌های رژیم ضد مردمی و ضد اسلامی شاه را یادآور شد، و ماهیت نهضت مردم ایران را تبیین کرد.

شهید حسینی، حضرت امام خمینی «قدس سره» را به عنوان ولی امر مسلمانان و رهبر جهان اسلام برای مسلمانان پاکستان معرفی کرد. تلاش‌های او سبب گردید تا روحانیون مقدس مآب و تحجرگرایان دنیاطلب، به مخالفت با ایشان برخیزند و مطالب واهی و سستی را که نشانه کوتاه فکری و بی‌اطلاعی آنان بود. ابراز دارند. از آن جمله اینکه تنها کشور شیعه نشین ایران، و تنها پادشاه شیعه محمدرضا شاه است! پس چگونه ممکن است که شیعه‌ای علیه کشور شیعه و سلطان شیعه قیام کرده و لب بگشاید!!!

علی‌رغم این مخالفت‌ها، شهید حسینی با قاطعیت تمام راه خود را ادامه داد و همواره در پی نشر افکار بلند و انقلابی رهبر مستضعفان جهان تلاش می‌کرد. تا آنجا که به پشتیبانی از نهضت انقلاب اسلامی ایران راهپیمایی دویست کیلومتری را تدارک دید. و به همراهی چند هزار تن از مردم «پاراجنار» بسوی «پیشاور» حرکت کرد. در پیشاور با تشکیل یک اجتماع عظیم از حضرت امام امت و انقلاب اسلامی اعلام حمایت کرد. این حرکت که در نوع خود در تاریخ پاکستان بی‌نظیر بود، موجب آگاهی توده‌ها نسبت به حقانیت انقلاب اسلامی گردید.

نقش شهید در مسائل جامعه خویش

علاوه بر این، شهید عارف حسینی در مسائل اجتماعی مردم پاکستان نیز حضور فعال داشت و با شجاعت و شهادت در برابر سختی‌ها و دشواری‌ها، می‌ایستاد و برای بازیابی حقوق



شهید در دروس و گفتگوهای اخلاقی و انقلابی حضرت امام «قدس سره» شرکت جست و بهره‌های فراوان برد و همین دستاوردهای ارزنده بود که ادامه زندگی او را به شکلی روشن و ارزنده رقم زد. و از او شخصیتی ممتاز ساخت.

اخراج از نجف به جرم فعالیت‌های انقلابی!

شهید عارف حسینی، که در کنار تحصیل علم، به واقعیت عملی و عینیت‌های اجتماعی جهان اسلام نیز توجه داشت و در تحولات انقلابی و اسلامی حضور خویش را شدت می‌بخشید، سرانجام در سال (۱۹۷۳/میلادی) مورد تعرض حکام عراق قرار گرفت و از نجف اخراج گردید. او به هنگام ترک عراق به محضر حضرت امام خمینی رسید و خواستار رهنمود از آن پیشوای بزرگ گردید، حضرت امام، وکالت‌نامه‌ای با دستخط مبارک خود به شهید حسینی اعطا کردند، که هنگام بازرسی در مرز، وکالت نامه مذکور از ایشان گرفته شد.

مراجعت به پاکستان و ازدواج

بعد از اخراج از نجف اشرف، شهید حسینی به پاکستان مراجعت نموده و به فعالیت‌های دینی، علمی و اجتماعی خود پرداخت. در همین دوران با بانویی با تقوا ازدواج کرد که خداوند پنج پسر و دو دختر به آنان عطا فرمود و اکنون آنها یادگارهای آن شهید عزیزند.

هجرت بسوی حوزه علمیه قم

در سال ۱۳۵۳ شمسی، شهید حسینی دوباره عازم نجف اشرف شد، ولی بعلا امتناع کشور عراق از دادن ویزا، ناچار به حوزه علمیه قم روی آورد. و در حوزه علمیه قم از محضر اساتید بزرگی چون آیت‌الله شهید مرتضی مطهری، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، آیت‌الله وحید خراسانی، آیت‌الله جواد تبریزی، آیت‌الله محسن حرم پناهی و آیت‌الله سید کاظم حائری در دروس فلسفه، فقه و تفسیر استفاده کرد.

هنگام ورود شهید حسینی به حوزه علمیه قم، نهضت اسلامی امام خمینی «قدس سره» با حرکت توفنده انقلاب اسلامی به اوج خود رسیده بود. شاه معدوم روز بروز بر ظلم و ستم خود می‌افزود. شهید حسینی، در این تحولات انقلابی شرکت می‌جست و در تظاهرات علیه شاه و نظام ستمشاهی هم خود فعالیت داشت و هم دیگر طلاب پاکستانی را برای شرکت در تظاهرات تشویق می‌کرد.

دستور اخراج از قم و مراجعت به پاکستان

نهضت امام خمینی، نظام ستم‌شاهی را به ستوه آورده بود؛ تظاهرات مردم روز به روز علیه نظام ستم‌شاهی، گسترش می‌یافت و شعار «مرگ بر شاه» سراسر کشور را فرا گرفته بود. حوزه علمیه قم پایگاه اصلی و محور این فعالیت‌ها به شمار می‌آمد و این چیزی بود که خشم شاه و ساواک را بیش از پیش نسبت به حوزه و روحانیت می‌افزود. طلاب و روحانیون مورد خشم شدید ساواک بودند. طلاب غیر ایرانی که تعدادشان اندک بود، زیر نظر و مراقبت‌های شدید قرار داشتند. هر کس به عنوانی با فعالیت‌های انقلابی مرتبط می‌شد زندانی یا از ایران اخراج می‌گردید. شهید حسینی نیز از جمله کسانی بود که به خاطر فعالیت‌های انقلابی توسط ساواک شناسایی شده و به شهربانی احضار گردید، و مورد بازجویی قرار گرفت. مامورین از ایشان خواستند تعهدنامه‌ای را که از قبل آماده شده بود امضاء کند که طبق آن، از شرکت در تظاهرات، سخنرانی‌ها، دیدار و ملاقات با انقلابیون و شرکت در اموری که بنحوی مربوط به نهضت ضد ستم‌شاهی می‌شد، ممنوع می‌گردید. شهید حسینی زیر بار این زورگوئی نرفته و از امضای تعهدنامه امتناع ورزید و چنانکه از قبل مشخص بود دستور اخراج ایشان صادر گردید. این جریان سبب شد که شهید حسینی در زمان اوج انقلاب اسلامی با دلی اندوهناک، حوزه را وداع گفته عازم پاکستان شود.

ادامه فعالیت‌ها در پاکستان

این حلقه بریده شده از سلسله انقلاب همچنان به خدمت

سحرگاهان در حال خواب ندیده بود. جور مامورین پلیس و تاریکی زندان سیاه نیز مانع از تحجد و شب‌زنده‌داریش نشد. رنج مسافرت‌های طولانی و پشت سر هم بر خضوع و خشوع ایشان می‌افزود؛ چنین بود که فعالیت‌های اجتماعی سیاسی که به نظر بعضی‌ها خلاف تقوی است در دید آن شهید والامقام میدان اصلی تقوی بود نشستن در خانه و دست روی دست گذاشتن و تماشاگر فقر و محرومیت و ظلم و جور بودن و به چشم خود ارزش‌های اسلامی را در جای نابودی دیدن بنظرش خلاف تقوی بود. او نه فقط یک متقی بود بلکه تقوی را به دیگران نیز می‌آموخت.

۳. تواضع:

انسان‌های عادی هرچه به مقام‌ها و عنوان‌های آن‌ها افزوده می‌شود مغرورتر و بی‌اعتناتر می‌شوند ولی مردان خدا وسیله خدمت را هرگز مقام نمی‌پندارند و هیچ یک از عناوین ظاهری را مایه افتخار به حساب نمی‌آورند. شهید حسینی در تواضع و فروتنی نظیر نداشت. او همین احترامی را که به بزرگان می‌کرد برای جوانان و کودکان هم قائل بود. او حتی به بچه‌ها نیز در گفتن سلام سبقت می‌گرفت و تا آخر عمرش کمتر کسی از او بدی در خاطره داشته است.

برای جاذبه آن شهید بزرگوار همین بس که مخالفین ایشان هم تواضع وی را تحسین کردند. ملاقات روزانه با صدها نفر، حل مشکلات آنان و گرفتاری و غرق شدن در مسائل متعدد با این همه حفظ تواضع و فروتنی، کار آن شهید عزیز و از ویژگی‌های ایشان بود.

۴. میهمان‌نازی:

یکی از ویژگی‌های علامه حسینی پذیرایی از میهمانان بود، به‌طوری که این ویژگی زبانزد عام و خاص شده بود. اگر چه این یکی از خصلت‌های خانوادگی ایشان به‌شمار می‌رفت، ولی در زندگی آن شهید بزرگوار به‌قدری نمایان بود که ویژگی مخصوص ایشان به‌شمار می‌آمد. هر کس با هر موقعیت - چه آشنا و چه غیر آشنا، بدون هیچ تفاوتی بر سفره شهید از غذای ساده بهره‌مند می‌شد. شاید در زندگی اش کمتر روزی مشاهده شده باشد که شهید تنها غذا خورده باشد.

۵. دستگیری از مستضعفان:

شهید در تمام زندگی خود در خدمت محرومین بود. در خانه و یا بیرون از خانه همه جا و همه ساعت در فکر مظلومین و ستم‌دیدگان جهان بود. در تمام دیدارهای خود از گوشه‌های مختلف کشور همین نوع افراد مورد توجه ایشان قرار می‌گرفتند. او مسائل آنها را با دقت می‌شنید آنگاه در حد توان خود، آنها را حل می‌کرد.

به خاطر حمایت ایشان از قشر محروم، مردم به سوی او می‌شتافتند و او هم آن قدر به توده مردم محبت داشت که در مراجعات شبانه‌روزی مردم هیچ‌گاه خم به ابرو نمی‌آورد. در اکثر مواقع، کمک مالی به فقرا و مستمندان می‌کرد و این کمک‌ها به‌نحوی بود که کسی از آن خبر نمی‌شد. به مهاجرین افغانی کمک‌های مالی گوناگونی ارائه می‌داد. از همین روست که امروز در غم جانکاه این شهید بزرگوار در صف عزاداران، تعداد کثیری از مهاجرین افغانی هم دیده می‌شوند.

۶. مطالعه مستمر و دائمی:

با وجود آن همه فعالیت‌های سخت و جانکاه، هیچ‌گاه از خصلت علمی خود محروم نماند. به خاطر داشتن ذوقی سرشار برای تحصیل علم، در کتابخانه‌اش کتاب‌های گوناگون در موضوعات متعدد وجود داشت. او دائم‌المطالعه بود و حتی در مسافرت‌های طولانی خود هم این صفت را حفظ می‌کرد و کتاب‌ها را به همراه خود می‌برد. درباره مسائل و حوادث عصر حاضر، حس کنجکاوی او فعال بود.

و در کوتاه سخن، شهید عارف حسینی در علم و عمل گوی سبقت را از همقطاران خود ربوده و در راه تعالی و کمال، گام‌هایی ثابت و استوار بر می‌داشت. ■



۱. تقوی:

شهید ما از سلاحی برخوردار بود که بر تمام نیروی مخالف درونی و بیرونی غلبه داشت. او انسانی رها شده از تمامی قید و بندهای دنیا و مالک نفس خود بود. «منیت» خویش را در راه معبود «فانی» کرد که دیگر خبری از او نبود. او با دیگران با یک معیار اسلامی برخورد داشت. او تقوای مجسم بود. نه فقط در عبادت و بندگی آفریدگار یگانه بود، بلکه در جمیع ابعاد زندگی تقوای پیشه بود. از تقوای فردی، اجتماعی، علمی و سیاسی برخوردار بود. او در این راه به‌حدی رسیده بود که برای دیگران الگو قرار گرفت. دشمنان هرچه بر این اسوه زهد و تقوی، اتهامات وارد کردند و به دامن پاک این مظهر سیرت معصومین لطمه وارد کردند، ولی باز هم نتوانستند بعد تقوا و زهد ایشان را زیر سؤال ببرند. این سید عزیز در طول زندگی پر برکت خود با سادگی در یک خانه محقر با کمترین اثاثیه و

او در جمیع ابعاد زندگی تقوای پیشه و از تقوای فردی، اجتماعی، علمی و سیاسی برخوردار بود. او در این راه به‌حدی رسیده بود که برای دیگران الگو قرار گرفت. دشمنان هرچه بر این اسوه زهد و تقوی، اتهامات وارد کردند و به دامن پاک این مظهر سیرت معصومین لطمه وارد کردند، ولی باز هم نتوانستند بعد تقوا و زهد ایشان را زیر سؤال ببرند.

لوازمات زندگی بسر می‌برد. او همیشه دیگران را به تقوی و ورع توصیه می‌نمود.

۲. شب‌زنده‌داری:

ساکنان عشق پیشه را خلعتی دیگر نیز هست و آن اینکه دائما به معشوق می‌اندیشند. برای راز و نیاز با او دنبال خلوت شب تاریک هستند و چه خلوتی بهتر از دل شب و شب چنان با مناجات این عارفان آشنا است که اگر در شبی ناله‌ای نباشد، برکتی نخواهد داشت. مجاهدان، روز وقتی با خلق می‌آمیزند بیاد خالق می‌افتند و اما اگر با خالق خلوت داشته باشند راحتی و هدایت خلق را می‌طلبند. سید حسینی شب‌زنده‌دار بود که شب با زمزمه‌هایش از همه بیشتر آشنا بود. گریه در محضر معبود عرشیان را بوجد می‌آورد. کسی تا آن روز آن بزرگوار را

در سال ۱۳۵۸ وقتی برای بازیابی حقوق شیعه، سازمانی به عنوان «نهضت اجرای فقه جعفری» به وجود آمد، شهید هم به این سازمان پیوست. مرحوم مفتی جعفر حسین ایشان را به عضویت شورای عالی سازمان درآورد و در سال ۱۳۵۹ اجتماع عظیمی که در اسلام آباد، مرکز حکومت پاکستان به عنوان اعتراض علیه اقدامات دولت تشکیل یافته بود، شهید نقش عمده‌ای به عهده داشت و ایفا کرد. او برای پیشبرد اهداف اسلامی و ملی، همه توانائی‌های خود را به کار بسته و بعنوان یک مبارز در صف اول مبارزه قرار گرفت که سرانجام در ۷ شهریور ۱۳۶۲ مرحوم مفتی جعفر حسین «اعلی الله مقامه» بقاء الله پیوست و ملت شیعه نیاز به رهبری جدید پیدا کرد.

عارف حسینی در جایگاه رهبری

در ۲۱ بهمن ۱۳۶۳ ضمن یک جلسه فوق‌العاده شورای عالی «نهضت اجرای فقه جعفری» علامه عارف حسینی به اتفاق آراء به عنوان رهبر انتخاب گردید و علت این انتخاب، لیاقت و کفایت شخصی او و نیاز ملت به شخصیتی چون او بود. علامه عارف حسینی بعد از انتخاب، نهضت را از نو سازماندهی کرد و در کشور فعال نمود. و خود نیز به بسیاری از شهرهای کشور مسافرت کرد حتی به مناطقی که فقط چند تن از شیعیان می‌زیستند رفته و از نزدیک با آنان آشنا گردید. حرف مردم را از نزدیک مورد مطالعه قرار می‌داد و به حل مشکلات آنان می‌پرداخت. این تلاش ایثارگرانه سبب شد که فرد فرد ملت پاکستان از نزدیک رهبر خود را دیده و از اخلاص الهی او آگاهی پیدا کنند.

در طول مدت رهبری، شهید حسینی توجه ملت را به مسائل مهم و واقعی جلب نموده و از تفرقه‌ها برحذر داشت و عملاً برای وحدت مسلمانان تلاش کرد و با حفظ ویژگی‌های مکتبی خود به دیگر مذاهب اسلامی نزدیک گردید.

در ۱۵ تیر ۱۳۶۶ در یک اجتماع چند صدهزار نفری، علامه حسینی رسماً سازمان را به عنوان یک حزب سیاسی اعلام کرد و به این صورت تر «جدائی دین از سیاست» را نفی کرد و نشان داد که «دیانت عین سیاست» و «سیاست عین دیانت» است. بعد از حضور رسمی در صحنه سیاست، شخصیت او نمایان‌تر شد و این اولین باری بود که تاریخ اساسی پاکستان سیاستمداری «آگاه» با «بینش اسلامی» و «شجاع» را به خود می‌دید. شهید حسینی در اظهار نظرهای شجاعانه برای سیاست‌مداران دیگر اسوه و الگو بود. و این چیزی است که همه به آن اذعان داشته و دارند.

ویژگی دیگر علامه حسینی، پرداختن به مسائل جهان اسلام بود، زیرا ایشان با نهضت‌های اسلامی جهان ارتباط تنگاتنگی داشت و حقیقتاً در پاکستان حلقه‌ای از سلسله مستحکم انقلاب جهانی اسلام بود. بعد از انتخاب به عنوان رهبر از «پاراجتار» به «پیشاور» هجرت نمود، فعالیت‌های دینی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را در این شهر ادامه داد چهار سال آخر عمر پر برکت ایشان را می‌توان از آن ایامی به‌شمار آورد که تمام لحظات آن بی‌چون و چرا و خالصانه و ایثارگرانه وقف اسلام بود.

او فرزند امام «قدس سره» و فرزند اسلام و قرآن بود. شهید عزیز ما لحظه لحظه زندگی خود را وقف اسلام و خدا کرد. او عاشق اهل بیت عترت و طهارت و دلباخته دین و مکتب بود و به همین خاطر دشمنان زیادی داشت. طبعاً او نیز بسیاری را دشمن می‌داشت! و دشمن استعمار و استکبار بود. او دشمن هر کسی بود که با خدا دشمنی داشت. تا سرانجام با دست خون‌آشام استکبار جهانی در مدرسه علمیه جامع‌المعارف الاسلامیه در تاریخ ۲۱ ذی‌الحجه ۱۴۰۸ هنگام صبح ندای «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» را لبیک گفت و با خروش وضو ساخت و پیشانی بر سجاده شهادت سایید و رستگار شد.

روحش شاد، یادش بزرگ و راهش پر رهرو باد!

ویژگی‌های شهید حسینی

الگوی عملی برای جهان اسلام...

شهید علامه سید عارف حسین الحسینی در آئینه توصیف استادان و یاران

هراسان بودند، مجال ندادند که این درخت سرسبز کاملاً به ثمر نشیند و ملت مسلمان از نتیجه مبارزاتش بهره‌مند گردد، افسوس و صد افسوس که این شیاطین سیاه‌روی تیره‌دل، این مرد مجاهد را از ما گرفتند، ولی خون مقدس او کار خود را کرد و آنچه را دشمنان اسلام نمی‌خواستند و از آن وحشت داشتند، به مسلمانان ارزانی داشت، یعنی صفوف را متحدتر و فشرده‌تر و مردم را آگاه‌تر و بیدارتر و جوانان را پرشورتر و مصمم‌تر ساخت. اعلی‌الله مقامه الشریف و جعل الله الجنة المأواه بمحمد و آله الطاهرین قم- حوزه علمیه الاحقر ناصر مکارم شیرازی



مروج راستین انقلاب اسلامی

آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله

شخصیت این مجاهد بزرگ، الگوی عملی برای جهان اسلام است. کوشش و جهاد ایشان موجب گسترش نهضت اسلامی گشت. ایشان به‌ویژه در تبلیغ و ترویج اهداف اسلامی ایران سهم به‌سزایی داشت تا جایی که مخالفین احساس خطر کردند که اگر نهضت و حرکت و اندیشه و فکر اسلامی او همچنان آزاد گذاشته شود، مانع بزرگی در راه سیاست‌های استکبار جهانی خواهد شد.

ما بعد از عرض تبریک و تسلیت به خانواده شهید و جمیع علماء و مجاهدین، از حکومت پاکستان می‌خواهیم که قاتلان ایشان را به کیفر برساند و پرده از این توطئه شوم بردارد.

صاحب تقوا و استعدادی ممتاز

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی

مرحوم علامه سید عارف حسین حسینی اعلی‌الله مقامه الشریف را از آن زمان که در حوزه درس اصول اینجانب در حوزه علمیه قم شرکت می‌کرد، می‌شناختم. او به‌راستی مردی مثبت، مقاوم، باتقوا و پرهیزکار و پر استعداد و مخلص و باصفا و دوست وفادار انقلاب اسلامی بود و به همین جهت آن روز که به خاطر همین امتیازاتش به عنوان رهبری شیعیان پاکستان از سوی علماء محترم آن دیار برگزیده شد، به‌سرعت توانست نبوغ و استعداد اخلاقی خود را آشکار سازد. اما دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی که از موقعیت ممتاز او در میان اقشار مختلف پاکستان، مخصوصاً نسل جوان پرشور این کشور بزرگ اسلامی،



نماد اخلاص و حق‌باوری

آیت‌الله سید کاظم حسینی حائری

آشنائی من با مرحوم سید عارف حسینی از اینجا شروع شد که من اینجا در قم «کفایه» درس می‌گفتم. ایشان هم تشریف آوردند به درس من و ظاهراً هر دو جلد کفایه را اگر اشتباه نکرده باشم، پیش من خواندند و بعد تشریف بردند دنبال کارهای اجتماعی و من دیگر خدمتشان نرسیدم تا آن سفری که تشریف آوردند ایران و من به دیدن ایشان رفتم و ایشان هم آمدند برای بازدید. گمان می‌کنم یک شام یا نهار هم من ایشان را دعوت کردم و تشریف آوردند منزل و در همان جلسات کوتاه و مختصری که داشتیم، اهتمام کامل ایشان به اسلام و اخلاص و واقعیت ایشان و پاک بودن ایشان خیلی روشن بود. از صورت ایشان صدق و اخلاص و پاکی و ورع و اهتمام به مسائل دینی می‌بارید. و اما در مورد شهادت ایشان، ما از روز اول هم شک نداشتیم و بدیهی است که شهادت ایشان یک مطلب حساب شده‌ای بود و به خاطر این که استعمار و کفر جهانی درصدد کشتن و شهید کردن آن افرادی است که وجودشان ارزنده است و



گام‌های بزرگ برمی‌دارند و فعالیت‌های فوق‌العاده نسبت به اسلام دارند و ایشان از آن جمله‌اند که مانند بقیه بزرگان، به خاطر خدمت به اسلام، توسط کفر جهانی به شهادت رسید. امیدواریم همچنان که حیاتش برای اسلام مفید و نافع بود، شهادتش نیز به نفع اسلام باشد و موجب شود که مردم به همین خاطر بیش از پیش به دنبال اهداف او بروند و اهدافش را جامه عمل بپوشانند. ان‌شاءالله



رهبری به سوی اتحاد و بیداری اسلام

شهید آیت الله سید محمد باقر حکیم

من به مناسبت شهادت شهید بزرگوار علامه حسینی (رض) که استوانه بزرگ اسلام و رهبر جهاد در راه اعتلای اسلام بود، به شما و تمامی مسلمانان پاکستان تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. شهید عارف حسین الحسینی که رحمت خدا بر او باد، جان خود را در راه دفاع از اسلام و مستضعفین فدا کرد. شهادت عظمی برای شخصیت‌های عظیم تعجب‌انگیز نیست. زندگی این شخصیت‌های بزرگ همیشه در معرض خطر است. اینها همیشه هدف هجوم دشمنان انسانیت بوده‌اند، زیرا اینان عهد کرده‌اند که زندگی خود را در راه اسلام فدا نمایند. این حادثه غم‌انگیز نتیجه توطئه استعمار بین‌المللی است. که به دست مزدوران بدبختی همچون صدام به وقوع پیوسته است که اول خون حجت‌الاسلام و المسلمین سید مهدی حکیم را به زمین ریختند و اکنون شهید بزرگ ما سید عارف حسینی را از ما گرفتند. استکبار جهانی و گماشتگان مزدورش که می‌خواهند در بین مسلمانان تخم نفاق بیفشانند، رهبران مذهبی، بالخصوص این گونه رهبران را هدف توطئه‌های خود قرار داده‌اند؛ رهبرانی که مسلمانان را به سوی اتحاد اسلامی و بیداری مذهبی هدایت و ترغیب می‌کنند. در پشت این توطئه دست مزدوران و گماشتگان استعمار همچون صدام و آل سعود قرار دارد.

من توجه برادران محترم پاکستانی را در این اوضاع حساس به مسئولیت‌هایشان جلب می‌کنم: آرامش و تحمل را پیشه خود ساخته، با حلم و هوشمندی متحد شوند و با فداکاری و ایثار در راه‌های پرخطر و سنگلاخ زندگی ثابت قدم باشند که اقتضای عبودیت همین است. خاطر جمع باشید و یقین داشته باشید که این خون مقدس نقش مهمی را در آبیاری شجره اسلام ایفاء خواهد کرد. تمامی رهبران و زعمای اسلامی جهان پشتیبان شما هستند و همه در این درد و غم با شما شریک می‌باشند.

پیام به مناسبت شهادت علامه عارف حسینی

بحث از شهادت شهید حسینی وسیع و دارای ابعاد مختلف است. مفاهیم، افکار و آراء و در شخصیت شهید حسینی علت اساسی دارند. اگر بخواهیم بحثمان را از یک نکته اساسی این آراء و افکار آغاز کنیم، آن نکته اساسی، مسئله امامت است. این موضوعی است که محور فکر حسینی و علمای دیگر است. در حقیقت محور اسلام نیز امامت است، امامتی که در طول تاریخ بشری و رسالت الهی انبیاء دیگران آن را زنده‌نگه داشتند.

بعد از رحلت رسول اکرم مسئله امامت یک مسئله اساسی و مشکل مسلمان‌ها شد، چون این اختلاف به وجود آمد که بعد از نبی اکرم چه کسی می‌تواند امام شود که او همراه با امامت، مظهر نبوت آخرین نبی و رسول باشد. امامت رهبری امت اسلامی و جامعه است. درست است که از لحاظ اهداف و مقاصد، نظریه امامت اسلامی با دیگران فرق می‌کند، اما از لحاظ امامت و رهبری، نظریه اسلام با دیگران تفاوت اساسی ندارد، چون برای هر مسئله سیاسی و اجتماعی ضروری است که تصویری برای رهبری ارائه شود، لذا رهبری جامعه فقط مسئله‌ای نیست که نظریه اسلامی آن را ایجاد کرده باشد، بلکه این مسئله‌ای است که مربوط به مسئله تشکیل جامعه انسانی است.

هر جامعه‌ای خواهان رهبر و امام است. در این نظریه که هر جامعه‌ای باید رهبری داشته باشد، اسلام با دیگران تفاوتی ندارد، ولی آنچه مورد اختلاف است، در اهداف رهبری است، لذا اختلاف دیگری به وجود می‌آید و آن اینکه رهبری جامعه باید دارای چه معنایی باشد. هدف اساسی‌ای که اسلام از طریق امامت دنبال می‌کند این است که امام از طرف خداوند متعال جامعه را رهبری می‌کند و در این راستا نظریه اسلامی با نظریات دیگر مختلف است.

صفاتی که اسلام برای رهبری بیان کرده با نظریات دیگران تفاوت بسیار دارد. اسلام قویا بر این نکته تاکید می‌کند که امام قبل از همه، باید آن راهی را بلد باشد که به سوی خداوند منتهی می‌شود و این شناخت و آگاهی بر علم موقوف است. امام فریضه هدایت بشری را به عهده دارد و مادامی که وی راه را نشانسد، نمی‌تواند رهبری کند.

نیز در اسلام شرط است که امام باید عادل باشد. برای امام لازم و ضروری است که طبق قرآن با حکمت و مواظله حسنه با مردم رفتار کند، چون هدف این نیست که به تنهایی به خدا برسد، بلکه هدف این است که همه بشریت را الهی کند و برای نیل به این هدف لازم است که با مردم روابط و برخورد خوبی داشته باشد، یعنی دارای فضیلت حکمت و مواظله حسنه باشد.

صفات دیگری نیز برای امام لازم و ضروری است، مثلا وسعت قلب و تواضع. علاوه بر این صفات فراوان دیگری نیز هست که برای رسیدن به امامت، ضروری است. از همین جا معلوم می‌شود که امام باید شجاع باشد. از لحاظ نظریه اسلام شجاعت به این معنی است که انسان در حالات مختلف و در سختی‌ها، رای شجاعانه‌ای را اختیار نماید. همان طور که ما شاهد شجاعت در وجود امام هستیم که به هنگام خاتمه جنگ ایران و عراق فرمود جام زهر را نوشیدیم، یعنی در حالات و شرائط ناگوار اقدامات شجاعانه می‌کرد.

اگر بخواهیم راجع به شخصیت سید عارف حسینی تحقیق کنیم، باید این صفات را در نظر بگیریم. شهید حسینی از رهبران اسلام و از شاگردان مکتب امام بود. ما راجع به این شخصیت بزرگوار چه بگوئیم؟ ایشان عالم دین بود و در اسلام از همه علما امید است که رهبر باشند. چرا چنین انسانی را شهید نمودند؟ گناهش چه بود؟ اگر بخواهیم این حقیقت را درک کنیم، باید آراء، افکار و شرائط سیاسی‌ای را در نظر بگیریم، شرائطی که در آن شهید حسینی را شهید کردند.

با نگاهی به تاریخ رسالت الهی درمی‌یابیم که هر پیامبر

اولوالعزمی با چنین شرائطی مواجه بود. البته خداوند بعضی‌ها را چون بالا بردن حضرت عیسی (ع) به آسمان نجات داد و بعضی را از راه دیگر حفظ کردند. شهادت شهید حسینی در تاریخ بشریت یک حادثه عجیب نیست، چون در تاریخ مکررا به وقوع پیوسته است، لذا جهت فهم حقیقت این حادثه باید افکار ویژه‌ای را بررسی کرد.

یک جماعت و اجتماعی که به حد تکامل خود می‌رسد یا به مرحله خاصی از تکامل نائل می‌آید، آن وقت ظالمین احساس می‌کنند که حالا وجودشان در خطر است و تاریخ دارد عوض می‌شود و رهبران انقلابی را از میان برمی‌دارند. خداوند در قرآن کریم به همین امر اشاره می‌فرماید. (سوره اسراء آیات ۷۶-۷۷).

این آیات به ما گوشزد می‌کنند که اجتماع در حرکت تکاملی‌اش به مرحله‌ای می‌رسد که ظالمین مجبور می‌شوند این تکامل و نهضت فراگیر را کنترل کنند و انسان صالح و رهبر نهضت را به قتل برسانند و یا از منطقه دور کنند و یا راه دیگری را انتخاب می‌کنند. این حرکت ظالمین به این معنی است که حرکت تکاملی در مرحله تحول و تغییر داخل شده است و اکنون باید در مرحله دیگر رسالت الهی داخل شود. برای ما مسلمان‌ها لازم و ضروری است که این سنت تاریخی را درک کنیم، مخصوصا اکنون در شرائطی که ما در مناطق مختلف اسلامی می‌بینیم که علماء اسلام به دست دشمنان اسلام به شهادت می‌رسند. در عراق چقدر علماء اسلام به دست دشمنان اسلام به شهادت رسیدند که در صدر آنان شهید باقرالصدر است. ایشان بلاشک از علمای بزرگ عصر حاضر بود و جهان اسلام با شهادت ایشان صدمه بزرگی دید.

در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی زمانی که انقلاب مشغول جشن فتوحات خود بود، جهان اسلام شهادت علمای بزرگی را متحمل شد و شخصیت‌هایی چون آیت‌الله شهید مطهری، شهید بهشتی، آیت‌الله مدنی، صدوقی و افراد بزرگوار دیگری به شهادت رسیدند. همین طور شهداء لبنان چون شیخ راغب حرب. این افراد زمانی به شهادت رسیدند که جامعه لبنانی، مبارزات خود را علیه سازش‌های دول عربی با اسرائیل آغاز کرده بود. هر آنچه در افغانستان رخ داد جلوی چشم و برای ما دردآور است. بعد از حمله شوروی در ابتداء علما را شهید کردند بعضی‌ها را که قبل از مداخله شوروی از بین بردند، همین قضیه هم در پاکستان رخ داد.

اکنون که ما یاد این شهید را گرامی می‌داریم، غم و حزن عجیبی بر قلوبمان سایه انداخته است. برادران پاکستانی قطعا بیشتر از من این کیفیت را احساس می‌کنند، لکن من خودم را از جرگه شما برادران پاکستانی می‌دانم. یادم هست زمانی که سید مهدی حکیم به پاکستان رفته بود، در پاکستان هیچ تصویری راجع به وحدت مسلمین وجود نداشت. چرا؟ چون حیثیت اسلام در پاکستان خیلی ضعیف و محدود بود و مردم از عمق این مسئله آگاه نبودند و هر کسی در شرائط ویژه‌ای به سر می‌برد. لذا زمانی که سید مهدی حکیم تصور و نظریه اتحاد بین المسلمین را ارائه کرد. یادم هست قبل از همه ابوالاعلی مودودی همکاری وسیعی با آقا سید مهدی حکیم داشت، ولی هم اکنون مشاهده می‌کنیم که مسلمان‌ها در کنار یکدیگر و در یک جبهه‌اند.

در واقع این فکر شهید حسینی است. وقتی بخواهیم راجع به شهید حسینی بحث کنیم باید از نکته اساسی شروع کنیم و به نکاتی پی ببریم که آن نکات اساس افکار شهید حسینی بود. همین فکر انقلاب اسلامی و اساس آن است، چون حسینی شاگرد مکتب اسلام بود و همین سخن را می‌توان راجع به باقرالصدر و شیخ راغب حرب و علما افغانستان نیز برای علمای هر نقطه‌ای از جهان گفت چون همه دارای فکر بودند.

سخنرانی در کنگره بزرگداشت شهید عارف حسینی



را زنده می کنند.
امام در پیام خود فرموده است که ملت عزیز پاکستان و علمای اعلام، نهضت این شهید را زنده نگه دارند، یعنی پرچمی را که با شهادت شهید سرنگون شده بود، برافرازند. والسلام

مسلمانان پاکستان راه و فکر او را زنده نگه دارند

آیت الله احمد جنتی

به مناسبت شهادت شهید عارف حسینی به محضر مبارک امام زمان (عج)، مسلمانان پاکستان و خانواده شهید تسلیت و تبریک عرض می کنم. اگر چه شهادت شهید، قلوب همه ما را جریحه دار کرد، ولی اینک وظیفه مسلمانان پاکستان است که راه و فکر او را زنده نگه دارند. شهادت شهید ثابت می کند که مبارزه او برای حق بود. پاکستان دارای شرایط ویژه ای است، جدائی آن از هندوستان به نام اسلام بود. تنها قوت اسلام بود که مسلمانان را برای مبارزه وادار کرد و پیروزی به دست آمد. مبارزات مسلمانان به خاطر اسلام بود، ولی مع الاسف تحول فرهنگی پاکستان به دست استعمار صورت گرفت و حکومت به دست افراد غیراسلامی رسید.

قدرت های اسلامی بر پاکستان غلبه داشتند و اختلاف بین شیعه و سنی بود و از طرف وهابی ها، به نام اسلام

عقائد غلط ترویج می شدند. پاکستان از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیازمند سعودی عربی بود، لذا مجبور بود روابط خوبی با سعودی داشته باشند، لذا شهید با تمامی این مشکلات مواجه شد و در این راه شهادت لازم و ضروری بود.

شهید همه جوان ها و دانش آموزان را دور خود جذب کرده بود، جوان های پاکستانی مثل حاجیانی که دور کعبه طواف می کنند، در اطراف شهید طواف می کردند، او مرکز انقلاب شده بود.

استعمار نمی خواست یک جوان صالح، عارف، عالم و مجاهدی که پرچم اسلام را برافراشته و برای رهبری جوان های پاکستانی آمده بود، در مقصد خویش موفق شود و منازل پیشرفت را طی نماید. در پاکستان سعی شد که اسلام آمریکائی را نافذ کنند. اسلام آمریکائی یعنی فتنه پروری، مخالفت با فقرا و حمایت سرمایه داران. در طوفان حوادث، این مرد جلیل پرچم اسلام را برافراشت، متأسفانه استعمار اجازه نداد که ایشان حکومت اسلامی را ایجاد کند، بعضی ها سستی به خرج دادند، والا این شمع هدایت به زودی خاموش نمی شد. خون شهید عارف و شهدای دیگر، ضامن بقای اسلام است. حامیان اسلام آمریکایی، دنباله رو سرمایه داران و خودورزان هستند، ولی پیروان اسلام حقیقی، با خون خود اسلام



پاکستان و هنوز مفتی جعفر حیات داشت، بسیاری از آقایان پیشنهاد می کردند که من ایشان را به لاهور ببرم و امور دفتر نمایندگی حضرت امام به ایشان سپرده شود که البته نشد. ما آمدیم ایران و دیگر مراجعت نکردیم.

در جریان رهبری هم ایشان تقریباً به اتفاق آرا انتخاب شد. همه آقایان او را به عنوان یک فرد متدین، انقلابی و طرفدار اسلام توصیف می کردند. حتی در جلسات خصوصی هم من از بعضی از آقایان - حتی در این اواخر مثلاً یک سال قبل مثل آقای صفدر حسین نجفی شنیدم - که ایشان گفتند که ما او را واقعا یک شخص متدین می دانیم. تقوا و تدینش را توصیف می کردند.

بنابراین، کسی که در لسان مردم، در لسان متدینین و مسلمانان ها و علما به خوبی و باتقوا و متدین ذکر شود، این برایش کافی است و این بزرگترین افتخار یک انسان است که در السنه و در زبان مردم به خوبی و با تقوا مورد گفتگو قرار بگیرد. بعد از اینکه ایشان به رهبری شیعیان پاکستان انتخاب شد، عملکردش هم

شاهد همان توصیفاتی بود که همه کردند. ما دیدیم که ایشان در مسائل انقلاب خیلی شجاعانه و بی باکانه طرفداری می کرد و وارد می شد، چه مسائلی که مربوط به ایران و چه مسائلی که مربوط به جنگ بود و چه مسائلی که مربوط به عربستان و کشتار و حشیانه سعودی از مسلمان های ایران بود و چه در مورد مسائل داخلی پاکستان که ما می بینیم او یک مرد شجاع است. آن خصلتی که باید یک رهبر داشته باشد، از نظر شجاعت، شهامت، انصافاً اینکه آن خصلت در ایشان دیده می شد.

و مسئله تبعیت از امام و مقام رهبری و اینکه واقعا یک فرد علاقمند به رهبر بود و این هم خیلی روشن بود. در صحبت هایش و در عملش و در حرکت هایش کاملاً مشخص بود که به مقام رهبری و امام وفادار و علاقمند بود. البته این گونه افراد خواه ناخواه در معرض خطر قرار می گیرند و دشمن نسبت به این طور افراد از همان ابتدا می خواهد جلوی او را بگیرد. مثلاً ما می بینیم که مرحوم شهید صدر را در عراق بدون جهت و بدون سبب به قتل می رسانند. خوب این پدیده است که می دانند اگر روزی ایشان رهبری انقلاب عراق را عهده دار می شد، می توانست در کل دنیای اسلام قدم برجسته ای بردارد. نسبت به مرحوم عارف حسین الحسینی هم استکبار جهانی به این معنی پی برد که این وجودی است که اگر باقی بماند، طرفداری اش از ایران و خلاصه معارضه و مبارزه اش با استکبار، صهیونیسم اسرائیل و کفر و زندقه، خیلی مشخص و روشن است. استکبار شرق و غرب دیدند که بهترین راه این است که جلوی این مسئله را بگیرند و او را از میان بردارند.

البته مبارزات ایشان در پاکستان و در طول مدت رهبری و در جریاناتی هم که اتفاق افتاده هم مشخص و روشن بود، لهذا این فاجعه را به وجود آوردند و این ضربه را به عالم اسلام زدند و شخصیت والای راستین خط ولایت فقیه را از بین ما برداشتند.

باور وفادار ولایت

آیت الله سید حسن طاهری خرم آبادی

بنده اولین باری که با مرحوم آقای حجت الاسلام و المسلمین سید عارف حسین الحسینی ملاقات کردم در سفری بود که به عنوان نمایندگی امام به پاکستان رفته بودم. ایشان قبل از مسئله انتخابشان به رهبری، در سفری که من پاکستان بودم، کمال همکاری با دفتر و با ما داشت، آنجا مکرر تشریف می آورد و مسائلی را در باره نیازها و احتیاجات پیشاور و قسمت های دیگر پاراچنار مطرح می کرد.

ایشان رابطه خیلی تنگاتنگ و محبت آمیزی با ما داشت و از گوشه و کنار هم ما می شنیدیم که همه از ایشان به خوبی توصیف می کنند و او را به عنوان فردی علاقمند به انقلاب اسلامی و علاقمند به امام امت توصیف می کردند. حتی در اولین سفری که می رفتم



حیات و شهادتی مظلومانه

■ مرحوم آیت الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی

شهید معظم السید عارف الحسینی طاب ثراه چون در حال حیات مظلومانه می زیست، مظلومانه هم به سعادت شهادت نائل و ملحق به اجداد طاهرینش گردید.

آنچه که حقیر از اخلاق حمیده این شهید بزرگوار مشاهده می کردم پنج چیز است، گرچه اگر معاشرت بیشتری داشتم، بیشتر درک صفات ایشان را می کردم:

۱. محافظت بر اوقات نماز چون غالباً قبل از طلوع فجر و قبل از زوال شمس در مسجد بالاسر حضرت معصومه (س) برای شرکت در نماز جماعت حضور داشت.

۲. تواضع فوق العاده که حقا اسم با مسمی (عارف حسینی) ای داشت.

۳. جدیت در تحصیل علوم دینی که اوقات شریف خود را بی جهت مصروف نمی کرد.

۴. قله الکلام و کثره السکوت که این خود شاهد کثره العقل است.

۵. شدت تقوا چنانچه از نامه ای که برای اینجانب نوشته است برمی آید.

چند مطلب از برادران محترم روحانی و غیرروحانی پاکستان انتشار می رود:

۱. تلاش برای به دست آوردن مسبب این شهادت تا به جزای شرعی و دنیوی برسند.

امیدواریم که راه صحیح و اسلامی که او همیشه دنبال آن خط بود، بعد از ایشان هم آن راه و طریق که طریق اسلام و ولایت فقیه است، ان شاء الله پیگیری شود و روحانیت پاکستان و مردم پاکستان، اسلام اصیل ناب محمدی را همان طوری که امام در پیامشان فرمودند، این اسلام را تبیین کنند و برای مردم بیان کنند و مردم را به این راه که راه انبیاء و راه ائمه اطهار (ع) است و راه سرور و سالار شهیدان حسین بن علی (ع) است، این راه را تعقیب کنند.

شهید از نظر اخلاق بسیار متواضع و پرجاذبه بود و خصوصیت های اخلاقی برجسته ای داشت. در سفر آخری که به ایران آمده بودند، ما دو سه بار با ایشان ملاقات داشتیم. یک بار به دیدن ایشان رفتیم و یک بار ایشان به بازدید ما آمدند. یک روز هم ناهار در خدمتشان بودیم. در این دو سه ملاقات هم باز ما دیدیم که آن خصلت های قبلی و آن حالت های اخلاقی که قبل از مسئله رهبری در ایشان بود، همچنان وجود دارد. این یک ویژگی اخلاقی کم نظیر است که شخص قبل از اینکه به یک مقامی برسد و بعد از اینکه به یک مقامی برسد، تفاوت نکند و حالت هایش یکسان باشد. ما از دوستان و رفقای هم که ایشان قبلاً در نجف و قم داشتند، همین را شنیدیم. ایشان هم در نجف و هم در قم، در درس فضاء و علماء شرکت می کردند و خیلی علاقمند به تربیت طلاب و محصلین پاکستانی بودند. متأسفانه این فاجعه را استکبار جهانی به دست مزدورانش به وجود آورد و ملت پاکستان و همه مسلمان ها را در سوگ ایشان داغدار کرد.

والسلام

۲. و این مهم تر است که دنبال مرام و هدف آن شهید که گسترش دادن پیروان اهل بیت عصمت (ع) بود بروند و شاید به همین سبب به سعادت شهادت نائل آمد. در خاتمه موفقیت برادران محترم پاکستانی را در پیشرفت اهداف دینی از محضر حق تعالی خواهانم والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته
۱۵ رمضان المبارک ۱۴۰۹ ه ق
الاحقر علی پناه اشتهاردی

نیست که به اندازه یک فرزند نسبت به ایشان علاقه دارم.

ایشان دارای ابعاد مختلف بود تا آنجائی که فعلاً الان من در خاطر دارم، هم از نظر کلام، ممارست و درس هایی که یک سلسله از مباحث اعتقادی ایشان پیش خود من بود.

و از نظر تسلط بر مسائل اعتقادی مخصوصاً بحث امامت، مسلط بود. ما با ایشان بیش از سه سال بحث امامت داشتیم و دوستان زیادی شرکت کردند، ولی بین دوستان، ایشان اقوی بود. کتاب های کلامی را اینجا خوانده بود. مباحث کلامی را همان طور که عرض کردم به شکل درس خارج مباحثه ای دیده بود.

اما از نظر فقه، مرحله فقه و اصول ایشان در حدود یک فاضل بسیار خوب بود. بر این معنی که مباحث خارج مخصوصاً در بحث خمس، کاملاً مطالب را فرا گرفته بود و احساس می کردیم که ایشان کاملاً قدرت تحلیل در مسائل را دارد.

من این مقدار احساس کرده بودم که ایشان معلوماتش و استعدادش در فقه و اصول بسیار زیاد است و لذا وقتی خواست به پاکستان برود، به او گفتم: «شما به پاکستان نروید، به دلیل اینکه پاکستان مرجع تقلید ندارد. اگر شما چند سال اینجا بمانید، صلاحیت مرجعیت پیدا خواهید کرد و این موقعیت در انتظار شماست و من می بینم که استعداد این موقعیت را دارید»، ولی ایشان گفت: «من احساس مسئولیت می کنم و وظیفه شرعی خودم را تشخیص داده ام و نمی توانم بمانم».

اما در تفسیر مطالعه زیاد داشت و نسبت به روش تبلیغ، فعالیت زیاد کرد. مطالعات دیگرش خیلی زیاد بود.



حسین الحسینی اعلی الله مقامه الشریف، مورد علاقه شدید این حقیر بود. از همان اوایل ارتباط ایشان با من، من استنباط کردم که ایشان لله درس می خواند و برای اینکه به اسلام خدمت کند، مشغول تحصیل می شد و اعمال او هم انعکاس همان طهارت باطنی و تقوای واقعی بود و صفات و فضائل اخلاقی اش زیاد بود.

این احوالی که من از ایشان دیدم همه حکایت از تقوای باطنی می کرد و دلالت بر تعهد ایشان داشت، لهذا مبالغه

عالمی با طهارت باطنی

■ مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن حرم پناهی

البته می دانیم که وظیفه یک مسلمان همان طوری که در قرآن آمده این است که حب او لله باشد و بغضش هم لله باشد، به همین دلیل شهید عزیز ما حاج سید عارف



محسوب نمی‌شود. دشمن با خیال خود می‌خواست افکار شهید را از بین ببرد. درست است که دشمن وجودش را از بین برد، ولی نتوانست افکارش را محو کند.

ما باید افکار او را زنده نگه داریم و با توجه به پیام امام خمینی، عظمت و ظرف وجودی او را درک کنیم. اجتماعات عظیم ملت پاکستان پس از شهادت شهید عارف نشان داد که ملت پاکستان عاشق شهید بود.

درد و رنج شهید از وضعیت محرومان را از اساس نامه او به نام «راه ما» می‌توانیم درک کنیم، به‌خاطر همین امام خمینی فرموده بودند که شهید، فرزند حقیقی سیدالشهدا است.

شهید می‌فرمود: «ما دشمن ستمگر هستیم». از این سخن او می‌توانیم احساس کنیم که ظرف وجودی او چقدر وسعت داشت. شهید برای وحدت همه مسلمین جهان، به‌ویژه مسلمانان پاکستان حتی لحظه‌ای دست از تلاش برنداشت.

شهید برای خنثی‌سازی سازش‌های امریکا عملاً وارد میدان شده بود. ما دیدیم که قرار بود شهید در جلسه‌ای که ضد امریکا و دولت سعودی تدارک دیده شده بود، شرکت کند، اما قبل از جلسه به شهادت رسید. خبر شهادت شهید کمر دوستان را شکست. علت شهادت شهید مبارزه ایشان با استکبار بود. چنین واقعه‌ای نادر است که شخصیتی چون علامه سید عارف حسینی شهید شود و همزمان با شادی دشمنان اسلام، دوستانش حتی در عالم غم و اندوه هم به اختلاف شیعه و سنی دامن نزنند.

شهید همواره برای وحدت مسلمین تلاش می‌کرد و معتقد بود که در مقابل بت‌ها، وهابیت‌ها و بعثی‌ها باید نبرد عملی کرد. ایشان همیشه پشت و پناه انقلاب اسلامی بود.

استکبار جهانی هنگامی که مشاهده کرد که نمی‌تواند با افکار شهید مبارزه کند، دست‌هایش را به خون شهید آلوده کرد، چون بیم از آن داشت که شهید عارف‌الحسینی به صورت خمینی دیگری در پاکستان ظهور کند.

شهادت او هم مثل مطهری و بهشتی، قتل یک فرد

مورد نظر ما بود. من از لحاظ درسی برایش کارهای فراوانی را انجام دادم.

شهید از چه زمانی به شخصیت حضرت امام گروید؟ تا آنجا که من اطلاع دارم همان زمانی که با من آشنا شد، به رهبر کبیر انقلاب اسلامی، علاقه و ارادت داشت.

ایشان در حوزه علمیه نجف اشرف، غیر از برنامه‌های درسی چه فعالیت‌های دیگری داشت؟

آن مقداری که من اطلاع دارم، علاوه بر اشتغال درسی، مشغول تربیت جماعتی از طلبه‌ها بود و برای خدمت به اسلام و مسلمین هیچ کوتاهی نداشت.

از خصوصیات روحی و اخلاقی و اجتماعی ایشان به نکاتی اشاره کنید.

شهید سید عارف از نظر تقوی نمونه، از نظر اشتغال به تحصیل، از نظر استعداد و از نظر صبر و بردباری نمونه بود. با اینکه از نظر مادی در مضیقه بود، هیچ‌گاه فقر و تهی‌دستی مانع او از اشتغال‌تاش نبود. به‌قدری ذوق تحصیل داشت که در سفر پیاده، بین علماء نجف، متعارف بود. طلاب نوعاً در ظرف سه روز از نجف اشرف تا کربلا می‌رفتند. ایشان به خاطر اینکه از وقتش بیشتر برای تحصیل استفاده کند، در شبانه‌روز حدود چهارده فرسخ راه می‌رفت که در روز دیگر به کارهای تحصیلی‌اش برسد. او مردی بود توانا، شجاع، معتقد به مسائل اسلامی، صبور و بردبار و جمیع جهات اخلاقی حسنه را دارا بود. من در این مدت هیچ نقصی از ایشان مشاهده نکردم.

چگونه از شهادت وی مطلع شدید و با توجه به اینکه ایشان یکی از شاگردان بزرگ جناب‌عالی بود، واکنش شما چه بود؟ به نظر شما چرا دشمنان اسلام ایشان را به شهادت رساندند؟

شهادت ایشان به خاطر دفاع از اسلام و حفاظت از احکام

دلی آکنده از رنج محرومان

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن نصرالله

در سمنار تفکر و اندیشه شهید عارف حسینی در پی سخنان علما می‌خواهم یک نکته اساسی را اضافه کنم و آن نکته، وفا و اخلاص شهید راجع به امام خمینی و جذب شدن در ایشان است. این فکری است که میزان نهضت شهید است. این قضیه اتفاقی نیست که علامه شهید عارف حسینی با بسیاری از علما عراق، ایران و لبنان در یک نکته اشتراک دارد و آن وفا و اخلاص همه اینها نسبت به امام خمینی است. به نظر من حدود افکار اینان همان حدود فکر است و اینها به سبب آن فکر، عاشق امام بودند.

سخن ما در باره تفکر شهید به خاطر عشق ما به تفکر امام است، چون منشاء فکر شهید فکر امام است. شهید عارف حسینی و دیگران مروجان تفکر امام بودند، لذا سخن از تفکر شهید، بیان‌کننده تفکر امام است، راه شهید، راه امام است. این راه به‌قدری روشن است که نیازمند بحث نیست و انقلاب اسلامی و پیروزی آن ثابت می‌کند که هیچ راهی جز راه امام، عظمت اسلام را باز نمی‌گرداند. عارف حسینی متأثر از تفکر امام بود و در این تأثیر، منحصراً به فرد بود. ما باید تأثیر کلام و سخن او را درک کنیم. اسلام چیست؟ و از ما چه می‌خواهد؟ شهید، این حقیقت را انتخاب کرد.

تأثیر شهید در یک منطقه محدود نبود، بلکه در بیشتر مناطق مستضعف نشین جهان تأثیر به‌سزائی داشت.

در تقوا و استعداد نمونه بود

«سلوک علمی و فردی شهید عارف الحسینی»

در گفت و شنود با حضرت آیت‌الله

سید حسن مرتضوی

• درآمد

میزان جدیت در تحصیل و پیگیری مسائل علمی از جمله شاخص‌های تشخیص و ارزیابی هوشمندی و استقامت شاگردانی است که بعدها زمام امور را در دست می‌گیرند، از این رو قضاوت یک استاد در باره شاگردانش، معمولاً از میزان صحت بالائی برخوردار است. در این گفتگو استاد مرتضوی در باره شاگرد یگانه‌اش سخن می‌گوید.

کی و چگونه با شهید سید عارف‌الحسینی آشنا شدید؟ ارتباط ما با ایشان در نجف اشرف و از زمانی بود که ایشان رسائل و مکاسب را می‌خواند.

شهید در کدام درس‌های جناب‌عالی شرکت می‌کرد و استعداد درسی‌اش چگونه بود؟

ایشان در درس رسائل و مکاسب ما شرکت داشت و تقریباً در حدود سه سال در مباحثه ما حاضر می‌شد. دارای استعدادی قوی بود و لذا در بین طلابی که در درس ما شرکت می‌کردند، علاقه ما به ایشان از همه بیشتر بود. از افراد معدودی بود که

اسلامی بود. اطلاع ما از شهادت ایشان به وسیله رادیو ایران بود. پس از اطلاع، تأثیری که ما از شهادت ایشان پیدا کردیم از ابعاد مختلف بود. یکی به خاطر رنج‌هایی بود که ایشان به خاطر تهی‌دستی و فقر تحمل کرد و دیگر محیط خفقان‌آور فکری بود که اغلب علما از این جهت ناراحت بودند، با این همه، ایشان آنی از تحصیلاتش غفلت نداشت.

از بعد دیگر تأسف من به خاطر ذکاوت و فراست ایشان بود که نوید می‌داد در آینده بیش از گذشته به اسلام و مسلمین بهره برساند. با شنیدن خبر شهادت ایشان، این امید از ما قطع شد. بعد دیگر شجاعت و توانایی و تسلطش بر زبان‌های مختلف از قبیل زبان‌های فارسی، عربی، اردو بود. طبعاً هر فردی این توانائی‌ها را نداشته باشد، خصوصاً اگر تقوای ایشان را داشته باشد، به درد اسلام و مسلمین می‌خورد.

با توجه به این موارد، بعد از شنیدن شهادت ایشان شاید چندین مرتبه گریستم، الان هم وقتی ویژگی‌های ایشان را به خاطر می‌آورم، احساس ناراحتی می‌کنم. امیدوارم روحانیون پاکستان این خسارت را جبران و همان روحیه را در خود پیدا کنند، مخصوصاً جهات تقوایی و صبر و تحمل ایشان در مقابل فقر و سایر گرفتاری‌ها، تا بتوانند ان‌شاءالله جای ایشان را پر کنند.

شهید در مورد ولایت و تشیع چه اعتقادی داشت و نظرش در باره ولایت فقیه و حکومت اسلامی چه بود؟

عارف‌الحسینی غرق در ولایت‌انمّه (ع) و معتقد به ولایت فقیه و پیرو صدرد حضرت امام خمینی بود. امیدوارم که علما پاکستان و روحانیون پاکستان جای ایشان را خالی نگذارند و مردم پاکستان هم سعی کنند خود را محور در روحانیت بدانند تا ان‌شاءالله تعالی خون شهید عارف‌الحسینی از بین نرود.

السلام علیکم و رحمۀ‌الله و برکاته

احیاء جامعه اسلامی در پاکستان

دکتر علی اکبر ولایتی



ایشان در محراب عبادت به شهادت رسید، لکن استعمار و مزدوران آن نتوانستند در اهداف شومشان پیروز شوند، بلکه این خون شهید است که خون همه ملل اسلامی را به جوش آورده و در بیداری ملت‌ها جنبش تازه‌ای را ایجاد کرده است. جانشین شهید و علمای دیگر، دشمن را در اهداف نامشروعش ناکام گذاشتند. جهان اسلام در سوگ شهادت شهید عارف حسینی غضبناک است و این شهادت را سازش خطرناک استکبار جهانی و دشمنان اسلام تلقی می‌کند.

ما امیدواریم که دولت پاکستان تمامی کسانی را که در این سازش دست داشتند، به مجازات شدیدی برساند و در این راه هیچ گونه غفلتی را مرتکب نشود. اینک مسلمانان پاکستان وظیفه سنگینی را به عهده دارند و باید با هم متحد باشند و بر خطی که شهید ترسیم کرده بود که همانا خط مقابله با استعمار و استکبار است، پایبند باشند.

ما مطمئنیم که ملت پاکستان با تداوم راه شهید، اهداف بلند و متعالی را حاصل نموده و روح شهید را شاد خواهند کرد.

والسلام

علامه شهید سید عارف حسین الحسینی، رهبر شیعیان پاکستان، شاگرد مکتبی امام امت، خمینی بت‌شکن و عاشق او بود. شهید تعلیمات اسلام و قرآن را به‌طور صحیح درک کرده و برای وحدت مسلمانان شبه قاره هند و مقابله با استعمار شرق و غرب اقدامات وسیعی را آغاز کرده بود. رحلت ناگهانی او محرومیت ما از این نعمت عظیم و بسیار تأسف‌بار است. علامه شهید سید عارف حسین حسینی با وجود آنکه امکانات خیلی کمی را در اختیار داشت، در مدت زمان خیلی کوتاهی برای احیاء جامعه اسلامی در پاکستان و وحدت و همدلی بین فرق مختلف، اقدامات خیلی مهمی را انجام داد. علاوه بر آن شهید توانست ملل اسلامی را از مکر و فریب دشمن آگاه سازد و سرانجام نیز برای احیاء اصول و مقاصد اعلای اسلامی خونش را تقدیم کرد.

فرزند معنوی امام

خانم دکتر زهرا مصطفوی



می‌اندازند. دیدیم که موج اسلام و ندای لبیک یا خمینی، استکبار را وحشت‌زده کرده است و اسلام را خطر بزرگی برای خود تلقی کرده‌اند.

کدام اسلام برای استکبار خطرناک است؟ اسلام محمدی یا اسلام آمریکائی؟ اسلام محمدی اسلام نابی است که غیرقابل تسخیر است، سلطه دیگران را قبول نمی‌کند، در مقابل دشمنان داخلی و خارجی قد علم می‌کند و حکومت و سیاست را اصل و اساس تلقی می‌کند. اسلام ناب محمدی مصداق این آیه قرآن مجید است که: «اشدا علی الکفار و رحماء بینهم». اسلام ناب محمدی با خواست‌های جدید عین مطابقت را داراست و به اصول خود پایبند است و این اسلامی است که با قدرت‌های جهانی در ستیز است.

ما شاهد بودیم که امام بزرگوار پیام اسلام را به گورباچف ابلاغ کردند. این جرئت اسلام ناب محمدی است، والا در مسکو که شخصیت‌های کشورهای دیگر جرئت صحبت کردن هم ندارند. من از امام پرسیدم: «چرا گورباچف را به شنیدن پیام اسلام دعوت کردید؟» فرمودند: «چون در او تحولی را مشاهده و احساس کردم و وظیفه من است که او را به اسلام دعوت کنم».

امروز نسل جوان از نظام‌های الحادی شرق و غرب مأیوس شده و امید به اسلام دارند، لذا وظیفه ماست که آنان را به سوی اسلام دعوت کنیم، نکند به سوی چاه تاریک اسلام آمریکائی بروند. امام خطاب به رؤسای دولت‌های مختلف فرمودند: «تنها قدس مسئله مسلمانان نیست، بلکه مشکل بزرگ آنان در کشورهای چپ‌اندیشان، پاکستان و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس و حکومت این کشورهاست. نجات مسلمین در وحدت و همدلی است. مسلمانان با اتحاد و همدلی می‌توانند در مقابل قدرت‌نماهای جهان قیام نمایند.» و سال‌ها بعد ما مشاهده می‌کنیم که روسای کشورهای آمریکا، فرانسه و دیگران به مسلمانان پیام تبریک عید می‌فرستند. رسانه‌های مختلف جهان اسلام تمجید می‌شوند و این نتیجه نهضت انقلابی امام است، لذا ما امام را یک شخصیت بین‌المللی تلقی می‌کنیم.

همین‌طور هم در کردار و گفتار شهید آقای عارف

می‌خواهم راجع به یکی از فرزندان معنوی امام یعنی شهید سید عارف حسینی عریضی را داشته باشم. خداوند به توفیقات جانشین و پیروان آن شهید بیفزاید تا بتوانند راه شهید را ادامه دهند.

می‌خواهم راجع به امام و شهید صحبت‌هایی داشته باشم که هر دو رهروان یک راه بودند و یک هدف را دنبال می‌کردند. می‌خواهم شخصیت بین‌المللی این دو را بررسی و این نکته را بیان کنم که یک انسان چگونه می‌تواند یک شخصیت و مقام جهانی را کسب کند، شما بارها شنیده‌اید که از امام به عنوان یک شخصیت بین‌المللی و مرد این قرن یاد می‌شود. آیا این عنوان نتیجه تلاش‌های رسانه‌های بین‌المللی است یا شریاطی غیر از آن دارد؟ ما می‌توانیم در این زمینه از سخنان و افعال آن شخصیت استفاده کنیم. شخصی که مدافع حقوق مظلومان و مستضعفان باشد و برای حقوقشان تلاش کند و در مقابل استکبار جهانی قد علم کند. چنین شخصی می‌تواند عظمت بین‌المللی پیدا کند.

ما می‌بینیم که امام و فرزند شهید او عارف حسینی برای نجات همه محرومان جهان مبارزه کردند. ما مشاهده کردیم که بعضی‌ها در عراق خیلی از علمای آل‌حکیم را شهید کردند، در پاکستان شهید عارف حسینی را به شهادت رساندند، در لبنان شیخ راغب‌حرب به دست صهیونیست‌ها به شهادت رسید، کریم عبید را اسرائیلی‌ها در روز روشن ربودند و ایشان هم اکنون نیز در بند اسرائیلی‌هاست، در مصر خالد اسلامبولی بر اثر شکنجه و آزار و اذیت به شهادت رسید و شهادت سید مهدی حکیم در سودان، کشتار مسلمانان در شوراهایی چون روسیه، هندوستان و فلسطین را مشاهده کردیم. در کشور کویت شیعیان را به جرم حمایت از انقلاب اسلامی به زندان

حسینی مشاهده می‌شود. ایشان در اوائل جوانی راهی را انتخاب کرد و مبلغ و مروج اسلام ناب محمدی شد و از نجف گرفته تا پاکستان، همه جا با اسلام آمریکائی مبارزه کرد. ما از بیانات، سیرت و اساس‌نامه او به نام «راه ما» می‌توانیم دریابیم که ایشان تا چه اندازه درد ملت را درک می‌کرد و جرئت بیانش را داشت.

امام راحل هنگام شهادت عارف حسینی در پیامی فرمودند: «ایشان رهبر شایسته و برجسته‌ای بود. علمدار اتحادیه بین‌المسلمین بود. او در مختصر مدتی رفت و آمد آمریکایی‌ها را در پاکستان با مشکل مواجه کرد».

ما شنیده‌ایم که ایشان در روز شهادت قرار بود در لاهور، تظاهرات ضد استعماری سعودی را رهبری کند و سخنرانی داشته باشد و دشمن، این را خطر بزرگی برای خود تلقی می‌کرد، لذا ایشان را شهید کرد. خبر شهادت

بعد از شهادت شهید عارف حسینی ما شاهدیم که مردم چه انس و عشقی به شهید دارند. امیدواریم جانشین و پیروان شهید، راه و هدف او را با هوشیاری کامل دنبال نمایند. همه ما باید به این نکته توجه داشته باشیم که رهبر هر ملت، حیات آن است و رهبر، ملتی را به راه درستی هدایت و رهبری می‌کند. بدون یک رهبر وظیفه‌شناس، وحدت و رسیدن به هدف کار مشکلی است و اطاعت رهبر وظیفه‌شناس بر همه ما واجب است. خداوند به همه ما شأن اطاعت از رهبر را مرحمت فرماید.

والسلام

بود. دشمن فهمیده بود که حسینی در پاکستان خمینی دوم خواهد بود، لذا شهیدش کردند. قتل شهید، قتل یک فرد نیست، بلکه دشمن می‌خواهد با این عمل، یک تفکر را از بین ببرد. اگر دشمن نتوانست جسم مطهری، بهشتی، باقرالصدر و حسینی را از بین ببرد، ولی تفکرشان هرگز محو نخواهد شد. احیای تفکر شهید حسینی، احیای تفکر اسلام ناب محمدی است. با توجه به عظمت شهید، من قادر به شرح کلماتی که امام در پیام خود ایراد کرده‌اند، نیستم. برای صدور انقلاب و برپایی یک انقلاب بین‌المللی، خیلی چیزها را باید فدا کرد و پیام این شهداء و عظمت و اهداف آنان را زنده نگه داشت.

ایشان مثل آتش در جنگل، به‌زودی در تمام جهان منتشر شد و این فاجعه، کمر پیروان او را شکست. عمده دلیل محبوبیت و شهرت شهید، جهاد ایشان در مقابل استعمار و استبداد بود.

مرور لمحهای از حیات شهید، برای ما درس است. افرادی چون شهید عارف حسینی، کم هستند. شهادت شهید موجب شادی دشمنان است، ولی جانشین و پیروان و انصار شهید، دشمن را مایوس خواهند کرد. این شهید عظیم با وهابی‌ها، صهیونیست‌ها و استعمار شرق و غرب مبارزه کرد.

شهید دارای تمامی اوصاف انقلابی و الهی و همیشه محافظ انقلاب اسلامی بود. با تمام وجود پیرو خط امام

منادی وحدت اسلامی در پاکستان

■ علامه سید ساجد علی نقوی



شهید علامه میرعارف حسین حسینی هنگامی به صحنه آمد که مسلمان‌ها وضع مذهبی و سیاسی ناهنجاری داشتند. درست است که مسلمان‌های شبه قاره هند به اسلام محبت می‌ورزند، لکن آنان از اسلام و تشیع تصور درستی نداشتند. در حقیقت این نتیجه تسلط انگلیسی‌ها بر شبه قاره هند بود که قدر و منزلت علما را کم کرده و تا آن حد تنزل داده بود که افراد نسبتاً قدرتمند محلی و منطقه‌ای می‌توانستند یک روحانی را از مسجد بیرون کنند. هر چند آنها علما را استخدام می‌کردند، فعالیت‌هایشان پست و رذیلانه بود. رایج بودن زبان فارسی به عنوان زبان دفتری دولت و وجود اسلام، نتیجه اهمیت دادن به علما بود؛ لکن انگلیس با توجه به اهمیت علما خطری را احساس و سعی کرد تا از عظمت آنان بکاهد، لذا تنزل مقام و منزلت علما باعث شد که تبلیغ دینی آنان چندان مؤثر نباشد.

مردم فقط با بعضی از مراسم آشنائی داشتند و حتی نهضت‌های انقلابی هیچ تأثیری بر آنها نداشتند. رفته رفته نهضت آزادی پاکستان شروع شد و با توجه انس و علاقه مردم به اسلام، آنان در راه آزادی پاکستان از هیچ تلاش و قربانی و ایثاری فروگذار نکردند. البته بعد از تشکیل دولت پاکستان، همه وعده‌هایی که به مردم داده شده بود، همه نادیده گرفته شدند، دست‌نشانده‌های غربی حاکم شدند و همه سیاست‌های غربی که در هندوستان رائج بودند، در پاکستان نیز اجرا شدند. نهضت‌های اسلامی وجود داشتند و بعضی از آنها فعال هم بودند و توانستند نوجوان‌ها را از کفر مصون نگه دارند البته عیب این نهضت‌ها وابستگی‌شان به شرق و غرب یا شاهان عرب و غیر عرب بود و نهضت‌های خالص اسلامی که به افکار مردم ارتقاء بخشند، وجود نداشتند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در فکر و عمل مردم پاکستان تحول بزرگی ایجاد شد و پی بردند که اسلام دین کامل و جامع زندگی است و سیاست، اقتصاد، عبادت، حکومت و تمامی ابعاد حیات بشری را در بر می‌گیرد. با انقلاب اسلامی، تحول بزرگی در دنیا ایجاد شد.

و همدلی نظام عادلانه اسلامی نافذ نخواهد شد، لذا در این راه سعی فراوانی کرد. با علما و فرق دیگر ارتباطات و جلساتی داشت. مردم در این جلسات به مسائل ریز می‌پرداختند، ولی ایشان توانست تا حدی آنان را نزدیک به هم کند. این درست است که مردم به اسلام عشق و علاقه داشتند، ولی به ضیاءالحق بدبین بودند. آنان در پی رهبری مخلص بودند. شهید مردم را از دشمنان اسلام آگاه و به آنان تلقین فهماند که دشمن آنان استعمار و دست‌نشانده‌های او هستند و این در زمانی بود که مردم با استعمار آشنائی نداشتند و ما در همان مقطع در مقابل ضیاءالحق مقاومت کردیم.

شهید از انقلاب اسلامی درس گرفت و در جامعه پاکستان تحولی را ایجاد کرد و به شیعه و سنی فرمود: «شما دشمن یکدیگر نیستید، بلکه شما شرق و غرب و اسرائیل است». شهید در زمانی به پیروزی رسید که شیعه و سنی دشمن یکدیگر بودند.

نگاه ما به نهضت‌ها از زاویه شیعه و سنی بود، لکن شهید حامی همه نهضت‌ها بود، لذا از برادران افغانی نیز حمایت می‌کرد و قبل از شهادت، برنامه‌ای برای رفتن به افغانستان داشت تا از نزدیک با مجاهدین ملاقات کند؛ لذا ما ایشان را شهید انقلاب اسلامی ایران و افغانستان نیز می‌دانیم و همیشه راه او را دنبال خواهیم کرد.

در ابتدای انقلاب اسلامی ایران، شیعیان پاکستان در زمان دولت دیکتاتور ژنرال ضیاءالحق با توجه به شعار او که نظام اسلامی را نافذ خواهد کرد (البته این شعاری بیش نبود که عاری از اخلاص بود) این خطر را احساس کردند که شعار ژنرال فقط برای استحکام قدرت و حکومت خویش است، لذا در مقابل اقدامات او «نهضت اجرای فقه جعفری» را تاسیس کردند تا در صورت نفاذ اسلام، فقه جعفری نیز نافذ شود. انتخاب این اسم برای نهضت از طرف مردم و در مقابل ضیاءالحق بود که می‌خواست اسلام او گروهی باشد، ولی ما باید از اسم صرف‌نظر کنیم و وسعت فکر داشته باشیم و به انقلاب اسلامی نظر افکنیم. وقتی بعضی از برادران به تبدیل اسم نهضت اعتراض کردند، شهید فرمودند: «هیچ مشکلی نیست چون ما بخشی از نهضت بزرگ اسلام هستیم که به رهبری امام خمینی به وقوع پیوسته است».

شهید دارای اوصاف بزرگ اخلاقی بود. پشت سر هیچ کس حرف نمی‌زد و اگر کسی در حضور وی از کسی غیبت می‌کرد، ایشان او را از این کار منع می‌کرد. نماز شب را ترک نمی‌کرد. خصوصیات رهبری را داشت. اگر از من پرسید، خواهم گفت که ایشان برای رهبری خلق شده بود.

شهید عارف حسینی احساس می‌کرد که بدون وحدت

مهر امام ریشه در جان مردم پاکستان دارد...

«شهید عارف الحسینی و انقلاب اسلامی» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن رحیمیان

• درآمد



تأثیر انقلاب اسلامی ایران در پاکستان و نقش برجسته شهید عارف الحسینی در گسترش مرجعیت امام در آن دیار و آشنائی مردم پاکستان با خط امام و انقلاب اسلامی به گونه‌ای است که هنوز پس از سال‌ها آثار آن پابرجاست و در راه پیمائی‌های روز قدس به خوبی جلوه گر می‌شود. در گفتگوی حاضر، نماینده محترم ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران، به زمینه‌های مرجعیت امام در آن سامان و نقش و تلاش‌های پرثمر شهید در این راستا اشاره کرده‌اند.

و مشخصاً حضرت امام (رضاع) عشق و علاقه عمیقی دارند. آثار فرهنگ ایرانی به صورت عمیق همچنان در پاکستان حضور دارد، یعنی همه مساجد و ابنیه تاریخی و مذهبی و همه بناهای معظم شبه قاره آمیخته با جنبه‌هایی از فرهنگ و معماری ایرانی و مزین به خط نستعلیق و فارسی است و معمولاً اثری از لغت اردو در پیشینه پاکستان مشاهده نمی‌کنیم. آثاری که مربوط به حدود ۱۰۰ سال به آن طرف هست، عمدتاً یا فارسی یا عربی است و یا قرآن و حدیث است که به صورت عربی نوشته شده و یا فارسی است. اشعار شعری بزرگ ایران را هم نوشته‌اند که به فارسی است.

زمینه‌های فرهنگی و پیوند عاطفی عمیق بین مردم پاکستان و ایران، به علاوه علاقه‌ای که اکثریت بریلوی اهل سنت نسبت به ائمه اطهار (ع) دارند، طبعاً زمینه‌ای بود که حتی در میان اهل سنت پاکستان هم گرایش و علاقه عمیق و گسترده‌ای نسبت به انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و شخص حضرت امام و سپس مقام معظم رهبری در آنجا شکل بگیرد. رهبران پاکستان و روسای جمهور دهه‌های اخیر هر کدام به نحوی به شکل بسیار آشکاری نسبت به ایران موضع‌گیری مثبت کردند که البته این هم به علت گرایش عمومی ملت پاکستان به ایران بود.

شما پس از شهادت شهید عارف حسینی سفری به پاکستان داشتید. از مشاهدات خود و تأثیر رهبری ایشان در پاکستان چه خاطراتی دارید؟

یک خاطره من راجع به خانواده ایشان است که خانواده‌ای معصوم، مظلوم و ساده‌زیست و واقعا جلوه‌ای از شخصیت بسیار بالای معنوی شهید عارف حسینی بودند که به‌رغم منزلت بسیار بالای سیاسی و فرهنگی، ذره‌ای در نوع زندگی خود تغییر نداده بودند، خانواده ایشان همچنان در منزلی محقر و در شرایط بسیار سخت و ساده‌ای زندگی می‌کردند. ایشان فرزندان بسیار خوبی هم دارند که چه از نظر صورت، چه از نظر سیرت بسیار شبیه پدرشان هستند، مخصوصاً فرزند دوم ایشان که متأسفانه اخیراً در درگیری‌های پاکستان، در سفری که به آنجا داشت، یک پایش را از دست داد و به جانبازی نائل شد. خانواده شهید عارف حسینی، خانواده مؤمن و نورانی و ایثارگری است.

به برکت وجود مرحوم شهید عارف حسینی، به‌رغم کوتاهی دوران رهبری ایشان، مراکز علمی و فرهنگی بسیاری در پاکستان شکل گرفته است، از جمله مدرسه علمیه و مرکزی که ایشان در شهر پیشاور تأسیس کرده که در آن زمان یکی از پایگاه‌های مهم تعلیم و تعلم فرهنگ اسلامی و قرآنی محسوب می‌شد. مزار ایشان مزار عارفان و عاشقان هست و همچنان نام و آثار ایشان در دل و جان و صحنه زندگی مردم پاکستان زنده است. حقیقتاً شهیدی است که الان زنده‌تر از بسیاری از زنده‌ها حضور دارد و نقش‌آفرینی می‌کند. ■

بود و می‌خواست در نجف، امام را تحت‌الشعاع مراجع دیگر قرار دهد و لذا شروع به ترور شخصیت حضرت امام کرد، اما از آنجا که: «مکروا و مکروا الله والله خیر الماکرین»، همان توطئه دشمن باعث شد که بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله حکیم، دایره مرجعیت امام از مرزهای ایران فراتر برود و جهان اسلام و جهان تشیع را در نوردد، لذا پس از فوت مرحوم آقای حکیم، با تلاشی که شاگردان حضرت امام در نجف کردند و از همه مهم‌تر تلاش مرحوم شیخ نصرالله خلخالی که شخصیتی موقر، متدین و بسیار تأثیرگذار در تثبیت مرجعیت‌ها بودند، اگر نگوئیم بخش اعظم، دست کم بخش عظیمی از شیعیان کشورهای مختلف و طلاب افغانی، پاکستانی، کشمیری، هندی، تبتی، لبنانی و همه کسانی که در نجف با شخصیت امام آشنا شده بودند، مقلد و مروج ایشان شدند. از جمله پاکستان که در آنجا مرحوم شیخ‌الشریعه اصفهانی که از دوستان قدیم و بسیار صمیمی حضرت امام بودند، در این امر نقش مؤثری داشتند و طبعاً شخصیت‌هایی چون مرحوم شهید عارف حسینی که از نجف به امام ارادت پیدا کرده بودند و حتی اگر در نجف هم نمی‌بودند، تحت تأثیر تفکر انقلابی حضرت امام قرار می‌گرفتند، مرجعیت حضرت امام را در پاکستان گسترش دادند.

علاوه بر مسئله تقلید، پاکستانی‌ها در امور سیاسی و اجتماعی هم به حضرت امام اعتقاد عمیقی پیدا کردند که جلوه‌های آن پس از پیروزی انقلاب، در تظاهرات روز قدس و در سفری که مقام معظم رهبری به پاکستان داشتند، پدیدار شد. شاید

بعد از شهادت ایشان شاهد بودیم که حضرت امام پیامی را دادند که از پیام‌های کم‌نظیر ایشان در مورد شهدای بین‌الملل و جهان اسلام بود و خود همین نشانه این بود که انقلاب اسلامی، مرز جغرافیایی ندارد و گام زدن در راه حق، محدود به مرزهای جغرافیایی و دست‌ساز بشر نیست.

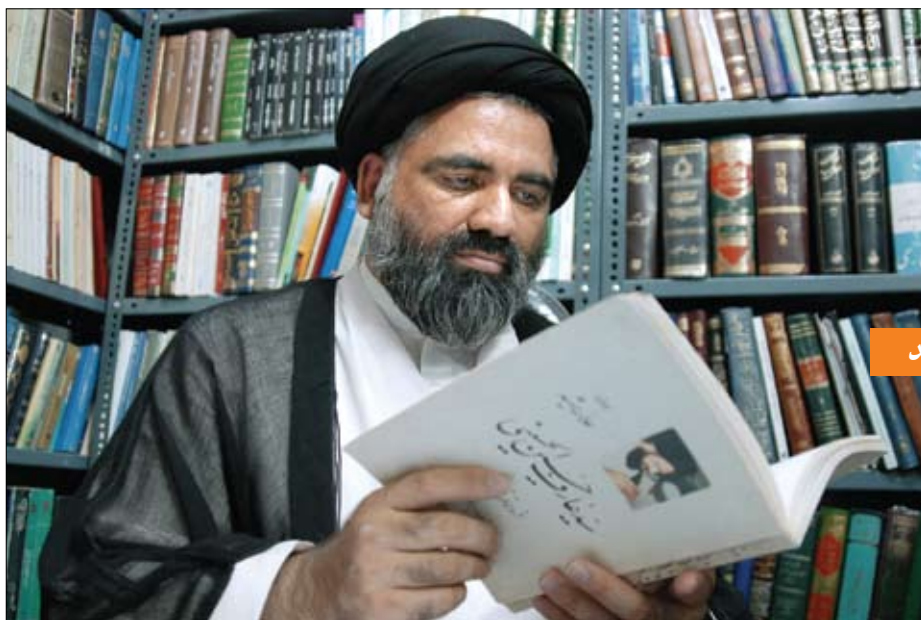
در تاریخ تمام کشورهای دنیا کم‌نظیر باشد که رئیس‌جمهور کشور دیگری به کشوری برود و چنین جمعیت انبوهی از او استقبال کنند. چنین تجمع و استقبالی حتی برای یک شخصیت پاکستانی هم شکل نگرفته بود. این هم از آثار پیوند مردم پاکستان با ولایت فقیه و حضرت امام است و حکایت از نقشی دارد که افرادی چون شهید عارف حسینی در این زمینه ایفا کردند. ضمن اینکه مسئله علاقه مردم پاکستان به ایران و اهل بیت و اساساً خود ایران، علاقه‌ای سنتی و تاریخی است. مردم پاکستان اکثراً اهل سنت هستند، اما اکثریت اهل سنت که بریلوی‌ها باشند، به‌شدت نسبت به ایران و اهل بیت

چگونه با شهید علامه سید عارف الحسینی آشنا شدید و داوری شما در مورد ویژگی‌ها و کارنامه عملی ایشان چیست؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. بنده به تناسب مسئولیتی که در دفتر امام داشتم، طبعاً عموم روحانیون طرفدار حضرت امام را در کشورهای مختلف می‌شناختم و احیاناً از طریق مکاتباتی که برای حضرت امام داشتم، استفتائاتی که داشتم یا وجوهاتی که می‌فرستادند، به طرق مختلف با عموم این افراد در سراسر کشورهای اسلامی مرتبط بودم. از جمله برجسته‌ترین این شخصیت‌ها مرحوم شهید سید عارف حسینی بودند که از طرف حضرت امام و کالت داشتند و دارای نقش بسیار مثبت و انقلابی و محبوبیت فوق‌العاده‌ای در میان مردم پاکستان بودند. در آن مدت، ایشان به مناسبت‌های مختلف سفرهایی به ایران داشتند و طی این سفرها، ما موفق به زیارت ایشان می‌شدیم. این ملاقات‌ها، هم در دفتر حضرت امام و هم در مراسم مختلف صورت می‌گرفت. شاید آخرین بار ایشان را هنگامی که برای شرکت در کنگره ائمه جمعه آمده بودند، در هتل محل اقامتشان دیدیم. گهگاه که توفیق حاصل می‌شد تا از نزدیک ایشان را زیارت کنیم، تلقی‌ای را که از دور درباره ایشان داشتیم، از نزدیک هم مشاهده می‌کردیم و صلابت و روحیه بسیار بانشاط و انقلابی و شجاعانه ایشان را در ارتباط با خط امام و اسلام ناب و انقلاب اسلامی درمی‌یافتیم. مدت زیادی هم طول نکشید که دشمن وجود چنین عنصر پرتحرک و تأثیرگذاری را در صحنه پاکستان نتوانست تحمل کند و ایشان را به شهادت رساند.

بعد از شهادت ایشان شاهد بودیم که حضرت امام پیامی را دادند که از پیام‌های کم‌نظیر ایشان در مورد شهدای بین‌الملل و جهان اسلام بود و خود همین نشانه این بود که انقلاب اسلامی، مرز جغرافیایی ندارد و گام زدن در راه حق، محدود به مرزهای جغرافیایی و دست‌ساز بشر نیست. به هر حال اظهار علاقه‌ای که حضرت امام نسبت به ایشان کردند، باز مبین عظمت شخصیت مرحوم شهید عارف حسینی بود. مردم پاکستان معمولاً از علمای نجف تقلید می‌کردند. مرحوم شهید عارف حسینی مروج مرجعیت امام در پاکستان بودند که آثار مبارکی را هم به باور آورد. پیشینه آشنائی ایشان با امام از چه زمان بود و با توجه به اینکه شما در دفتر امام بودید، عمق علاقه مردم پاکستان به امام و رغبت به تقلید از ایشان چقدر بود و شهید در گسترش و تقویت این مسئله چقدر نقش داشتند؟

مسئله مرجعیت به همین شکل بود که اشاره کردید، یعنی به صورت سنتی، جز ایران که مخصوصاً از زمان مرحوم آیت‌الله بروجرودی تمرکزش روی مرجعیت قم بود، جهان تشیع بیشتر روی نجف اشرف تمرکز داشت. با مهاجرت یا تبعید امام به نجف اشرف و حضور ایشان در آنجا و بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله حکیم، دشمن توطئه‌ای را در پیش گرفته



• درآمد

تأثیر انقلاب اسلامی در وضعیت مسلمانان جهان و به ویژه شیعیان، امری بدیهی و رو به گسترش است. در پاکستان نیز اندیشه‌های امام راحل توسط شهید عارف الحسینی بیان و تفسیر شد و همین دل‌بستگی به خط امام بود که دشمنان داخلی و خارجی شیعیان پاکستان را به فکر برداشتن او از سر راه مطامعشان انداخت. در این گفتگو به نکاتی در باره نقش شهید در رهبری مردم اشاره شده است.

«جستارهایی در منش سیاسی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت‌الاسلام و المسلمین سید جواد نقوی

ذوب در امام بود...

از چه زمانی با شهید عارف الحسینی آشنا شدید و نحوه آشنائی شما چگونه بود؟

تقریباً اوایل انقلاب، سال ۱۳۷۹ بود که من به مدرسه علمیه اسلام‌آباد پذیرفته شدم و اولین بار بود که ایشان را در آنجا زیارت کردم. ایشان در آن زمان هنوز خیلی شناخته شده نبودند. البته در آن نوبت فقط چهره ایشان را زیارت کردم و هنوز آشنائی با ایشان نداشتم. آشنائی بیشتر من با ایشان در سال ۱۳۸۱ در اسلام‌آباد روی داد که یک گردهمایی بزرگ شیعه بود و هزاران نفر از کل کشور در آنجا جمع شده بودند. در آن موقع رهبری شیعه پاکستان با مرحوم مفتی جعفر حسین رحمه‌الله علیه بود و شهید به عنوان نماینده ایالت سرحد، همراه با مردم خوب و خونگرم آنجا در آن گردهمایی شرکت کردند. مراسم بسیار باشکوهی بود. چند روز ادامه یافت و تبدیل به تظاهرات و احتجاجاتی علیه دولت ضیاءالحق شد. ضیاءالحق در آن موقع به عنوان یک فریب، شعار «نفاذ نظام اسلامی» را مطرح می‌کرد و می‌خواست تحت لوای این شعار، تفکر منفی را می‌خواست اشاعه بدهد. شیعیان به رهبری مفتی جعفر حسین جمع شدند و مخالفت خود را با این ترفند ضیاءالحق اعلام کردند. شهید در آن جریان، حضور محسوس و بسیار بانفوذی داشتند، حتی قرار شد با رهبری علماء شیعیان به طرف مرکز ادارات دولتی حرکت و در آنجا تحصن کنند. علمای بزرگ پاکستان در آن گردهمایی بودند و با این امر مخالفت کردند و گفتند احتمال می‌دهیم بین مردم و نیروهای نظامی و انتظامی، درگیری پیش بیاید و بعضی از افراد کشته شوند و خون اینها به گردن چه کسی خواهد بود. با این استدلال آنها همه ساکت شدند.

شهید در آن زمان در برابر آن علما که همگی ریش سفید بودند، بسیار جوان بود و شاید سنش به ۴۰ سالگی هم نمی‌رسید. او از جا برخاست و گفت: «شما که می‌گوئید اگر

کسی کشته شود، خون او به گردن چه کسی است؟ خون شهدای کر بلا به گردن چه کسی بود؟ همان کسانی که خون شهدای کر بلا به عهده‌شان هست، خون شهدای امروز هم به گردنشان خواهد بود.» و سپس ادامه داد: «من این خون‌ها را به عهده می‌گیرم. مگر شما شک دارید که در راه دین قدم می‌گذارید؟» بعضی از بزرگان، آن جلسه را بایکوت کردند و بیرون رفتند، اما این تصمیم شهید باعث شد که این تفکر، پخته‌تر بشود و علما هم در تصمیمشان جدی‌تر شدند و تظاهرات صورت گرفت و به نتیجه هم رسیدند.

شهید خواهان وحدت مسلمین بود و در این راه بسیار کوشا بود. ایشان علمای سنی و دیگر فرقه‌ها را جمع می‌کرد، خودش پیش آنها می‌رفت و توجیه‌شان می‌کرد که با تشیع و تفکر امام آشنا شوند، یعنی هم و غم و او وحدت مسلمین بود و برای این کار به نظر بنده حتی جانش را هم گذاشت، چون ترس ضیاءالحق این بود که ایشان دارد سنی‌ها را به این راه می‌آورد و به تشیع نزدیک می‌شود و حکومت سعودی هم تحمل این چیرها را نداشت. اینها دست به دست هم دادند و ایشان را از سر راه برداشتند.

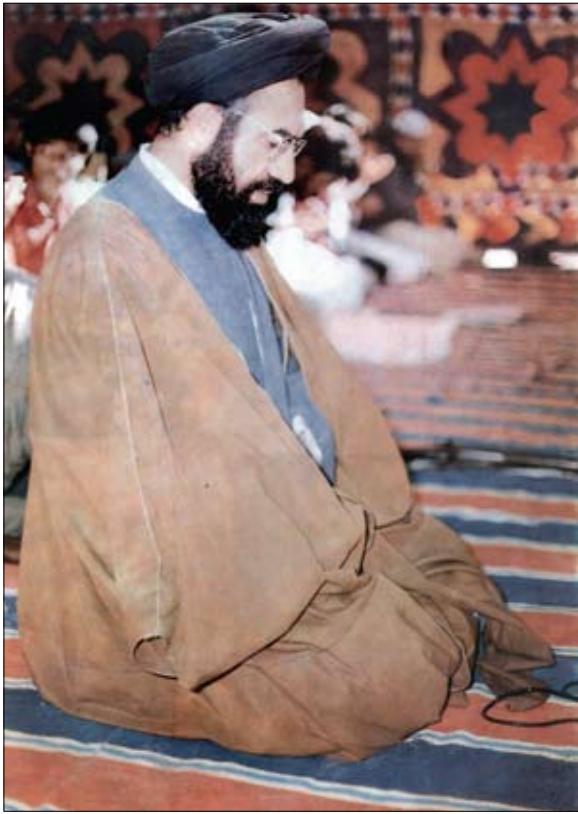
شهید عارف الحسینی یکی از چهره‌های شاخص طرفدار جمهوری اسلامی بود. در عین حال ضیاءالحق هم به طرفداری از جمهوری اسلامی تظاهر می‌کرد. وی با ضیاءالحق رابطه بسیار تیره‌ای داشت و او را در ادعاهائی که می‌کرد صادق نمی‌دانست. شهید چگونه بین این دو

موضوع را جمع می‌کرد.

ضیاءالحق آدم چند چهره و منافقی بود. آن سیره‌ای که ما از ماکیاوولی می‌خوانیم که سیاستمدار باید چگونه آدمی باشد، در ضیاءالحق به‌طور کامل وجود داشت. بسیار هم خشن و مکار و اهل تظاهر و تصنع بود و خلاصه رفتارهای عجیب و غریبی داشت. او در زمان جنگ با جمهوری اسلامی همکاری می‌کرد و مردم هم می‌دانستند. موقعی که بندرهای جمهوری اسلامی ناامن شده بودند، منطقه گواتر را در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده بود و در بعضی خریدها همکاری می‌کرد. در عین حال در همین کار هم صداقت نداشت. اگر یادتان باشد او کمیته‌ای به نام «کمیته امنیت امم اسلامی» که در آن رئیس جمهور گینه و ضیاءالحق و چند نفر دیگر بودند که سعی داشتند بین حضرت امام(ره) و صدام، صلح برقرار کنند. حضرت امام همیشه از دیدن آنها ناراحت می‌شد و به آنها تشر می‌زد و اینها را خوب می‌شناخت و قبولشان نداشت.

ضیاءالحق داعیه رهبری جهان اسلام را داشت و بعضی از اطرافیان متعلق او اعم از روحانی و غیر روحانی به او القا کرده بودند که تو شایسته رهبری جهان اسلام هستی و او این حرف را باور کرده بود و کارهایی از این قبیل را انجام می‌داد. او در همان زمانی که با ایران همکاری می‌کرد، مشاورین نظامی‌اش را به عراق فرستاده بود و عراق از او خواسته بود بخشی از ارتش پاکستان را که در عربستان سعودی بود به عراق برود و ضیاءالحق موافقت کرده بود، ولی عده‌ای دیگر از نظامی‌ها گفته بودند که این کار به نفع ما نیست و ما در داخل کشور دچار مشکل می‌شویم.

او رفتار کاملاً دوگانه‌ای داشت. خودش که دین و مذهبی نداشت، اما اطرافش را حنفی‌ها و جویندی‌ها، یعنی همان کسانی که الان گروه‌های طالبان و تروریستی را تشکیل داده‌اند، گرفته بودند و به همین دلیل او می‌خواست از طریق



نمی‌برم، ولی اینها در سرتاسر پاکستان شروع به مسافرت و تبلیغات کردند و به شهرهای مختلف می‌رفتند و مردم را قانع می‌کردند. در همان بحبوحه، مردم راولپندی ایران و سرکرده‌هایشان از جمله آقای سید ساجد نقوی که الان رهبر شیعیان جعفریه هست، جمع شدند و تصمیم گرفتند از میان خودشان فردی را به عنوان جانشین مرحوم مفتی جعفر حسین انتخاب کنند. یک نفری را اسم بردند که خیلی‌ها روی آنها اتفاق نداشتند. بعد آقای سید ساجد نقوی پیشنهاد داد که آقای حامد علی موسوی را که از راولپندی‌هاست انتخاب کنند و این نام در آن جلسه از سوی ایشان به شورای مرکزی اعلام شود و قرار شد هر کس را که شورا برگزیند، او رهبر شیعیان پاکستان شود، ولی افرادی در آنجا بودند که به جای اینکه این نام را به شورای مرکزی یا نهضت جعفری بدهند، آن را به روزنامه‌ها و رسانه‌ها اعلام کردند و گفتند که رهبر شیعیان انتخاب شده و عملاً دیگران را در مقابل یک کار انجام شده قرار دادند.

این کار مردم راولپندی، اوضاع را به ریخت. خیلی‌ها خواستند موضوع را جمع کنند، اما نشد. تیری بود که از چله کمان خارج شده بود. سرویس‌های مختلف اطراف این قضیه را گرفتند و موضوع خیلی قرص و محکم شد و کاری کردند که قبل از آنکه اسم دیگری روی کار بیاید، اسم آقای حامد علی موسوی به عنوان جانشین مرحوم مفتی جعفر حسین قبول شود، ولی ایشان به رغم اینکه انسان خوب و مقدسی بود، اما شایسته این مقام نبود و خیلی در امور اجتماعی دخالتی نداشت و به کارهای سیاسی معتقد هم نبود، ولی او را جلو آوردند. ایشان هم محکم ایستاد و اطرافیان هم پشتیبانی کردند.

جریان اکثریت که مخالف آقای سید حامد شدند، به تکاپو

شهید عارف الحسینی گمشده در فکر امام بود و امام هم فرمودند من فرزند عزیزی را از دست دادم. اگر مصداق سخن شهید محمد باقر صدر را که گفتند: «ذوبوا فی الخمینی کما ذاب هو فی الاسلام: چنان ذوب شوید در امام خمینی که ایشان در اسلام ذوب شده‌است.» بخواهیم بیابیم، یکی از آن شخصیت‌ها، شهید عارف الحسینی بود. یکی از شاخصه‌های بزرگ ایشان این بود، چون ما قبل از ایشان رهبری داشتیم، ولی رهبری انقلابی نبود و روحیه و تفکر انقلابی نداشت.

افتادند که باید زودتر و قبل از اینکه زمام امور از دستشان در برود، کاری انجام بدهند. اینها اجلاس‌های را تشکیل دادند. در آن اجلاس‌ها در مسائل اصلی با هم درگیر بودند. کسانی که دنبال تعیین جانشین برای مفتی جعفر حسین بودند، از قبل یارگیری‌هایشان را کرده بودند و کارهای سید حامد رویشان تأثیر گذاشته بود و تضعیف شده بودند، اما خودشان هم دو گروه بودند و بین خودشان هم اکثریت نداشتند. آنها که اسم شهید عارف را برای رهبری دادند، به خاطر این نبود که او را فرد لایق و شایسته‌ای می‌دانستند، بلکه منظور دیگری داشتند. این هم چیزی نبود که پنهان

تشکیل «نفاذ اسلامی» کارش را پیش ببرد. شهید و علمای شیعه پاکستان پی برده بودند که اگر این اتفاق روی بدهد، شیعه در پاکستان محو می‌شود و لذا در مقابل ضیاء الحق احتجاج کردند و گفتند که سیاست او را قبول نداریم. مرحوم مفتی جعفر حسین انسان بسیار وارسته و پاکیزه‌ای بود، ولی مثل شهید، شمس سیاسی نداشت و با اینکه در زمان انقلاب به رهبری رسیده بود، ولی مبارز و انقلابی نبود. او با اینکه در اوایل انقلاب به ایران و به دیدن امام خمینی هم آمده بود، اما افکار انقلابی نداشت، اما شهید در ملت شیعه تحولی را ایجاد کرد و آن را از جمود و سکوت بیرون آورد و به طرف انقلاب سوق داد. مردم با رهبریت شیعه خود ارتباط عاطفی داشتند، ولی ارتباط فکری و سیاسی نداشتند. شهید این کار را کرد و بین ملت پاکستان و انقلاب ایران ارتباط برقرار کرد و این کاری بود که ضیاء الحق بر نمی‌تافت. هم شهید واقعیت وجودی ضیاء الحق و حرکات مخفیانه و ریاکارانه‌اش را می‌شناخت و هم ضیاء الحق او را به شدت زیر نظر داشت، چون می‌دانست موجب بیداری ملت پاکستان می‌شود. هر تصنع و ریا و القائی که ضیاء الحق در برابر مردم داشت، شهید آن را خشتی و عرصه را برای تظاهرات ریاکارانه او تنگ می‌کرد، به همین دلیل آن دو یکدیگر را قبول نداشتند.

اتفاقا یکی از مسئولین جمهوری اسلامی به شهید گفته بود که ضیاء الحق گلایه کرده که من که این همه با شما همکاری می‌کنم، آقای سید عارف ما را اذیت می‌کند. شهید به آن مسئول پاسخ داده بود: «شما درست می‌فرمائید. با شما همکاری، ولی ما را اذیت می‌کند. شما کار خودتان را بکنید، ما هم کار خودمان را می‌کنیم، چون ما از او شناخت دقیق تری داریم. او بنا به مصلحت‌هایی دارد با شما همکاری می‌کند، ولی در پاکستان دارد ریشه تنبیه را می‌زند.» نمونه‌ای را برای شما عرض می‌کنم. آقای احمد نورانی که از رهبران اهل سنت بود و سه چهار سال قبل مرحوم شد. ایشان سنی معتقد به عصمت و رسالت بود، جویندی یا وهابی نبود. آنها مدارس و مساجد سنی‌ها را می‌گرفتند. آقای نورانی نزد ضیاء الحق می‌رود و به او می‌گوید: «دارد به ما ظلم می‌شود و وهابی‌ها مساجد و مراکز ما را مصادره می‌کنند. شما یک کمکی به ما بکنید.» ضیاء الحق به او می‌گوید: «نزاع داخلی بین ماست (یعنی سنی‌ها). فعلا شما با آنها یکی بشوید، علیه دشمنی که الان دارد برایمان خطر ایجاد می‌کند (یعنی شیعه‌ها) یک کاری بکنیم، بعدا این مشکلات داخلی را حل می‌کنیم.» ضیاء الحق بسیار می‌ترسید که همان اتفاقی که در ایران رخ داد، در پاکستان هم روی بدهد. شهید هم که با شهادت و شجاعت عجیبی حرف می‌زد و ضیاء الحق می‌ترسید در ظرف دو سه سال اتفاقی در پاکستان روی بدهد که کنترلش از دست او خارج شود.

اشاره کردید که شهید پس از احراز رهبری، وضعیت شیعیان پاکستان را متحول کرد، در حالی که شاید علمای زیادی بودند که چه از نظر سنی و چه از لحاظ علمی بر شهید تفوق داشتند. چه شد که در میان آنها ایشان به رهبری انتخاب شد؟

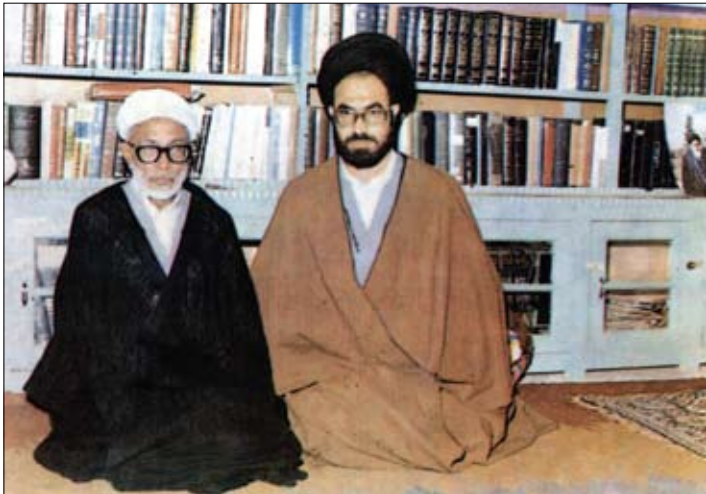
سئوال بسیار خوبی را مطرح کردید و من پاسخی خواهم داد که شاید برای بسیاری تازه و تعجب‌آور باشد، ولی این عین حقیقت است و من برای این پاسخم شواهد بسیاری هم دارم. همین طور است که شما می‌گویید. در پاکستان افرادی بودند که هم از نظر علمی و هم از نظر شهرت، بسیار برجسته بودند و امتیازات دیگری هم داشتند. بعد از رحلت مرحوم مفتی جعفر حسین، چند دستگی در میان شیعه پیش آمد و گروه‌های مختلفی، به‌طور پنهانی در صدد بودند که جانشین ایشان بشوند. البته من در اینجا نام

کنند، هم آن موقع می‌گفتند و هم بعد از انتخاب ایشان در اظهاراتشان گفته بودند.

قبل از ادامه انتخاب ایشان باید نکته‌ای را ذکر کنم که به روشن شدن موضوع کمک می‌کند. در سرحدات پاکستان، اکثریت پشتو زبان هستند. من خودم سرحدی هستم، ولی زبانم پشتو نیست و از جمعیت غیر پشتو هستم، ولی اکثریت جمعیت آن مناطق پشتو زبان هستند، مخصوصاً آنهایی که در قبائل و نزدیک مرز افغانستان زندگی می‌کنند. این روزها اسامی وزیرستان و امثالهم را زیاد می‌شنوید. این مناطق تحت سلطه دولت نیستند و به صورت قبائل آزاد زندگی می‌کنند. در آنجا هم سواد کم است و هم از نظر اقتصادی و فرهنگی، عقب‌مانده هستند و دولت هم تعمد دارد که آنها را به همان صورت نگه دارد و همین سیاست هم بالاخره کار دست دولت داد. آن مناطق را از نظر تحصیلی، مسائل رفاهی و سیاسی عقب نگه داشته‌اند و مشکل طالبان و امثال آنها به وجود آمد. نظر مردم پاکستان کلاً نسبت به مردم این مناطق خوب نیست.

شهید عارف الحسینی اهل این منطقه بود و این گروه‌ها هم فکر می‌کردند که ایشان آدم گوشه‌نشین ساده‌لوحی است و با انتخاب ایشان، خودشان می‌توانند زمام امور را به دست بگیرند و از طریق ایشان به اهداف خودشان برسند. شهید عارف اردو را هم خوب حرف نمی‌زد، ولی فارسی و پشتو را خوب حرف می‌زد. اینها خوب می‌دانستند که شهید اردو بلد نیست، سخنرانی نمی‌داند و شناخته شده هم نیست. کسی واقعا ایشان را نمی‌شناخت و خود این گروه‌ها هم شناخت درستی از سید عارف نداشتند و تصور می‌کردند که ایشان آدم ساده‌لوح و نادانی است. تصورشان این بود که ایشان را که از منطقه دور افتاده و عقب‌افتاده‌ای است و کاری از دستش برنمی‌آید، می‌آوریم و بعد هم پشت سر او، هر کاری که خودمان منظورمان هست انجام می‌دهیم. ایشان در منطقه سرحدات معلم ساده یک مدرسه بود. اینها خودشان آدم‌های تشکیلاتی بودند و خیال می‌کردند. تصور می‌کردند ایشان که اصلاً تشکیلاتی نیست و نمی‌تواند کاری

■ شهید عارف الحسینی در کنار مفتی جعفر حسین رهبر پیشین شیعیان پاکستان.



و ایشان راست می گوید و حتما علما گفته اند که به من اعتماد ندارند. اینها توقع استعفا نداشتند، بلکه توقع داشتند که سید عارف به پایشان بیفتد و بعد از این از آنها حساب ببرد، ولی ایشان همان جا گفت که من برای جهاد به افغانستان می روم. آن موقع در افغانستان علیه نیروهای روسیه جنگ بود. ایشان گفت آرزوی دیرینه من بود که بروم و در کنار مجاهدین افغان علیه روس ها بجنگم و از شما ممنوم که چنین موقعیتی را برای من فراهم گردید.

با این واکنش سید عارف، بعضی از علما از جا بلند شدند و گفتند: «این قضیه واقعیت ندارد و چه کسی گفته که علما به شما اعتماد ندارند؟» علمای بزرگی هم در آن اجلاس بودند. یکی از این علما، آقای سید گلاب نقوی، عموی سید ساجد نقوی و پدر سید تقی نقوی که از علمای شاخص پاکستان هستند که سیدی بسیار بزرگوار و از اساتید برجسته پاکستان است، عمامه خود را برداشت و جلوی پای سید عارف گذاشت و ایشان را به حضرت زهر(س) و اولیا و انبیا قسم داد که این حرف را نپذیرد و این حرف دروغ محض است و می خواهند شما را از ما بگیرند. با اینکه ایشان عالم بسیار برجسته و بزرگواری بود، اما در مقابل چشم همگان این کار را کرد و این حرف را زد. ایشان هم از لحاظ سنی و هم از نظر رتبه علمی از بقیه بالاتر بود و به این ترتیب توطئه آنها خنثی شد. بعد مرحوم آقای سید صفدر حسین گریه کرد و گفت به من نیرنگ زدند و مطلب را جور دیگری به من القا کردند و حقیقت طور دیگری بود و من مخلص شما هستم. ایشان تا روزهای آخر هم با سید عارف بود.

منظور این است که اینها جناب سید عارف را به دلیل شایستگی هایش به رهبری انتخاب نکردند، بلکه قصد

بکنند. در هرحال فکرشان این بود که ما خودمان همه کاره می شویم و از ایشان به عنوان آلت دست استفاده می کنیم. اینها حتی تصور را هم نمی کردند که شهید عارف آن قدر لایق، تحلیل گر، عالم دینی، مخلص و انقلابی باشد. البته ایشان همیشه همین طور بود، اما آنها خبر نداشتند و فکر می کردند در آن منطقه دور افتاده و بدون بلد بودن زبان اردو، چیزی بلد نیست، اما ناگهان با سیاستمدار باهوشی روبرو شدند که سخنرانی های انقلابی و آتشین می کرد و مردم هر روز بیش از پیش، جذب او می شدند و کسی اصلا به آنها بها نمی داد. هنوز یک سال هم از ریاست شهید حسینی نگذشته بود که آنها از صحنه عقب رفتند و به شهید حسینی گفتند که ما دیگر با شما، نیستیم و آزار و اذیت ها شروع شد.

البته وقتی اینها این کار را کردند، موقعیت شهید عارف الحسینی تثبیت شده بود و حرکاتشان تأثیری نداشت.

بله، موقعیت ایشان تثبیت شده بود، ولی اینها باز هم سعی خودشان را کردند و حتی یک موقع مرحوم سید صفدر حسین نجفی را که عالم پاک و پاکیزه ای بود، پیش انداختند. در لاهور گردهمایی «وفاق علما» بود و علمای پاکستان جمع شده بودند. این گردهمایی اجلاس سه سالانه یا دو سالانه علمای پاکستان بود و همه جمع شده بودند. بنا بود شهید سید عارف برود و سخنرانی کند. قبل از سخنرانی ایشان مرحوم سید صفدر حسین به خواست دیگران - چون من معتقدم خود ایشان شخصیت بسیار پاک بود و به میل خودش این کار را نمی کرد - می رود و به سید عارف می گوید که علما دیگر به شما اعتمادی ندارند. مرحوم سید صفدر خیلی آدم رک و ساده ای بود و آمد و این حرف را خیلی روشن به سید عارف زد. شاید اینها توقع داشتند که شهید برای جلب علما می آید و سماجت می کند و به پای اینها می افتد و کار اینها جور می شود، ولی برعکس، جناب سید عارف بلافاصله کاغذی می گیرد و استعفایش را می نویسد و از ایشان تشکر می کند که مسئولیت به این سنگینی را از دوشش برداشتند و می گوید که این بر دوش من بار بسیار عظیمی بود و من خودم را شایسته این قیادت نمی دانستم و خیلی خوب شد که این بار را از دوش من برداشتید و من حرف برادر ام آقای سید صفدر را قبول دارم

او بسیار مردمی بود، یعنی بین ایشان و مردم، فاصله نبود و همین هم موجب شهادتش هم شد، چون در اطرافش هیچ تشکیلاتی نبود که از او حفاظت کند. اگر فرد مجهولی می آمد و می گفت می خواهم سید عارف را ببینم، خودش بلند می شد و پیش او می رفت. منشی نداشت. خودش می آمد و او را تحویل می گرفت، با او غذا می خورد و او را سر سفره خودش می نشاند و از نیازهایش می پرسید.

و منظور دیگری داشتند، متنبی اشتباه کردند که: «مکروا مکرالله و الله خیر الماکرین» و خداوند به دست دشمنان، چنین نعمتی را به ملت شیعه پاکستان هدیه داد.

شهید در دوران رهبری خود در پاکستان، مروج مرجعیت و افکار امام خمینی بود، بفرمائید که شهید از کی با امام آشنا شدند؟ چرا امام را بر دیگران ترجیح می دادند؟ و چرا تا این حد در حمایت از امام مقاومت کردند؟

ایشان از نجف با امام آشنا شد. وقتی امام در نجف تبعید بودند و ایشان در نجف طلبه بود، البته درس فقه و خارج امام را نمی رفت، ولی درس اخلاق امام را می رفت. مخصوصا مقید بود که نماز را حتما پشت سر امام بخواند. امام نماز جماعت در آنجا داشتند و من در بعضی از عکس ها دیده ام که ایشان درست پشت سر امام ایستاده است. ایشان از آنجا با امام آشنا و جذب ایشان شد. از هنگام اخراج علما از نجف، ایشان به حوزه قم منتقل شد و در قم بیشتر با ابعاد شخصیت امام آشنا شد و دوستانی هم در قم پیدا کرد. عده ای از آقایانی که تا اول انقلاب، در تبعید بودند به پاکستان و منطقه پاراچنار رفته بودند که منطقه ای شیعه نشین و برای تبلیغ، منطقه مناسبی است. در عین حال منطقه دورافتاده و بریده از دولت هم هست. الان در آنجا درگیری هست، ولی آن موقع نبود. بعضی از این افراد مثل شهید اسدالله در آنجا بودند.

شهید عارف از زمان طلبگی با شخص امام و با این تفکر، شاگردان امام و نیروهای انقلابی و مردم آشنا شد. مخصوصا در دوران تحصیل در قم، از محضر اساتید آشنا با تفکرات امام، از جمله آقای حرم پناهی و شیخ علی پناه اشتیاردی که اخیراً مرحوم شدند و امثالهم، بیشتر در جریان افکار انقلابی امام قرار گرفتند و در راه خود مصمم تر شدند، ولی نقطه محرک اصلی در شهید گرایش درونی خودش بود، یعنی

پاکستان لاهور کنفرانس قرآن و سنت





فطرتش او را به این سمت آورده بود. به خاطر اینکه ایشان از ابتدا در خانواده‌ای پرورش یافته بود که مرشد‌های مذهبی (پیر) بودند.

البته اینها به مرجعیت و روحانیت اعتقاد نداشتند و دنبال درویش‌بازی بودند.

همین طور است. الان هم خانواده‌های نزدیک شهید، همان‌طور هستند، ولی ایشان روحیه دیگری داشت و همان‌گونه که حضرت موسی(ع) در چنان محیطی، آن گونه پرورش یافت، ایشان هم در چنین محیطی این گونه پرورش یافت و لذا همان طور که عرض کردم، گرایشات درونی خودش بود که او را به این راه کشاند و بیشتر از طلاب دیگر پاکستانی، راه و تفکر امام را به اندیشه خودش نزدیک می‌دید. طلاب دیگر پاکستانی هم این محیط را در اختیار داشتند، ولی به این کار، اهتمام نمی‌کردند و به این عرصه‌ها نزدیک نمی‌شدند. الان هم متأسفانه ما همین وضعیت را داریم. طلاب پاکستانی زیادند، ولی هیچ یک از آنها به این طرف نمی‌آیند و روحیه سیاسی اجتماعی ندارند و به سنت‌های رایج در پاکستان دل بسته‌اند و به عبارتی تخریزده هستند.

در دوران قبل از انقلاب ایران هم که این تحجر به اضعاف مضاعف در پاکستان وجود داشت و کسی نبود که مردم را به این سمت بیاورد و به نظر من، ایشان تحت تأثیر گرایشات درونی خودش در این عرصه وارد شد. خداوند، ایشان را به این راه آورد و خودش هم بسیار در این امر اهتمام داشت به اینکه مسائل را بفهمد و تحلیل کند و راه درست را بفهمد. من اعتقاد این است که در پاکستان علاقمندان به امام و انقلاب، چه در میان روحانیون و چه در میان مردم، زیادند و در این هیچ شک نیست، اما افرادی که به خط امام و راه امام معرفت داشته باشند، وجود ندارند. حتی از خود شهید پرسیده بودند که علمای انقلابی در پاکستان چند نفر هستند و ایشان گفته بود: ۲/۵ نفر! و آن نیم نفر منم. به اعتقاد بنده تنها فردی که در پاکستان تا حدی با افکار امام آشنائی داشت، خود ایشان بود و بقیه صرفاً علاقه داشتند و آشنائی کمتر بود. این است که، با اینکه بعد از انقلاب فرصت پیدا نکرد خیلی در قم بماند، افکار امام را خوب درک کرده بود. ایشان خودش را ذوب شده در تفکر امام می‌دید.

علی القاعده به حضور ایشان در قم نیاز بیشتری هم نبوده، چون ایشان مبانی را می‌شناخت.

همین طور است و از پاکستان هم پیگیر مسائل بود. دائماً رادیو همراهش بود و مسائل انقلاب و جنگ را پیگیری می‌کرد و حتی به نکات ریزی که شاید ایرانی‌ها هم اهتمام نمی‌کردند، دقت داشت و لذا هنگامی که برای رهبری، میدان پیدا کرد، مشکلی برایش وجود نداشت و تسلط کامل بر مسائل داشت و بسیار روشن برای دیگران مسائل را

توضیح می‌داد. مطالبی را که می‌گفت در کتاب‌هایش چاپ شده و می‌توان مطالعه کرد.

من در این زمینه از ایشان خاطره‌ای دارم. سه چهار روز قبل از شهادتش، خدمتشان رسیدم و ایشان گفت بروید فلان منطقه و چند روزی به بچه‌ها درس بدهید. گفتم من کتاب ندارم و اگر اجازه بدهید از کتابخانه شما چندتایی را امانت بگیرم. ایشان همراه خانواده در بیلاق بودند. کلید منزل را دادند و گفتند: «برو و هر کتابی می‌خواهی از کتابخانه‌ام بردار». بعد گفتند: «این هم کلید اتاق خواب من است که در آنجا کتاب‌های مخصوصی هست». من رفتم و دیدم قفسه کاملاً مجزائی در آنجا هست که فقط کتاب‌های شهید مطهری در آن هست. کتاب‌های شهید مطهری، کتاب‌های مطالعه هر روز ایشان بود و کتاب‌هایی که الان از شهید چاپ شده یا متن سخنرانی‌های ایشان، پر از ارجاع به آثار شهید مطهری است. به نظر بنده ایشان عشق و علاقه به امام داشت، اما آشنائی با تفکر امام و مبانی اسلامی، از طریق آثار شهید مطهری برای ایشان حاصل شده بود و در سخنرانی‌ها و کتاب‌هایش از نقل مطالب شهید مطهری ابائی نداشت. به ما هم توصیه می‌کرد که با افکار شهید مطهری انس زیادی داشته باشیم و از ایشان یاد بگیریم.

شهید عارف‌الحسینی در پاکستان، تا چه حد به خاطر حمایت از امام و افکار ایشان، مورد طعن مخالفین بود؟

من فکر می‌کنم شاید بیشترین هزینه را در این راه، ایشان پرداخته است. ایشان موقعی از انقلاب ایران دم زد که جو خفقان ترس‌آور سنگینی حاکم بود و کسی جرئت این کار را نداشت. بدتر از خفقان هولناک ضیاءالحق، خفقان تحجر حاکم بر شیعه وجود داشت و کسی نمی‌توانست درباره انقلاب حرفی بزند. الان هم همین طور است و تحجر در پاکستان، بزرگ‌ترین مانع بر سر راه تحول و فکر انقلابی است، ولی ایشان این جو را شکست و به شکلی علنی درباره امام و انقلاب حرف زد و با عکس‌العمل‌هایی



توکل بسیار عجیبی به خدا داشت. ایشان سعی می‌کرد در آنجا کمک‌های مردمی را جمع کند و برای جنگ بفرستد. چشم‌نیازی به کسی جز خدا نداشت و دست‌نیاز به طرف کسی دراز نمی‌کرد و یک جور روحیه بسیجی داشت. پولی هم نداشت که به کسی حقوقی بدهد و هر کسی که می‌آمد، از روی شوق و اخلاص خدمت می‌کرد. با امکانات خیلی خود را اداره می‌کرد، درحالی که نیازهایش زیاد بود، ولی ایشان اهمیت نمی‌داد.

هم روبرو شد و تهمت‌های فراوانی به ایشان زدند که به بعضی از آنها از جمله مزدور و حقوق‌بگیر ایران بودن اشاره کردید.

شهید عارف‌الحسینی در دوران رهبری پیش از یک بار به ایران نیامد.

بله، فقط یک بار در سال ۱۹۸۶، بعد از جمعه خونین مکه کنفرانسی بود که ایشان شرکت کرد. به ایشان تهمت وهابیت هم می‌زدند. این قاعده در ایران هم بود که به انقلابی‌ها انگ می‌زدند. به ایشان نسبت‌های ناروای زیادی دادند. ایشان بعد از چهار سال رهبری در یکی از شهرهای پاکستان رفته بود. یک نفر از ایشان سؤال کرد که شما در این ۴ سال چه کار کردید؟ ایشان گفت من در ظرف این ۴ سال موفق شدم خودم را به عنوان یک شیعه برای مردم ثابت کنم. چنین جوی برای ایشان به وجود آمده بود و حتی در کراچی ایشان می‌خواستند در مرکزی نماز بخواند و آنجا را قفل کردند و گفتند شما حق ندارید. چنین مشکلاتی برایش پیش می‌آمد، یعنی در اطرافش متحجرین بودند. بزرگ‌ترین مشکل ایشان این بود که معاونینی مثل خودش نداشت و کسی هم‌فکر و هم‌سطح ایشان نبود، ولی مجبور بود با آنها کار کند و این یکی از بزرگ‌ترین فشارهایی بود که به ایشان می‌آمد. جریان آقای شریعتمداری هم در پاکستان نفوذ داشتند و بر سید فشار می‌آوردند.

منظور تان کدام شریعتمداری است؟

سید کاظم شریعتمداری.



مگر در آنجا وکیل داشت؟

خیلی از علمای پاکستان شاگرد ایشان بودند و بعد از تمام شدن جریان آقای شریعتمداری، باز هم همان خط را داشتند. الان هم هستند.

دردوران رهبری سید عارف الحسینی، مقام معظم رهبری یک بار به پاکستان آمدند و مردم پاکستان هم از ایشان استقبال عجیبی کردند. ضیاءالحق از سید خواسته بود که شما هم بیا، ولی ایشان نرفت. آیا خاطره‌ای از آن رویداد دارید؟

ایشان هیچ وقت مایل نبود حتی در کنار ضیاءالحق بایستد و او را آدم بسیار بدی می‌دانست و همین طور هم بود. ایشان همیشه با مردم بود. بنده البته آن موقع در قم بودم و حضور نداشتم، ولی در جریان همه چیز بودم. ایشان ابد دلش نمی‌خواست جزو دولتی‌های پاکستان تلقی شود. آقا در آن زمان به عنوان رئیس جمهور ایران به پاکستان رفتند و سید بسیار تمایل داشت در میان میهمانان باشد و به این ترتیب اعلام کند که من جزو این طایفه هستم و ربطی به دولت پاکستان و ضیاءالحق ندارم. ایشان می‌خواست به مردم، این

بعد از شهادت ایشان، پیامش روح جدیدی را در ملت ایجاد کرد که البته به خاطر نبود مرکزیت و کمبود منابع، از این شهادت آن گونه که باید، استفاده نشد و فرصت‌ها از دست رفتند و با وجود تمام این مسائل و بی‌فکری‌ها، باز می‌توانی به نام شهید حسینی، مردم را دعوت کنی و ناگهان ۵۰ هزار نفر می‌آیند و تظاهرات می‌کنند. این فقط خون شهید است که این جریان را زنده نگه داشته است. مردم پاکستان به عنوان یک قدیس به ایشان نگاه می‌کنند و ایشان را مساوی با انقلاب می‌دانند.

موضوع را القا کند و موفق هم شد و دولتی‌ها هم فهمیدند که ایشان در پاکستان همان مقامی را دارد که رهبران دینی در ایران دارند و استقبال باشکوهی هم که در پاکستان از آقا صورت گرفت، سید تدارک دیده بود.

از ملاقات‌های شهید و مقام معظم رهبری و حرف‌هایی که بین آنها رد و بدل شد، خاطره‌ای دارید؟
الان جملات دقیق آنها به خاطر من نیست و چیزی در ذهنم ندارم.

رهبری چهار ساله سید بر شیعیان پاکستان را چگونه

تحلیل می‌کنید و شاخصه‌های آن کدامند؟

یکی از شاخصه‌های رهبری ایشان این است که بر تمام فکر امام تأیید زیادی داشت. ایشان گم‌شده در فکر امام بود و امام هم فرمودند من فرزند عزیزی را از دست دادم. اگر مصداق سخن شهید محمد باقر صدر را که گفتند: «ذوبوا فی الخمینی کما ذاب هو فی الاسلام» چنان ذوب شوید در امام خمینی که ایشان در اسلام ذوب شده است، بخوایم ببینیم، یکی از آن شخصیت‌ها، شهید عارف الحسینی بود. یکی از شاخصه‌های بزرگ ایشان این

بود، چون ما قبل از ایشان رهبری داشتیم، ولی رهبری انقلابی نبود و روحیه و تفکر انقلابی نداشت.

یکی دیگر این بود که ایشان خواهان وحدت مسلمین بود و در این راه بسیار کوشا بود. ایشان علمای سنی و دیگر فرقه‌ها را جمع می‌کرد، خودش پیش آنها می‌رفت و توجیهشان می‌کرد که با تشیع و تفکر امام آشنا شوند، یعنی هم و غم و او وحدت مسلمین بود و برای این کار به نظر بنده حتی جانش را هم گذاشت، چون ترس ضیاءالحق این بود که ایشان دارد سنی‌ها را به این راه می‌آورد و به تشیع نزدیک می‌شود و حکومت سعودی هم تحمل این چیزها را نداشت. اینها دست به دست هم دادند و ایشان را از سر راه برداشتند.

یکی دیگر از شاخصه‌های ایشان هم این بود که بسیار مردمی بود، یعنی بین ایشان و مردم، فاصله نبود و همین هم موجب شهادتش هم شد، چون در اطرافش هیچ تشکیلاتی نبود که از او حفاظت کند. اگر فرد مجهولی می‌آمد و می‌گفت می‌خواهم سید عارف را ببینم، خودش بلند می‌شد و پیش او می‌رفت. منشی نداشت. خودش می‌آمد و او را تحویل می‌گرفت، با او غذا می‌خورد و او را سر سفره خودش می‌نشاند و از نیازهایش می‌پرسید. حتی اگر سیگاری هم بود، کسی را می‌فرستاد که برود برایش سیگار بگیرد، برایش بلیط اتوبوس می‌گرفت، آذوقه راه را به او می‌داد، افغانی‌ها، پاکستانی‌ها و حتی سنی‌ها نزد ایشان می‌آمدند و ایشان آنها را در آغوش می‌گرفت و این بزرگ‌ترین امتیازش بود. حتی مخالفین سرسخت ایشان که غایبانه علیه‌اش تبلیغات می‌کردند، یک بار که ایشان را می‌دیدند، جذبش می‌شدند و دیگر ممکن نبود با ایشان مخالفت کنند و یا پشت سر ایشان حرفی بزنند.

ویژگی دیگر ایشان توکل بسیار عجیبی بود که به خدا داشت. آن موقع از جمهوری اسلامی امکاناتی به پاکستان نمی‌رسید. هم اینجا مشکلات زیاد بود هم در آنجا و ایشان سعی می‌کرد در آنجا کمک‌های مردمی را جمع کند و برای جنگ بفرستند. بعضی جاها که می‌رفت، حتی بنزین ماشینش را هم که تمام می‌شد، دیگر پولی نداشت که ادامه بدهد تا آشنایی می‌رسید و بنزین می‌داد یا هزینه بنزین را پرداخت می‌کرد. وضعیت به این شکل بود. سید توکل قوی به خدا داشت، چشم نیازی به کسی جز خدا نداشت و دست نیاز به طرف کسی دراز نمی‌کرد و یک جور روحیه بسیجی داشت. پولی هم نداشت که به کسی حقوقی بدهد و هر کسی که می‌آمد، از روی شوق و اخلاص خدمت می‌کرد. با امکانات خیلی خود را اداره می‌کرد، درحالی که نیازهایش زیاد بود، ولی ایشان اهمیت نمی‌داد.

سلفی‌گری از مشکلات دیرین پاکستان بوده و هست، چه

در مقطعی که ایشان زنده بودند، چه حالا و حتی آنها در قضیه شهادت سید هم متهم هستند و در اوایل شهادت ایشان، انگشت اشاره بعضاً به طرف آنها بود. رویکرد سید نسبت به پدیده وهابی‌گری در پاکستان چه بود و در برابر آنها چه شیوه‌ای را به کار می‌برد؟

ایشان اتفاقاً از منطقه‌ای است که الان نقطه مرکزی درگیری‌ها و فرقه‌گری‌هاست و شیعه و سنی خیلی سخت در آنجا درگیر هستند و اصلاً نمی‌توانند یکدیگر را تحمل کنند و مشکل بشود در آنجا آدم معتدلی پیدا کنید. تعصب در آنجا خیلی زیاد است، ولی سید با آگاهی‌ای که پیدا کرده بود، خصوصاً بعد از آشنائی با تفکر امام، اهتمام زیادی به وحدت مسلمین داشت و در عین حال متوجه خطری بود که از طرف حکومت سعودی و سلفی‌ها و وهابی‌ها شروع شده بود و یکی از توطئه‌های اصلی دشمن را هم همین می‌دانست و در سخنرانی‌هایش هست که دشمن می‌خواهد اتحاد و وحدت مسلمین را از بین ببرد و یکی از شیوه‌های او ایجاد فرقه‌های استعماری و استکباری است. ایشان معتقد بود که وهابیت مثل بهائیت و میرزائیت در پاکستان، یکی از این توطئه‌هاست این خطر را دائماً گوشزد می‌کرد، متنبی چون تعداد اینها در پاکستان زیاد است، مستقیم حرفش را نمی‌زد و در منبر موضع علنی نمی‌گرفت، ولی در محافل خصوصی در این باره توضیح می‌داد و دائماً اعلام خطر می‌کرد که مراقب این مشکل باشید و خطر در کمین شما هم هست و من فکر می‌کنم به خاطر همین تفکری که داشت بر سر راه آنها مانع ایجاد می‌کرد، ایشان را در نظر داشتند. ایشان با علمای دیوبندی می‌نشست و نزدیک بود و آنها هم فکر ایشان را خوانده بودند و به جریان‌هایی را که پشت سر اینها بودند منتقل می‌کردند. ممکن است آنها مباحثراً در ترور سید دخیل نبوده باشند، اما در جریان امر بوده‌اند.

آخرین خاطره‌ای که از سید دارید، کی بود و درباره چه نکاتی با ایشان صحبت کردید؟

آخرین ملاقات بنده با ایشان سه چهار روز قبل از شهادتش بود، ولی تقریباً یکی دو هفته قبل از آن در اجلاسیه شورای مرکزی نهضت، از قم به عنوان طلبه مبلغ رفته بودم. من جزو اجلاس نبودم و در اتاقی نشسته بودم که قبل از اجلاس، ایشان آمد و مرا در آغوش گرفت و گفت تو هم در اجلاس بنشین که من هم به توصیه ایشان نشستم و بعد



که معلوم شد چه سرمایه بزرگی بوده. عین همین مطلب درباره شهید حسینی تکرار شد. ایشان بعد از شهادت، رهبر شده است و قبل از شهادت، دأماً مشکلات و جبهه‌بندی و درگیری بوده و فقط چند جوان در اطرافش بودند. روحانیت کلاً همراهی نمی‌کردند و مسائل مختلفی را پیش می‌کشیدند. همه تهمت‌هایی که در اینجا به امام و یاران امام می‌زدند، در آنجا همه را به ایشان می‌زدند، ولی بعد از شهادت، همه مظلومیت ایشان را قبول کردند. به نظر بنده، ایشان بعد از شهادت، رهبر پاکستان شد و تا حالا هم رهبری کرده است، یعنی در ۴ سال در دوران حیات، کمتر از این ۲۰ سال رهبری کرده است.

بعد از شهادت ایشان، جانشینان سید موقعیت بسیار عالی و خوبی پیدا کردند، یعنی به نظر بنده بعد از شهادت ایشان، شیعه در پاکستان یک موقعیت تاریخی پیدا کرد و خیلی قوی شد.

از چه جهت؟

از همه جهات، از جهات سیاسی، مالی، از نظر جمعیتی، شیعه به اوج خود رسید، ولی نتوانستند از این فرصت استفاده درست کنند و خیلی زود و خیلی بد این موقعیت را از دست دادند، جوری که همه چیز از هم پاشیده شد. در عین حال چند روز قبل در اسلام آباد هزاران نفر به مناسبت سالگرد شهادت ایشان جمع شدند و معلوم است که باز هم روح ایشان، شیعه را در پاکستان نگه داشته و دارد آنها را رهبری می‌کند. حضرت امام هم خیلی به‌موقع و زیبا پیام دادند و حرف‌های بسیار اساسی‌ای را در آن پیام مطرح کردند.

این در واقع آخرین پیامی بود که امام برای یک شهید دادند.

بله، آخرین شهید بود، یعنی آخرین صدمه‌ای بود که امام دیدند و من در مطالعاتم دیده‌ام که این پیام، تلخیصی از کل تفکر امام است، خیلی شسته و رفته است. حرف‌های بسیار مهم و دقیقی در آن هست و بنده این توفیق را دارم که این پیام را تفسیر کرده‌ام، هنوز چاپ نشده و یکی دو ماه دیگر ان‌شاءالله از چاپ بیرون می‌آید. حدود ۲ جلد می‌شود. توفیقی شد که اینجا خدمت طلاب و جوانان، در حدود ۶۰، ۷۰ جلسه آن را بحث کردیم و کل اصول و خطوط اصلی پیام را توضیح دادیم. این پیام بسیار برای ما حیاتی است. چون امام خطوط اصلی را برای مردم پاکستان القا فرموده و گفته‌اند که ملت شریف پاکستان باید راه شهید را زنده نگه دارند. البته کسانی که وسایل و امکانات در اختیارشان بود، کاری نکردند، ولی به طور طبیعی این اتفاق افتاد و جوان‌ها خودشان آمدند و این فکر را پذیرفتند و الان مردم پاکستان به فکر ایشان زنده‌اند و به خیالشان ادامه می‌دهند. شعاری که مردم ایران می‌دهند که خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی از نهضت خمینی محافظت نفرما. مردم پاکستان، این را به اردو برگردانده‌اند. در پاکستان در کنار نام امام خمینی، نام شهید حسینی هم می‌آید که در واقع دو معنا را می‌رساند، یکی نهضت امام حسین و دیگری راه شهید عارف‌الحسینی که اسباب تقویت پیام است. اتفاقاً بعد از شهادت ایشان، ش پیامش روح جدیدی را در ملت ایجاد کرد که البته به خاطر نبود مرکزیت و کمبود منابع، از این شهادت آن گونه که باید، استفاده نشد و فرصت‌ها از دست رفتند و با وجود تمام این مسائل و بی‌فکری‌ها، باز می‌توانی به نام شهید حسینی، مردم را دعوت کنی و ناگهان ۵۰ هزار نفر می‌آیند و تظاهرات می‌کنند. این فقط خون شهید است که این جریان را زنده نگه داشته است. مردم پاکستان به عنوان یک قدیس به ایشان نگاه می‌کنند و ایشان را مساوی با انقلاب می‌دانند. ■



کرده، به شما چه ربطی دارد؟ ما می‌گفتیم این حمله به ما بوده. ما در پاکستان برای ۶ ماه مدرسه را تعطیل کردیم و در این مدت فقط بولتن خبری را پخش می‌کردیم. خود بنده مسئولیت ارسال بولتن را به همه شهرها داشتم. آنها را از اسلام‌آباد می‌گرفتم و به ایستگاه اتوبوس می‌رفتم و به هر راننده‌ای ۵۰ روپیه می‌دادم که این را به دست فلانی برسان. گاهی هم کتک می‌خوردم، چون خود آن راننده‌ها هم عکس‌العمل نشان می‌دادند. خلاصه شدیدترین عکس‌العمل‌ها نسبت به جنگ ایران و عراق در پاکستان بود. صدام، می‌دانست که همه اینها زیر سر سید عارف است. ایشان هم در سخنرانی‌هایش دأماً علیه صدام صحبت می‌کرد و اگر مقررات حکومتی اجازه می‌داد، ایشان حتی می‌توانست از شیعیان پاکستان، لشکری را بسیج و به

موقعیت ایشان در پاکستان مثل شهادت شهید بهشتی در ایران بود. حضرت امام گفتند که من بیشتر از شهادتش، از مظلومیتش آزار دیدم. شهید بهشتی بعد از شهادتش کشف شد که چه کسی بوده. قبل از شهادت، خواص ایشان را می‌شناختند، ولی عوام نمی‌شناختند و بعد از شهادت بود که معلوم شد چه سرمایه بزرگی بوده.

جبهه‌های ایران اعزام کند که علیه صدام بجنگند. خودش هم به جبهه رفته بود.

بعد از دو دهه از شهادت شهید عارف‌الحسینی، آثار رهبری وی تا چه حد در پاکستان باقی است و آیا آنچه را که می‌خواست در بلند مدت محقق شود، اکنون شده یا به دلیل مشکلات همچنان معطل مانده است؟

موقعیت ایشان در پاکستان مثل شهادت شهید بهشتی در ایران بود. حضرت امام گفتند که من بیشتر از شهادتش، از مظلومیتش آزار دیدم. شهید بهشتی بعد از شهادتش کشف شد که چه کسی بوده. قبل از شهادت، خواص ایشان را می‌شناختند، ولی عوام نمی‌شناختند و بعد از شهادت بود

هم گفتند که بعد از جلسه بیا که با شما کار دارم. من رفتم و ایشان گفت که خیلی خوشحال شدم که آمدی و من با تو کار دارم و خیلی نیاز بود که بیایی. تابستان بود و در منطقه سردسیر بیلاقی اردوی دانشجویی بود. ایشان گفت به آنجا برو و کلاس بگذار و در ضمن بچه‌های مدرسه ما را هم ببر که این کار، هم برای شما خوب است هم برای آنها. قبول کردم و گفتم هر چه شما بفرمائید قبول می‌کنم. ایشان گفت شما برو، من هم چند روز دیگر می‌آیم. دو یا سه هفته آنجا بوم و بعد ایشان تشریف آورد. دو سه روزی با هم بودیم و بعد اردو تمام شد و به پیشاور برگشتیم و ایشان به من گفت که به میاوی برو که حدود ۲۰۰، ۳۰۰ نفر دانشجوی جمع شده بودند و ایشان گفتند به آنجا برو و کلاس درس را برگزار کن. خودشان بنا بود بروند لاهور.

بنده به طرف میاوی رفتم و شب را در راولپندی ماندم و روز دوم به طرف میاوی راه افتادم. در راه میاوی، نزدیک سرگودها، در اتوبوس تنها بودم و با وجود اینکه ایشان گفته بودند باید بروی، ولی یکمرتبه به دلم افتاد که من نباید به میاوی بروم و گفته بودند که خودم هم از لاهور به آنجا می‌آیم. در سرگودها این حس به من دست داد که نباید بروم و خیلی با خودم کلنجار رفتم. هیچ دلم نمی‌خواست به این سفر ادامه بدهم و با اینکه بلیط را تا میاوی داشتم، اما در سرگودها پیاده شدم و مدتی حیران ایستادم و نمی‌دانستم چه باید بکنم. هیچ به ذهنم نمی‌رسید که باید چه بکنم. دوباره سوار اتوبوس شدم و برگشتم به راولپندی. از سرگود به راولپندی می‌آمدم، در راه شهر کوچکی هست به نام دینه که اتوبوس در آنجا ایستاد. در همان ایستگاه اتوبوس، جوانی از دور نگاهش به من افتاد که در داخل اتوبوس بودم. پرده را زده بودم کنار و بیرون را تماشا می‌کردم. این جوان تا مرا دید شروع کرد به فریاد زدن و گریه کردن. من تعجب کردم که چه شده. ایشان آمد و در اتوبوس را محکم باز کرد و فریاد زد. گلویش گرفته بود و نمی‌توانست حرف بزند. شاید ساعت ۱۱ یا ۱۱/۵ بود. خیلی مشکل او را به حرف آوردم که چه شده؟ مسافری هم حیران مانده بودند که چه شده؟ گفت: آقا! آقا! آقا! پرسیدم چه شده؟ گفت: آقا را کشتند. این حرف را که شنیدم تا چند لحظه اصلاً نفهمیدم چه شده و کجا هستیم؟ پرسیدم از چه کسی شنیدی؟ گفت: تلویزیون گفته. من با همان اتوبوس به راولپندی و بعد به پیشاور رفتم و وقتی رسیدم که چند ساعتی از شهادت ایشان گذشته بود.

بعدها از هویت قاتلین سید چه فهمیدید؟ واقعیت قصه چه بود؟

واقعیت قصه کاملاً رو شد و چیزی مخفی نماند. این تنها ماجرائی بود که در این سطح اتفاق افتاد و همه آن هم رو شد و کسی هم مسئولیتش را نمی‌تواند به عهده بگیرد که من این کار را کردم. نه پلیسی نه بازجویی، هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که من این کار را کردم. من نظرم این است که خود خون ایشان این کار را کرد و مطلب دراماتیکی اتفاق افتاد و همه چیز رو شد. همه دست به دست هم داده بودند. اینکه ضیاءالحق شخصاً در این کار دخالت داشته، معلوم نشد، ولی افراد نزدیکش، افرادی که در دفترش بودند، سرویس‌های امنیتی پاکستان و سفارت عراق نقش عمده را داشتند.

در واقع این نوعی انتقام‌گیری صدام بوده.

همین‌طور است. اینجا کم منعکس می‌شد، ولی ما مدتی در پاکستان بودیم و مسائل را زیر نظر داشتیم. در زمان جنگ شدیدترین عکس‌العمل‌ها علیه صدام در پاکستان اتفاق می‌افتاد. ما خودمان چندین بار رفتم به سفارت عراق تظاهرات و آنجا را سنگباران کردیم و دستگیر شدیم و پلیس، ما را کتک زد. به ما می‌گفتند صدام به ایران حمله



هماره رؤف بودند و بر دبار...

«شهید عارف الحسینی در قامت یک پدر» در گفت و شنود
شاهد یاران با حجت الاسلام سید علی عارف الحسینی

• درآمد

مردان سیاست بیش از آنکه بتوانند در خانواده نقش مستمر و پایداری را ایفا کنند، گرفتار مشغله‌های سیاسی و اجتماعی می‌شوند، اما یک سیاستمدار متدین این را نیک می‌داند که بیش از هر چیز، مسئول تربیت فرزندان خویش است تا بتوانند راه او را ادامه بدهند. فرزندان شهید عارف الحسینی خیلی زود از وجود پدری فاضل محروم شدند، اما همان فرصت اندک تأثیرات عمیقی بر آنان نهاد و یاد و خاطره او همچنان چون چراغی فراراه ایشان است.

خود ادامه دادند و همه ایشان را می‌شناختند و بعد در جریان اعتراض همه جانبه شیعیان پاکستان در ۶ جولای ۱۹۸۰ که در مقابله با دولت نظامی دیکتاتوری وهابی ضد شیعه ضیاءالحق در شهر اسلام‌آباد اجتماع اعتراض آمیزی داشتند و مردم از تمام پاکستان به اسلام‌آباد آمده و مراکز دولتی را محاصره کرده بودند و موفقیت‌هایی هم به دست آوردند، در آن زمان، وقتی ایشان به اسلام‌آباد رفتند، نقش به‌سزائی در رهبری آن تجمع اعتراض‌آمیز داشتند و از آن زمان با علمای پاکستان ارتباط داشتند و آقایان روحانیون ایشان را می‌شناختند و در شورای مرکزی یکی از بزرگان بسیار مهم شیعه پاکستان که انصافاً از متدینین و فعالین خیلی معروف علمای پاکستان بودند، به خاطر مشکلاتی حاضر نشد رهبری شیعیان را بپذیرد. همه افکار به سوی آن می‌رفت که آن‌ها بعد از مرحوم مفتی جعفر حسین رهبری شیعیان پاکستان را به دست بگیرد، ولی ایشان به دلیل توطئه‌ای که علیه او طراحی شده بود، از قبول رهبری شیعیان استنکاف ورزید و در نتیجه عده‌ای به خاطر شناختی که از ابوی ما داشتند، خواستند که ایشان رهبری را بپذیرد و بعد از مذاکرات و صحبت‌ها و رای که مجمع عمومی به رهبری ایشان داد، ابوی به رهبری شیعیان برگزیده شدند.

غیر از شناختی که علمای پاکستان از ایشان داشتند و نقش خوبی که ایشان ایفا کردند، قاعدتاً انتخاب شدن به رهبری تا حد زیادی مرهون جایگاه علمی فرد است. از جایگاه علمی ایشان و مکانتی که نزد اساتید، علما و مراجع تقلید زمان داشتند، نکاتی را

یاد می‌آورم، این خصلت بیشتر از هر خصلت دیگری از ایشان به نظر می‌آید و جلوه می‌کند. به رغم مخالفت‌هایی که به شکل ضمنی به آنها اشاره کردید و سمپاشی‌های مخالفان که ذهنیت ایجاد می‌کند، چه شد که ایشان توانست در جایگاه رهبر شیعیان قرار بگیرد؟ البته این مخالفت‌ها بیشتر منطقه‌ای بود، نه در سطح

ما از دوران کودکی می‌دیدیم که ایشان با مخالفین فکری، برخورد با رأفت و اسلامی داشتند و هیچ وقت خارج از چهارچوب دین با آنها برخورد نکردند و عموماً به آنها محبت داشتند. بسیاری از آنها به ایشان فحش و ناسزا می‌دادند، ولی وقتی با ایشان مواجه می‌شدند، ایشان با اخلاق اسلامی برخورد می‌کرد.

پاکستان. اینکه ایشان به سطح رهبری شیعیان پاکستان رسیدند، بیشتر به سابقه ایشان برمی‌گردد که از زمانی که در حوزه علمیه بودند، با کسانی که جزو سیاسیون پاکستان و جزو شورای مرکزی و شورای عمومی نهضت جعفری در آن زمان شدند، آشنائی داشتند. هم در زمانی که در نجف بودند، فعالیت داشتند و بعد هم که از نجف به حوزه علمیه قم آمدند، به فعالیت‌های

هنگامی که به پدرتان فکر می‌کنید، قبل از هر چیز یاد کدام یک از ویژگی‌های ایشان می‌افتد؟ مرحوم والد ما از ابتدائی که به سلك لباس مقدس روحانیت درآمدند، به خاطر شرایط منطقه‌ای و نیز خانوادگی، مشکلات زیادی داشتند، عمده مشکلات هم به خاطر این بود که ایشان چرا طلبه و روحانی شدند و عده زیادی با نفس این لباس، صرف‌نظر از اینکه چه شخصی باشد، مخالف بودند.

چرا؟ آن منطقه ویژگی‌های خاصی دارد که در اینجا مجال ذکرشان نیست، لذا ابوی ما از روز اول که شروع به درس در مدرسه دارالعلوم جعفریه در پاراچنار نمودند، با مخالفت‌هایی مواجه بودند. ایشان از آنجا به نجف اشرف رفتند و بعد از ۶ سال که در نجف بودند، به پاکستان برگشتند و در این زمان، دیگر ایشان معمم بودند و در حوزه نجف درس‌هایی را خوانده بودند و با مخالفت‌های شدیدی مواجه شدند. ایشان از آن روز تا آخرین روز عمرشان، قطع نظر از رهبری شیعیان پاکستان، به جهت روحانیت و کارهای تبلیغی، مخالفینی داشتند. ما از دوران کودکی می‌دیدیم که ایشان با مخالفین فکری، برخورد با رأفت و اسلامی داشتند و هیچ وقت خارج از چهارچوب دین با آنها برخورد نکردند و عموماً به آنها محبت داشتند. بسیاری از آنها به ایشان فحش و ناسزا می‌دادند، ولی وقتی با ایشان مواجه می‌شدند، ایشان با اخلاق اسلامی برخورد می‌کرد. این عمده امتیازی هست که ما از اول کودکی تا روزهای آخر با این ویژگی روبه‌رو بودیم و الان هم که آن زمان را به

بیان کنید.

رهبری شیعیان پاکستان، زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی و دینی است و چندان از جهت علمی به آن پرداخته نمی‌شود و با جمهوری اسلامی ایران و مناطق دیگر پاکستان فرق دارد، چون که از لحاظ دینی، رهبری در کل را مرجعیت شیعه و طبق شرایط خودش دارد، ولی رهبری سیاسی تابع آن شرایط نیست. بزرگانی از نظر علمی بودند که در آن جلسه هم حضور داشتند و فعال هم بودند، ولی به دلیل اینکه ایشان جوان بودند و فعالیت بیشتر سیاسی داشتند، علما ایشان را انتخاب کردند.

از نظر علمی چه در نجف و چه در قم، چقدر پیشرفت کردند و نزد اساتیدشان چه جایگاهی داشتند؟

بنده در این زمینه اطلاع چندانی ندارم و سنم هم کم بود و اقتضا نمی‌کرد که این چیزها را بدانم.

بعدها که قطعا از افراد مختلف در این باره مطالبی را شنیده‌اید.

بله، ایشان وقتی به پاکستان رفتند، مشغول تحصیل در درس خارج حوزه قم بودند، ولی بیش از این را خبر ندارم.

ویژگی‌های رهبری ایشان چه بود که هر چه بیشتر می‌رفت، نفوذش هم بیشتر می‌شد؟

چند عامل در رهبری موجب موفقیت ایشان بود. یکی از آنها تعامل و برخورد فوق‌العاده ایشان با بزرگان شیعه که مؤثرترین آنها در پاکستان، علما هستند، بود. برخورد بسیار متین و جالبی با آنها داشتند و عده‌ای از آنها را که مخالفت می‌کردند، با تشکیل جلسات و صحبت با آنها به جایی رساندند که اگر موافقت نمی‌کنند، حداقل مخالفت نکنند. عامل دوم برخورد ایشان با مردم و جوانان شیعه بود که بسیار محبت‌آمیز، دلسوزانه و مخلصانه بود. عامل سوم این بود که وقتی مصلحت شیعه و جمع اقتضا می‌کرد

چند عامل در رهبری موجب موفقیت ایشان بود. یکی از آنها تعامل و برخورد فوق‌العاده ایشان با بزرگان شیعه که مؤثرترین آنها در پاکستان، علما هستند، بود. دیگر برخورد ایشان با مردم و جوانان شیعه بود که بسیار محبت‌آمیز، دلسوزانه و مخلصانه بود.

که امری انجام شود، حتی اگر شخصیت ایشان هم زیر سؤال می‌رفت، مصلحت جمع را بر مصلحت خود ترجیح می‌دادند. این برخوردها موجب شد که از افراد دیگر موفق‌تر باشند و همچنین در امور عوامل موفقیت ایشان بود.

ارتباطشان با مراجع زمان به خصوص علمای قم و نجف چگونه بود؟

ارتباط ایشان با مرجعیت، بیشتر با مرحوم امام خمینی بود و به خاطر ارادت قلبی خاصی که ایشان در دوران قبل از انقلاب و زمانی که در نجف مشغول به تحصیل بودند، به امام داشتند و روز نماز جماعت ایشان حاضر می‌شدند و در فعالیت‌های سیاسی شرکت می‌کردند. وقتی هم که به قم آمدند، در فعالیت‌ها شرکت داشتند و در پاکستان، خصوصا در منطقه ما، برای مرجعیت امام خمینی خیلی فعالیت کردند و در آن زمان متهم می‌شدند که از جمهوری اسلامی مساعدت مالی دریافت می‌کنند و حرف‌های بسیار زیادی علیه ایشان می‌گفتند و به گوششان هم می‌رسید، ولی ایشان توجه نداشتند و من خودم یادم هست که در موارد زیادی، ایشان در صحبت‌ها نسبت به مرحوم امام چنان ارادتی داشتند که اگر کسی علیه مرحوم امام حرف می‌زد، غضبناک می‌شدند. در منطقه ما، یکی از علل مخالفت

بعضی‌ها با ایشان، همین ترویج از حضرت امام بود و همچنین بعد از رهبری، ایشان از مرحوم امام خمینی دفاع خیلی زیادی می‌کردند که به مذاق خیلی‌ها، چندان خوش نمی‌آمد.

در پاکستان جایگاه مرجعیت شیعه با جایگاه آن در ایران فرق می‌کند، یعنی در ایران و عراق، مرجعیت شیعه، حرف آخر را می‌زند و در منازعات و اختلافات سیاسی، اجتماعی و دینی، فصل‌الخطاب است. ولی در پاکستان، به خاطر بعضی از عوامل، روحانیت شیعه و نیز مرجعیت - مرادم روحانیت و مرجعیت درس خوانده قم و نجف است نه ذاکرین و مداحین - مورد هجوم شدید است. عده زیادی با اصل مرجعیت و تقلید و اجتهاد، اعم از اینکه مرحوم امام باشند، مرحوم

آقای خوئی و یا از مراجع کنونی باشند، مخالفند، لذا ابوی از روز اول که به منطقه برگشتند، در تبلیغات و در برخوردهایی که پس از رهبری با اکثریت مردم پاکستان داشتند، تمام هم و غمشان این بود که جایگاه مرجعیت روحانیت شیعه در پاکستان تقویت شود. با اینکه مقلد مرحوم امام بودند، ولی در پاکستان اصل مرجعیت را ترویج می‌کردند. مقلدین مراجع هم اگر واقعا مقلد بودند، آنها را هم تایید و سعی می‌کردند مردم به سوی تقلید از مرجعیت رو بیاورند، لذا ایشان این جهت را داشتند، علمای دیگر هم این جهت را دارند. ایشان بعد از رهبری به قم می‌آمدند و با مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی ارتباط داشتند.

با علمای خارج از پاکستان، علمای عراق و لبنان هم ارتباط داشتند، مرحوم شهید سید محمد مهدی حکیم چند بار به پاکستان آمده بودند و در طی دو سالی که در پاکستان تبعید بودند، مرحوم ابوی ما ارتباط نزدیکی با ایشان داشتند. مرحوم سید مهدی شمس‌الدین از علمای لبنان ارتباطاتی با ابوی داشتند و به پاکستان آمدند. ابوی ما دوستی نزدیکی با شهید سید عباس موسوی، رهبر حزب‌الله لبنان داشتند. یادم هست که در روزهای آخر زندگی ابوی، مرحوم سید عباس موسوی نامه‌ای را برای ایشان فرستاده بود و ایشان آن نامه را برای یکی از دوستان ترجمه می‌کرد و من حضور داشتم. مرحوم ابوی با مرحوم سید عباس موسوی ارتباط ذاتی داشتند و یکی از دوستان نقل می‌کرد وقتی مرحوم ابوی ما شهید شده بودند، مرحوم سید عباس موسوی که خبر را شنیده بود، به شدت گریه می‌کرد و می‌گفت ما رهبر بسیار مهمی را از دست دادیم. آن زمان از لبنان هیئتی هم به پاکستان آمد. مرحوم سید عباس موسوی دوبار به پاکستان آمده بود. یکی از علل آمدن ایشان به پاراچنار، حضور بر سر قبر شهید بود که عکس‌هایش موجود است.

مشکل وهابیت و سپاه صحابه و کلا تفکرات وهابی در اشکال مختلف آن، مشکل دیرین پاکستان بوده و هنوز هم هست که همین هم موجب شهادت شهید شد. رویکرد ایشان در مقام رهبری با این پدیده چگونه بود؟

تفکر وهابی و سلفی در پاکستان به شکل جنبش دیوبندی، برخاسته از حوزه دیوبند در کشور هندوستان می‌باشد و الان هم اکثر علمای وهابی یا درس خوانده حوزه دیوبند هستند یا شاگردان فارغ‌التحصیلان حوزه دیوبند هستند. فکر دیوبندی قبل از پیدایش وهابیت در سعودی بوده است. این فکر بود تا اینکه انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و بعد از پیروزی انقلاب، فعالیت سعودی در پاکستان شدت یافت و همزمان با آن، جنگ افغانستان شروع شد که در آن جنگ، دولت سعودی و عرب‌های تندروی آنجا نقش به‌سزایی داشتند. سعودی‌ها و وهابی‌ها از جنگ افغانستان استفاده احسن کردند و می‌دانیم که سرمنشاء بسیاری از جنبش‌های تندروی مسلح وهابی، کشور پاکستان است. بذل القاعده در زمان ضیاءالحق کاشته شد و جنبش‌های کوچک وهابی هم در آن زمان پدید آمدند.

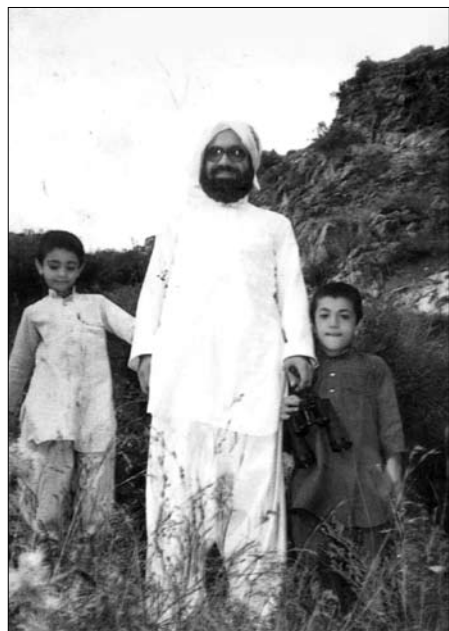
دولت ضیاءالحق حامی اصلی جنبش‌های وهابی در



منظم و نه فقط از طرف یک عده عوام و به نام وهابیت، روبرو بودند و دولت هم نهایت سعی را بر نفوذ وهابیت و از بین بردن سایر فرقه‌ها داشت و مردم احتیاج به وحدت و انسجام داشتند و این هم موجب شد که ایشان بتوانند در آن زمان رهبری شایسته‌ای داشته باشند. مردم وقتی از ایشان دلسوزی دیدند و مشاهده کردند که ایشان دارد در پاکستان برای شیعه کار می‌کند و زحمت می‌کشد و سعی ندارد خودش را مطرح کند، بلکه سعی دارد مشکلات شیعیان را حل کند، به ایشان عشق و علاقه داشتند که حالا در بعضی وجود ندارد.

این چهره عام ایشان بود. حالا به جنبه‌های شخصی‌تری از منش و شخصیت ایشان بپردازیم. ویژگی‌های رفتاری ایشان در عرصه تربیت فرزندان چگونه بود؟ واقعیت این است که به خاطر نقش رسانه‌ها و سایر عوامل فرهنگی و اجتماعی، مهار تربیت فرزندان تا حدودی از دست پدر و مادرها خارج شده است. شیوه‌های تربیتی ایشان و ایجاد ارتباط صمیمانه با فرزندان چگونه بود؟

ایشان در زمانی که در شهر پاراچنار بودیم که یک منطقه شیعی هست، از لحاظ تربیتی ارتباط کمتری با ما داشتند، هم به خاطر اینکه سن ما کم بود و این اقتضا را نمی‌کرد، هم به لحاظ اینکه طبیعتاً کسی که در یک جامعه صددرصد شیعی زندگی می‌کند، با کسی که با یک جامعه صددرصد سنی سروکار دارد، فرق دارد، لذا وقتی ما به پیشاور آمدم، توجه ایشان به تربیت ما بیشتر شد، سؤال می‌کردند، امر و نهی می‌کردند که این کار را نکنید، فلان کار را نکنید، می‌پرسیدند، می‌دیدند با چه کسانی در ارتباط هستیم، درس مدرسه ما را می‌دیدند که خصوصاً از لحاظ اعتقادی منحرف نباشد. کتاب‌های درسی ما را مطالعه می‌کردند و می‌گفتند این مطلب غلط است، این را یاد نگیر و بیشتر تلاش تربیتی ایشان در مورد فرزندان زمانی بود که ما به پیشاور آمدم. البته ایشان از یک جهت هم ناراحت بودند، چون وقتی به پیشاور آمدم و مسئولیت رهبری را به عهده گرفتند، می‌گفتند که



رهبر جمعیت علمای اسلام پاکستان، پس از تجمع باشکوه در لاهور به نام «کنفرانس قرآن و سنت» خودش از ابوی ما درخواست کرد که با ایشان گفتگو کند و با ایشان در شهر لاهور دیداری داشتند که در آن زمان، مطبوعات خبر آن را هم اعلام کردند و عکس‌هایی هم از آن دیدار منتشر شد. ابوی با داماد شمس‌الحق، مولانا اشرف علی قریشی، رئیس جامعه اشرفیه در پیشاور ارتباط داشتند. با علمای دیگر اهل سنت هم ارتباط داشتند و آنها را به تجمعات و برنامه‌های شیعیان، دعوت و ابراز می‌کردند که این علمای اهل سنت هم در مبارزه با وهابیت شریک هستند و به این نحو از خطرات وهابیت جلوگیری می‌کردند.

فرقه‌های دیگر تا چه حد در مبارزه با وهابیون با ایشان همکاری می‌کردند؟

فرقه‌های دیگر در پاکستان مخالف وهابیت هستند، ولی چندان در صحنه، فعال نیستند، مثل فرقه بریلوی که بیشترین ضربه را از وهابیت خورده، ولی خیلی به صحنه نمی‌آید و الان هم در صحنه نیست، ولی ابوی ما سعی داشتند که با رهبران اینها ارتباط برقرار کنند و آنها را به مقابله با وهابیت بکشانند.

جایگاه شیعه پس از رهبری پدرتان چقدر ارتقا پیدا کرد و جایگاه کنونی شیعه، حتی پس از ۲۰ سال که از شهادت ایشان می‌گذرد، تا چه حد مرهون فعالیت‌های ایشان است؟

قبل از رهبری ابوی ما، شیعیان از لحاظ سیاسی فاقد مرکزیت و بسیار پراکنده بودند، کما اینکه الان از نظر جغرافیائی پراکنده هستند، آن زمان از لحاظ سیاسی و فرهنگی، احزاب مختلف پاکستان پراکنده بودند، یعنی عده‌ای با «حزب مردم» ذوالفقار علی بوتو و بعضی از احزاب دیگر بودند و من حیث‌الشیعه و با عنوان شیعه، حزبی نبود که بتواند از حقوق شیعه دفاع کند. ابوی ما بعد از رهبریشان با مشورت و کسب تأیید از اکثریت علمای متنفذ شیعه پاکستان، وارد صحنه سیاست شدند و «حزب نهضت جعفری» به عنوان یک حزب سیاسی پاکستان معرفی شد و در تمام معاملات سیاسی، نظری داشتند و برخورد می‌کردند. بعد از ابوی ما هم مردم به خاطر انسجامی که در زمان ایشان بود و به خاطر رهبری ایشان، باز به «حزب نهضت جعفری» پیوستند و الان هم که حدود ۲۱ سال از شهادت ابوی می‌گذرد، اکثریت مردمی که به این جنبش و حزب وابسته هستند، به خاطر فعالیت‌های ابوی ماست.

به نظر می‌رسد پس از ۲۱ سال از شهادت مرحوم والد، محبوبیت و جایگاهی که ایشان در زمان رهبری داشت، در رهبران دیگر به آن شکل ادامه پیدا نکرد. علت آن چه بود؟ آیا شیوه رهبری ایشان این گونه اقتضا می‌کرد؟ یا شخصیت ایشان به گونه‌ای بود که این محبوبیت در دیگران ادامه پیدا نکرد؟

هم شیوه رهبری ایشان به نحوی بود که مقبول عوام بود و هم شخصیت ذاتی ایشان و همچنین اقتضای زمان بود. شیعیان از طرف دولت با برنامه‌ریزی‌های



جهان بود و رهبری میدانی از پاکستان هدایت می‌شد و در همان زمان در پاکستان، مشکلات زیادی برای شیعیان به وجود آمد. وقتی ضیاءالحق به حکومت رسید اعلام کرد که من در پاکستان شریعت اسلامی را برپا خواهم کرد و سیستمی به نام «نظام مصطفی» را اعلام کرد که نتایج آن نظام، من حیث‌المجموع به ضرر شیعیان بود. اصل پیدایش «نهضت جعفری» از زمان به قدرت رسیدن ضیاءالحق بوده و در زمان او به رهبری مرحوم مفتی جعفر حسین، جنبشی به نام «نهضت اجرای فقه جعفری» برای مقابله با تفکر وهابی به وجود آمد، لذا ابوی ما وقتی به رهبری رسیدند، جنبش‌های وهابی به شدت فعالیت داشتند، البته سپاه صحابه در آن زمان وجود خارجی نداشت، مگر در اواخر رهبری ابوی ما که ضیاءالحق جنبش سپاه صحابه را ایجاد کرد. در روزهای آخر عمر ابوی

در روزهای آخر زندگی ابوی، مرحوم سید عباس موسوی نامه‌ای را برای ایشان فرستاده بود. مرحوم ابوی با مرحوم سید عباس موسوی ارتباط ذاتی داشتند و یکی از دوستان نقل می‌کرد وقتی مرحوم ابوی ما شهید شده بودند، مرحوم سید عباس موسوی که خبر را شنیده بود، به شدت گریه می‌کرد و می‌گفت ما رهبر بسیار مهمی را از دست دادیم.

ما این سپاه چندان فعال نبود و اسمی هم از آن نبود. چند وقتی رهبر سابق سپاه صحابه، حق‌نواز جنبی که مؤسس آن بود، در زندان بود و بعد آزاد شد و حمله‌ای به او صورت گرفت. برخورد ابوی ما با جنبش وهابی برخورد مدافعه‌انه بود، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اینکه مردم از خودشان دفاع بکنند. برخورد دیگر ایشان این بود که با رهبران و علمای معتدل اهل سنت که در میان اهل سنت نفوذ داشتند، ارتباط برقرار کردند. مولانا فضل‌الرحمن،



و بعد هم که ایشان را به بیمارستان بردند و در راه شهید شدند.

با اطلاعاتی که در آن زمان داشتید و اطلاعات تکمیلی که بعدها پیدا کردید، کیفیت ترور را چگونه می بینید؟

در آن زمان ابوی ما هم از اینکه سیستمی امنیتی برای خود ایجاد کنند، امتناع می کردند و هم از جهت اینکه امکانات چندانی در اختیارشان نبود، این کار میسر نبود. ایشان با امکانات بسیار پائینی زندگی می کردند. عده زیادی می گفتند و اخبار زیادی هم می رسید که برای شما خطر هست، ولی ایشان چندان توجهی نداشتند و می گفتند من نمی توانم این کارها را بکنم. اگر مرگ من نوشته شده باشد، خواهد رسید، بدون اینکه کسی بتواند از من دفاع کند. کمترین سیستم دفاعی برای حفاظت از ایشان وجود نداشت و هیچ کس، حتی ابوی ما هم نبود و در سفرهای زیادی که می رفتند، حتی محافظ هم نداشتند. در اغلب موارد راننده ابوی ما هم با خود اسلحه حمل نمی کرد، لذا با ساده ترین روش ها و اطلاعات کمی توانستند ایشان را در مدرسه که در آن زمان در دیواری هم نداشت و در دست تعمیر بود، بعد از نماز صبح ترور کردند. ترور ایشان بسیار ساده بود و اگر زودتر از اینها هم می خواستند کاری بکنند، می توانستند و مشکلی برای کسی نبود.

آیا هویت قاتلان معلوم شد؟

این قضیه تبدیل به جریان سیاسی پیچیده ای شد و دادگاه هم در آخر الامر به اصل قضیه نپرداخت. افرادی را دستگیر و بعد هم آزاد کرد. بنای دولت بر این نبود که به اصل منشاء برسد. فکر می کنید در حال حاضر اگر بخواهند پیگیری کنند، می توانند به نتیجه برسند یا زمینه های آن کلا از بین رفته است؟

الان بسیاری از آن افراد مرده اند و اصلا نیستند، لذا تحقیق و رسیدن به حقیقت، در حال حاضر بسیار مشکل است. از آنجا که قضیه امنیتی و سیاسی بوده، بعید است که حالا اگر دادگاه صالحه ای هم تشکیل شود، بتواند به اصل حقیقت برسد.

چشم انداز آینده شیعیان پاکستان را با توجه به وضعیت کنونی چگونه می بینید؟

در تاریخ پاکستان، پیوسته شیعیان با مشکلات مواجه بوده اند، ولی با روش های مختلف و با الطاف الهی از این بحران ها خارج شده اند. الان هم بحرانی که در پاکستان آمده، برای تشیع بحران سنگینی است، ولی با اشارات و نشانه هایی که دیده می شود، هم از جهت دولت پاکستان و هم از جهت نگاه بین المللی به این قضیه، وهابی ها و تندروهای مسلح سلفی جایگاه نظامی و سیاسی قوی در آینده پاکستان نخواهند داشت و لذا چشم انداز آینده شیعیان پاکستان، چشم انداز مثبتی است و گرچه مدتی طول می کشد تا آثار موج وهابی گری و طالبانی گری شکسته شود، ولی چشم انداز خوبی در برابر آنها نیست. اینها در پاکستان از لحاظ سیاسی، بدون حکمت و تدبیر حرکت کردند و همیشه با خشونت کار کرده اند و

نمی توانم خوب به تربیت فرزندانم برسم، ولی در مدتی که در پیشاور بودند و به مسافرت نمی رفتند، اوقات خود را صرف تربیت ما می کردند. البته ایشان در ۴/۵ سالی که رهبر بودند، نصف وقتشان به مسافرت به شهرهای دیگر می گذشت. ایشان مخصوصا در چند ماه آخر ما را همراه خودشان می بردند تا عملا مسائلی را به ما یاد بدهند و از نظر تربیتی با ما صحبت می کردند.

در دورانی که پدر رهبر شیعیان پاکستان بودند، چه فضائی برای خانواده شما ایجاد شده بود و چه تفاوت هایی با سایر بچه ها داشتید؟

طبیعی است که نگاه دیگران متفاوت بود. خصوصا در مدرسه، همکلاسی های ما که از مذاهب مختلف بودند، وقتی این موضوع را می دانستند، نگاه ها و برخوردهایشان خیلی فرق می کرد. بعضی ها نگاه منتقدانه داشتند، بعضی ها نگاه مهربانانه داشتند و این امر بسیار طبیعی بود و خود ما هم برخوردهائی داشتیم. به هر حال برخوردها نسبت به قبل از رهبری ابوی ما فرق می کرد، ولی ما در آن زمان مشکل عمده ای نداشتیم و محیط مثل الان نبود که از جهت امنیتی و از جهت تنفری که الان وجود دارد، طبعنا منتسبین به علما و بزرگان شیعه و خانواده ها و فرزندان شان با مشکلات عدیده مواجه هستند. مثلا اخوی های ما که الان در پاکستان زندگی می کنند، به شدت با مشکلات مواجه هستند و آن هم به خاطر جو تنفری است که در کل پاکستان به راه افتاده و از لحاظ امنیتی وضعیت را بسیار برای شیعیان مشکل کرده است، ولی ما از این جهت مشکلی نداشتیم.

شما در روز شهادت ابوی، همراه ایشان بودید. خاطره آن روز را نقل کنید.

چند روز پیش از شهادت ایشان، به شهر پاراچنار رفتیم، ولی من همراه ایشان به پیشاور نرفتم و دو روز

ایشان با امکانات بسیار پائینی زندگی می کردند. عده زیادی می گفتند و اخبار زیادی هم می رسید که برای شما خطر هست، ولی ایشان چندان توجهی نداشتند و می گفتند من نمی توانم این کارها را بکنم. اگر مرگ من نوشته شده باشد، خواهد رسید، بدون اینکه کسی بتواند از من دفاع کند.

بعد برگشتم و سه چهار روز آخر را در مدرسه ای که ابوی تاسیس کردند و در همان جا هم شهید شدند، با ایشان بودم. آن شب من و اخوی بزرگم محمد، با پدرمان در یک اتاق بودیم و فقط ما سه نفر در آن اتاق خوابیده بودیم. صبح اخوی مرا از خواب بیدار کردند و گفتند چنین چیزی اتفاق افتاده.

شما متوجه نشدید؟

خیر، من متوجه نشدم. اخوی متوجه شده بود و وقتی ما از اتاق بیرون آمدیم، در آخرین لحظاتی که ابوی مجروح بودند و قادر به سخن گفتن نبودند، چند دقیقه ای ایشان را دیدیم که فقط به ما نگاه می کردند

اکثریت مردم پاکستان اعم از شیعه و سنی، این جهت را قبول ندارند، لذا بسیاری از سیاستون پاکستان هم به این نکته اذعان دارند که اینها در نقشه آینده پاکستان هیچ جایگاهی ندارند.

به هر حال فضای پاکستان در چند دهه اخیر نشان داده که برای پذیرش اینها استعداد زیادی دارد. آیا این استعداد در مردم است یا در سیاست های حاکم بر پاکستان؟ به عبارت دیگر آیا حاکمیت این را تحمیل می کند و یا پاکستان به لحاظ بافت جمعیتی و اعتقادی، آمادگی پذیرش این معنا را دارد؟

پاکستان یک جامعه دینی متعصب دارد و شاید شما در اتفاقاتی که مربوط به جهان اسلام می شود، این را درک کرده باشید. برای مثال در قضیه سلمان رشدی، اولین مخالفت با کتاب او از پاکستان شروع شد و در ایران اصلا کسی از این کتاب خبر نداشت که در آنجا تظاهرات شد و به سفارت امریکا حمله کردند و در قضایای دیگر هم، مردم پاکستان قطع نظر از دولتشان، نسبت به جهان اسلام و مسائل اسلامی، حساسیت فوق العاده دارند و این حساسیت زیاد و این غیرت که از جهاتی مثبت و از جهاتی منفی است، باعث شده است که عده ای از این غیرت فوق العاده مردم پاکستان سوءاستفاده کنند و مردم را در جهت پیشبرد اهداف سیاسی خود به کار بگیرند و این استعداد و آمادگی مردم پاکستان مربوط به حالا نیست و از دهه ها پیش این حساسیت ها بوده است، بلکه از قرن ها پیش بوده است و من شواهد فراوانی دارم که مردم پاکستان همیشه در این مورد حساسیت زیادی داشته اند. اصل تاسیس دولت پاکستان هم در این جهت بوده که ما یک جامعه صدرصد اسلامی داشته باشیم که بتوانیم در آن زندگی توأم با شریعت اسلامی داشته باشیم. هرچند به این هدف نرسیدیم، ولی هم و غم مردم، اسلام بوده و هست. ■

■ در دوران حضور در حوزه علمیه قم، از چپ: شهید عارف الحسینی، حجت الاسلام سید جواد هادی و حجت الاسلام سید عابد حسین الحسینی.



نماد ایمان و خلوص در روزگار ما

گفتنی‌هایی ناگفته از سیره عملی علامه شهید

سید عارف حسین الحسینی

حجت الاسلام و المسلمین سید جواد هادی

در این مورد من کلمات شهید را هیچ وقت فراموش نخواهم کرد. ایشان در جواب فردی که می‌خواست بین ما اختلاف بیندازد، فرمود: «ما یک روح در سه قالب هستیم»

ما در حقیقت این مطلب را نتوانستیم در زمان حیات ایشان درک کنیم، ولی اکنون که او از میان ما رفته و به پروردگار خود پیوسته است، آن فرمایش حضرت سیدالشهداء را درک می‌کنم که پس از شهادت ابوالفضل العباس (ع) فرمود: «الان انکسر ظهري» من نه تنها کمر شکسته است، بلکه قلبم سوراخ شده و در وادی سنگلاخ پر خار مشکلات و مصائب تنهای تنها مانده‌ام و مقابله با این مشکلات و مصائب برای من خیلی مشکل است.

من که با تحمل این فاجعه عظمی، جنازه خود را حمل می‌کنم و به گشت و گذار می‌پردازم و زنده بودن را به خویشستن تلقین می‌کنم، اگر شاهکارش بنامم شاید بی‌مناسبت نباشد، البته این هم بر اثر تربیت اوست، چون ما در دوران دوستی خود بر این مسئله تاکید داشتیم و با هم پیمان بستیم که تا جان در بدن داریم، کار برای رسیدن به هدف را ادامه خواهیم داد و میدان را برای خصم خالی نگذاریم. همان پیمان است که در نعش بی‌جان من روح می‌دمد و عزم و اراده را در من ایجاد می‌نماید.

ای شهید! من تا خون ناپاک خود را با خون مقدست مخلوط نکنم، عهد خود را با تو فراموش نخواهم کرد و پیوسته هدف را دنبال خواهم کرد و نخواهم گذاشت پرچمی که از دست افتاده است، بر زمین بماند. من همواره کوشش خواهم کرد که پرچم رنگین آغشته به خون تو را بر دوش نحیف خود حمل کنم و این کاروان به راه خمینی بت‌شکن ادامه و رهنمود آن حضرت را شمع راه خود قرار خواهد داد.

من می‌توانم با اطمینان بگویم که در طول ۱۸ سال، به اندازه‌ای به شهید نزدیک بودم که هیچ رازی در میان ما از همدیگر پوشیده نبود یا بهتر بگویم هیچ رازی در بین ما راز نبود. من او را از نزدیک دیدم،

در نجف، وقتی می‌خواست برای ازدواج به پاکستان مراجعت کند، برای من استاد تعیین کرد تا بتوانم در غیابش از محضر وی استفاده کنم. مراجعت ایشان به پاکستان برای من اولین تجربه فراق بود که تحمل آن برایم خیلی سخت بود. این درحالی بود که مدت دو سال و نیم از ورود من به نجف اشرف می‌گذشت. بعد از آن مدت، دو سال دیگر در نجف اشرف ماندم و در این مدت رابطه من با او به وسیله نامه برقرار بود.

در سال ۱۹۷۵ زمانی که بعضی‌ها ما را از عراق بیرون کردند، یک ماه و نیم در سوریه و لبنان به سر بردم و از آنجا به حوزه علمیه قم آمدم و ایشان تقریباً یک

من از این انسان فرشته‌خو نمونه‌های زیادی از برادری و اخوت، محبت و راستی، تقوی و خلوص و احساس مسئولیت را مشاهده کردم که در هیچ جای دیگر ندیده بودم. من در طول مدت دوستی، مدیون احساسات بی‌شمار این انسان بزرگ بوده‌ام. اگر ملاقات من در نجف اشرف با او اتفاق نمی‌افتاد و همدردی‌ها و سرپرستی‌های ایشان نبود، معلوم نبود که امروز من چه بودم و در کدام دره حیرت و ضلالت قدم برمی‌داشتم.

سال بعد از آن به قم تشریف آوردند و یک بار دیگر توفیق نصیب من شد و من در سایه پربرکت دوستی و محبتش قرار گرفتم. در شهر مقدس قم برادر عزیز دیگری به جمع پر از محبت و صمیمیت ما پیوست و ما زندگی پر از اخوت و برادری را به معیت آقای سید عارف حسین حسینی در این شهر آغاز کردیم.

بسم الله الرحمن الرحيم
من چهره خندان ایشان را بعد از نماز مغرب و عشا در مدرسه آیت الله بروجردی نجف اشرف در آوریل ۱۹۷۱ زیارت کردم. امام جماعت این مدرسه مرحوم امام (ره) بودند. شهید در اولین ملاقات به دل من راه پیدا کرد و پیمانی از برادری و اخوت بین ما منعقد گردید که تا صبح پنجم آگوست ۱۹۸۸ (روز شهادت ایشان) ادامه یافت و در این سال‌های طولانی، من از این انسان فرشته‌خو نمونه‌های زیادی از برادری و اخوت، محبت و راستی، تقوی و خلوص و احساس مسئولیت را مشاهده کردم که در هیچ جای دیگر ندیده بودم. من در طول مدت دوستی مدیون احساسات بی‌شمار این انسان بزرگ بوده‌ام. اگر ملاقات من در نجف اشرف با او اتفاق نمی‌افتاد و همدردی‌ها و سرپرستی‌های ایشان نبود، معلوم نبود که امروز من چه بودم و در کدام دره حیرت و ضلالت قدم برمی‌داشتم.

او در راه‌های پر نشیب و فراز و تنگ و تاریک زندگی دستم را گرفت و با احتیاط و هوشیاری فوق‌العاده، سفر در وادی پر خار و خس را به من آموخت و هر چه را که به دست آورده‌ام، مرهون محبت و راهنمایی‌های او بوده است. من در کودکی به نجف اشرف رفتم. او مرا به عنوان برادر کوچک خود پذیرفت و مانند برادری بزرگ در هر شعبه زندگی، مرا راهنمایی کرد. مسائل و مشکلات معمولی که دیگر طلاب تازه وارد با آن مواجه می‌شوند، من به علت همدردی‌های او کمتر با چنین مسائلی روبرو شدم.

شهید در همان روزهای نخست ورود من، مسئله حجره، شهریه و درس و بحث را برایم رو به راه کرد، به‌ویژه اینکه تدریس دروس را خود به عهده گرفت و من در تمام مدت دو سال و شش ماه اقامت خود در نجف، تمام دروس را پیش او تلمذ کردم و یا از اساتیدی که از طرف او برایم تعیین شده بودند، استفاده می‌بردم.

در سال ۱۹۷۳ بعد از شش سال و نیم اقامت خود



سفر حج حضرت الاسلام سید عارف عارف حسینی

بیست مرتبه با پای پیاده از نجف اشرف به کربلای معلی مشرف شده بود.

مؤمنین عراق و طلاب حوزه نجف در روزهای مخصوصی همچون سیزدهم رجب، سوم و پانزدهم شعبان، هیجدهم ذیحجه و بیستم صفر از شهرهای مختلف به ویژه نجف اشرف با پای پیاده به سوی کربلا سرازیر می شدند. زائران پیاده در تعداد بسیار زیاد، به صورت گروه گروه، به سوی کربلا می آیند و تعداد زائران در این روزها معمولاً بیش از دیگر مناسبت هاست. شهید بزرگوار تا زمانی که در نجف تشریف داشت، سالی حداقل چهار مرتبه این عمل را انجام می داد. اگر در این سفرها همراه دوستان و رفقا بود، تدارکات سفر را خود به عهده می گرفت و وسایل خوردن و آشامیدن را مهیا می ساخت و اثاث زائرانی را که ضعیف بودند، خود حمل می کرد. حتی وسایل خوراک و کفش و دیگر وسایل دوستان را نیز به دوش می کشید.

از نجف تا کربلا دو راه است: یکی از کنار رود فرات که آن را سه روزه گام به گام و منزل به منزل طی می کنند و اعراب ساکن در بین راه، از آنان پذیرایی خوبی به عمل می آورند و حق میهمان نوازی را ادا می کنند. و راه دیگر که هشتاد کیلومتر است. این راه که جاده عمومی بین نجف و کربلاست، بی آب و علف است و فقط اتومبیل ها از آن عبور می کنند. البته در اواسط راه چند مغازه وجود دارد. شهید بزرگوار چنانچه می خواست پیاده به کربلا مشرف شود، این راه هشتاد کیلومتری را اختیار می کرد. پس از نماز صبح، از نجف راه می افتاد و نماز مغربین را در کربلای معلی می خواند. در بین راه فقط برای نماز و ناهار توقف می کرد و بدون توقف های بی جا به راه خود ادامه می داد و این فاصله هشتاد کیلومتری

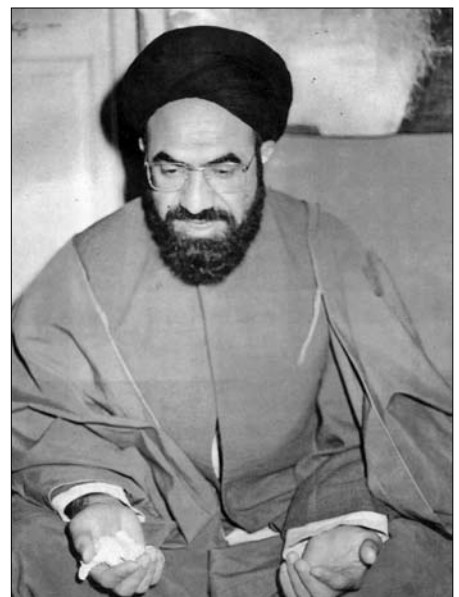
خلوت و جلوتش را دیدم. او به تمام معنی متقی بود.

دل من خزانه ای از خاطرات و داستان های فراموش ناشدنی، صداقت، ایمان، خلوص، تقوا، احساس مسئولیت، راستگویی و همدردی این مرد بزرگ است. من فکر می کنم شخصیتی پاک و پاکیزه و مخلص همچون شهید حسینی را شاید کم در زندگی خود بتوانم بیابم و خواهم کوشید که با فشار آوردن بر ذهن مفلوج خود خاطراتی را که در طول ۱۸ سال رفاقت و دوستی در مورد ابعاد مختلف زندگی از ایشان دارم، به رشته تحریر درآورم تا آن بزرگمرد بهتر شناخته شود:

۱. تعبد و بندگی:

من از وقتی که ایشان را دیدم، در بندگی و اطاعت الله کوشا و مقید به نماز جماعت بود. در حوزه علمیه نجف و قم همواره می کوشید که نماز پنجگانه را با جماعت بخواند. در نجف نماز صبح را در حرم حضرت امیر(ع) با جماعت می خواند. بعد از نماز تا طلوع آفتاب به مباحثه درس خود با یکی از دوستان مشغول می شد و از آنجا در راه بازگشت به حجره، یک نان و چیزی هم برای صبحانه می آورد. بعد از صبحانه دوباره به دنبال درس بیرون می رفت. نماز ظهر را با اقتدا به حضرت امام خمینی «قدس سره» در مسجد شیخ انصاری به جا می آورد. نماز مغرب و عشا را معمولاً در صحن حضرت امیر(ع) با اقتدا به آیت الله سید یوسف حکیم و یا در مسجد بروجرودی کبری با اقتدا به حضرت امام خمینی (ره) به جا می آورد.

شدیدا پایبند به مستحبات بود. به تهجد و روزه های مستحب مداومت داشت. قرآن مجید را بسیار قرائت می کرد. من ندیدم که نماز جماعت را بدون عذر ترک کند. البته اگر مطالعه واجبی در پیش داشت، نماز فرادی می خواند و به محض تمام شدن نماز به مطالعه مشغول می شد. من بارها از ایشان شنیدم که: «درس فقه و مطالعه آن، مقدم بر نماز جماعت است.» دعای کمیل را هر شب جمعه، بدون استثنا قرائت می کرد در نجف اشرف اکثر شب های جمعه به زیارت امام حسین(ع) به کربلا مشرف می شد. پایبند به زیارت ائمه معصومین(ع) بود. بیش از



اکنون که او از میان ما رفته و به پروردگار خود پیوسته است، آن فرمایش حضرت سیدالشهداء را درک می کنم که پس از شهادت ابوالفضل العباس (ع) فرمود: «الان انکسر ظهري» من نه تنها کمرم شکسته است، بلکه قلبم سوراخ شده و در وادی سنگلاخ پر خار مشکلات و مصائب تنهای تنها مانده ام و مقابله با این مشکلات و مصائب برای من خیلی مشکل است. من با تحمل این فاجعه عظمی، جنازه خود را حمل می کنم و زنده بودن را به خویشستن تلقین می کنم.

را به راحتی تا نماز مغربین طی می کرد. ما که بعضی مواقع با پای پیاده به کربلا مشرف می شدیم، یک روز تمام قدرت برخاستن از ما سلب می شد، ولی شهید عزیز به محض رسیدن به حرم حضرت سیدالشهداء(ع) مشرف می شد و می گفت ما باید با گرد و غبار مسافرت به خدمت مولای خود شرف حضور یابیم. شهید در سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ در قم

بود و دائماً به نماز جماعت می رفت و حتی برای ادای نماز صبح به حرم حضرت فاطمه معصومه(ع) مشرف می شد.

۲. ولایت اهل بیت(ع):

وجود شهید بزرگوار از حب رسول و اولاد رسول(ص) لبریز بود. وجود او سراپا عشق بود. به بیان و یا استماع مصائب اهل بیت(ع) شدیداً علاقه مند بود در محفلی در نجف اشرف در حضور چند تن از دوستان فرموده بود که غلوکنندگان در حق اهل بیت(ع) و منکرین فضائل اهل بیت(ع) هر دو گروه از گمراهانند، ولی من از منکرین بیشتر تنفر دارم.

تابوتی در روز ۲۵ رجب در کاظمین در مراسم عزاداری حضرت امام کاظم(ع) به رسم سیمبلیک پیکر آن حضرت(ع) برقرار می شود که مردم مناطق مختلف عراق برای شرکت در آن به کاظمین می آیند، شهید بزرگوار برای شرکت در این مراسم با علاقه وافری از نجف به کاظمین می رفت، ایشان به محض استماع مصائب متأثر شده و شدیداً می گریست. در ایام عزاداری سیدالشهداء(ع) چه در نجف و چه در قم با علاقه زیاد به نوحه خوانی می پرداخت و سینه می زد. من هم اکنون تصاویری از سینه زنی و زنجیر زنی ایشان را دارم. وقتی که بعضی از نادانان پس از انتخاب ایشان به عنوان رهبر شیعیان پاکستان شایعه سازی کردند که عقائد ایشان درست نیست و ایشان یا وهابی یا مخالف عزاداری سیدالشهداء(ع) است. من که عقاید او را دانسته و محبتش به اهل بیت(ع) را از نزدیک مشاهده کرده بودم، با شنیدن این شایعه بی اساس می سوختم و می گفتم که: خدایا اگر عارف حسینی وهابی و یا مخالف عزاداری است، پس دیگر کسی در کشور نیست که محب اهل بیت باشد. و دیگر چه کسی می تواند ادعای عشق آل رسول را داشته باشد؟! عارف حسینی عاشق و شیفته اهل بیت بود. او خود نیز به طرز حزن انگیزی مصائب اهل بیت(ع) را می خواند. خداوند صوت دلنشینی به او عطا کرده بود. دعای کمیل را نیز با طرز حزن آمیزی می خواند و خود بی اختیار می گریست و مستمعین را به گریه

می شناسد.

در ملاقات‌ها همواره در سلام گفتن به دیگران سبقت می‌گرفت و بچه و بزرگ و پیر و جوان برای او در این مورد یکسان بودند. هر کس که برای ملاقات می‌آمد، از جای خود برمی‌خاست. یکی از ویژگی‌های بسیار برجسته شهید، سخاوت و بذل و بخشش ایشان بود. او هرچه داشت از خود نمی‌پنداشت بلکه سعی می‌کرد دارائی خود را بین دیگران تقسیم کند و اگر غذای مطبوعی در منزلش تهیه می‌شد، سعی می‌کرد حتماً کسی را در آن شریک نماید. او از شکم‌پرستی و شکم‌پروری اجتناب می‌کرد و غذا کم می‌خورد.

شهید از حوادثی که اتفاق می‌افتاد، شدیداً متأثر می‌شد مثلاً اگر جنگ و جدال می‌شد یا کسی مظلوم واقع می‌شد یا صدمه و مشقتی بر مؤمنین وارد می‌شد، سخت متأثر و متألّم می‌گشت و تا حد توان به مصیبت‌زدگان کمک می‌کرد و این معنی در وجود ایشان بوضوح جلوه‌گر بود که در درد و غم جامعه سهیم بود. بویژه وقتی که مسئولیت رهبری را به عهده گرفت، این احساس شدت گرفت و اگر در هر جای پاکستان مؤمنین با مشکلات روبرو می‌شدند یا حادثه‌ای برای آنها پیش می‌آمد، شخصاً برای دلدارای آنان به منطقه آسیب‌دیده می‌رفت، لذا در اکثر مواقع در حال سفر بسر می‌برد و در این زمینه، آسایش و استراحت خود را نیز هرگز مدنظر نداشت.

یکی دیگر از علل محبوبیت فوق‌العاده ایشان در بین مردم، همین بود که مردم با جان و دل احساس می‌کردند که او در غم و مصیبتشان شریک است. خداوند متعال روح استقامت و تحمل و بردباری عجیبی را به ایشان عنایت کرده بود که در هیچ وقتی به علت نامساعد بودن اوضاع و وجود مشکلات و مسائل نهراسید.

در اقدامات خود از برخوردهای عجولانه پرهیز می‌کرد و بعد از تفکر و تأمل بسیار به اقدام شایسته‌ای دست می‌زد و وقتی که بعد از تأمل زیاد به نتیجه‌ای می‌رسید و موضع خود را اتخاذ می‌کرد دیگر هیچ وقت از آن عقب‌نشینی نمی‌کرد.

وجود شهید بزرگوار از حب رسول و اولاد رسول (ص) لبریز بود. وجود او سراپا عشق بود. به بیان و یا استماع مصائب اهل بیت (ع) شدیداً علاقه‌مند بود در محفلی در نجف اشرف در حضور چند تن از دوستان فرموده بود که غلوکنندگان در حق اهل بیت (ع) و منکرین فضائل اهل بیت (ع) هر دو گروه از گمراهانند، ولی من از منکرین بیشتر تنفر دارم.

همین امر باعث شده بود که از معلومات عمومی زیادی برخوردار باشد. در زمان مسئولیت رهبری و قیادت، با وجود تراکم مسائل و مشکلات، از این امر مهم غافل نبود و حتی در حین سفر هم با خود کتابی برمی‌داشت و در اتومبیل و اوقات فراغت آن را مطالعه می‌کرد.

شهید تا زمانی که در حوزه نجف و قم مشغول تحصیل بود، به عنوان محصلی زحمتکش و متقی شناخته می‌شد، این بود که طلاب هم درس و هم مباحثه‌اش و همچنین اساتیدش به او فوق‌العاده احترام می‌گذاشتند و شاگردانش شدیداً تحت تأثیر اخلاق و کردار او قرار می‌گرفتند و علاقه پیدا می‌کردند که به اخلاق استاد خود متخلق شوند.

۴. اخلاق و کردار شهید:

خداوند متعال شهید مظلوم ما را مجموعه‌ای از اخلاق بلند و کردار پسندیده قرار داده بود و همین اخلاق حسنه موجب شده بود که محبوب همگان باشد. هر شخصی برای خود ویژگی‌هایی دارد که شخصیت او را می‌سازد. برخورد خوب و اخلاق حسنه و تواضع و فروتنی، بیش از دیگر جوانب ابعاد شخصیت ایشان نمایان بود. شخصی که برای دیدار به حضورش می‌رسید، طوری با وی برخورد می‌کرد که فکر می‌کرد مدتی است که شهید او را

می‌انداخت. ایشان درباره عزاداری سیدالشهدا (ع) می‌فرمود: «عزاداری شاه‌رگ حیات‌هاست».

۳. تدریس و تعلیم:

من در حوزه علمیه قم و نجف ایشان را از نزدیک، هم به عنوان یک طلبه و هم به عنوان یک استاد دیدم. در درس خواندن و درس دادن جدی بود، با عشق و علاقه درس می‌خواند و با همان عشق و علاقه مشغول تدریس می‌شد. به اساتید خود عشق می‌ورزید و بر شاگردان نیز شفیق بود. من که شاگرد ایشان بودم هیچ وقت به رخ من نکشید که مثلاً من شاگرد ایشان و او استاد من است. هیچ وقت نمی‌پسندید که کسی بگوید فلانی شاگرد من است، یا شاگرد من بود، یا من به فلانی درس داده‌ام.

به هر حال این شخصیت، عاری از مرض خودخواهی و خودپسندی بود. یک مرتبه به من فرمود: «گاهی اوقات که من برای بازدید به مناطق مختلف می‌روم، وقتی کسی مرا «قائد» صدا می‌کند، برایم شعار می‌دهد و یا از من تعریف می‌کند، من شرمنده و سرافکنده می‌شوم».

ایشان هیچ وقت این چیزها را نمی‌پسندید، لذا به کرات به مردم می‌فرمود: «من به احساسات شما احترام می‌گذارم، ولی من مستحق این شعارها نیستم. این فقط شخصیت حضرت امام خمینی است که با قیام خود به ما جرئت داده است که در مقابل ظالمین و جابرین بایستیم و هیچ هراسی هم نداشته باشیم و این شخصیت حضرت امام امت است که قفل‌هایی را که از قرون متمادی به لب‌های ما زده بودند، گشود و فقط او مستحق شعار و احترام است».

او همواره در بین همکلاسی‌های خود به عنوان شاگرد ممتاز متقی، با ورع و زحمتکش شناخته شده بود و همه اساتید خود را دوست می‌داشت، ولی به اساتیدی همچون شهید محراب «آیت‌الله مدنی» و «آیت‌الله مرتضوی» که هم اکنون در مشهد مقدس از اساتید بلندپایه حوزه به حساب می‌آید و «آیت‌الله شهید مطهری» و «آیت‌الله حرم‌پناهی» فوق‌العاده ارادت داشت. ایشان در نجف اشرف در درس لمعه «آیت‌الله مدنی» حاضر می‌شد و لذا همواره در هنگام تدریس از شخصیت و زهد و تقوا شهید مدنی برای من تعریف می‌کرد و کلمات و سخنان ایشان را درباره حضرت امام امت برای بنده نقل می‌کرد. بعد از درس همراه شهید مدنی به راه می‌افتاد و برای شرکت در نماز جماعت به امامت حضرت امام، با ایشان به مدرسه «آیت‌الله بروجردی» می‌رفت.

شهید بزرگوار حسینی (رضوان‌الله تعالی علیه) در رابطه با درس به سه چیز متعهد بود:

۱. نوشتن درس:

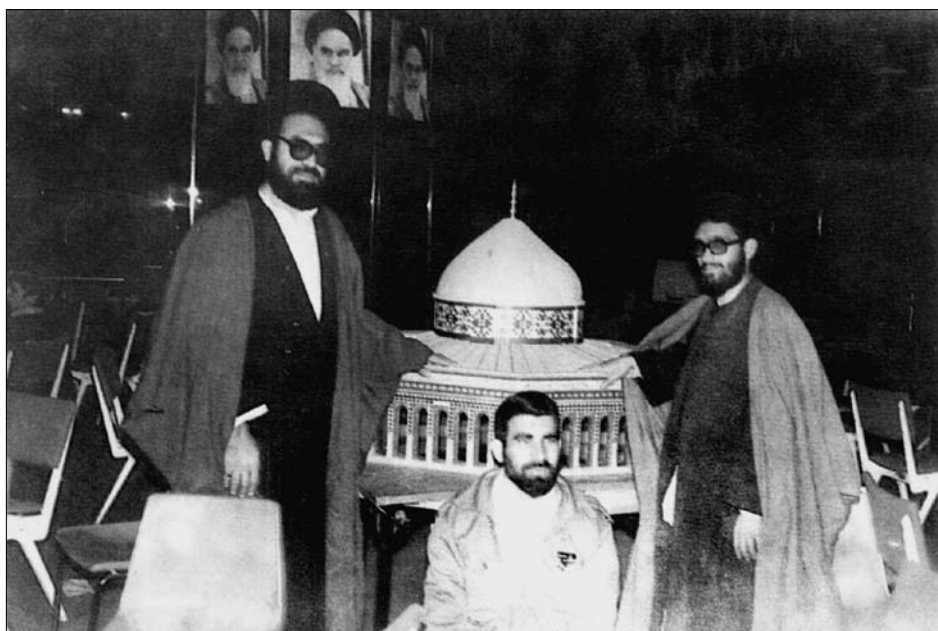
شهید هر کتابی را که می‌آموخت، آن را می‌نوشت، از این رو در کتابخانه‌اش دست‌نوشته‌های زیادی با دست خطش به یادگار مانده است.

۲. مباحثه درس:

شدیداً به مباحثه پایبند بود. بعد از درس‌های خود به مباحثه می‌پرداخت و هیچ وقت آن را ترک نمی‌کرد.

۳. مطالعه:

ایشان حتی در اوقات فراغت نیز به کتابخانه‌های بزرگ می‌رفت و موضوعات مختلفی را مورد مطالعه قرار می‌داد و از آن کتاب‌ها یادداشت‌برداری می‌کرد.



شهید بزرگوار علامه سید عارف حسین حسینی در کنار شهید محراب «آیت‌الله مدنی» و شهید مرتضوی «آیت‌الله مرتضوی»

■ تظاهرات پراگ از مشرکین در مکه مکرمه، از چپ: حجت الاسلام سید ساجد علی نقوی، علامه سید عارف حسین حسینی و حجت الاسلام سید جواد هادی.



روشن شود. او در طی دو سال برای بی اثر نمودن شایعات ظالمین و مزدوران استعمار و در اثبات شیعه بودن و حمایت از عزاداری، ایمان و ولایت اهل بیت (ع) و خلاصه دفاع از تبلیغات سوء گذشته، چندین بار یادآوری کرد که: «ببینید من که سید و عاشق اهل بیت و عزادار آن انوار و مصابیح هدایت هستم، باید تمام استعدادها و صلاحیت‌ها را برای بی اثر نمودن شایعات این دشمنان خدا، مبنی بر اینکه من مخالف عزاداری هستم. و عقیده‌ام تشیع نیست و ... صرف کنم! تعجب آور است که این شایعات توسط افرادی منتشر می‌شود که تا دیروز اصلاً شیعه هم نبودند». طی سخنرانی‌های خود در این مورد تکرار کردند که من بیش از همه ولایتی‌ها حامی عزاداری سیدالشهدا و عاشق اهل بیت هستم. ولی فرق میان ما و آنها این است که آنها در ادعایشان نه دلیل دارند و نه سندی و ما در کنار اعتقاد به تشیع می‌توانیم دلائل و براهینی محکم بر این مسائل اقامه کنیم.

فرمایشات معروف ایشان همچون «عزاداری شاه‌رگ حیات است»، «عزاداری، شفاء الله است» در واقع پاسخی بود به افراد مغرضی که شایعه‌پراکنی می‌کردند و می‌گفتند که عارف حسین مخالف عزاداری است، یا افرادی که تحت تاثیر چنین شایعات بی‌اساسی قرار گرفته بودند. شهید عزیز از این شایعات شدیداً تأسف می‌خورد و همیشه می‌فرمود که این چه جنایتی است، ما این فرصت‌ها را می‌توانستیم در راه خدمت به ملت شیعه مورد استفاده قرار دهیم و کارهای مفیدی را برای این ملت مظلوم می‌توانستیم انجام دهیم. اکنون باید در چنین کارهایی صرف کنیم. به هر حال چنین مسائل بی‌اساس صرف شد، ولی باز هم کاری که شهید در بقیه مدت رهبری خود یعنی تقریباً دو سال و نیم زمان مختصر انجام داد، ملت را در زمینه‌های زیر به پیشرفت‌های چشم‌گیری نائل نمود.

۱. افزودن به وقار و عزت ملی.
۲. بیدار نمودن اندیشه سیاسی در اذهان ملت.
۳. معرفی مذهب بصورت اصیل.
۴. زائل نمودن ایده غلط جدائی دین از سیاست.
۵. تدارک جایگاه مرکزی برای ملت.
۶. وابسته نمودن تمامی سازمان‌های موجود در بین شیعیان به جایگاه مرکزی برای ملت یعنی نهضت اجرای فقه جعفری.
۷. مطرح نمودن نهضت اجرای فقه جعفری بعنوان معیار تشخیص مذهب شیعه در سطح کشور و عرصه بین‌الملل.
۸. خارج ساختن نهضت از محدودیت‌ها و هدایت نمودن آن به راه‌هایی برای بدست آوردن اهداف و مقاصد عالی مذهبی.
۹. ابلاغ جایگاه اصلی علماء به مردم با کردار و عمل عالی انسانی خود.
۱۰. از بین بردن یاس‌ها و نومیدی‌ها و حس ضعیف و ناتوان بودن از بین مردم و القاء شخصیت به مردم.
۱۱. از بین بردن شبهات موجود در رابطه با علماء از اذهان طبقه درس خوانده و روشنفکر.
۱۲. ایجاد تماس بین شیعیان پاکستان و نهضت‌های بین‌المللی اسلامی. ■

به ذهنم می‌آید دارم می‌نویسم و مبالغه نمی‌کنم، نه، هرگز چنین نیست، بلکه من به مدت هیجده سال به عنوان برادر ایشان در کنارش بوده‌ام و لذا تمام این ویژگی‌ها را دیده و لمس کرده‌ام و بارها در میدان عمل نیز خوبی‌ها و نیکی‌های ایشان را مشاهده کرده‌ام که اگر بگویم فرشته‌ای بود بر روی زمین، سخن به‌گراف نگفته‌ام.

با مدنظر داشتن این ویژگی‌های خوب و عالی، انسانی بود که در ماه جولای ۱۹۸۰، موقعی که شیعیان در کنوانسیون شیعه در شهر اسلام‌آباد اجتماع کرده بودند و برای رساندن و قبولاندن خواسته‌های خود، کاخ

مشکلاتی که در ششم جولای سال ۱۹۸۵ پیش آمد، بسیاری از بزرگان را به هراس و داشت و فکر می‌کردند طوفانی آمده که به کسی رحم نخواهد کرد، ولی شهید بزرگوار با آگاهی از این حادثه و با وجود تالم و تأثر شدید، بدون هیچ واهمه‌ای برای حضور در بین مردم آسیب دیده و ستم کشیده، به سوی «کوئته» پرواز کرد که نگذاشتند از فرودگاه کوئته به داخل شهر بروند و به‌زور او را روانه کراچی کردند. به هر حال شهید همواره می‌گوشتید که در درد و غم مردم به تمام معنی شریک باشید.

رخدادی که در سال ۱۹۸۸ در «کلکته» پیش آمد سیزده قریه و روستا و قصبه را در کام نابودی فرو برد. شهید به‌محض آگاهی برای رفتن به کلکته، روانه روالبندی شد و فوراً مبالغی پول نقد را برای کمک به مؤمنین آسیب دیده آن سامان ارسال نمود.

۵. استعدادهای رهبری:

شهید بزرگوار از تمامی اوصاف و ویژگی‌های خوبی که برای پیشوائی و قیادت لازم و ضروری است، برخوردار بود و از صفات رذیله‌ای که باعث نفرت و انزجار همگان می‌شود، پاک و مبرا بود. اخلاق نیکو، فهم و هشیاری، عقل و تدبیر، قاطعیت در تصمیم و اراده بلند و پرمحتوی بودن فکر، سلامتی نفس، شجاعت، عزت نفس، همدردی با مردم، درک مسائل، جرأت و شهامت، علی بودن روحیه، ثبات قدم، پذیرش انتقادات صحیح، جرئت قبول مسئولیت و اعتراف به کوتاهی‌ها و ضعف‌ها، بری بودن از حرص و دنیاپرستی، قبول مشورت، اجتناب از تاکید در سخن خویش و رد مشورت‌ها، ایستادگی بر موضع صحیح و حق، ایمان، امانت، صداقت، صراحت لهجه، قاطعیت، تقوی، خلوص، تعبد و بندگی، احترام به بزرگ‌تر از نظر سنی، محبت به کوچک‌ترها و دیگر اوصاف پسندیده در رگ و پی ایشان تعبیه شده بود.

خداوند سبحان خود می‌داند که من این اوصاف را نوشتم که صفحات بیشتری را سیاه کنم و لذا هر چه

به اساتیدی همچون شهید محراب «آیت الله مدنی» و «آیت الله مرتضوی»، «آیت الله شهید مطهری» و «آیت الله حرم‌پناهی» فوق‌العاده ارادت داشت. در نجف اشرف در درس لمعه «آیت الله مدنی» حاضر می‌شد و همواره در هنگام تدریس از شخصیت و زهد و تقوا شهید مدنی برای من تعریف و کلمات و سخنان ایشان را درباره حضرت امام امت برای بنده نقل می‌کرد.

ریاست جمهوری و نخست‌وزیری و وزارتخانه‌های دیگر را محاصره کرده بودند، به دوستان خود گفتم که به‌جز سید عارف حسین حسینی هیچ شخصیتی نیست که مستحق این مسئولیت بزرگ باشد. کاری که شهید بزرگوار در مدت کوتاه چهار سال و اندی انجام داده است، اگر با نگاهی اجمالی مورد مطالعه قرار گیرد، شاید استعدادهای او برای خیلی‌ها

از کی و چگونه با شهید عارف الحسینی آشنا شدید؟
سال و ماه یادم نیست. من در قم درس می خواندم و ایشان در نجف بود. تعطیلات بود و از قم رفته بودیم برای زیارت به نجف و با ایشان ملاقات شد و ایشان هم گرم گرفت و دعوت کرد به اتاق خودش. یک روز بودیم و بعد هم چند ملاقات در آنجا انجام شد. صدام حوزه نجف را گرفته بود و داشت آنجا را خالی می کرد و ما هم آمدیم به قم.
ایشان در نجف چقدر درس خوانده بود؟
مقدماتی بود.

می گویند در نجف خیلی به امام علاقه داشت. اگر خاطراتی دارید نقل کنید.

بله خیلی علاقه داشت. من خیلی آنجا نماندم و به عنوان زوار بودم. از حرف هایش معلوم بود که خیلی به امام عشق داشت، ولی اینکه بگویم در آنجا خیلی با شهید محشور بودم، این طور نبود. زوار بودم و سه روز و چهار روز می ماندم و برمی گشتم.

قاعدا را رابطه شما در قم بیشتر شد. ایشان در اینجا در چه سطحی مشغول تحصیل شد؟

ایشان در سطح عالی مشغول بود و مکاسب و کفایه را در اینجا مباحثه کردیم. درس خارج اصول آقای حرم پناهی را همراه بودیم.

دیگر در درس چه کسانی حاضر می شدند؟
درس آقای مکارم می رفت، درس آقای سید کاظم حائری هم همین طور.

از نظر استعداد و درک دروس در چه سطحی بودند؟

خیلی عالی بود و ما هم از ایشان استفاده می کردیم. خیلی در درس جدی بود و فقط در دروس فقه و اصول و سایر دروس شرکت نداشت و بسیاری از مسائل و معضلات را که در جامعه پیش می آمد، جدیت می کرد و می پرسید.

چه نوع مسائلی؟
بیشتر اشکالاتی را که بر عقاید چپی ها و وهابی ها وجود

داشت، مطالعه می کرد و در صدد دادن جواب به آنها بود و جواب همه آنها را داشت.
ایشان چه موقع به پاکستان برگشتند و در آنجا چه همکاری هایی داشتید؟

برای شیعیان و مسلمانان هر جا مسئله ای پیش می آمد، سراپا می لرزید. جنگ افغانستان با روسیه و جنگ ایران و عراق که بود می گفت هر کدامان دو تا از بچه هایمان را بفرستیم افغانستان، دو تا را به ایران که بروند علیه کفار بجنگند. من به شوخی می گفتم من به جنگ ایران و عراق می فرستم، ولی افغانستان را بچه های خودت را بفرست.

تاریخ ها یادم نمی ماند. فی الجمله ما که اینجا در قم بودیم، دو تا سناتور در روزنامه اطلاعات بودند که علیه امام حرف زدند که ایشان کشمیری و خارجی است.

مقاله ای را که روزنامه اطلاعات علیه امام چاپ کرد می گوئید؟

خیر، مقاله نبود، گفتگوی این دو نفر بود. اسمشان یادم نیست.

یکی علم بود و دیگری علامه وحیدی.
بله، در مجلس صحبت کرده بودند و این چاپ شده بود. ما هم فکر نمی کردیم بازتاب آن به آن شکل بشود. از خانه در آمدیم برویم درس که دیدیم حوزه تعطیل است. ما هم برگشتیم. یکی از دوستان آمد داخل اتاق و داد و فریاد و گریه. پرسیدیم: «چه شده؟» گفت: «کشتند». پرسیدیم: «چه کسی را؟» گفت: «بچه های طلبه

را در چهار راه فاطمی به رگبار بسته اند».
منظورتان چهار راه مریضخانه است؟

بله، فیضیه محاصره شده بود. ما همراه سید به دارالشفا سر می زدیم. کاری نمی کردیم، ولی این طور هم نبود که بنشینیم و در تردد بودیم. بعد کم کم ساواک مشغول اخراج شد. اول مرا بیرون کردند و بعد ایشان را.
می خواستند فیضیه را خلوت کنند.

ما خارج از فیضیه بودیم، کاری به فیضیه نداشتیم. از ایران اخراجمان کردند. قبل از انقلاب بود که ایشان اخراج شد و به پاکستان رفت و در مدرسه خود مشغول تدریس شد. رهبر آنجا مفتی جعفر حسین، مرحوم شد و یک خلائی واقع شد. بعد جلسه ای گرفته شد و شهید عارف به عنوان رهبر انتخاب شد.

علمای بزرگی در پاکستان بودند. چه شد که ایشان انتخاب شد؟

شهید آن زمان در مقابل آنها یک بچه به نظر می آمد و از علما به حساب نمی آمد. پیرمردها خیلی بودند. علت هایش را نمی خواهم بگویم. البته اختلافات خیلی زیاد بود و هیچ کدام از این بزرگان نمی توانستند ببینند و با دیگری انسجام پیدا کنند. اینها با هم متحد نشدند.

رهبری ایشان چه آثاری داشت و عملاً چقدر توانست موفق بشود؟

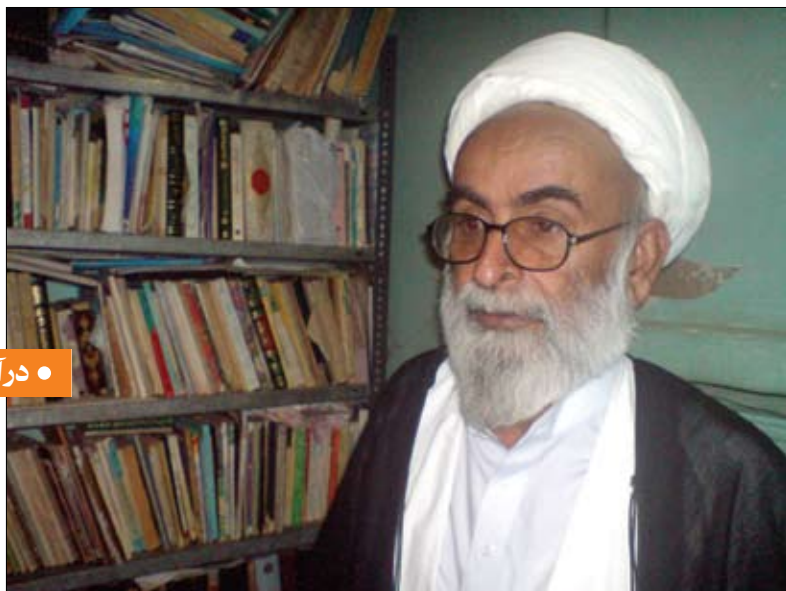
ما در آن زمان سازمانی داشتیم به نام «نهضت اجرای فقه جعفری» که خواسته هایی از دولت پاکستانی داشتند. یکی اینکه دروس دینی در مدارس و دانشگاه ها، برای شیعیان جدا باشد. چند تا خواسته بود و این سازمان برای آن به وجود آمده بود و کار دیگری نمی کرد. ایشان که رهبر شد، برای حل مسائل شیعیان پاکستان اعم از فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تلاش و خود را به خط امام نزدیک کرد. می توانم بگویم که ایشان یک بلندگو برای حرف های امام بود و وحدت را در جامعه ای که شیعه و سنی ضد هم بودند، مطرح کرد. حتی در همین جا هم طرح این موضوع آسان نبود و امام با جرئت و شهامت مطرح کردند. در پاکستان که خیلی دشوار بود و

استعدادی عالی داشت...

«یادها و یادمان هایی از یک دوستی طولانی» در گفت و شنود
شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین شیخ حیدر علی جوادی

• درآمد

زندگی علمی شهید عارف الحسینی به واسطه حضور پررنگ و موثر ایشان در عرصه های سیاسی، چندان مورد واکاوی قرار نگرفته است. در این گفتگو در عین حال که یادی از یک دوستی صمیمانه و طولانی شده، به اجمال به سابقه تحصیلی و مرتبه علمی ایشان نیز اشارت هایی شده است.





آنها ملاقات می کرد و حرف هائی می زد. اینها سازماندهی کرده بودند که جوری در جامعه جا بیفتد که شیعه، کافر است، با این همه ایشان می رفت و با سنی ها می نشست و صحبت می کرد و آنها را توجیه می کرد. ما هم خیلی جاها همراهش بودیم. ایشان در دوره رهبری خود تا چه حد توانست حوزه های علمیه را ارتقا بدهد و جوانان را به سمت حوزه ها و تبلیغ دین، جلب کند؟

خودش که در پیشاور مدرسه تاسیس کرد، ولی نتوانست آن را به تکمیل برساند و آن مدرسه هم از بین رفت. عده ای از ما روحانیون وقتی این عمامه را می گذاریم و عبا و قبا را می پوشیم، غرور ما بالا می رود و آن روحانیتی که از ما متقاضی است،

ضد آن کار می کنیم. بیشترمان این طوری می شویم که منتظریم دیگران به ما سلام کنند. بیشتر خرابی ها در این انتظارات است. باید پیمبروار زندگی کرد. درباره پیامبر می گفتند: «بمشی شیعه العبید: طوری راه می رفت که یک پسنده راه می رود.» مثل یک بنده می نشست و حرف می زد. ما راه رفتنمان، نشستنمان، حرف زدنمان آن طور نیست. این عیب خیلی از روحانیون ماست. با اینکه لباس روحانی به تن داریم، از نظر اخلاقی روحانی نیستیم و دو کلمه که درس می خوانیم فکر می کنیم که همه بی سواد هستند.

شهید عارف به دهات ها می رفت، آخوند ده را می گذاشت جلو و به او اقتدا می کرد و نماز می خواند. می گفتند: «مردم دوست دارند شما جلو بایستید و به شما اقتدا کنند؟ چرا آخوند ده را جلو می اندازید؟» می گفت: «اینها دست و بازوهای ما هستند. اگر اینها را تقویت نکنیم، ما هم تقویت نمی شویم.» چنان با مردم متواضعانه رفتار می کرد که گوئی او باید به آنها احترام کند، نه آنها به او. این طور روحانیتی داشت، والا توانی نداشت که حوزه ها را دایر یا اداره کند و پولی توی دست و بالش نبود. با همین اخلاق، مردم را جلب کرده بود.

شهید چقدر توانست افراد را به طلبه شدن تشویق کند؟

طلبه که زیاد بود و حالا هم هست، ولی ایشان کاری کرد که جوانان معنوی از کار درآمدن. سخنانش از موعظه و هدایت پر بود. الان هم که به سخنرانی هایش گوش می دهید، پر از موعظه و هدایت است. هرگز نمی گفت من رهبرم، من بیشتر می فهمم، بلکه همیشه می گفت

شهید عارف به دهات ها می رفت، آخوند ده را می گذاشت جلو و به او اقتدا می کرد و نماز می خواند. می گفتند: «مردم دوست دارند شما جلو بایستید و به شما اقتدا کنند؟ چرا آخوند ده را جلو می اندازید؟» می گفت: «اینها دست و بازوهای ما هستند. اگر اینها را تقویت نکنیم، ما هم تقویت نمی شویم.»

شهید عارف با توانائی و با سعه صدر به میدان آمد. شما در چه عرصه هائی در پاکستان با شهید همکاری داشتید؟

رفاقت هائی که از قبل داشتیم، ایشان که به عنوان رهبر شد، ما همراهش بودیم. ایالت های مهم پاکستان پنجاب است و سرحد و بلوچستان و سند. ایشان ریاست استان سند را به من داده بود.

شهید نسبت به رهبران قبلی، چقدر توانست در میان مردم جایگاه پیدا کند و چرا؟

در اینجا هم علما و مراجع عالی مقامی بودند، اما جرقه نوری که از وجود امام به شهید خورد، این پیشرفت ها حاصل شد و تشیع را از کنج بیرون کشید و بالا برد و این در دیگران اتفاق نیفتاد. در پاکستان هم علما بودند، اما محدوده ای داشتند و در انجام آداب و شعائر و عزاداری و این مسائل فعالیت می کردند و کاری به مسائل سیاسی و اجتماعی نداشتند. این چیزها در فکر شهید بود و استعداد و آگاهی اش را هم داشت، ولی وقتی امام را دید و به تفکر ایشان پی برد، این جرقه در او زده شد. انسان خیلی نیازها دارد که در وجودش هست، اما فکرش را نمی کند تا وقتی که موردش پیش می آید و متوجه می شود. در مورد اجتماع هم همین طور. این نیازها هست تا کسی می آید و این را باز می کند. امام آمد و این گره ها را باز کرد. شهید هم همین طور بود. همه اینها در نهادش بود و وقتی با تفکر امام آشنا شد، این گره ها باز شدند.

مخالفین شهید در پاکستان و مزاحمین ایشان چه کسانی بودند؟

مثل این است که سؤال کنید در اینجا مزاحمین امام چه کسانی بودند؟ یکی آنهائی هستند که ضد اسلامند

و معلوم است که مخالفند. یک عده هم درویش های تسبیح به دست و مقدسین هستند که مزاحمت ایجاد می کنند و غیر از نماز، آن هم برحسب عادت و یک سری عبادت، چیزی سرشان نمی شود و نمی توانند وجود کسی را که به عنوان سیاست وارد میدان می شود، هضم کنند. هیچ فرقی بین مزاحمین امام و مزاحمین سید نبود.

رویکرد شهید در مقابل سلفی ها چه بود؟

در مورد سلفی ها (وهابی ها)، شیوه ایشان بیشتر به این شکل بود که افکار آنها را با دلیل رد می کرد و با خود اینها هم رفاقت هائی هم پیدا می کرد تا بتواند آنها را توجیه و قانع کند. می رفت و با

جوان ها! دخترها! پسرها! خیلی ها به عشق او پایبند صلاه شدند، پایبند دین شدند، حتی نماز شب خوان شدند. آمار که نمی شود داد، اما ما به چشم خودمان دیدیم.

آخرین دیداری را که با ایشان داشتید، بیان کنید.

چند روز قبل از شهادت ایشان را دیدم، ولی درست یادم نیست.

بهترین خاطره ای که از ایشان دارید بگوئید.

یادم هست که به ما می گفت باید نوافل بخوانید. چرا نمی خوانید؟ در پاکستان هم متعهد و نماز شب خوان بود. به سند که می آمد و در خدمتش بودیم، ساعت ۲ و ۳ خسته برمی گشتیم، من به دوستان می گفتم که الان سید برای نماز شب بیدار می شود. دقیقا همان ساعت بلند می شد و نماز می خواند. انسان واقعا از این جور دقت هایش لذت می برد. یک بار در لارکانه بودیم و جلسه ای بود و گفتند که امریکا به لیبی حمله کرده، آن قدر ناراحت شد و لرزید که انگار به کشور خودش حمله شده است و پشت سر هم می گفت لاجول ولاقوله الابالله! در حالی که ما این طور نبودیم. برای شیعیان و مسلمانان هر جا مسئله ای پیش می آمد، این طوری می لرزید. جنگ افغانستان با روسیه و جنگ ایران و عراق که بود می گفت هر کدامان دو تا از بچه هایمان را بفرستیم افغانستان، دو تا را به ایران که بروند علیه کفار بجنگند. من به شوخی می گفتم من به جنگ ایران و عراق می فرستم، ولی افغانستان را بچه های خودت را بفرست.

از شهادت ایشان چگونه با خبر شدید؟

من در دهی در سند بودم که بیدارم کردند و این خبر را به من دادند. من و دو سه نفر دیگر به ده ایشان رفتیم که خانواده اش را راضی کنیم اجازه بدهند ایشان را در پیشاور دفن کنیم که موفق هم نشدیم و وقتی برگشتیم، نماز جنازه هم تمام شده بود و به آن نرسیدیم و مردم هم داشتند می رفتند. بعد به مراسم تدفین رسیدیم. بعد از گذشت ۲۰ سال از شهادت ایشان، تاثیرش را در میان مردم چگونه می بینید؟

والله فکر نمی کنم الان رهبری این طور در قلب مردم جایگزین باشد. هر جا که بروید عکس او را زده اند و الان هم افسوس می خورند که چنین انسانی از دست ما رفته است. ■



بودید؟

آقای عارف الحسینی ابتدا مقلد آقای حکیم بود. بعد از اینکه مرحوم آقای سید محسن حکیم به رحمت خدا رفتند، در نجف مبحث تقلید بین طلاب مطرح شد. طبیعی بود که عده‌ای از فضلا و دانشمندان اینها در صدد بودند مرجعی را برای معرفی به دیگران مشخص کنند و عده‌ای هم مثل ما که جوان بودیم در جستجوی آن بودیم که پس از فوت آقای حکیم، مرجع جدیدی را برای خود انتخاب کنیم. البته بنده قبل از اینکه به نجف بروم، مقلد امام بودم و شهید عارف الحسینی به دلیل ارتباطش با آقای مدنی، امام را به عنوان مرجع تقلید برگزید. آقای مدنی در زمان حیات آقای حکیم، مرجعیت را نسبت به عرب‌ها می‌گفتند از آقای حکیم تقلید کنید، ولی در مورد ایرانی‌ها و کشورهای مثل پاکستان و هندوستان و افغانستان می‌گفتند چون زبانان فارسی یا نزدیک به فرهنگ ایرانی است، از آقای خمینی تقلید کنید. حتی من این عبارت را از ایشان شنیدم که می‌گفتند من قبلاً معتقد بودم که آقای حکیم اعلم است و آقای خوئی و آقای خمینی با هم در یک طراز هستند، ولی بعداً که تحریرالوسیله و بعضی از کتاب‌های امام را دیدم، از این عقیده برگشتم و آقای خمینی را در عرض آقای حکیم می‌دانم. آقای مدنی یکی از کارهایی که در نجف می‌کردند و باعث ازدیاد توجه طلاب به امام می‌شد این بود که برای طلاب از تحریرالوسیله و نهج‌البلاغه امتحان می‌گرفتند و جایزه می‌دادند. تحریرالوسیله را می‌گفتند متنش را بخوانید و بعد بگوئید منظور چه بود و جواب چیست. از نهج‌البلاغه به‌خصوص روی خطبه حمام متمرکز بودند و هر کس آن را حفظ می‌کرد، جایزه خوبی به او می‌داد و جایزه‌اش هم کتاب و این چیزها بود. یکی هم کتاب کوثریه بود که گمانم سید حامد هندی سروده و قصیده کوثریه را درباره امیرالمؤمنین(ع) سروده که خیلی مفصل و بسیار زیباست. اگر کسی آن قصیده را هم حفظ می‌کرد، ایشان به او جایزه خوبی می‌دادند.

به هر حال زمینه توجه آقای عارف الحسینی به امام از این نقطه شروع شد که شهید مدنی ایشان را به امام ارجاع دادند و طبیعی بود که وقتی ایشان با نمایندگی از طرف امام به

انسان بسیار معتقدی بود و اصلاً نمی‌شود آقای سید عارف را یک مرد سیاسی معرفی کرد. یک انسان خالص در اعتقاد تشیع بود و روی این بود که از چیزی واهمه نداشت و تأثیرگذار بود. وقتی حتی در دل انسان بنشیند، حرف او هم تأثیر می‌کند. علاقه بسیار شدیدی که شیعیان به ایشان داشتند، من نسبت به هیچ کس ندیدم.

اعم از درسی، سؤال و پاسخ، سلام و علیک عادی داشت، او را به شدت به خودش جذب می‌کردند. من غیر از درس در جای دیگری ندیدم که شهید عارف با شهید مدنی باشد، ولی شهید مدنی این خصلت را داشتند. یادم هست آقای عارف الحسینی برای زیارت سفری به ایران آمدند.

چه موقع؟

همان دوره‌ای که من در نجف بودم. یکی از دوستان من به نام آسید اسدالله موسوی در بیت امام در جماران و از رفقای خیلی قدیمی من بود و بعد هم شهید شد. من وقتی به نجف مشرف شدم، ایشان برای من پیغام داد که تحریرالوسیله امام را برای من بفرست. من هم در صدد بودم که کسی به ایران می‌آید، بدهم اینها را ببرد. من می‌خواستم هم شهید سید عارف را با طلبه خوبی در قم آشنا کنم و هم خواسته دوستم را انجام بدهم، لذا چند دوره از کتاب‌های امام را خریدم و جلدش را عوض کردم و جلد کتاب‌های دیگر را روی آن کشیدم و گفتم این را به آقای موسوی می‌دهید. ایشان رفتند قم و بار اول آقای موسوی را ندیدند و رفتند مشهد و وقتی برگشتند، آقای موسوی را دیدند و کتاب‌ها را هم به ایشان تحویل دادند و این رفاقت هم ادامه پیدا کرد و تا زمانی که شهید عارف به شهادت نرسیده بود، موقعی که آقای موسوی در دفتر امام هم بودند، ارتباط آنها پابرجا بود.

فصلی از زندگی شهید عارف مربوط است به آشنائی ایشان با امام و علاقه شدیدشان به ایشان. این آشنائی از چه طریق حاصل شد و شما چقدر در جریان این رابطه

از کی و چگونه با سید شهید آشنا شدید و ایشان را به چه ویژگی‌هایی شناختید؟

سال ۴۶ بود، من در مدرسه فیضیه سخنرانی‌ای کردم که به علت موقعیت و شرایط خاصی، آن سخنرانی اهمیت خاصی پیدا کرد. رژیم تصمیم گرفت مرا دستگیر کند، ولی با کمک طلاب توانستم از آن مجلس فرار کنم و نتوانستم دستگیرم کنند. بعد از آنجا با توصیه بعضی از بزرگان و همراهی مادی و معنوی، مرا به نجف فرستادند تا دستگیر نشوم. وقتی به نجف رفتم، آنجا هم از طلاب ایرانی و هم غیر ایرانی، شلوغ بود. مدارس هم محدود بودند و ما به مدرسه دورافتاده‌ای رفتم. مدتی که آنجا بودم، مدرسه تازه‌سازی تأسیس شد به نام مدرسه بُشریه. این مدرسه با بودجه‌ای که مرحوم سید علی بُشر که در کویت بودند، به ارث گذاشته بودند، به وسیله پسرانشان ساخته شد. نمی‌دانم افرادی که اسم نوشته بودند، با قرعه در آن مدرسه پذیرفته شدند یا به شکل دیگری، ولی به هر حال شانس ما زد و توانستیم در آن مدرسه حجره بگیریم و در آنجا بود که با آقای سید عارف الحسینی آشنا شدیم. آقای شیخ بشیر نجفی هم که الان از مراجع هستند، در آن مدرسه بودند. در آن مدرسه بیشتر طلاب، عرب زبان بودند، اما در حدی که یادم هست، سه یا چهار ایرانی و چند نفر از آقایان پاکستانی هم بودند. به هر حال در آنجا بود که ما با ایشان بسیار مانوس شدیم.

یکی از خصوصیات که باعث شد خیلی با هم رفیق شویم، هم‌شکل بودن ما بود. ما دو نفر به شدت به هم شبیه بودیم، به‌طوری که یادم هست به یکی از مسافرت‌های داخل عراق که می‌خواستیم بروم و اقامت نداشتم، اقامت آقای عارف الحسینی را گرفتم و در جاهائی که مدارک را بررسی می‌کنند، آنها را ارائه دادم. عکس ایشان با من آن طور نبود که راحت تمایز داده شود و مشکلی هم برام پیش نیامد.

در آن مقطع ایشان چقدر درس خوانده بودند؟

یادم هست که ایشان در حد رسائل و مکاسب بودند، ولی درس لمعه شهید مدنی هم می‌رفتند.

ظاهراً ایشان رابطه بسیار صمیمی و خوبی با شهید مدنی داشتند.

اصلاً شهید مدنی طبیعتی داشتند که هر کس با ایشان رابطه



قبل از اینکه سیاستمدار باشد، روحانی بود...

«مروری بر پیشینه علمی و مبارزاتی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین سید رضا برقی مدرس

درآمد

سلوک فردی شهید عارف الحسینی در دوران تحصیل و اساتیدی که ایشان از آنها بهره برده و تأثیر پذیرفته است، معمولاً چندان مورد توجه واقع نشده است. در این گفتگو در کنار اشاره به ویژگی‌های فردی شهید به این نکته نیز پرداخته شده است.



اینها باعث شد ارتباط با مدرسه بشریه که ایشان تشریف داشت، خیلی کم شد و رابطه ما در حدی بود که احوال‌پرسی می‌کردیم. وقتی سر خانه و زندگی خودم رفتم، گاهی که می‌خواستم به مسافرت بروم، از مدارک ایشان استفاده می‌کردم. اینکه بگویم با هم جلسات و رفت و آمدهای خصوصی داشتیم، این طور نبود، ولی در مرکزی مثل حرم مطهر و درس امام، همدیگر را می‌دیدیم. پس از اخراج ایشان از نجف، چگونه با ایشان ارتباط داشتید و از چه مقطعی این ارتباط منظم شد؟

تنظیم جریانی برای دریافت کمک‌های مالی برای کارهای ایشان در پاکستان بود و البته با مردم هم ملاقات‌هایی صورت می‌گرفت، اما ارتباط حکومتی نداشت.

شهید چقدر در جذب کمک‌ها موفق شدند، چون شیعیان پاکستان که کلاً محروم هستند.

شیعیان پاکستان دو بخش هستند. یک بخش طبقه کارگر و مستضعف که اکثریت هستند، مثل جاهای دیگر، منتهی ثروتمندان و متمولین پاکستانی هم هستند. مثل یوسف حبیب‌الیوسف که از تجار بسیار معتبر دبی و پاکستانی‌الاصل است. دو تا اخوی هم بودند که نامشان یادم نیست و از تجار بسیار معتبر امارات و پاکستانی‌الاصل هستند. در عین حال که نزدیک به ۱۰۰ هزار پاکستانی و اکثریت طبقه کارگر و راننده و مستضعف هستند، عده‌ای هم بودند که از قدیم به امارات رفته و شناسنامه و جواز اماراتی گرفته و از تجار

در سال‌هایی که ایشان در ایران بود، من با ایشان ارتباطی نداشتم. وقتی که انقلاب پیروز شد و من به ایران آمدم، در سال ۵۸ با حکم امام به کشورهای حوزه خلیج فارس رفتم و در دبی مستقر شدم. کشورهای خلیج فارس در آن مقطع به شدت با ایران مسئله‌دار شدند. در امارات دیگر خلیج فارس فارس هم می‌شد مستقر شوم، ولی دبی باز تر و رفت و آمد به آنجا آسان‌تر بود و لذا من در آنجا مستقر شدم و چون نماینده امام بودم و خودم هم طبیعتاً اجتماعی و اهل ارتباط هستم، با حسینیه‌ها و مراکز شیعی، عرب‌ها، پاکستانی‌ها و هندی‌ها رابطه برقرار کردم. از آنجا بود که نامه‌هایی از سوی آقای عارف حسینی توسط پاکستانی‌ها برایم فرستاده و ارتباط برقرار شد تا سفر ده پانزده روزه ایشان به امارات پیش آمد.

چه سالی بود؟ رهبر شده بودند؟

فکر می‌کنم سال ۶۱، ۶۲ بود. به رهبر شده بودند و بسیار با احترام و تجلیل و توجه شیعیان محلی آمدند. ایشان در امارات به مجالس مختلفی که برای ایشان می‌گرفتند، می‌رفت و من هم مواقعی که در دبی بودم، سعی داشتم با ایشان ملاقات داشته باشم. من در دبی مسجدی ساختم که ایشان می‌آمد و سر می‌زد. ایشان از طریق نامه کارهایی را به بنده ارجاع می‌داد و من هم در حدی که امکان داشت، انجام می‌دادم. نمی‌دانم نامه‌های من به ایشان باقی مانده یا نه، ولی من نامه‌های ایشان را حفظ کردم و بعداً به آقا زاده‌شان دادم.

از سفر شهید عارف به دبی چه خاطراتی دارید؟

آنچه که ظاهر بود، سرکشی و ارتباط بود، اما در واقع ارتباط با شخصیت‌های متمکن و متمول شیعه بود که بتوانند برای رفع نیازهای داخل پاکستان و مراکز که ایشان تأسیس کرده بود، مساعدت بگیرد. ظاهراً قضیه

هم شرکت در حسینیه‌ها و مراکز بود که پاکستانی‌ها در دبی چند مرکز آبرومند و خوب دارند، از جمله حسینیه «الزهر» که خانواده بحوانی بنا کرده‌اند. بحوانی‌ها از خانواده‌های پاکستانی‌الاصل دبی هستند. پنج شش نفر از تجار درجه بالای دبی، پاکستانی‌الاصل هستند. شهید عارف با اینها در ارتباط بود. یک سفر با هم به «العین» رفتیم و در حسینیه آنجا تجمعی بود. ایشان که نیازی به معرفی من نداشت، چون رهبر شیعیان کشورش بود، منتهی من به احترام اینکه ایشان هم نماینده امام و هم رهبر شیعیان پاکستان بود، همراهش می‌رفتم که احترامات لازمه به جا آورده شود. عمده مسافرت ایشان به دبی،

پاکستان رفت، شرایط آنجا مرجعی مثل امام را می‌طلبید و اگر کسی می‌خواست در پاکستان حرکت‌های جهادی انجام بدهد، قطعاً روحیه‌اش با سایر علمای آنجا سازگاری نداشت. در هر حال در نجف می‌دانم که آغاز ارتباط از این نقطه بود.

شهید تا چه حد توانست از نزدیک با امام ارتباط بگیرد؟

در نجف شاید آن‌قدرها که بعدها ارتباط برقرار شد، ارتباط نبود. به هر حال ایشان نماز جماعت امام می‌آمد. سید عارف الحسینی طلبه بسیار درسخوانی بود. هم ایشان و هم آقای شیخ بشیر نجفی بسیار در درس خواندن مجذوب‌اند. امام شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشاء، نیم ساعتی می‌نشستند و بعد به حرم مشرف می‌شدند. ارتباط علنی در جلسات عمومی به همین مقدار بود. اینکه شهید در جلسات خصوصی امام هم رفته باشد، وضعیتش اقتضا می‌کرد، اما ایشان نسبت به امثال من که تا آخر نزد امام ماندیم، خیلی زودتر برگشت. علت هم این بود که بعد از تصفیه سال ۵۰، رژیم بعث، همه را اخراج کرد و ایرانی و غیر ایرانی نداشت. شهید عارف حسینی برگشت قم و در نتیجه زمان طولانی در نجف نبود که با امام از نزدیک ملاقات‌های حضوری زیادی داشته باشد و اساساً زمانه اقتضا نمی‌کرد. زمان کمی هم بود که آیت‌الله حکیم فوت شده بودند و شهید عارف هم یک مقداری وارد سطح عالی شده بود. ایشان درس خارج را در نجف نیامد. اینکه در ایران، خارج را خواند یا نه؟ من اطلاع ندارم، چون در آن دوره من اصلاً در ایران نبودم.

شهید عارف تا هنگام تصفیه طلاب از عراق چقدر درس خواند و چگونه؟

من تا رسائل و مکاسب را به یاد دارم. اساتید ما با هم فرق می‌کردند. من نزد اساتیدی چون آیت‌الله کوکبی و آیت‌الله راستی درس خواندم، ولی ایشان به درس‌هایی می‌رفت که اساتیدش پاکستانی یا اردو یا عرب‌ها بودند، اما دائماً در مدرسه یا در کتابخانه بود و یا مباحثه کرد. بسیار جدی بود و من هیچ‌گاه ندیدم شهید عارف حسینی وقتش را به غیر از درس و مباحثه بگذراند. و سطح عالی را داشت می‌خواند.

هنگامی که ایشان از نجف رفت، تحت تأثیر اندیشه سیاسی امام بود؟

یقیناً ایشان زمینه این پذیرش را خیلی داشت و علت جذب شدنش به امام، همان توافق روحی بود که در ضمیرش بود. از نجف که رفت، با تفکر امام رفت.

آیا با ایشان برنامه‌های مشترکی داشتید؟

بیشتر در حد سلام و علیک بود. مسئله‌ای که باعث شد بعدها کمتر همدیگر را ببینیم این بود که اولاً برای من در مدرسه آیت‌الله پروجودی جا پیدا شد و آن محیط چون ایرانی تر بود، به آنجا رفتم. بعد هم سریع ازدواج کردم که



ایشان در نجف به درس‌هایی می‌رفت که اساتیدش پاکستانی یا اردو یا عرب‌ها بودند، اما دائماً در مدرسه یا در کتابخانه بود و یا مباحثه کرد. بسیار جدی بود و من هیچ‌گاه ندیدم شهید عارف حسینی وقتش را به غیر از درس و مباحثه بگذراند. سطح عالی را داشت می‌خواند.

معتبر آنجا شده بودند. مهم این بود که شیعیان متدینی بودند و به نظرم می‌آید که شهید عارف از مسافرتش خوشحال و راضی بود. معلوم می‌شد آن تجار تعهداتی را به ایشان داده بودند.

بعد از سفر ایشان به دبی تا زمان شهادتشان رابطه شما چگونه بود؟

از طریق همین نامه‌هایی که عرض کردم. متأسفانه نشد به پاکستان بروم. فقط پس از شهادت ایشان، در مراسم‌هایی که به این مناسبت در امارات تشکیل شد، شرکت کردم و خودم هم در مسجد امام حسین (ع) برای ایشان مراسم گرفتم. ما با پاکستانی‌ها خیلی گرم بودیم، چون عمدتاً فارسی بلد بودند و می‌توانستیم با هم تفاهم بکنیم.

آنچه می‌توانم در مورد ایشان بگویم، بیشتر آثار رفتاری و تربیتی ایشان بود. انسان بسیار معتقدی بود و اصلاً نمی‌شود آقای سید عارف را یک مرد سیاسی معرفی کرد. یک انسان خالص در اعتقاد تشیع بود و روی این بود که از چیزی واهمه نداشت و تأثیرگذار بود. وقتی حتی در دل انسان بنشیند، حرف او هم تأثیر می‌کند. علاقه بسیار شدیدی که شیعیان به ایشان داشتند، من نسبت به هیچ کس ندیدم. ■

وحید طولانی است، ولی دوره آیت‌الله‌العظمی مکارم، چهار یا پنج سال است. من می‌خواهم یک دوره اصول ببینم و بعد به پاکستان بروم و در آنجا تدریس و تبلیغ کنم. چون دوره آقای وحید طولانی است، من رفتم درس آقای مکارم. و لذا ما از نظر درسی از یکدیگر جدا شدیم، ولی چون منزلان نزدیک بود، همدیگر را می‌دیدیم. ما منزلان در خاک فرج، کوچه فردوسی روبروی بیمارستان آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی بود. با ابوی منزلی را اجاره کرده بودیم. ایشان هم با طلبه‌ای مشهدی به نام آقای صابری، مشترکا یک خانه را اجاره کرده بودند. آقای صابری از آزادگان است. ایشان در اوایل جنگ برای تبلیغ به جبهه رفته بود که اسیر شد و حدوداً ۹ سال اسیر عراقی‌ها بود.

من وقتی رفتم قم، تازه ازدواج کرده بودم و وضع مالی‌ام اندکی از آن دو بهتر بود. وقتی به منزل سید عارف و دوستش رفتم، باید اعتراف کنم که به زندگی‌شان غبطه خوردم. از نظر وسایل زندگی بسیار محقرانه بود. یک چراغ والور کوچک داشتند و بسیاری از اتاق‌هایشان کاملاً خالی بود و حتی حصیر هم نداشت. واقعا این زندگی سید در آغاز زندگی مشترک بود. انصافاً با سادگی هر چه تمام‌تر زندگی می‌کرد. بعدها هم که به پاکستان تشریف برد و برای خودش شخصیتی شد، باز ساده زندگی می‌کرد.

در مراسم ۲۲ بهمن که شخصیت‌های مهم را دعوت می‌کردند، ایشان هم می‌آمد. بنده هم از سال ۶۱ مشغول قضاوت شدم و رفتم اهواز و گاهی اتفاق می‌افتاد که من می‌آمدم قم و اسید عارف را در حرم حضرت معصومه (س) می‌دیدم. این زمانی بود که ایشان در پاکستان شخصیت مبرز شده بود و من با او شوخی می‌کردم و می‌گفتم بیایید خانه و ایشان می‌گفتند: «نمی‌شود. چندین نفر همراه من هستند.» من دیگر ایشان را ندیدم تا وقتی که خبر شهادت ایشان و آن پیام معروف امام را درباره‌شان شنیدم. زوجه بنده از سال ۵۹ پاسدار بود و گاهی حفاظت از شخصیت‌ها به عهده‌اش بود. یک بار که سید عارف آمده بود، محافظ او بود و بسیاری از شخصیت و اخلاق کریمه و تهجد و ایمان و صفای او می‌گفت. البته من اینها را در زمان طلبگی ایشان

عمده چیزی که من در این سید بزرگوار دیدم، صفا و صمیمیت و اعتقاد و ایمان بود. صفای محض بود. در آن زمان ایشان یک طلبه معمولی بود و هنوز مسئله رهبری پاکستان مطرح نبود، ولی من این خلوص و صفا و صمیمیت را تا آخر عمر، به همان شکل در ایشان دیدم.

و شناسنامه عراقی بگیر. تو متولد اینجا هستی. مرحوم ابوی ابا کرد. ابوی حدود ۴۷ سال سن داشت. ما نوجوان بودیم و به این کار پدرمان اعتراض کردیم، چون به راحتی شناسنامه عراقی می‌دادند. گفت: «به خاطر شماسست، چون اگر ثبت نام کنیم و عراقی بشویم، شما باید سربازی بروید.» البته ایرانی‌ها قبل از مسائل بعثی‌ها، عزت و احترام زیادی در عراق داشتند و راحت زندگی می‌کردند. مشکلی نداشتیم.

شهید تا چه سطحی در نجف درس خواند؟
الان یادم نمی‌آید. خیلی سال می‌گذرد. وقتی در برج ۱۰ سال ۵۰ تبعید شدیم، سید عارف هم آمد و من دوباره در قم ایشان را دیدم. آشنائی بیشتر من با سید عارف از اینجا شروع شد که ایشان و من هر دو درس خارج آیت‌الله‌العظمی وحید می‌رفتیم و هم مباحثه بودیم. ارتباط من با ایشان در ایران بیشتر شد. ایشان تازه ازدواج کرده بود. این مدت تا چه سالی طول کشید؟ باز هم یادم نیست، فقط می‌دانم که آیت‌الله‌العظمی مکارم هم در مسجد اعظم درس خارج را شروع کرده بودند. یک روز من دیدم سید عارف برای مباحثه نیامد. ایشان طلبه بسیار فاضل، درس‌خوان و بسیار مقید به درس بود، برای همین وقتی نیامد، نگران شدم و تعجب کردم. او را که دیدم، پرسیدم: «آقا سید! چطور برای مباحثه نیامدی؟ درس هم نیامده بودی. چطور شده؟» ایشان گفت: «من می‌خواهم بروم پاکستان. دوره آیت‌الله‌العظمی

چگونه و از کی با شهید عارف‌الحسینی آشنا شدید؟

در سال ۴۸ یا ۴۹ بود که من با ایشان دوست صمیمی شدم. ما در مدرسه آیت‌الله‌العظمی حکیم که یک مدرسه نوساز و زیبا و تازه تاسیس و نزدیک حرم بود، بودیم. ایشان در نجف سه تا مدرسه دارند که در یکی از آنها امام خمینی (ره) شب‌ها نماز جماعت داشتند.

مدرسه دارالحکمین نسبت به مدرسه بزرگ آیت‌الله‌العظمی بروجردی فاصله کمتری تا حرم داشت. شهید در این مدرسه حجره داشت. یک روز پنجشنبه یا جمعه بود که ایشان به من گفت: «فلانی برای ناهار بیا پیش ما.» من چون می‌دانستم ایشان پاکستانی است، گفتم: «به یک شرط می‌آیم و آن هم اینکه غذایی که درست می‌کنید خیلی تند نباشد.» و رفتم. ایشان طبق معمول طلبه‌ها آبگوشتی درست کرده بود و با آن صفا و صمیمیتی که داشت به ما ناهار داد، ولی خیلی تند بود. گفتم: «سید عارف! مگر بنا نبود غذای تند نپزی؟» گفت: «من خیلی ملاحظه شما را کردم!»

عمده چیزی که من در این سید بزرگوار دیدم، صفا و صمیمیت و اعتقاد و ایمان بود. صفای محض بود. در آن زمان ایشان یک طلبه معمولی بود و هنوز مسئله رهبری پاکستان مطرح نبود، ولی من این خلوص و صفا و صمیمیت را تا آخر عمر، به همان شکل در ایشان دیدم. من یک طلبه نجفی هستم. چرا باید با ایشان که یک طلبه پاکستانی بود، رفیق صمیمی بشوم؟ از نظر مادی هم، یک طلبه فقیر بود. نه تنها ایشان که بیشتر طلبه‌ها این‌گونه بودند، منتهی صفا و صمیمیت و ایمانی که داشت، برایم جذاب و جالب بود. ایشان واقعا مظلوم هم واقع شد و آن طور که باید و شاید شناخته نشد.

در سال ۵۰ صدام ما را اخراج کرد. من متولد عراق هستم، اما اصلانم کاشانی است و شناسنامه ایران را هم داشتم. مرحوم ابوی من متولد نجف، منتهی جدم شیخ مهدی کاشانی بود. پدرم مرا در نجف سر قبر ایشان می‌برد که کاملاً یادم هست. می‌گفت پدرم از کاشان آمده اینجا، درس خوانده و ماندگار شده. شاید اوایل صدام بود یا صدام معاون بکر بود که ماموران آمار آمدند و به پدرم گفتند بیا ثبت نام کن

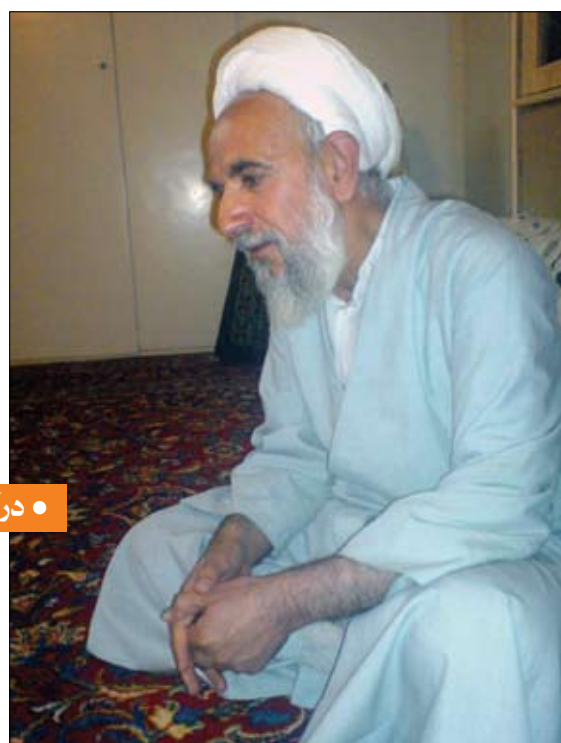
آن‌گونه که باید، شناخته نشد...

■ «جلوه‌هایی از سلوک فردی شهید عارف‌الحسینی» در گفت و شنود

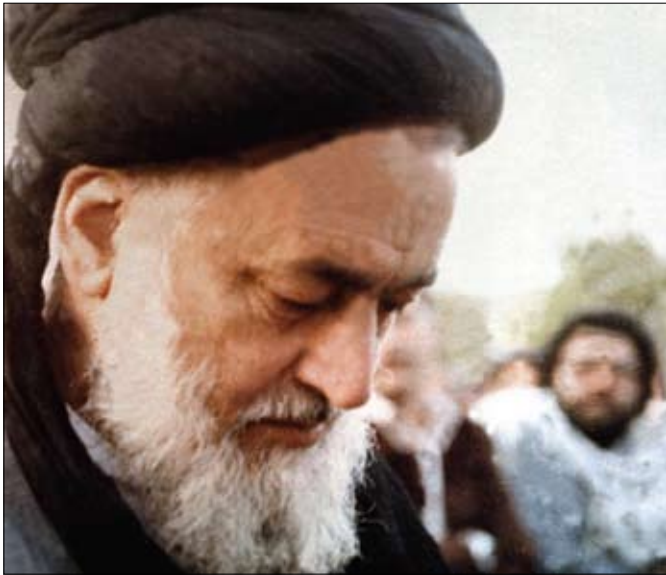
شاهد یاران با حجت‌الاسلام والمسلمین صادق نجاتی

● درآمد

ویژگی‌های فردی و اخلاقی شهید عارف‌الحسینی به قدری بارز و برجسته است که تمام کسانی که با او سر و کار داشتند، خاطرات شیرینی را از او نقل می‌کنند. این گفتگو نیز سرشار از این نکات دلنشین است.



■ شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی



در نجف که بودید، شهید علاقه زیادی به امام داشت و این علاقه را با خود به پاکستان برد. در آن مقطع هنوز ایشان به آنجا نرسیده بود که در درس امام شرکت کند، ولی در نماز امام شرکت می‌کرد. آیا از کیفیت آشنائی شهید با امام و ارتباطش با ایشان چیزی به یاد دارید؟

روحانی‌های کاشی در اطراف امام بودند که الان هم هستند. یکی آقای راستی و دیگری دوست ایشان به نام آقای حلیمی کاشانی بودند و به اعتبار اینکه می‌دانستند من کاشانی هستم، بالاخره با اینها آشنا شدیم. آقای حلیمی در بیت امام بود. امام در نجف منزل حقیری داشتند. در این مقطعی که می‌گویم، امام هنوز نماز جماعت ظهر نداشتند

و نماز ظهر و عصر را در خانه می‌خواندند، اما نماز مغرب و عشاء را در مدرسه آیت‌الله‌العظمی بروجردی که بغل حرم و مدرسه بزرگ سه طبقه‌ای است، می‌خواندند. من توسط آقای حلیمی به منزل امام راه پیدا کردم. شش هفت نفری بودیم و نماز را به امامت امام می‌خواندیم. مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید محمد تقی بحرالعلوم از علمای مبرز نجف بودند. ایشان نماز مغرب و عشاء را در مسجد شیخ طوسی نجف می‌خواندند و نماز ظهر و عصر را در مسجد شیخ مرتضی انصاری معروف به مسجد ترک‌ها. یادم هست بعضی از افراد بسیار مقید و محتاط که پشت سر بسیاری از آقایان نماز نمی‌خواندند، پشت سر ایشان می‌خواندند. ایشان نماز ظهر و عصر را که در مسجد شیخ انصاری می‌خواندند، متوجه شدند که منزل امام نزدیک آنجاست. پیغام داده بودند که من دیگر برای نماز نمی‌آیم و این سبب شد که امام در آن مسجد نماز بخوانند. آشنائی مردم با امام مخصوصا از همین مسجد شروع شد، چون مدرسه آیت‌الله‌العظمی بروجردی درست است که نزدیک حرم بود، اما مخصوص طلبه‌هاست. مکان آن هم کنار بازار بزرگ بود، ولی فقط طلبه‌ها در آن رفت و آمد می‌کردند، ولی وقتی امام (ره) نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندند، چون درهای مسجد به بازار «خیش» باز می‌شد، کسبه هم با امام آشنا شدند. شاید ماه مبارک اواخر سال ۴۹ یا اوایل سال ۵۰ بود که ما هر روز نماز ظهر و عصر را به امامت امام (ره) اقامه می‌کردیم. خدا رحمت کند شهید آیت‌الله مدنی هر روز بعد از نماز منبر می‌رفتند و منبرشان بسیار عالی و اخلاقی بود. روضه هم که می‌خواندند، خودشان گریه می‌کردند و واقعا گریه هم می‌گرفتند. کسبه هم قهراً می‌آمدند. می‌توانم بگویم مردم از طریق این نماز با امام آشنا شدند.

سید عارف هم به این نماز می‌آمد؟

من سید عارف را در آنجا یادم نمی‌آید، یعنی یادم نمی‌آید که در آنجا با ایشان آشنا شده باشم. من در نجف با عراقی‌ها بیشتر محشور بودم و ارتباطم با امام هم از طریق آقای حلیمی بود. قضیه دیگری هم یادم آمد. نیمه ماه مبارک و شب تولد امام حسن مجتبی (ع) بود. ایام قبل از تصفیه بود. به ما گفتند که امشب استاندار کربلا با امام ملاقات دارد. شاید آقای حلیمی گفت. من هم فرصت را غنیمت شمردم و آن شب رفتم. طلبه‌ها زیاد بودند. همگی در بیرونی امام نشستیم. استاندار کربلا در آن زمان خیلی مهم بود. یک طلبه هندی یا پاکستانی هم عهده‌دار ترجمه شده بود، چون امام هرگز عربی حرف

می‌دانستم، ولی زوجه بنده اینها را در زمانی از ایشان نقل می‌کرد که در مقام رهبری پاکستان بود.

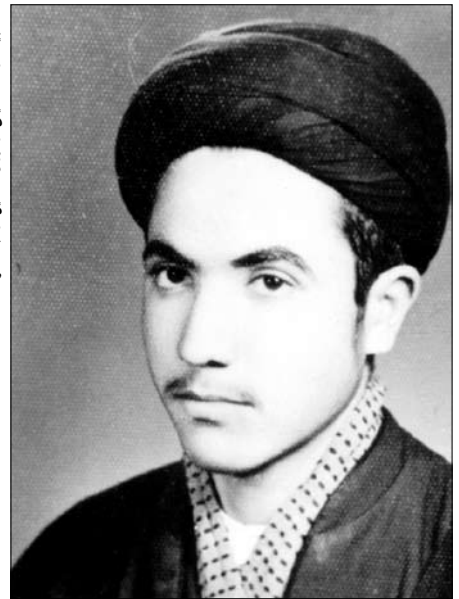
شهید عارف‌الحسینی در ایران چقدر درس خواند و از نظر علمی چقدر پیش رفت؟

می‌توانم بگویم ایشان شخص فاضلی بود که دوره درس خارج را دید، اما آیا آن را کامل کرد یا نه؟ نمی‌دانم. درس آقای وحید یکی از درس‌های مهم حوزه بود. همین حالا هم هست. سطح بالائی داشت و خیلی علمی بود. حتی بعضی‌ها می‌گفتند برویم درس فلان آقا، بعد بیائیم درس آقای وحید. ایشان بود و با هم مباحثه می‌کردیم، ولی نمی‌دانم که درس اصول آقای مکارم را تکمیل کرد و رفت یا نه؟ قبل از اینکه به رهبری برسد، من ایشان را دیدم و گفتم که در پیشاور تبلیغ می‌کنم و سعی دارم مطالبم پخش شود، ولی خیلی سخت است و فشار می‌آورند. از این نگرانی‌ها داشت.

در مقام فهم مطالب و القای آنها در مباحثه، ایشان را چگونه دیدید؟

شخص بسیار فاضلی بود. ما در آن سال‌ها خیلی حظ داشتیم به فهمیدن درس و سعی می‌کردیم هم‌مباحثه‌ای‌های خوبی داشته باشیم، چون در مباحثه، بسیاری از مطالب روشن می‌شوند. ممکن است انسان هنگامی که استاد درس داده، مطلبی را نفهمیده باشد و یا برداشت اشتباهی داشته باشد، اما در مباحثه این مسائل حل می‌شوند، بنابراین سعی می‌کردیم هم مباحثه‌ای بگیریم که مفید باشد. اسید عارف از کسانی بود که نیازی به مباحثه با من نداشت و سید بسیار وارد و زیرکی بود.

از نظر وسایل زندگی بسیار محقرانه بود. یک چراغ والور کوچک داشتند و بسیاری از اتاق‌هایشان کاملاً خالی بود و حتی حصیر هم نداشت. این زندگی سید در آغاز زندگی مشترک بود. انصافاً با سادگی هرچه تمام‌تر زندگی می‌کرد. بعدها هم که به پاکستان تشریف برد و برای خودش شخصیتی شد، باز ساده زندگی می‌کرد.



نمی‌زدند، مخصوصاً در مقابل دولتی‌ها. من می‌خواستم ببینم امام با این استاندار چه برخوردی می‌کنند. اولاً که امام تا مدتی در اندرونی بودند و استاندار مجبور شد منتظر بماند. وقتی هم که آمدند، او مجبور شد از جایش بلند شود. امام نشستند و مطالب زیادی رد و بدل شد. امام گفتند روحانیت موجب استحکام دولت است. روحانیون نمی‌گذارند اغتشاش و ناراحتی بشود. برای چه می‌خواهید اینها را بیرون کنید. امام به مترجم گفتند حرف‌های مرا بی‌کم و کاست بشنو و بعداً ترجمه کن. یادم هست که استاندار گفت سیدالرئیس گفته که دیگر تصفیه‌ای صورت نمی‌گیرد. بماند که هنوز سوار ماشین نشده بود که چندین نفر را گرفتند، یعنی استاندار کربلا نگذاشت لاقلاً به کربلا برسد. در آن زمان کربلا استان بود، اما نجف هنوز شهرستان بود.

شهید عارف با شهید مدنی هم ارتباط داشت؟

من احتمال می‌دهم دوستی من با شهید عارف از طریق شهید مدنی بوده باشد، چون آیت‌الله مدنی استاد لمعه و معلم اخلاق ما بودند. من بخشی از درس لمعه را نزد ایشان خواندم. آیت‌الله مدنی در روزهای پنجشنبه درس اخلاق داشتند و در روزهای جمعه هم دعای ندبه داشتند و طلبه‌ها به منزل ایشان می‌رفتند. ابتدا ایشان منبر می‌رفتند و بعد دعای ندبه می‌خواندند. من با آیت‌الله مدنی خیلی آشنا شده بودم. آخرین بار که من موفق شدم در اربعین امام حسین (ع) پیاده از نجف به کربلا بروم، همراه آیت‌الله مدنی رفتم. ایشان مقید بودند که در راه زیارت عاشورا را با ۱۰۰ لعن آن را بخوانند و ما هم با ایشان می‌خواندیم. رسم بود که در موضیف‌هایی برای زوار غذا می‌دادند. ما به اولین موضیف رسیدیم، در آنجا نماز خواندیم و ناهار خوردیم و حرکت کردیم. یکی دو ساعت بعد به موضیف دیگری رسیدیم. صاحب موضیف التماس و خواهش که آقا! بپایند ناهار امام حسین (ع) را میل کنید. از ناهار خوردن ما خیلی نگذشته بود، ولی صاحب موضیف دست از اصرار برنمی‌داشت. آیت‌الله مدنی دست گذاشتند روی شانه یکی از آقایان و با همان لحن مهربان همیشگی گفتند: «رفقا! هر کس می‌تواند غذا میل کند که دل این آقا نشکند». این هم نکته اخلاقی بود که ایشان به ما آموختند. من احتمال می‌دهم آشنائی من با سید عارف از این طریق بوده باشد، چون در روزهای جمعه، طلبه‌های زیادی به منزل آیت‌الله مدنی می‌رفتند. هم ایشان درس اخلاق می‌داد و هم دعای ندبه داشتند. ■

می‌خواند و می‌گفت من خودم این جور نیستم، اما شما این جور باشید. خودش مجسمه عملی بود و با رفتارش به ما یاد می‌داد که باید چطور عمل کنیم و باید چطور باشیم. حتی آن زمان که استاد ما و شخصیت برجسته‌ای بود، سرودهای انقلابی و جملات شهید مطهری را می‌خواند و به ما یاد می‌داد. هفته‌ای یک روز برایمان حدیث اخلاقی می‌گفت، اما از زیاد حرف زدن درباره اخلاق اجتناب می‌کرد و بیشتر در عمل نشان می‌داد که باید چه کار کنیم.

در تربیت علمی طلاب بسیار جدی و در عین حال صمیمی و با محبت بود، یعنی طلبه‌ها را جذب می‌کرد. ما معلم‌های دیگر هم داشتیم، اما خشک برخورد می‌کردند و این طور نبودند. خیلی با طلبه‌ها صمیمی می‌شد، مثل یک رفیق، یک دوست، در حالی که ما شاگرد ایشان بودیم، ولی ایشان اصلاً به عنوان اینکه استاد ما بود، با ما برخورد نمی‌کرد، بلکه به عنوان یک دوست برخورد می‌کرد و ما هم جذب ایشان می‌شدیم و همه سئوال‌اتمان را خیلی راحت می‌پرسیدیم و ایشان هم بسیار راحت جواب می‌داد. احترام و شخصیت ما را خیلی نگه می‌داشت و عزت نفس ما را همیشه تقویت می‌کرد. ما هم وقتی برخورد ایشان را می‌دیدیم، طبیعتاً مجذوب ایشان می‌شدیم.

با توجه به اینکه پدیده انقلاب و شخصیت امام به هر حال در نگاه اول یا در یک نگاه ساده‌اندیشانه منحصر و متعلق به ایران بود، شهید چگونه و با چه شیوه‌ای مقلد امام بود که در پاکستان به عنوان فردی وابسته به ایران معرفی نشود.

ایشان در حقیقت امام را ایرانی نمی‌دانست. درست است که امام شناسنامه و تبار ایرانی داشت، اما شهید، امام را صرفاً متعلق به ایران نمی‌دانست. او انقلاب را هم انقلاب اسلامی می‌دانست و آن را مخصوص ایران نمی‌دانست. ایشان معتقد بود امام رهبر مسلمین جهان و ولی فقیه تمام مسلمین است و انقلاب را انقلاب

خیلی خوش برخورد و صمیمی بود و اخلاق خیلی خوب و تواضع عجیبی داشت. بسیار خوشرو بود و هر کس که با ایشان برخورد می‌کرد، در همان دیدار اول جذب ایشان می‌شد. البته همه اینها عنایات خداوند به ایشان بود، ولی زحمات بسیار زیادی کشیده بود که خود را از نظر اخلاقی به این مراتب برساند.

از همان موقع مقلد حضرت امام شدیم. نه تنها ما که هر کسی که ایشان را می‌دید، شیفته امام می‌شد. ایشان نماینده تام امام بود، چه از نظر اخلاقی، چه سیاسی، چه جهادی. ما هیچ اطلاعی از جنگ ایران و عراق نداشتیم. ایشان نوارهایی را که در مورد ایران بود می‌آورد و برای ما پخش می‌کرد. همین طور به روستاهای مختلف می‌رفت و آنان را در جریان می‌گذاشت. ویژگی‌هایی خاصی داشت که ما نه در آن زمان و نه بعدها در کسی ندیدیم.

شیوه ایشان در تربیت علمی و اخلاقی طلاب چگونه بود؟

ایشان از نظر اخلاقی بسیار مقید بود چیزی را که به طلاب می‌گوید، اول خودش عمل کند. حتی احادیث و روایاتی را هم که نقل می‌کرد، اول خوب فکر می‌کرد که آیا خودش آن‌طور که می‌گوید هست یا نیست. اگر نبود، حرفش را نمی‌زد. بسیار هم از نکات اخلاقی گفتن اجتناب می‌کرد و می‌گفت: «من در حدی نیستم که بتوانم اخلاقیات را به شما بدهم»، اما در رفتار طوری عمل می‌کرد که همه از ایشان یاد می‌گرفتند. حتی یادم هست زمانی که پیش ایشان درس می‌خواندم، مجله «پاسدار اسلام» به آنجا می‌آمد. ایشان گاهی بحث‌های اخلاقی آن را برایمان

چطور و از کی با شهید آشنا شدید و شخصیت ایشان چه ویژگی‌هایی داشت؟

منطقه ما با منطقه پاراچنار مختلف است. شاید حدود ۱۰۰ کیلومتر با هم فاصله داریم. ما در منطقه اورگری ایجنسی که تقریباً منطقه اجدادی شهید عارف هست، هستیم و ایشان از آنجا به پاراچنار مهاجرت کردند. ما در سال ۱۹۷۹ که عازم مدرسه جعفریه شدیم، در آنجا با ایشان آشنا شدیم. ایشان معلم ما بود و ما درس را از طریق ایشان شروع کردیم. قبلاً هیچ آشنایی با ایشان نداشتیم. اوایل انقلاب ایران بود. بعد هم که زمان جنگ بود.

ایشان خیلی خوش برخورد و صمیمی بود و اخلاق خیلی خوبی داشت. هر کسی که با ایشان برخورد می‌کرد، با اینکه قبلاً ایشان را ندیده بود، اما گمان می‌کرد چندین سال است که با ایشان آشنائی دارد. روحیه عجیبی داشت که ما در عده کمی از علما دیدیم. تواضع عجیبی داشت. بسیار خوشرو بود و هر کس که با ایشان برخورد می‌کرد، در همان دیدار اول جذب ایشان می‌شد. البته همه اینها عنایات خداوند به ایشان بود، ولی زحمات بسیار زیادی کشیده بود که خود را از نظر اخلاقی به این مراتب برساند.

ایشان چون از شاگردان امام بود، استاد در شاگرد مستقیم یا غیرمستقیم تأثیر دارد. در آن منطقه، علماً زیاد بودند، ولی ایشان از افرادی بود که از هر جهت متشخص بود، چه از لحاظ اخلاقی، چه از لحاظ برخورد اجتماعی و چه از نظر فرهنگی، دینی، مذهبی، سیاسی بارز بود. از نظر سیاسی شاید تنها شخصیت آن منطقه بود که مسائل را تجزیه و تحلیل می‌کرد. آن زمان ما امام را نمی‌شناختیم و هیچ اطلاعی از انقلاب ایران نداشتیم و فقط اسمی شنیده بودیم که ایرانی هست و شاهی دارد و اوایل انقلاب درگیری‌هایی بوده، ولی از وقتی با شهید آشنا شدیم، ایشان حضرت امام(ره) را معرفی کرد و ما



رفتار او بهترین آموزگار بود...

«جلوه‌هایی از سلوک فردی و سیاسی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت‌الاسلام و المسلمین سید یعقوب حسین جعفری

• درآمد

سلوک یگانه و منحصر به فرد شهید عارف الحسینی موجب گردید که ایشان به‌رغم جوانی و عدم اعلیت نسبت به برخی از علمای پاکستان، به رهبری شیعیان آنجا انتخاب و منشاء آثار بسیار مهمی شود. تلاش در جهت وحدت فرقه‌های مختلف اسلامی و آگاه‌سازی توده‌های مردم، تا لحظه شهادت، مد نظر او بود، تلاشی که در صورت تداوم، قطعاً وضعیت بهتری را برای مردم پاکستان رقم می‌زد.



رهبر سیاسی کشور همسایه است، بنابراین آنها این مسئله را تا چه حد دستاویز حمله به ایشان قرار داده بودند؟

شهید واقعا به امام و خط و راه امام و انقلاب اسلامی اعتقاد راسخ داشت و هیچ وقت در این راه نترسید و هرچه حملات بیشتر شدند، ایمان سید محکم تر شد. ما با ایشان همراه بودیم و برای تبلیغات به جاهای مختلف می رفتیم. واقعا خیلی زحمت کشید. شاید بشود گفت سفیر انقلاب در آن منطقه و کل پاکستان بود. قبل از ایشان انقلاب اسلامی و شخصیت امام چندان در آنجا مطرح نبودند. مقلدین آقای حکیم و بعد هم آقای خوئی در آنجا بودند و حضرت امام اصلا مقلد نداشتند. ایشان تنها شخصیت منطقه بود که مقلد حضرت امام بود و دیگر علما که مقلد دیگران بودند، با ایشان بحث و مشاجره می کردند، اما شهید استقامت عجیبی داشت. این هم به خاطر اخلاص و تقوا و نیز شناختی بود که از حضرت امام داشت.

با توجه به اینکه شهید چه از لحاظ سنی و چه از نظر رتبه علمی پائین تر از برخی از علمای پاکستان بودند، چه ویژگی هایی موجب شد که ایشان به رهبری شیعیان پاکستان انتخاب شدند؟

خیلی ها از این بابت تعجب می کردند. زمانی که ایشان رهبر شد، من خودم در پاکستان نبودم. ایشان خصوصیاتی داشت که دیگر علما نداشتند. یکی از نظر سیاسی بود. ایشان بینش باز سیاسی داشت که دیگران نداشتند. بسیاری از آنها مذهب را در حد به جا آوردن احکام و شعائر ترویج می کردند و کاری به مسائل سیاسی و اجتماعی نداشتند، اما سید عارف می گفت دیانت ما عین سیاست ماست و باید از مسائل سیاسی و اجتماعی اطلاع داشته باشیم و در برابر آنها واکنش نشان بدهیم. همه اینها را هم از امام به عنوان مرجع و ملجاء خود آموخته بود. خیلی از علما بودند که در خارج از سطوح بالا می گفتند و از نظر علمی و شهرت بر ایشان برتری داشتند و مدارس بزرگی در اختیارشان بود، درحالی که ایشان معلم ساده ای در مدرسه جعفریه بود و کسی ایشان را نمی شناخت. یک بار من همراه با آیت الله طاهری خرم آبادی، نماینده امام در پاکستان، همراه شهید عارف و شیخ علی مدد که مرحوم شدند و مسئول مدرسه جعفری بودند، سفری به لاهور داشتیم. من همراه با شهید عارف در درس خارج فقیه آیت الله طاهری خرم آبادی شرکت کردیم. آقای صفدر حسین نجفی یا شیخ حافظ رضی و دیگران در آن درس شرکت می کردند و ما می دیدم که

از نظر اخلاقی بسیار مقید بود چیزی را که به طلاب می گوید، اول خودش عمل کند. حتی احادیث و روایاتی را هم که نقل می کرد، اول خوب فکر می کرد که آیا خودش آن طور که می گوید هست یا نیست، اگر نبود، حرفش را نمی زد. بسیار هم از نکات اخلاقی گفتن اجتناب می کرد و می گفت: «من در حدی نیستم که بتوانم اخلاقیات را به شما بدهم»، اما در رفتار طوری عمل می کرد که همه از ایشان یاد می گرفتند.

مسلمین تمام جهان و الگوی همه آنها می دانست. شهید مجذوب امام بود. یعنی در حقیقت همان طور که شهید صدر راجع به امام خمینی فرمودند: «ذوب در امام خمینی باشید، همان گونه که ایشان ذوب در خداست»، ایشان هم در حقیقت ذوب در امام بود. در آن منطقه کسانی بودند که شاگردان امام بودند، اما ایشان طور دیگری بود. ایشان امام را متعلق به همه مسلمین و مستضعفان جهان می دانست و در همه جا هم همین را تبلیغ می کرد. خود امام هم انقلاب را منحصر به ایران نمی دانستند. امام ویژگی هایی داشتند که کسی نداشت، یعنی ایشان حکومت معنوی داشتند. ما قبلا امام را نمی شناختیم، ولی بعد که شهید، امام را به ما معرفی کرد، وقتی چهره امام را می دیدیم، گریه می کردیم. امام مصداق آن حدیث معروف هستند که هر کس برای خدا قدمی بردارد، خدا دل های مردم را متوجه او می کند. حضرت امام هم با شناخت کاملی که از شهید داشتند، در آن پیام معروفی که برای شهادت ایشان دادند، فرمودند که من فرزند عزیزی را از دست دادم. ایشان همیشه می گفت اگر جان و مال و همه چیزم را برای حفظ ولایت فقیه، از دست بدهم، مشکلی ندارم.

شهید عارف الحسینی برای ترویج خط امام، چقدر مورد حمله مخالفین قرار می گرفت، چون آنها که به هر حال منطق سید را نپذیرفته بودند و اعتقاد داشتند که این نوعی تبلیغ برای انقلاب ایران و

ایشان از نظر سنی و علمی خیلی پائین تر از دیگران بود، ولی با وجود این، ایشان خصوصیاتی داشت که دیگران نداشتند. ایشان هم از نظر سیاسی و هم از نظر انقلابی بودن به کلی فرق داشت و چند خصوصیت ویژه که خداوند به امثال ایشان می دهد، تقوا و اخلاص بود و این باعث شد که ایشان شاخص شود. از همه اینها گذشته خداوند می خواست که ایشان را در این عرصه بیاورد تا به مردم خدمت کند.

ما جنبه های معنوی و عرفانی ایشان را خیلی درک می کردیم و چیزهایی از ایشان دیدیم که بسیاری از علما نداشتند. مثلا در ماه مبارک رمضان، بعد از افطار، از منزلش که نزدیک مدرسه بود، می آمد و دعای افتتاح را با صدای بلند می خواند. به ما نمی گفت بیایید گوش بدهید، ولی ما علاقمند می شدیم و می رفتیم و گوش می دادیم. دعا خواندش حال عجیبی داشت و هنگام خواندن دعا گریه می کرد.

به هر حال خصوصیاتی داشت که بسیار روی ما تاثیر می گذاشت. زمانی هم که رهبر شیعیان پاکستان شد، دعای کمیل را هیچ وقت رها نکرد. در سفرهایی که همراه ایشان بودیم و جلسات سیاسی داشت، بعد که جلسات تمام می شدند، می رفت گوشه ای می نشست و دعای کمیل می خواند. نماز شبش هیچ وقت ترک نمی شد. اینها باعث شده بود که خداوند به ایشان زمینه ای بدهد که به عرصه بیاید و تاثیر بسیار بگذارد. مسلما اگر ایشان شهید نشده بود، الان هم رهبر مسلمین پاکستان بود. ایشان شخصیت بزرگی بود. دید باز سیاسی و فکر جهادی ایشان را کسی نداشت. در آن جلسه ای که می خواستند قیادت تشیع را به کسی بسپارند، خیلی ها تعجب می کردند که اساسا چطور شد که اسم شهید عارف هم مطرح شد.

مبانی رهبری شهید چه بود که ایشان توانستند این همه آثار مثبت به جا بگذارند. به عبارت دیگر رهبری ایشان مبتنی بر چه مبانی و اصولی بود که



می‌کرد. شهید در مقابل همه اینها ایستاد و الحمدلله موفق بود.

رابطه شهید با سایر اقوام و مذاهب و مشخصا اهل سنت و بعد هم وهابیت چگونه بود؟

وهابیت در آن زمان تازه جان می‌گرفت و چندان مطرح نبود. ایشان به همه مذاهب احترام می‌گذاشت و در عین حال با استدلال و منطق با آنها بحث می‌کرد. شیوه‌ای که در شبهه قاره هند بود که علیه هم حرف زدن و توهین و اهانت بود، ایشان ابدا نمی‌پذیرفت و می‌گفت درست نیست. با این شیوه، به جای اینکه آنها را به طرف خودمان جذب کنیم، برعکس آنها را علیه خودمان تحریک می‌کنیم. اهل سنت بسیار از ایشان متأثر بودند و شاید بعضی از علمای اهل سنت، بیشتر از ما ایشان را دوست داشتند. این قدر تحت تاثیر برخوردهای ایشان بودند.

ایشان در طول مدت رهبری، به بسیاری از نقاط پاکستان رفت و به هرجائی که رفت، اثرات مثبتی به جا گذاشت. مثلا در بلوچستان روسای قبائل حکم می‌راندند. ایشان یک بار به من گفت که می‌روی آنجا و یک مسجد، یک مدرسه و یک حسینیه را تاسیس می‌کنی. چون ایشان فرمودند، من برای دو ماه به گنداب که در داخل بلوچستان هست، رفتم. مناطق عجیب و غریبی بود. از نظر جهالت، از نظر فرهنگی، از نظر زندگی مثل دوره جاهلیت بودند. در آن منطقه اقتصاد دست هندوها و مساجد بزرگ دست اهل سنت بود و شیعه هم گرفتار چرس و بنگ و اعتیاد! بسیار شرائط دشواری بود. قبیله بزرگی به نام لاشائی در بلوچستان هست. رئیس این قبیله بر نصف بلوچستان و نصف سند حاکمیت داشت. جوان شاید سی ساله‌ای بود. موقعی که من رفتم، سردار کل آنجا خیلی از ما استقبال کرد و وقتی فهمید من از طرف شهید عارف آمده‌ام، بسیار احترام کرد و من فهمیدم که ایشان به دست سید شیعه شده است. او گفت: «من می‌خواهم در روستای خودم یک حسینیه بسازم و شما بیایید آنجا و آنها را اداره کنید.» فقط ایشان و پدر بزرگش شیعه و همه رعیتش سنی بودند. پرسیدم: «چطور شیعه شدید؟» گفت: «وقتی شهید عارف و برخوردش را دیدم، شیفته او شدم.» این یک نمونه بارز است و لذا اگر شهید عارف زنده می‌ماند، تا ۷۰ درصد بلوچستان را شیعه می‌کرد و در خود



عنوان رهبر معارض ضیاءالحق در آن جلسه شرکت کند. ایشان فهم عمیقی نسبت به مسائل داشت و آنها را تجزیه و تحلیل عمیق می‌کرد، درحالی که کس دیگری این کار را نمی‌کرد. این چیزها بود که باعث شد بسیاری از مردم به این نتیجه برسند که ایشان لیاقت رهبری آنها را دارد. ایشان پیوسته از مستضعفین و وحدت مسلمین و احیای مکتب اهل بیت، یعنی تشیع در پاکستان دفاع می‌کرد. از نظر سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی شخصیت بسیار شاخصی بود. یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان این بود که خستگی ناپذیر بود، یعنی شب و روز کار می‌کرد. گاهی تا ۲ بعد از نیمه شب کارش طول می‌کشید و تازه آن موقع شام می‌خورد. بسیار زحمت می‌کشید. به هر حال ایشان اسلام ناب را مبنا قرار می‌داد. خیلی‌ها ایشان را آمریکائی یا کمونیست و حتی وهابی می‌نامیدند. تقریباً یک سال از قیادت ایشان گذشته بود و عده‌ای از صدا و سیمای ایران آمده بودند و از ایشان پرسیدند: «شما در این مدت یک سال چه کار کردید؟» ایشان فرمود: «من ثابت کرده‌ام که شیعه هستم!» این قدر علیه ایشان جوسازی و شایعه بود.

حتی در میان شیعیان هم این تهمت‌ها نسبت به ایشان رایج بود. به هر حال ایشان در همه زمینه‌ها ممتاز بود، شجاع بود و شهامت خاصی داشت. ایشان می‌دانست در مقابل حاکمان زورگو احتمال اینکه هر اتفاقی برایش بیفتد، وجود دارد، ولی هیچ ابائی نداشت و حرف حق را می‌زد. ضیاءالحق در واقع بنیانگذار وهابیت در پاکستان بود و رژیم عربستان سعودی بسیار در پاکستان تبلیغ

توانست این طور موفق از آب درآید؟

بعد از رحلت آقای مفتی جعفر حسین، ایشان تنها شخصیتی بود که به میدان آمد. البته قبل از ایشان افرادی بودند، اما قبل از امام، علما این طرز تفکر را نداشتند و به مسجد و مدرسه و حسینیه، محدود بودند. بعد از آمدن حضرت امام و انقلاب اسلامی، انظار، مختلف و متفاوت شد. خود شهید عارف در پاکستان یکی از شخصیت‌هایی بود که امام را معرفی و این نظریه را اعلام کرد که ما باید در سیاست هم مداخله کنیم. ایشان مبانی خاصی داشت که خیلی‌ها نداشتند، از جمله وحدت مسلمین و اتحاد بین آنها و در دورانی که ما با ایشان بودیم، دیدیم که خیلی‌ها

ایشان بینش باز سیاسی داشت که دیگران نداشتند. بسیاری از آنها مذهب را در حد به جا آوردن احکام و شعائر ترویج می‌کردند و کاری به مسائل سیاسی و اجتماعی نداشتند، اما سید عارف می‌گفت دیانت ما عین سیاست ماست و باید از مسائل سیاسی و اجتماعی اطلاع داشته باشیم و در برابر آنها واکنش نشان بدهیم. همه اینها را هم از امام به عنوان مرجع و ملجاء خود آموخته بود.

در اثر برخوردها و شیوه‌های اخلاقی ایشان، شیعه شدند. دید بازی داشت، محدود نبود. اگرچه عاشق اهل بیت بود، با اهل سنت هم ارتباط بسیار بازی داشت و همین بینش باعث شد که آنها به طرفش جذب شوند. حتی یکی دو روز قبل از شهادت ایشان، جلسه بسیار مهمی از احزاب کل پاکستان در لاهور تشکیل شد که بزرگان زیادی، از جمله بی‌نظیر بوتو در آن شرکت داشتند. قرار بود شهید عارف به



موجود است، اما باید دوام پیدا می کرد که متأسفانه نشد.

در پاکستان کار کردن بسیار سخت است، چون مذاهب گوناگون در آن هست و خود شیعه هم که یکدست نیست. الان که به کلی زمینه عوض شده. در زمان شهید عارف مشکلات با امروز متفاوت بود.

سؤال مهم این است که چرا ایشان را شهید کردند؟

چون ایشان داشت کار عظیمی را انجام می داد. در شهادت ایشان امریکا، عراق، عربستان سعودی و خود ضیاء الحق دخیل بودند. ایشان اگر چند سال دیگر می ماند، اوضاع پاکستان به کلی عوض می شد. استکبار جهانی نمی خواست تجربه انقلاب اسلامی ایران، در پاکستان تکرار شود. آنها پیشیمان بودند که چرا امام خمینی را در سال ۴۲ به شهادت نرساندند، چون اگر این کار را می کردند انقلابی به وجود نمی آمد، لذا بر اساس آن تجربه گفتند که دیگر فرصت نمی دهیم که در پاکستان چنین وضعی ایجاد شود و لذا کسانی را که راهرو شهید عارف بودند مثل دکتر نخعی و محمد ... را به شهادت رساندند تا افکار شهید جامه عمل به خود نپوشد. الان هم اوضاع مسلمانان، به خصوص شیعه در پاکستان، خیلی پیچیده و خراب است. شهید عارف اگر الان زنده بود، خیلی وضع فرق می کرد.

ایشان همیشه نظرش این بود که باید کار اساسی انجام داد. به هیچ وجه سطحی نگر نبود. در کنفرانسی که در لاهور به نام «قرآن و سنت» برگزار شد، من همراهشان بودم و در جلسات خصوصی هم شرکت می کردم. بعضی از دوستان نظرشان این بود که ما باید مثل یک حزب سیاسی، به طور کامل وارد سیاست شویم. ایشان می گفت: «فرض کنید که الان دولت بیاید و اداره کشور را به ما بسپارد. آیا ما توانائی این کار را داریم؟ نداریم. ما باید ابتدا کادرسازی و افراد را تربیت و آماده کنیم و بعد وارد میدان شویم». از همه جنبه ها، جامع فکر می کرد و می گفت باید خودکفا شویم. ایشان دفتری داشت که به مراجعات مردم پاسخ می داد. چند نفری در آنجا کار می کردند و ایشان باید به آنها حقوق می داد. شهید رهبر شیعیان پاکستان بود و مردم می آمدند و طبعاً هزینه هائی داشت. درآمد هم که نداشت. ابتدا دفتری گرفته بود و اجاره می داد. حدود ۳۰ هزار روپیه خرج دفترش بود. این مبلغ از طریق سید جواد هادی تامین می شد. من از ایشان پرسیدم: «چرا نمی خواهید از کسی کمک بگیرید؟ شما که برای خودتان نمی خواهید. برای نهضت می خواهید». گفت: «من نمی خواهم وابسته به جانی و کسی بشویم. مردم ما باید یاد بگیرند که روی پای خودشان بایستند و از نظر اقتصادی وابسته به جانی و کسی نباشند». لذا نظر ایشان این بود که ما باید روی پای خودمان بایستیم تا بتوانیم راهمان را ادامه بدهیم. آدم های هر کشوری باید روی پای خودشان بایستند و راهشان را پیدا کنند. ■



یار و امثالهم به پاراچنار می آمدند، ایشان می گفت من حاضرم در افغانستان بجنگم و در آنجا شهید شوم و بدنم تکه تکه شود و هیچ معلوم نشود جسم من کجاست.

خیلی خوش سفر و خوش طبع بود. ابتدا خودش را نمی گرفت و انسان تعجب می کرد که آیا ایشان واقعا رهبر شیعیان پاکستان است؟ با طلبه ها جلسه های زیادی داشت و به آنها تلقینات زیادی می کرد. یکی از توصیه هایش هم این بود که: «مرتب به پاکستان نروید. چرا سالی دو سه بار سفر می کنید؟ اینجا بمانید، درس بخوانید و مجتهد شوید تا بتوانید کارهای اساسی بکنید». به من هم همین را تلقین می کرد که: «در پاکستان نمان، به اینجا بیا و درس بخوان و کارهای اساسی انجام بده. ممکن است در اینجا خدماتی انجام بدهی و تبلیغات کنی، ولی اگر درس بخوانی و بنیه علمی خودت را قوی کنی، می توانی کارهای اساسی تری را انجام بدهی».

به نظر شما بعد از گذشت دو دهه از شهادت شهید عارف الحسینی، آثار رهبری ایشان تا چه حد باقی مانده است؟

پس از شهادت ایشان متأسفانه راهشان به آن شکلی که باید و شاید دوام پیدا نکرد، چون پس از شهادت شهید عارف، بسیاری از دوستان و پیروان ایشان که بسیار هم زحمت کشیدند، شهید شدند، عده ای تبعید و یا فراری و یا سرد شدند، چون دیدند راه شهید عارف ادامه پیدا نکرده است. الان هم افرادی که شهید عارف را درک کرده بودند، ایشان را فراموش نمی کنند، چون افکار شهید عارف، آنها را به اینجا رسانده و الان هم همان جور هستند، ولی متأسفانه زمینه فعالیت محدود شد و نتوانستند کارهایی را که ایشان شروع کرد، ادامه بدهند، چون دیگر رهبری به آن شکل به وجود نیامد. بعضی ها دلسرد و گوشه نشین شدند. زحمت هایی که شهید عارف در ظرف چهار سال کشید، شاید شباهت اندکی به کاری داشته باشد که امام علی (ع) در ظرف چهار پنج سال انجام و حکومت علوی را تشکیل دادند. شهید عارف هم در مدت بسیار کم کاری کرد که هنوز هم اثرات آن

پاکستان تحول عجیبی به وجود می آمد، اما متأسفانه دشمن فرصت نداد و سریع ایشان را از ما گرفت.

ایشان یک سفر هم به ایران آمدند. از خاطرات آن سفر بگوئید.

زمانی که ایشان رهبر شد، فرصت نمی کرد به ایران بیاید. امام زنده بودند و ما می گفتیم شما چرا به ایران نمی آئید که امام را ببینید. شهید می گفت: «امام راضی هستند که من اینجا باشم و کار کنم و خیلی نیازی نیست که من از نزدیک ایشان را ببینم»، اما بعد ما خیلی اصرار کردیم. ایشان بسیار اصرار داشت که من به حوزه قم بیایم و می گفت: «اینجا نمان و برگرد و ادامه تحصیل بده». بعد گفت: «من می آیم و شما را می برم» و ما همراه ایشان به قم آمدیم. ده پانزده نفر از دوستان ایشان همراهشان بودند، جلسات مختلفی داشتیم.

ایشان به جبهه هم رفت. مدتی هم در جامعه قم مستقر بود. با امام هم جلسه ای داشت. در نوبت قبلی هم که به ایران آمد، با امام ملاقاتی داشت. خیلی کم حرف می زد. در مدتی که رهبری به عهده اش بود، فشارهای روحی زیادی را تحمل کرد. دوست داشت خدمات مذهبی و دینی و سیاسی و فرهنگی زیادی بکند. ایشان اولین کسی بود که یوم القدس را در پاکستان به راه انداخت. یک بار آقای ولایتی که آن زمان وزیر امور خارجه بود، قبل از رهبری شهید عارف به پاکستان آمد و ما از پاراچنار یک اتوبوس پر شدیم و به پیشاور به استقبال آقای ولایتی آمدیم. بعد هم سفارت یک وقت خصوصی گذاشت و شهید عارف با ایشان ملاقات کرد.

ایشان به قم که آمده بود، به دیدن علما می رفت و آنها هم به دیدن ایشان می آمدند. یادم هست ایشان در مهمانخانه ای در مدرسه حجتیه مستقر بود. یکی از علما به دیدن ایشان آمد و شهید هم متقابلاً برای بازدید ایشان به دفترش رفت. آن اقا خواهش کرد که کتاب های مرا به اردو ترجمه کنید. شهید عارف خیلی با خونسردی گفت: «افرادی هستند که این کار را انجام بدهند». سپس گفت: «ما برای اشاعه مکتب اهل بیت هرکاری را انجام می دهیم، لکن برای نام و نشان و شهرت این کار را نمی کنیم».

شهید عارف انسان عجیبی بود. حتی با دوستانی هم که توقعات نامعقولی داشتند، در کمال ملایمت برخورد می کرد که دیگر این کار را تکرار نکنند. هم ساده زیست و هم به دور از هر نوع شهرت طلبی و دنیا طلبی بود. انسان هر چه راجع به ایشان فکر می کند، جنبه های جدیدتری را متوجه می شود، مثل امام که انسان هر چه در باره ایشان فکر می کند، می بیند اضداد در ایشان جمع شده بود. شهید عارف هم همین طور بود و زمانی که شهید شد، رادیوهای بیگانه گفتند که ایشان امام خمینی در شبه قاره هند بود و واقعا هم همین طور بود و ما فقط اگر جنبه جهادی ایشان را هم ببینیم، عجیب است. زمانی که در افغانستان جنگ بود، رهبران آنجا مثل برهان الدین ربانی و حکمت

باید داشته باشند، ندارند و می‌خواستند به آن منزلت برسند، به ایشان علاقه داشتند. اکثراً روحانیون بزرگ پاکستان، موافق شهید بودند. گروهی بود به رهبری سید حامد موسوی که سازمان امنیت پاکستان، او را در مقابل ایشان مطرح کرده بود. همچنین پیروان خط آسید محمد شیرازی در پاکستان، مخالف او بودند و اذیتش می‌کردند.

مگر آسید محمد شیرازی در پاکستان چقدر مرید داشت؟

در میان روحانیون شاخص کسانی را داشت و آنها در مقابل شهید مقاومت و نوعاً او را اذیت می‌کردند.

شیوه رهبری شهید عارف حسینی چگونه بود و چه تفاوتی با رهبران گذشته داشت؟

ایشان یک شخصیت مردمی بود و همیشه بین مردم زندگی می‌کرد. وقتی که رهبر شد، کلاً مدت ۴ سال و ۵ ماه و ۲۵ روز رهبری خود را در میان مردم بود و لحظه‌ای آرام ننشست، به تمام مناطق محروم شیعی و تمام شهرها سرکشی کرد و دائماً در حرکت و در تماس با مردم بود. به روحانیت احترام زیادی می‌گذاشت و هر جا می‌رفت پشت سر امام جماعت آنجا نماز می‌خواند. بسیار به شخصیت روحانیون محلی بها می‌داد. ارتباطش با مردم، با جوان‌ها و با دانشجویان خیلی قوی بود. کسی که می‌خواست ایشان را ببیند، به آسانی به ایشان دسترسی داشت. به همین دلیل هم بود که قاتلین ایشان خیلی راحت توانستند وی را شهید کنند. شاید منطقه‌ای در پاکستان نباشد که ایشان در این چهار سال و چند ماه به آنجا نرفته و به مردم سرکشی نکرده باشد. هر جا که می‌رفت با مردم می‌نشست و حرف دل آنها را می‌شنید و به آنها کمک می‌کرد، به همین دلیل به سرعت در کل پاکستان نفوذ پیدا کرد و به خاطر همین وقتی شهید شد، در کل پاکستان عزای عمومی بود و بعضی از مردم مثل زمانی که عزیزشان فوت می‌کند، به نشانه عزاداری، دو سه

بارزترین ویژگی ایشان این بود که راستگو بود و شفاف صحبت می‌کرد. راهش را هم می‌دانست، هدفش را هم بلد بود. عاشق امام بود و شخصیت روحانی قوی داشت. نورانی‌تی که در چهره‌اش بود، انسان را جذب می‌کرد. به جوان‌ها خیلی بها می‌داد و در اطرافش نوعاً جوان‌ها جمع می‌شدند.

وقتی صحبت می‌کرد، انسان می‌فهمید که واقعا دارد از ته دل صحبت می‌کند.

چه شد که ایشان در بین علمای معمر پاکستان به رهبری انتخاب شد؟

بعد از ارتحال قائد شیعیان پاکستان، مفتی جعفر حسین (ره) مدتی بعد از آن کسانی که در حرکت جعفری بودند، نتوانستند کسی را جانشین مفتی مرحوم کنند. وقتی که این مدت طولانی شد، اختلافات به وجود آمد و مشکلات زیادی ایجاد شد و آنها دیدند باید کسی انتخاب شود که واقعا بین مردم محبوبیت داشته باشد و کسی نتواند حرف بزند و بگوید که مثلاً او این ضعف‌ها و مشکلات را دارد و درگیر اختلافات داخلی مردم نباشد. ایشان در اختلافاتی که بین علمای مناطق مختلف پاکستان به وجود آمده بود، دخیل نبود و مصون مانده بود و وقتی اسمش مطرح می‌شد، بین مردم یک شخصیت اختلافی نبود، درحالی که در مورد بقیه علما اختلاف وجود داشت.

موافقین و مخالفین عمده ایشان در پاکستان چه کسانی بودند؟

نوعاً جوان‌هایی که در ASA بودند، کسانی که به امام راحل علاقه داشتند، کسانی که آرمان‌گرا بودند. نوعاً مردم شیعه پاکستان که می‌دیدند منزلت و مقامی را که

با شهید عارف الحسینی از کی آشنا شدید و چگونه؟

در سال ۱۹۸۴ میلادی که ایشان به عنوان رهبر پاکستان انتخاب شد، ما در قم در مدرسه‌ای بودیم که مدیرش آقای سید جواد هادی، از دوستان نزدیک شهید بود. حجت الاسلام هادی همه طلاب مدرسه را جمع و برای آنها سخنرانی کرد و گفت که آقای عارف حسینی شخصیتی مبارز، انقلابی، عارف، با شخصیت معنوی و از عاشقان امام خمینی (ره) و دارای بصیرت خاصی است و لیاقت رهبری مردم پاکستان را دارد.

اولین بار خودتان شهید را چه موقع از نزدیک دیدید؟

بعد از اینکه ایشان رهبر شد، در ۱۹ جولای قرار شد در کراچی با مردم دیدار داشته باشد. من از چند روز قبل رفته به کراچی. در روز موعود مردم و به خصوص جوانان به فرودگاه و به استقبال ایشان رفتند و بعد شهید آمد و در حسینیه بزرگی سخنرانی کرد. من آن روز برای اولین بار ایشان را از نزدیک دیدم و سخنرانی‌شان را شنیدم. در آن چند روز علمای پاکستان را در کراچی دیدم و در کارهایی که نوعاً انجام شد، حضور داشتم.

ویژگی‌های شخصیتی ایشان چه بود؟

بارزترین ویژگی ایشان این بود که راستگو بود و شفاف صحبت می‌کرد. راهش را هم می‌دانست، هدفش را هم بلد بود. عاشق امام بود و شخصیت روحانی قوی داشت. نورانی‌تی که در چهره‌اش بود، انسان را جذب می‌کرد. به جوان‌ها خیلی بها می‌داد و در اطرافش نوعاً جوان‌ها جمع می‌شدند. خودش هم جوان بود و موقعی که به رهبری رسید، ۳۷ سال و چند ماه داشت و نسبت به علمای دیگر جوان بود و به خاطر همین جوان‌ها خیلی به او علاقه داشتند. معنویت خیلی زیادی داشت. هر جا که می‌رفت، نماز شب خواندن در آنجا رواج پیدا می‌کرد. دعای کمیل را با صوت عالی می‌خواند. واقعا مردم را می‌شناخت و

به جوانان بسیار اهمیت می‌داد...

■ «سلوک سیاسی و تربیتی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت الاسلام ناصر عباس

• درآمد

سلوک فردی شهید عارف الحسینی موجب محبوبیت وی در عرصه‌های سیاسی نیز بود و از همین روی توانست با تبیین اصل ولایت فقیه و راه امام، در ارتقای شأن شیعیان در پاکستان و نقش موثر آنان در سرنوشت کشورش، جریان تاثیرگذاری را آغاز کند که همچنان به عنوان تنها راه رهایی پاکستان در اذهان مبارزین آن دیار مطرح است.



با هر کسی برخورد می کرد که او خیال می کرد رابطه خاصی با شهید دارد. الان که شما از من در باره شهید سؤال می کنید، ممکن است مطالبی را مطرح کنم که شما تصور کنید خیلی با شهید ارتباط داشته ام. با هر کسی که درباره شهید حرف بزنید، دقیقاً همین طور است. شهید می خواست اعتبار روحانیت در پاکستان بالا برود و به خاطر همین به روحانیون خیلی اهمیت می داد. هر جا که می رفت، در محله و کوچه، حتی طلبه ای را که مبتدی بود، اگر امام جماعت بود، شهید پشت سرش نماز می خواند تا مردم آن منطقه به آن روحانی بها بدهند. شهید در این زمینه، بسیار تلاش کرد.

برخورد شهید عارف حسینی با کسانی که او را متهم می کردند که با درویش گری و یا علی مدد مخالف است، چگونه بود؟

بزرگ ترین مشکلی که ایجاد می کردند این بود که بین مردم مطرح می کردند که شهید مخالف مراتب ولایتی و معنوی و عرفانی حضرت علی (ع) است. ایشان هر جا که می رفت و سخنرانی می کرد، مردم مطمئن و قانع می شدند که این طور نیست. همیشه می گفت با دل و قلب باز و خاطر آسوده، هر چه سؤال دارید پرسید. کنار مردم می نشست و با صبر و حوصله جواب همه را می داد. برای وحدت سنی و شیعه خیلی زحمت کشید. مثلاً اگر کسی از طرف سازمان امنیت پاکستان می آمد، ایشان می گفت من حاضرم هر شرطی را که بنویسید، امضا کنم، ولی وحدت بین شیعه و سنی و سایر فرقه های اسلامی برقرار شود. خیلی به این امر اهتمام داشت و انصافاً بسیاری از مشکلات را در این زمینه حل کرده بود و رهبر بلامنازع پاکستان بود.

با اقوام و طوائف مختلف پاکستان چگونه رابطه برقرار کرده بود؟

رابطه اش با اهل تسنن و علمای آنها خیلی قوی بود، از جمله با شیخ مثل ... رحمان و که روحانی و سیاسی بود، تعاملات قوی داشت و آنها به دیدنش می آمدند. با جهاد افغانستان روابط و جلسات و ملاقات های خوبی داشت. وقتی امام می فرمودند وحدت شیعه و سنی واجب است، شهید می گفت دستور شرعی است و باید انجام بدهیم. من مدتی در

ایشان فرصت زیادی پیدا نکرد و کمتر از ۵ سال رهبر شیعیان بود، اما در این مدت ولایت فقیه و ویژگی های رهبری امام را به شیعیان پاکستان معرفی کرد و به آنها امید داد و آنها را عضو حرکت جهانی اسلامی کرد. بذریه ای که شهید کاشته، به رشد و حیات خود ادامه می دهند و حرکت وی در پاکستان شروع شده است.

در مقطعی که شهید عارف الحسینی رهبر شد، روحانیت تا حدی تضعیف و گرایش به سمت صوفی گری و قطب ها و درویش بیشتر شده بود. شهید تا چه حد توانست جایگاه روحانیت را ارتقاء بدهد؟

در پاکستان مشکلات روحانیت به سال های ۶۰ میلادی می رسد که بعضی ها را متهم می کردند که اینها مقصرین هستند و بعضی ها غالی و شیخی و احسانی هستند. این دو گروه با هم درگیر بودند و بین مردم هم درگیری به وجود آورده بودند. درویش ها به گروه دیگر می گفتند که اینها شیخی و غالی هستند و غلو می کنند و پیروان شیخ احسانی هستند، درحالی که ممکن بود اینها حتی اسم شیخ احسانی را هم بلد نباشند و به اینها می گفتند که خالصی هستند و اسم یک روحانی را می بردند که دارد در پاکستان خط خالصی یا وهابیت شیعی را مطرح می کند. با بالا گرفتن این درگیری ها، روحانیت خیلی ضعیف شد. مردم دوست دارند در روحانیت، معنویت ببینند، روحانیت ببینند. یک روحانیت خشک که معنویت و ارتباط کامل با خدا نداشته باشد، در مردم تاثیر ندارد.

شهید حسینی مهم ترین جنبه ای که داشت این بود که واقعا عارف بود، ارتباطش با خدا، نماز شب ها و این چیزها در او حقیقی و واقعی بود و برای همین همه را جذب می کرد. من بعضی ها را می شناسم که درویش بودند، اما عاشق شهید شدند. مردم فقیر و نادار را خیلی دوست داشت و از آنها مراقبت می کرد. طوری



روز در خانه غذا نمیخوردند.

شهید در تثبیت اندیشه انقلاب اسلامی و مرجعیت امام در پاکستان چقدر نقش داشت؟

امام در اعلامیه شان مطلبی قریب به این مضمون خطاب به مردم پاکستان می گویند که باید یاد شهید را زنده نگه دارید. من فرزند عزیزی را از دست دادم. هر وقت مردم در حق ایشان شعار می دادند، می گفت برای من شعار ندهید. رهبر ما امام است. درباره امام شعار بدهید که بت شکن است و بت استعمار را شکسته و به ما یاد داده در مقابل استکبار بایستیم. من حاضرم همه چیزم را فدا کنم، اما حاضر نیستم ذره ای از خط ولایت منحرف بشوم و لذا در تثبیت خط امام و خط ولایت و مرجعیت امام تلاش بسیار کرد. ایشان از وقتی در نجف بود، مرجعیت را مخصص امام می دانست. اگر عکس های آن دوران را ببینید، مشاهده می کنید که در همه جا پشت سر امام نماز می خواند. در آنجا بود که به امام وصل شد. ایشان در ظرف چهار سال و چند ماه رهبری خود، اسم امام، اصل ولایت فقیه، مرجعیت امام را ترویج کرد.

شهید به خاطر دفاع از ایران، چقدر مورد طعن مخالفین بود؟

در پاکستان پیروان خط آسید محمد شیرازی، سازمان امنیت پاکستان، دولت و سایر مخالفین سعی می کردند به شهید فشار بیاورند، ولی او چون شخصیت خیلی قوی داشت، کارهای اینها روی او چندان اثر نداشت و لذا کارهای آنها در میان مردم هم تاثیر زیادی نگذاشت. مداحان در پاکستان خیلی فعال و معروف هستند. جالب اینجاست که اینها شعرهایی درباره امام می خواندند و این بی سابقه بود. مردم هم با شور و هیجان آن اشعار را که مضمونشان این بود که امام، امریکا و استکبار جهانی را بیرون کرده و فرزند حضرت زهرا (س) و امام حسین (ع) است و یزیدیان عصر را شکست داده، تکرار می کردند. در زمان شهید این اشعار خیلی رواج پیدا کرده بود. ایشان مداحان را نیز جذب کرده بود که این امر بسیار عجیبی است! فقط این نبود که شهید عارف حسینی درباره امام و انقلاب حرف بزند، بلکه مداحان هم این کار را شروع کرده بودند.





عارف حسینی یک شخصیت آرمانی بود. علمائی که در پاکستان بودند، نوعا شخصیت‌های آرمانی نبودند. روحانیت سنتی با جوان‌ها فاصله داشت و در عین حال آرمان و هدفی برای اعتلای وضعیت شیعیان پاکستان و ارتقای منزلت آنها در سطح بین‌المللی نداشت. وقتی سید عارف به شهادت رسید، جوان‌ها دوباره از روحانیت جدا شدند.

واقع و هابی‌گری و سلفی‌گری را ضیاء الحق به وجود آورد. پس از انقلاب ایران، زمینه پذیرش انقلاب در میان شیعیان پاکستان به وجود آمد و ضیاء الحق به وسیله سازمان امنیت پاکستان و سعودی‌ها و امریکائی‌ها، سید عارف را به شهادت رساندند، چون شهید می‌دید و لمس می‌کرد که اینها دارند چه می‌کنند.

شهید عارف مروج افکار امام و انقلاب ایران و در عین حال معارض ضیاء الحق بود که متحد ایران در جنگ عراق بود. شهید این دو تضاد را چگونه با هم جمع می‌کرد؟

ضیاء الحق فرد مکار و شیادی بود. موقعی که امریکا به منطقه آمد تا به وسیله عوامل خود علیه شوروی فعالیت کند، عوامل ضیاء الحق در پاکستان این طور شایع کردند که شیعیان پاکستانی به کشورشان وفادار نیستند و حامی ایران و وفادار به ایران هستند. ضیاء الحق در کشتار فلسطینیان در اردن نقش داشت. وقتی که مصر را از اجلاس اسلامی بیرون کردند، این ضیاء الحق بود که سعی کرد او را دوباره وارد کند. وقتی با دقت برخورد‌های او را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که رفتارهای چندگانه دارد. هم با مصر خوب است، هم با عربستان، هم با ایران. او فقط منافع خودش را می‌دید، نه اینکه بخواهد به ایران منفعت برساند. ضیاء الحق در بین مردم که جایگاه نداشت و سعی می‌کرد به این شکل خودش را حفظ کند.

نقش شهید در استیفای حق شیعیان در شرایط سختی که ضیاء الحق به وجود آورده بود، چه بود؟

بلوچستان بودم و دوستان در آنجا می‌گفتند وقتی شهید به گنداب بلوچستان آمد، اصلا راهی وجود نداشت، ولی مردم همه به دیدن شهید آمده بودند، ولی حالا که راه و خیابان هم درست شده، اصلا کسی نمی‌آید. شهید به همه ایالت‌ها می‌رفت و همه جا ارتباط وسیعی با همه اقشار جامعه برقرار کرده بود.

سلفی‌ها در زمان ایشان تازه پیدا شده بودند و هنوز قدرت زیادی نداشتند. رفتار شهید با اینها چگونه بود که بتواند آنها را هم تعدیل کند!

درباره سلفی‌ها من دقیقا نمی‌دانم، چون آن زمان در ایران بودم. موقعی که به پاکستان می‌رفتم با آنها مراوده نداشتیم، اما می‌دانم که شهید در بعضی از جلسات با آقای احسان‌لی زهیر صحبت‌هایی داشت، چون در آن زمان سلفی‌ها حرکتی علیه ضیاء الحق بودند.

ریشه‌های اختلاف شهید با ضیاء الحق در چه بود و سرانجام آن به کجا منتهی شد؟

ضیاء الحق می‌خواست قوانین حنفی را در پاکستان نافذ کند. شیعیان و سنی‌ها می‌گفتند موقعی که قرار شد پاکستان مستقل شود، همه فرقه‌های اسلامی با هم مبارزه و پاکستان را تاسیس کردند، رهبر پاکستان یک فرد شیعه بود و مالیات را هم شیعیان هزینه می‌کردند. حالا که این کشور با تلاش همه به وجود آمده، نباید یک گروه بر گروه‌های دیگر مسلط و سیستمی نافذ شود که حقوق دیگران را نادیده می‌گیرد. شیعیان برای تاسیس پاکستان هزاران شهید دادند و نقش بسیار زیادی داشتند، رهبر پاکستان هم شیعه بود، کسانی که کمک‌های مادی می‌کردند، شیعیان بودند، حقوق مبارزین را شیعیان می‌دادند.

به این ترتیب در ۵ جولای ۱۹۸۰ میلادی شیعیان در اسلام‌آباد جمع شدند و پارلمان و نخست‌وزیری و ریاست جمهوری را در محاصره گرفتند و ضیاء الحق مجبور شد اعلام کند که شیعیان را از دادن زکات مستثنی می‌کنیم. ضیاء الحق سعی می‌کرد به هر نحو ممکن به شیعیان میدان ندهد. در آن زمان در ایران انقلاب روی داده، شوروی به افغانستان حمله کرده، امریکائی‌ها و سعودی‌ها هم در قضایا وارد شدند تا کسانی را که با روسیه می‌جنگیدند، تقویت کنند و با رفتارهای غلط ضیاء الحق، افراطی‌ها تقویت شدند و در

قبل از رهبری شهید، مطالبات شیعیان، جزئی بود. شهید آمد و اعلام کرد که ما چهار حیثیت داریم. اول به عنوان انسان، دارای حقوق انسانی هستیم و باید در کل دنیا از حقوق انسان‌ها دفاع کنیم و درباره آن حرف بزنیم. دوم باید درباره استیفای حقوق مسلمان‌ها تلاش کنیم. در پاکستان باید نقشی را ایفا کنیم که یک پاکستانی دارد و چهارم باید به عنوان مسلمان شیعه پاکستانی نقش داشته باشیم.

شهید مطالبات ابتدائی مردم را بالا برد و گفت که ما شیعیان باید در تمام امور پاکستان نقش داشته باشیم و از توانائی‌های خودمان برای حل مسائل پاکستان استفاده کنیم. به هر حال ایشان سطح و شأن شیعیان را ارتقاء داد و از آن سطح ابتدائی بالا برد.

ایشان درباره آرمان‌ها و مقاصدی که مدنظرش بود، جزو‌های را منتشر کرده بود و می‌گفت باید در این جهت تلاش کنیم و مردم شیعه را از جمود بیرون آورد و این برای استکبار خطرناک بود، چون بعد از جمهوری اسلامی، بیشترین شیعیان در پاکستان زندگی می‌کنند و اینکه هدفی و خطی داشته باشند، با اهداف استکبار سازگاری نداشت.

شهید چقدر در تحقق این آرمان موفق شد؟

ایشان فرصت زیادی پیدا نکرد و کمتر از ۵ سال رهبر شیعیان بود. در این مدت ولایت فقیه و ویژگی‌های رهبری امام را به شیعیان پاکستان معرفی کرد و به آنها امید داد و آنها را عضو حرکت جهانی اسلامی کرد و این یعنی چشم‌انداز مثبت برای شیعیان و بدرهایی که کاشته، تا به حال وجود دارند و به رشد و حیات خود ادامه می‌دهند. الحمدلله دوباره حرکت شهید عارف حسینی در پاکستان شروع شده. امسال در اسلام‌آباد به مناسبت سالگرد شهادت ایشان بیشتر از صد هزار نفر جمع شدند و همان مطالبات شهید را تکرار کردند. این گرده‌مائی بی‌سابقه بود که در آن شرایط شدید امنیتی، صدها هزار تن زن و مرد و بچه در مقابل پارلمان پاکستان جمع شوند و بگویند باید مداخله خارجی قطع شود، باید پاکستان به دست پاکستانی اداره شود و خلاصه دوباره تمام شعارهای شهید زنده شود. راهی که ایشان نشان داد، توسط کسانی که آن موقع





شهید معتقد بود که شورائی باید رهبری را به دست بگیرد که از پس اداره همه امور برآید و می گفت هنگامی که مسئولیت رهبری را روی دوش من گذاشتند، تب کردم، چون به خودم نمی دیدم که باری به این سنگینی را به عهده بگیرم. عارف حسینی یک شخصیت آرمانی بود. علمائی که در پاکستان بودند، نوعا شخصیت های آرمانی نبودند.

وقتی دعای کمیل می خواند، نود درصد جوان ها در اطرافش بودند. بعضی آدم ها خیلی خاص هستند و دیگر تکرار نمی شوند.

از سفر شهید به قم چه خاطره ای دارید؟

وقتی ایشان به قم سفر کرد، ما میزبان ایشان بودیم. طلاب زیادی از جاهای دیگر هم آمده بودند. یکی از دوستان ما که از انتظامات بود، وقتی ایشان آمد و نشست، با القاب و عناوین زیادی از ایشان نام برد. ایشان خیلی ناراحت شد و گفت چرا این طور حرف می زنی و مبالغه می کنی؟ این برای ما درس بزرگی بود. دوست ما هم ترسید که شاید اشتباه کرده باشد. دیگران گفتند تو اشتباه نکردی، ولی مرام شهید این طور است و باید تمکین کنی. همیشه به طلاب می گفت خوب درس بخوانید، وقتتان را تلف نکنید، کسب معنویت کنید. درباره معنویت و اخلاق خیلی تاکید می کرد. می گفت دوستان را خیلی قوی کنید و ملا بشوید تا بتوانید برای پاکستان خدمتی را انجام بدهید. با همدیگر اختلاف نکنید و دوست و رفیق باشید. موقعی که می خواست برود، به همه طلاب خارجی کمک مالی داد، نه اینکه فقط به طلاب پاکستانی بدهد.

خبر شهادت او را از پاکستان چگونه دریافت کردید؟

همان روز با قطار به پاکستان رفتم. به کوئته که رسیدیم، یکی از دوستان آمد پیش من. آن زمان من مسئول نهضت جعفری در قم بودم و گفت آقای سید عارف حسینی مورد حمله قرار گرفته و مجروح شده. رفتیم و تلفنی زدیم به یکی از دوستان و او گفت که



جوان بودند و حالا با تجربه و پخته شده اند، حیات دوباره پیدا کرده و ان شاء الله برسیم به آنچه که شهید می خواست که همان آرمان امام و به دست آمدن شان و مرتبه بالای شیعیان و نقش مؤثر آنان در رهبری و اداره پاکستان بود.

چرا شیوه رهبری ایشان پس از شهادتشان ادامه پیدا نکرد؟

شهید معتقد بود که شورائی باید رهبری را به دست بگیرد که از پس اداره همه امور برآید و می گفت هنگامی که مسئولیت رهبری را روی دوش من گذاشتند، تب کردم، چون به خودم نمی دیدم که باری به این سنگینی را به عهده بگیرم. عارف حسینی یک شخصیت آرمانی بود. علمائی که در پاکستان بودند، نوعا شخصیت های آرمانی نبودند. روحانیت سنتی با جوان ها فاصله داشت و در عین حال آرمان و هدفی برای اعتلای وضعیت شیعیان پاکستان و ارتقای منزلت آنها در سطح بین المللی نداشت. وقتی سید عارف به شهادت رسید، جوان ها دوباره از روحانیت جدا شدند. با شهید دعای کمیل بود، نماز شب بود، مناجات بود، معنویت بود، اخلاق بود، اردوهای دو روزه و سه روزه بود و وقتی ایشان رفت، همه چیز از بین رفت. در زمان شهید، امکانات خیلی کم بود، اما معنویت بود شهید در نهایت فقر و سادگی زندگی می کرد. بعدها امکانات زیاد شد، اما معنویت از بین رفت، اخلاق از بین رفت، دعای کمیل از بین رفت، آموزش کادرهای تشکیلاتی از بین رفت و نیروهای خالص و مخلص جدا شدند و لذا شخصیت هایی که بعد از ایشان آمدند، آرمانی نبودند. امکانات آمدند، اما آن روح از بین رفت، آن آرمان ها و اهداف از بین رفتند.

انسان وقتی با شهید سفر می کرد، اصلا دنیایش عوض می شد. اذان که می دادند امکان نداشت نماز نخواند، حتی اگر در منطقه دشمن و جاننش در خطر بود. می گفت ماشین را نگه دارید و اول وقت نماز بخوانید. واقعا انسان در جوانی به این حد از روحانیت و اخلاق می تواند برسد؟

از خاطرات شخصی تان با شهید که روی شما تاثیر معنوی گذاشته و شمه ای را نقل کنید.

ما یک بار به دیدنشان رفته بودیم. دو نفر طلبه بودیم. ما را به اتاق خوبی راهنمایی کرد و خودش رفت در جای دیگری که مناسب نبود خوابید. می گفت شما مهمان من هستید. وقتی مهمانش می شدید، خودش با دست خودش برایتان غذا می ریخت. از حال و احوالتان

می پرسید و اینکه از کجا آمده اید و به این ترتیب متوجه می شد که خرج راهتان چقدر است. موقع خداحافظی یواشکی پولی را توی جیب شما می گذاشت تا خرج سفرتان شود. به فقرا و نادارها خیلی می رسید. من ازدواج کردم به من ۱۰۰۰ روپیه داد و عذرخواهی کرد که کم است و گفت بیشتر از این نداشتم، وگرنه زیاد می دادم، درحالی که ۱۰۰۰ روپیه در آن روز برای من حکم صدها هزار روپیه را داشت.

خدا رحمتش کند. اولین بار که ایشان را دیدم در فروودگاه و میان جوان ها بود. بعد آمد سخنرانی کرد. بعد دعای کمیل خواند و دیروقت شد.

آقای سید عارف حسینی شهید شده. انگار سقف روی سر من خراب شد. از همان جا اتوبوسی کرایه کردیم و مستقیم رفتیم پاراچنار. وقتی به آنجا رسیدیم پیکر شهید را در مدرسه گذاشته بودند. شاید یک ماه هم نمی گذشت من شهید را دیده و از پاکستان رفته بودم. روحانیون از کل کشور آمده بودند. جمعیت زیادی هم آمده بود. ما تمام آرمان هایمان را در وجود ایشان مجسم می دیدیم و فکر می کردیم همان طور که در ایران، انقلاب به وجود آمده، ما هم در پاکستان می توانیم آرمان های خودمان را محقق کنیم، چون ایشان تمام اهداف و روش هایمان کاملاً شفاف و روشن بود و لذا ما ایمان داشتیم که می توانیم به آن اهداف برسیم. خدا ایشان را برد، اما فکر و راه و حرفش زنده ماند. هر رنگی را شاید بشود پاک کرد، اما رنگ سرخ شهادت پاک شدنی نیست. شهید با خون خودش، راهش را در تاریخ ثبت کرد و ما می بینیم جوانانی که حتی او را ندیده اند و موقع شهادت او سه چهار ساله بوده اند، اما خیلی به او علاقه دارند. خداست که یاد اولیای خود را در قلوب مؤمنین زنده نگه می دارد.

به رغم اینکه شیوه رهبری شهید عارف حسینی در پاکستان دنبال نشد، آثار رهبری ایشان چقدر مشهود است؟

ایشان وقتی این حرکت را شروع و آن آرمان ها و اهداف را مطرح کرد، جوانان و طلبه های جوان و دانشگاهی ها در اطراف او جمع شدند و امروز ۲۰ سال پس از شهادت او، دوباره آن افکار را زنده کرده اند. تظاهرات و راهپیمایی ها هست، اسم شهید هست. شهید یوم القدس را شروع کرد و امسال بیش از ۷۰ جا در پاکستان یوم القدس برگزار شده است. شهید جشن نزول قرآن را در دهه آخر رمضان برگزار می کرد، امسال دوباره احیا شد. وحدت بین شیعیان و سنی ها دوباره شروع شده، ارتباط با مردم به همان شکلی که شهید می خواست شروع شده و روحانیونی که آن موقع خیلی جوان بودند، الان فکر و راه شهید را دوباره احیا کرده اند و مردم دوباره دارند به این آرمان ها جذب می شوند. ■



• درآمد

سلوک کم نظیر شهید عارف الحسینی و تغییر نکردن آن قبل و بعد از رهبری، از نکات برجسته‌ای که برای جلب قلوب دیگران بسیار اهمیت دارد. وی توانست با همین سلوک یگانه در سرزمینی خرافات زده و پر از تفرقه، بدر معرفتی را بیفشاند که به رغم تلاش حق ستیزان، هنوز ژربار است.

■ «سلوک فردی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود شاهد

یاران با حجت الاسلام سید شباب حسین شیرازی

کردارش استادانه بود...

اما عده‌ای هم همان‌جا مشغول تدریس شدند. تسلط ایشان در تدریس چقدر بود؟ از نظر علمی چه جایگاهی داشت؟

ایشان علاقه زیادی به مطالعه کتاب‌های شهید مطهری داشت. الان هم که سخنرانی‌های ایشان را گوش می‌کنیم، متوجه می‌شویم، وگرنه آن موقع که ما شهید مطهری را نمی‌شناختیم و از زبان ایشان می‌شنیدیم. این روزها که کتاب‌های شهید مطهری را می‌خوانیم، می‌بینیم که ایشان دقیقا همان حرف‌ها را می‌زد. ایشان به احادیث اهل بیت هم خیلی وارد بود و در سخنرانی‌هایش بسیار از احادیث استفاده می‌کرد. تدریس ایشان بسیار جالب بود که شاگردان همگی جذب می‌شدند.

قدرت بیان ایشان چگونه بود؟

بسیار عالی و جالب بود. سخنرانی‌های ایشان به قلب می‌نشست. با آداب فصاحت سخنرانی نمی‌کرد، خیلی ساده حرف می‌زد. ایشان به اردو صحبت می‌کرد، ولی با لهجه فارسی، با این همه خیلی دلچسب بود. زبان اصلی ایشان پشتو بود و بیشتر هم در مناطق فارسی زبان تحصیل کرده بود، با این همه اردو را خیلی دلچسب صحبت می‌کرد.

زمینه و جایگاه ایشان در میان روحانیون پاکستان چگونه بود؟

جایگاه و حق و حقیقت ایشان بعد از شهادتش بر ملا شد، ولی قبل از شهادت هم علمای بزرگ آن زمان پاکستان یعنی آقای صفدر حسین ایشان را قبول داشتند. ایشان قبل از رسیدن به قیادت هم در پاراچنار یک انقلاب کوچکی به وجود آورده بود، یعنی قیادت ایشان اتفاقی نبود. ایشان در پاراچنار در کنار تدریس، کارهای فرهنگی هم می‌کرد. یادم

ایشان نبود، معلوم نبود ما حالا چه کار می‌کردیم. تاثیر ایشان در روی آوردن نوجوانان شیعه به طلبگی تا چه حد بود؟

فوق‌العاده مؤثر بود. همین ما چندین نفری که الان در قم تحصیل طلبگی می‌کنیم، اگر ایشان نبودند که معلوم نبود داشتیم چه کار می‌کردیم.

چند نفر هستید؟

فکر کنم ۲۰، ۲۵ نفری باشیم. منطقه ما از پاراچنار خیلی دور است و در دل اهل سنت واقع شده و طالبان هم الان آنجا را تصرف و شهریان را از آنجا

ایشان به هر چه می‌گفت، عامل بود و به همین دلیل سخنش تاثیر داشت. الان واقعا پاکستان چنین فردی را ندارد. خودش، حرفش، رفتارش اسوه بود. نود درصد سخنانش دعوت به امام بود. حتی در دوران قیادت هم وقتی برای سخنرانی می‌رفت و مردم برایش شعار می‌دادند، می‌گفت: «شما به من محبت و لطف دارید، ولی این شعارها را برای امام بدهید. اگر امام نبود، ما الان گمراه شده بودیم. این راه را امام به ما نشان داد».

از کی و چگونه با شهید عارف آشنا شدید و این آشنائی چگونه صورت گرفت؟

از ابتدای طلبگی که سیزده چهارده سال داشتم به مدرسه جعفریه پاراچنار رفتم. اوایل ابتدائی و راهنمائی و دبیرستان را خواندم. این قبل از قیادت ایشان بود که به عنوان مدرس در مدرسه جعفریه تدریس می‌کرد. سال ۱۹۸۲ یا ۸۳ بود که ششم و راهنمائی را تمام کردم، پیش استادی به نام ابوالحسین حسینی شرح و امثله را شروع کردیم. هر چند در این دوره ما پیش شهید درس نمی‌خواندیم، ولی ایشان آنقدر با مهربانی و عطف با بچه‌ها رفتار می‌کرد که همه به ایشان علاقه داشتیم. ایشان البته سختگیری هم می‌کرد، ولی بسیار عطف و مهربان هم بود. بعد که کمی بزرگ شدیم، پیش ایشان صرف میر را شروع کردم و آشنائی ما با ایشان بیشتر شد.

تا کجا پیش ایشان درس خواندید؟

تا همان صرف میر، چون ایشان در سال ۱۹۸۴ به عنوان رهبر شیعیان انتخاب شد و از پاراچنار به پیشاور رفت.

آیا همچنان درس می‌گفت؟

بله.

تا کجا؟

تا شرح لمعه را یادم هست که تدریس می‌کرد، چون در آن مدارس از آنجا بیشتر درس نمی‌گفتند. الان هم فکر نکنم ظرفیت آنجا بیشتر از این باشد. شاید در جامعه‌الشهد رسالت و باقی موضوعات را تدریس کنند، ولی آن زمان اصلا طلبه این قدر نبود. ایشان علاوه بر شرح لمعه، نهج‌البلاغه و روایات هم می‌گفت، ولی به نظر من، اعمال شهید استادانه بود. رفتارش، گفتارش، آشنائی با امام و انقلاب. اگر

خطوطی بودند که موافق خط شهید نبود و الان هم هستند. خیلی‌ها هم همان افکار قدیمی را داشتند و از این جهت هم با او مخالفت می‌کردند. ریشه علاقه شهید به امام چه بود؟ ایشان از خطراتی که در نجف داشتند چه چیزهایی را نقل می‌کردند؟

من شفاها از ایشان در این باره چیزی نشنیده‌ام، ولی از رفقای نزدیکشان شنیده‌ام که ایشان از همان زمان که در نجف بود، با امام آشنا شد و در درس ایشان

این حرکت نوین دانشجویی واقعا از ایشان بود. فرهنگ دانشجویان به کلی فرق کرده. کسی تصورش را هم نمی‌کرد که یک دانشجو از دین حرف بزند، از امام حرف برند، ولی الان از این دانشجویها زیاد داریم و این چیزی نیست جز حاصل زحمات شهید. شهید بود که پیغام امام را به دورترین نقاط پاکستان رساند و خودش هم حقش را روشن کرد و روی جوانان و به خصوص طلاب تأثیر عمیقی گذاشت.

هم شرکت می‌کرد و همیشه نماز مغرب را پشت سر امام می‌ایستاد. در آن زمان امام در تبعید بودند و بدیهی است که ایشان از امام تأثیر گرفت و تفکر سیاسی پیدا کرد.

نقش شهید در بسط مرجعیت امام در میان شیعیان پاکستان چقدر بود؟

ایشان به هر چه می‌گفت، عامل بود و به همین دلیل سخنش تأثیر داشت. الان واقعا پاکستان چنین فردی را ندارد. خودش، حرفش، رفتارش اسوه بود. نود درصد سخنانش دعوت به امام بود. حتی در دوران قیادت هم وقتی برای سخنرانی می‌رفت و مردم برایش شعار می‌دادند، می‌گفت: «شما به من محبت و لطف دارید، ولی آن کسی که شایسته این شعارهاست، کسی است که راه را به ما نشان داد و او کسی جز امام نیست. این شعارها را برای ایشان بدهید. اگر امام نبود، ما الان گمراه شده بودیم. این راه را امام به ما نشان داد.»

در هنگام رهبری از چه طریق با امام ارتباط داشتید؟

ایشان فقط یک بار به ایران آمد. بعد از قیادت رسماً نماینده و وکیل تام امام بود. هنگامی که ایشان در پاراچنار بود، امکان و وسیله‌ای برای ارتباط با امام نبود، اما امام در قلب ایشان بود و هرگز ایشان از امام غایب نبود، چون واقعا عاشق امام بود. همیشه می‌گفت بیا بیا این کار را بکنیم که قلب امام خوشنود و راضی شود. بیا بیا راه پیمائی کنیم که وقتی خبرش به امام می‌رسد، قلب ایشان خوشنود شود. دائما از سفارت ایران و خانه ایران روزنامه‌ها و نشریه‌ها و عکس‌های شهدا را برای ایشان می‌فرستادند و ایشان بین مردم پخش می‌کرد و ما می‌فهمیدیم که با ایشان ارتباط داشتند.

در دوران رهبری ایشان، ایران دچار جنگ

واقعا علما و اقوام اهل سنت را با خود همراه کرده بود و همگی دوستش داشتند. هر جا که مردم آزادمنش در پاکستان بودند، حضرت امام و شهید عارف‌الحسینی را دوست داشتند. ایشان در همه سخنرانی‌هایش از همه مظلومین جهان در افغانستان، لبنان و فلسطین دفاع می‌کرد. یکی از ویژگی‌های بارز ایشان این بود که در تمام سخنرانی‌هایش از حضرت امام یاد می‌کرد.

مزاحمین عمده ایشان چه کسانی بودند؟

مزاحمین حتی در میان علما هم بودند، ولی علمائی هم بودند که واقعا به شهید عشق می‌ورزیدند و هنوز هم این موضوع هست. شیخ شفیق از علمای برجسته و بسیار بزرگ پاکستان، در مقابل هیچ کس خاضع نیست، ولی در برابر شهید خاضع بود. شهید عارف‌الحسینی به لاهور آمده بود و ما هم حضور داشتیم و شیخ شفیق جایگاه خود را به ایشان داد و صراحتاً گفت که من در مقابل شهید حرفی ندارم. البته عده‌ای از علما بودند که گاهی اذیتش می‌کردند. شنیدیم که در لاهور جلسه‌ای از علما بود و به قدری ایشان را اذیت کردند که شهید گفت من این قیادت را به شما می‌سپرم و همه چیز را رها می‌کنم و می‌روم و به مجاهدین افغانستان ملحق می‌شوم و همراه آنها جهاد می‌کنم. تا این حد اذیتش می‌کردند.

مستمسک مخالفت آنها چه بود؟

علل زیادی هست. بعضی‌ها شخصیت‌های علمی بزرگی را برای خود قائل بودند و ایشان در آن زمان جوان بود و با تحرکی که به وجود آمد، مردم ایشان را عاشقانه قبول کردند. آنها نمی‌خواستند که آدم جوانی جلوتر از آنها باشد. بعضی‌ها هم پیرو



هست که هیچ جا دعای کمیل رایج نبود، ولی ایشان در شب‌های جمعه، بعد از نماز مغرب، طلاب را به منزلش دعوت می‌کرد و دعای کمیل را می‌خواند و از ما پذیرائی می‌کرد. ما هر شب جمعه به روستاهای مختلف می‌رفتیم و دعای کمیل را در آنجا برگزار می‌کردیم و بعد هم ایشان سخنرانی می‌کرد. در آن زمان جنگ ایران و عراق بود و سخنرانی‌های ایشان نود درصد مشتمل بر انقلاب و امام و مجاهدین اسلام و دفاع بود. به این وسیله روحیه انقلابی را در مردم به وجود آوردند. جنگی میان دولت‌ها و شیعیان اتفاق افتاد و دولتی‌ها بر شیعیان ظلم کردند. شهید احتجاج کردند و بیش از یک ماه در زندان بودند. زندان رفتن ایشان مردم را متوجه کرد که یک روحانی پاراچنار علیه حکومت قیام و از حقانیت و حقوق شیعه دفاع کرده و به زندان افتاده است. هنگامی که ایشان از زندان بیرون آمد، مردم از نقاط بسیار دور آمده بودند و استقبال عجیبی از ایشان کردند. ایشان در شهر پاراچنار سخنرانی کرد و به این ترتیب کم کم مطرح شد.

رابطه‌شان با اهل سنت چگونه بود؟

شهید قبل از قیادت تدریس می‌کرد و سخنرانی داشت و دعای کمیل برگزار می‌کرد. بعد از قیادت هر وقت به پاراچنار می‌آمد، در مدرسه مهمان ما بود و همیشه دو سه نفر از علمای اهل سنت همراه ایشان بودند. آنها را دعوت می‌کرد، برایشان سخنرانی می‌کرد و در وجود آنها محبت زیادی نسبت به سید بود.

از آنجا که در پاکستان شیعیان به تنهایی نمی‌توانند با وهابی‌ها مقابله کنند، شهید چقدر سعی داشت دیگر فرقه‌ها را با خود همراه کند تا بتواند با آنها مواجه شود؟

اهل سنت را از تمام شهرها، از جمله کراچی و راولپندی و بقیه جاها در گردهمایی‌ها و سمینارها می‌آوردند تا نشان بدهند که اینها با ما هستند و واقعا هم بودند. بعدها بود که اینها کنار گذاشته شدند. وهابی‌ها در آن زمان در مقابل آن وحدت خیلی هم ضعیف بودند، مثل حالا نبودند. خیلی در اقلیت بودند و تازه داشتند فعالیت خود را شروع می‌کردند. وهابی‌ها در پاکستان تازه وارد هستند و آمدنشان خیلی طولانی نیست. شهید





هم نگوئید. درست گرفتیم و رفتیم منزل آقای عابد حسین. ایشان با لباس منزل آمد جلوی در. یادم هست که چقدر برایم سخت بود که چه جوری به ایشان بگویم و وقتی بالاخره گفتم، ایشان چند بار تکرار کرد انالله و انا الیه راجعون. سوار ماشین شدیم و برگشتیم. تا آن زمان از مناره‌های مسجد، این خبر را اعلام نکرده بودند. وقتی آقای حسینی آمد، از مناره‌ها اعلام کردند که ایشان شهید شده است.

از تشییع جنازه و میزان جمعیتی که شرکت کردند و پیامی که شهادت ایشان داشت، چه خاطراتی دارید؟

جمعیت که فوق‌العاده زیاد بود. نماز جنازه را آقای جنتی خواندند. ضیاء الحق هم خود را رساند و ایستاد به نماز خواندن، ولی مردم آمدن او را تحمل نکردند و تظاهرات شروع شد و علیه او شعار دادند. علما و بزرگان می‌گفتند او مهمان ماست، تحمل کنید، شیوه شیعه این نیست، شیعه صبر می‌کند، ولی مردم تحمل نداشتند. به نظر می‌رسید دست‌هایی در کار بودند که می‌خواستند مراسم را به هم بزنند، ولی هر طور بود کنترل کردند. گمانم آقای جنتی تا روستای پیوار که روستای شهید بود و در آنجا دفنشان کردند، رفتند. ایشان از طرف امام آمده بودند. یادم هست که ایشان سخنرانی جالبی هم کردند.

آیا از هویت قاتلان شهید باخبر شدید؟

خون شهید قاتلان او را رسوا کرد. نام قاتل ایشان فاضل‌الحق، استاندار ایالت سرحد بود. اصل و سبب او بود و طرح و نقشه را او کشیده بود. البته مباشر و اجرتی هم بودند و سرانجام او هم هرطور بود به جهنم واصل شد. عراق پشت قضیه بود. صدام آنها را اجیر کرده بود.



خاطر این است که الان اسلام در آنجا متجلی شده. شهید می‌گفت حتی اگر عربستان هم بیاید و این طور اسلام را پیاده کند، ما همان طور که از ایران حمایت می‌کنیم، از عربستان هم حمایت خواهیم کرد. حتی در مورد حضرت امام هم می‌گفت به این دلیل به امام عشق می‌وریم که اسلام را بالا آورده و ارتقا داده و اگر کسی مثل امام، اسلام را اعتلا بدهد، ما او را هم دوست خواهیم داشت. معیار ما ایرانی بودن و حتی شیعه بودن هم نیست. می‌فرمود که حمایت ما از اسلام و از مظلومان است.

چقدر از طرف شیعیان حمایت مالی می‌شدند و آنها چقدر وجوه شرعی می‌پرداختند؟ دستشان از نظر مالی چقدر باز بود؟

دستش که اصلاً باز نبود و واقعا در مضیقه بود. زمان قیادت ایشان هم خیلی زیاد نبود. اوایل که خیلی در مضیقه بود. وجوهی می‌گرفت، ولی خیلی نبود.

خون شهید قاتلان او را رسوا کرد. نام قاتل ایشان فاضل‌الحق، استاندار ایالت سرحد بود. اصل و سبب او بود و طرح و نقشه را او کشیده بود. البته مباشر و اجرتی هم بودند و سرانجام او هم هرطور بود به جهنم واصل شد. عراق پشت قضیه بود. صدام آنها را اجیر کرده بود.

اواخر فرصت‌هایی فراهم شده بود که متأسفانه شهید شد.

از شهادت ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

من در مدرسه بودم و داشتم صبحانه می‌خوردم. ما در پاراچنار بودیم و با بقیه طلاب گپ می‌زدیم که یکی از اساتید ما آمد و مرا صدا زد و بلافاصله گفت: «سید عارف را شهید کردند. شما برو و آقای عابد حسین حسینی را خبر کن.» ایشان از رفقای صمیمی شهید و از علمای برجسته پاراچنار هستند. گمانم روز جمعه و مدرسه تعطیل بود و آقای حسینی به منزلش در روستا رفته بود. من یکی از دوستانم را خبر کردم و به شهر آمدم که وسیله درستی بگیریم و برویم. آن استاد به ما گفته بود کس دیگری را خبر نکنید. بروید و اول ایشان را بیاورید و به کسی

با عراق بود. ایشان چقدر اخبار جنگ ایران را بازتاب می‌داد و مردم را مطلع می‌کرد؟

در آن زمان رسانه‌ها مثل حالا نبودند، ولی ایشان فیلم‌های جنگ را از خانه فرهنگ ایران می‌گرفت و به روستاهای بسیار دورافتاده می‌برد و دائماً اخبار جنگ را پیگیری می‌کرد و به مردم می‌رساند. هر زمان که عملیات شروع می‌شد، دائماً به رادیو گوش می‌داد و به ما طلاب می‌گفت که بیائید دعای توسل و سوره انعام برای پیروزی مجاهدین اسلام بخوانیم و ما هم در نماز جماعت و هر محفلی دعا می‌کردیم. ما آن زمان فارسی بلد نبودیم، ولی معنی شعار: «خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگره دار» را حفظ کرده بودیم و تکرار می‌کردیم. ما حدود ۱۰۰، ۱۲۰ نفر طلبه بودیم. صبح‌ها می‌ایستادیم و قرآن می‌خواندیم. ایشان می‌آمد و بین طلاب می‌ایستاد و می‌گفت از این به بعد سرود: «ما مسلح به الله اکبریم» را می‌خوانیم. الان نمی‌دانم هنوز می‌خوانند یا نه، ولی تا وقتی که ما بودیم، هر روز صبح همراه با تلاوت قرآن کریم، این سرود را می‌خواندیم. ایشان با عملش همه چیز را به جوانان یاد می‌داد.

از وقایع جنگ، کدام یک را به یاد دارید که ایشان واکنش خاصی نشان داده باشند.

فتح خرم‌شهر را من خودم یادم است. شهید ما را از همه اخبار مطلع می‌کرد. خرم‌شهر که اشغال شد، ما طلاب در آنجا دعا می‌کردیم و خود ایشان هم که ۲۴ ساعته رادیو دستش بود و ما اخبار را از ایشان می‌شنیدیم. یک روز ساعت ۳ و ۴ بعد از ظهر بود که بلندگوهای مناره‌های مسجد پاراچنار روشن شدند. گوش کردیم و دیدیم قاری نورمحمد که خدا رحمتش کند، با صدای قشنگ سوره فتح را تلاوت کرد و بعد تبریک گفت و فهمیدیم که خرم‌شهر آزاد شده است. شهید در منزل بود. تا آن زمان هنوز خبر قطعی نشده بود. ایشان آمد به مدرسه و عصبانی شد که بروید قاری را بیاورید. هنوز خبر قطعی نشده، درست نیست اعلام کنید و بعد هم جشن بگیرید. یکی از دوستان رفت و قاری را از منار پائین آورد که هنوز خبر قطعی نشده است. ساعت ده بود که یکی از اهالی پاراچنار آمد و با کلاشینکوف در داخل مدرسه شلیک کرد. ما همگی وحشت‌زده بیرون آمدم. گفت خرم‌شهر آزاد شد. دیدیم که شهید رادیو به دستش هست و خبر را شنیده. همگی به هم تبریک گفتند و فوراً جشن شروع شد و همگی همراه شهید به شهر آمدم. در شهر جوان‌ها و نوجوان‌ها بیرون ریختند و یکی دو ساعت راه‌پیمایی و جشن و پایکوبی کردند. بعد دوباره به مسجد بزرگ پاراچنار رفتیم و شهید سخنرانی کرد.

در برابر این شائبه که ایشان چون از جمهوری اسلامی دفاع می‌کند، پس استقلال ندارد، چگونه واکنش نشان می‌دادند؟

ایشان استدلال می‌کرد که ما اگر از ایران حرف می‌زنیم به خاطر این نیست که ارتباطی داریم، به

می‌برد. شب‌های جمعه بعضی از طلبه‌ها که مسافر بودند و خانه‌شان دور بود، در مدرسه می‌ماندند و ایشان می‌گفت به خانه من بیائید.

شیوه رهبری ایشان چگونه بود؟

هنگامی که ایشان رهبر شد، ما سه چهار ماه در آن مدرسه بودیم و بعد به ایران آمدیم. ویژگی‌های رهبری ایشان زیاد است. یکی شجاعت است که در نهایت کمال بود. رهبر هنگامی در دل مردم رسوخ پیدا می‌کند که با آنها ارتباط کامل داشته باشد. شخصیت جامعی بود و هر کسی خدمت ایشان می‌رسید، یادش نمی‌رفت و بعدها از او احوالپرسی می‌کرد. من به ایران آمده بودم و شهید به منطقه‌ای که خیلی دور از ما بود، رفته بود. عده زیادی برای استقبال رفته بودند و پدر من هم رفته بود. پدر من یکی دو بار خدمت ایشان رسیده بود، ولی چون خانه‌مان از مدرسه دور بود و دستش هم تنگ بود نمی‌توانست بیشتر بیاید و به من سر بزند. شهید وقتی پدر مرا از دور می‌بیند، ایشان را صدا می‌زند. پدرم بسیار تعجب کرده بود که من تصورم را هم نمی‌کردم که ایشان مرا بشناسد و بعد هم صدایم بزنند. ما که اینجا آمدیم، شش نفر طلبه بودیم. وقتی ایشان رهبر شد، به خودمان گفتیم ایشان خیلی وقت ندارد و ما را فراموش می‌کند و حتماً از ما هم انتظاری ندارد. دو سه ماه دیگر آقای سید جواد هادی آمد و به ما گفت آقای حسینی می‌فرمایند ما را فراموش کرده‌اید؟ حجت‌الکشییدیم و گفتیم ما به این جهت خطی ننوشتیم که گفتیم ایشان وقت ندارد. هر شش نفر نامه نوشتیم و ایشان نامه‌های ما را تک تک جواب داد.

در پاکستان افراد زیادی بودند که چه از لحاظ سنی و چه از لحاظ علمی از ایشان بالاتر بودند. چه شد که ایشان به رهبری انتخاب شد؟

ایشان شرائط رهبری را داشت، بسیار فعال بود، به همه جا و همه کس می‌رسید و همه را جلب می‌کرد. در سفرهایی که با ایشان می‌رفتیم، مثلاً از پاراچنار تا پیشاور که جاده‌اش هم بسیار بد بود و با آن اتوبوس‌های قدیمی جی.تی.اس می‌رفتیم، ایشان در راه هم مطالعه می‌کرد. هر جا می‌رسید، به جوان‌ها و بزرگسالان رسیدگی می‌کرد. چون مطالعه و دانش ایشان زیاد بود و اخلاص بی‌نظیری داشت، حرفش تاثیر

مشکلی که ایشان داشت و خود ایشان می‌فرمود، همانی بود که امام فرموده بود که رنجی که من از دست متحجرهای کشم، از دست دشمنان اسلام نکشیدم. همین مشکل هم برای ایشان بود. می‌فرمود ما باید سه سال برای شیعه‌ها کار می‌کردیم، در حالی که وقتمان به این گذشت که ثابت کنیم شیعه هستیم! دائماً در معرض تهمت و شایعه بود که از اینجا پول می‌گیرد، به آنجا وابسته است.

می‌داد. ایشان خیلی به درس اخلاق اهمیت می‌داد و محور همه درس‌هایش هم اخلاص بود. به اخلاص خیلی اهمیت می‌داد و همیشه تاکید می‌کرد که کار را برای خدا بکنید. بعضی از اساتید مقید هستند که حتماً باید لمعه درس بدهند و اگر صرف میر و مقدمات درس بدهند، شخصیتشان پائین می‌آید. ایشان می‌گفت این چه حرفی است؟ صرف میر را هم که برای خدا درس بدهی ارزش دارد، ولی اگر درس خارج هم بدهی و برای خدا نباشد، فایده‌ای ندارد. ایشان هم امثله درس می‌داد هم شرح لمعه.

ویژگی‌های مدیریتی ایشان چه در زمان اداره مدرسه و چه در دوران رهبری چه بودند؟

در زمانی که ما در مدرسه درس می‌خواندیم، مدیریت به دست ایشان نبود و متولی و مسئول مدرسه، مرحوم شیخ علی مدد بود. بعد هم آقای عابد حسین حسینی امور مدرسه را اداره می‌کرد، چون شهید اصلاً شوق نداشت که سمتی داشته باشد و فقط سعی داشت با دیگران همکاری کند. آقای شیخ علی مدد اعتماد کامل به شهید عارف‌الحسینی داشت و هر حرفی که ایشان می‌زد، قبول می‌کرد، ولی شهید زیاد نمی‌خواست جلو بیاید و مدیریت را دست بگیرد. با طلبه‌ها بسیار نزدیک بود و گاهی آنها را به خانه خودش

از کی و چگونه با شهید آشنا شدید؟

اولین بار که در سال ۱۹۸۰ ماه آوریل به مدرسه جعفریه پاراچنار رفتیم، توسط ایشان بود. منطقه ارگی جنسی ما خیلی محروم بود و روحانی هم نداشت و شیعیان آن تحت فشار وهابی‌ها بودند. حتی مدرسه دولتی هم در آنجا نبود. ایشان وقتی اطلاع پیدا کرد که وضعیت این منطقه به این شکل است، با اینکه اگر کسی در مدرسه دولتی درس نخوانده بود، او را در مدرسه جعفریه نمی‌پذیرفتند، ولی چون منطقه ما مدرسه نداشت، ایشان توسط یکی از برادران ده ما پیغام فرستاد که از روستای ما شاگرد می‌پذیرند و من به این خاطر به آنجا رفتم و با اینکه شرایط پذیرش را نداشتیم، ایشان سه چهار سال به طور خصوصی به من یک نفر درس دادند.

چه دروسی را نزد ایشان خواندید؟

از اول امثله تا شرح لمعه که بعضی‌ها را خصوصی خواندم و بعضی‌ها را عمومی.

خصوصیات تدریس شهید چه بود؟

یکی از خصوصیات تدریس ایشان این بود که به طلبه جدی خیلی ارج می‌نهاد و به او توجه و او را بسیار تشویق می‌کرد و جایزه‌هایی هم به طور شخصی به او می‌داد. اساتید خوبی داشتیم که یکی آقای ابوالحسین حسینی بود که خیلی معلم و مدرس خوبی بود، ولی شهید با طلبه‌ها کار می‌کرد و از آنها کار می‌کشید و درسی را که می‌داد، فردا از طلبه می‌پرسید. این خصوصیت را ما در آنجا از دیگران ندیدیم. ما از دیگر اساتید می‌خواستیم که از ما سؤال بپرسند و امتحان بگیرند، ولی آنها می‌گفتند شما خودتان یاد می‌گیرید و ما حوصله و وقت نداریم.

آیا گرایش ایشان تنها این بود که طلبه درس بخواند یا نقطه‌ای را در نظر داشت و از طلبه می‌خواست که به آن نقطه برسد؟

ایشان خیلی به درس خواندن اهمیت می‌داد. طلبه‌ها جمعه‌ها به خانه‌هایشان می‌رفتند. من خانم خیلی دور بود و در مدرسه می‌ماندم و ایشان می‌گفت بیا درس بخوانیم، ولی در عین حال که درس خواندن طلبه خیلی برایش مهم بود، اما درس اخلاق ایشان در مدرسه خیلی شهرت داشت و دعای کمیل و دعای سحر ابوحمزه ثمالی و تلاوت قرآن



محور همه درس‌هایش اخلاص بود...

«شهید عارف الحسینی در قامت یک استاد» در گفت و شنود
شاهد یاران با حجت الاسلام شیخ نذیر حسین مطهری

• درآمد

زندگی کوتاه اما پرفراز و نشیب شهید عارف الحسینی چنان با مسائل و دشواری‌های سیاسی در هم آمیخته که معمولاً وجه بارز شخصیت ایشان یعنی مقام استادی نادیده گرفته می‌شود. این گفتگوی صمیمی سرشار از شیوه‌های تدریس و سلوک شهید در مقام یک استاد است.



ریش داشت و سخنرانی کرد! با اهل تسنن رفتارش خیلی خوب بود، ولی در برائت از مشرکین، وهابی‌ها علیه ایشان کار کردند که باعث شهادتش شد. ایشان در پاکستان کنفرانسی منعقد کرده بود که مکه باید برای همه مسلمانان آزاد باشد و این هم حساسیت وهابی‌ها را بیشتر کرد.

سید در مقام قیادت، چقدر توانست وضعیت فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی شیعیان را ارتقا بدهد؟

ایشان زیاد فرصت پیدا نکرد که آن طور که باید بهبود بدهد، کار کند، ولی بنیان کارها را گذاشت.

بریزد که همه شرمند شدند. پدر من گفت بقیه سید هستند و من نیستم. اجازه بدهید من آب بریزم. سید خیلی ناراحت شد و گفت: این چه حرفی است که می‌زنید؟ شما مهمان من هستید. من وظیفه دارم این کار را بکنم. مگر امیرالمؤمنین (ع) خودشان روی دست مهمانشان آب نمی‌ریختند؟ من که بالاتر از ایشان نیستم. پدرم می‌گفت: از بس که از این کار سید خجالت کشیدیم، اصلاً نفهمیدیم شام چه خوردیم. زندگی ایشان به این شکل بود.

از وقتی به قم آمدید دیگر نتوانستید ایشان را ببینید؟

چرا، یک بار رفته و ایشان را دیدم و به حکم ایشان یک سال در مدرسه ماندم و بارهای متعدد همراه ایشان بودم. در مدرسه عسکریه به حکم ایشان درس می‌دادم. خاطرات زیادی هم از همراهی ایشان دارم. من در آنجا ازدواج کردم و ایشان تشریف آورد و نکاح را خواند و به من کمک کرد و توسط راننده خودش ۷۰۰۰ روپیه به من پول داد. من آمدم به قم. حقوقی که ماهانه به ما می‌دادند ۲۰۰۰ روپیه بود. من خیال کردم پیش از وقت حقوق را داده و خیال کردم حقوق خودم است. بعد به آقای سید جواد گفته بود که به او بگوئید حقوقش پیش من است. یک سال آنجا بودیم و بعد ایشان تشریف آورد اینجا به قم و در مدرسه حجتیه سخنرانی داشت. ایشان خیلی صراحت داشت و می‌گفت شما طلبه‌ها باید درس بخوانید. دو سال که اینجا می‌مانید برمی‌گردید پاکستان. می‌پرسم چرا آمده‌اید؟ می‌گوئید می‌خواهم ازدواج بکنم. چه وقت ازدواج شماست؟ درستان را بخوانید. طلبه‌ها خندیدند و ایشان گفت: «اینجا مقام خنده نیست، مقام گریه است که یک سال از طلبگی شما نگذشته می‌گوئید می‌خواهم ازدواج کنم. شما باید روزه بگیرید، خودداری کنید و درس بخوانید.» ایشان داشت می‌آمد و طلبه‌ای نماز می‌خواند. ایشان عصبانی شد و گفت: «نماز را باید سر وقت بخوانید. الان وقت نماز است؟»

هنگام شهادت سید شما در ایران بودید. خبر را چگونه دریافت کردید؟

وقت صبح بود و از رادیو شنیدم (نمی‌تواند جلوی گریستن خود را بگیرد). نتوانستم برای تشییع ایشان به پاکستان بروم. امکانش برابم فراهم نبود.

بعد از گذشت ۲۰ سال از شهادت سید، چقدر آثار ایشان در پاکستان باقی مانده است؟

آثار ایشان بعد از شهادتش خیلی خوب و عالی بود. کسانی که ایشان را قبول نداشتند، این شهادت بسیار روی آنها تأثیر گذاشت و «نهضت جعفری» هم خیلی فعال بود. آقای ساجد علی نقوی آدم بزرگواری است و بعد از ایشان به رهبری انتخاب شد و مدتی هم «نهضت جعفری» پیشرفت کرد. بعد اختلافات و مشکلاتی پیش آمد که هنوز هم هست. ■

مثلاً در پیشاور، شیعه کم و متفرق است و زیاد در یک جا متمرکز نیستند. ایشان برنامه‌اش این بود که وقتی برای مدرسه در بیرون از شهر که زمین زیاد بود، زمین وسیعی بخرد مدرسه ایجاد کند که شیعه‌ها در آنجا زیاد شوند و سکونت و تجمع کنند. ایشان از این برنامه‌ها برای همه جا داشت، ولی فرصت نشد و کار به پایان نرسید.

بعد از ایشان کار ادامه پیدا نکرد؟

یک مقدار شد. در پیشاور به خاطر مدرسه، عده‌ای شیعه گرد آن جمع شده‌اند. در خود شهر پیشاور هم جایی که شیعه این طور مجتمع باشد، نیست.

اشاره کردید که به منزل سید هم رفت و آمد داشتید. ایشان از لحاظ شخصی چگونه زندگی می‌کرد؟

زندگی بسیار ساده‌ای داشت. در مدرسه غذا تهیه می‌شد، ولی ایشان از منزل غذا می‌آورد.

چرا؟

ایشان حتی مهمان هم که در مدرسه برایش می‌آمد، به آشپزخانه مدرسه نمی‌گفت برایشان چای بیاورد و از هتلی در آن نزدیکی بود می‌گفت چای بیاورند. ما سؤال

رفتارش با علمای اهل سنت خیلی خوب بود. گاهی اوقات آنها را دعوت می‌کرد و با هم مناظره‌ای خصوصی داشتند. واقعه برائت از مشرکین که در حج پیش آمد و ایشان در تظاهرات شرکت کردند، حساسیت وهابی‌ها روی ایشان زیاد شد. در پاکستان کنفرانسی منعقد کرده بود که مکه باید برای همه مسلمانان آزاد باشد و این هم حساسیت وهابی‌ها را بیشتر کرد.

نمی‌کردیم که چرا از آشپزخانه چای نمی‌گیرید. غذای ایشان خیلی ساده و اکثراً عدسی بود که ما به آن می‌گوئیم دال. ما هم که به خانه‌شان می‌رفتیم، همین غذا را به ما می‌داد. منزلش خادم نداشت و خودش خدمت می‌کرد. یادم هست ایشان از حج تشریف آورده بود و پدر من و چند نفر دیگر برای مبارکباد حج آمدند. بنا بود شب بمانند و یک گوسفند هم آورده بودند. منزل ایشان خیلی کوچک و تنگ بود. ما نیز یک اتاق بیشتر نداشتیم. ایشان حتی در مدرسه هم برای آنها غذا تهیه نکرد، بلکه در همان خانه کوچک شام تهیه کرد. ما هم برای شام به خانه ایشان رفتیم. در منطقه ما خیلی به یک فرد سید احترام می‌گذارند. قبل از غذا رسم است که همه دستشان را می‌شویند. ایشان می‌خواست روی دست بقیه آب

داشت. من وقتی یاد اخلاص ایشان می‌افتم، اشک از دیدگانم جاری می‌شود. ایشان آن قدر به من احسان کرده که هر وقت یادش می‌کنم می‌گویم «لتراب مقدمه الفداء». اگر ایشان نبود که شرایط مدرسه طوری نبود که مرا قبول کنند.

یادم هست من در درس حاشیه تنها بودم. در مقابل من پنج شش نفر دیگر بودند. یک روز نوبت من بود، ولی آنها گفتند ما باید درس بگیریم، من گفتم نوبت من است. آقا فرمودند شما بنشین من به اینها درس بدهم، بعد تو درس بگیر. یک روز دیگر باز این طور شد و آنها باز نوبت مرا گرفتند. من بلند شدم و به حجره برگشتم. یکی از برادرهایی که الان اینجا هست، آقای احمد حسینی آمد و گفت بیا درس و یک لیخندی هم به من زد که یعنی نوبت تو را گرفتند. من گفتم نمی‌آیم و همان جا نشستم و گفتم امروز من درس نمی‌خوانم. چند دقیقه گذشت، خود شهید آمد و در را زد. من تصورم را هم نمی‌کردم که ایشان خودش بیاید. گفتم بغرمائید. در که باز شد و دیدم ایشان است، خیلی خجالت کشیدم. ایشان آمد و کنار من نشست و گفت کتاب را بگیر و در حجره من به من درس داد. مثل پدر و حتی بالاتر از پدر، به ما مهربان بود. هرگز این برخورد ایشان از یادم نمی‌رود.

مشکلات ایشان در مقام رهبری پاکستان چه بود؟

مشکلی که ایشان داشت و خود ایشان می‌فرمود، همانی بود که امام فرموده بود که رنجی که من از متحجرها می‌کشم، از دست دشمنان اسلام نکشیدم. همین مشکل هم برای ایشان بود. می‌فرمود ما باید سه سال برای شیعه‌ها کار می‌کردیم، درحالی که و قتمان به این گذشت که ثابت کنیم شیعه هستیم! دائماً در معرض تهمت و شایعه بود که از اینجا پول می‌گیرد، به آنجا وابسته است.

چرا به ایشان نسبت وهابی‌گری می‌دادند؟

اینها یک مسائل سیاسی بود. در پاکستان دو نوع طرز تفکر بود. علمای لکهنو سخنران و مداح قوی بودند. اینها فقط فضائل اهل بیت (ع) را می‌خواندند و گاهی هم مطالب و مسائل نادرستی را به ائمه نسبت می‌دادند و اصلاً نماز و روزه و عبادت، مورد توجهشان نبود. الان عده زیادیشان منقرض شده‌اند. علمای قم و نجف به تقوا و دیانت و پرهیز و دین اهمیت می‌دادند و شرایط منبر را می‌گفتند و اینکه کسی که به منبر می‌رود، خودش باید درست عمل کند و به چیزهایی که می‌گوید معتقد باشد، آقای محمد حسین اکو از علمای نجف، علیه این سخنرانی‌ها بود که عملشان خلاف مذهب است و در آنجا به آنها ذاکرین می‌گویند. ارتباط شهید با این علما بود، به همین خاطر به آقای محمد حسین نجفی هم که همراه ایشان بود می‌گفتند که وهابی هستی. ایشان عالم متقی و خوبی است و کتاب‌های زیادی هم نوشته، ولی آنها از این جور علما که شرایط تقوا و پرهیز را مطرح می‌کنند، ضرر دارند و به همین دلیل به آنها لقب وهابی می‌دهند.

اتفاقا یکی از مشکلات سید در رهبری، همین مسئله سلفی‌ها بود، مشکلی که خود مردم پاکستان هم گرفتارش بوده‌اند و هنوز هم هستند. موقف سید شهید در برابر اینها چه بود و با مشکلاتی که اینها ایجاد می‌کردند، چگونه مواجه می‌شد؟

ایشان رفتارش با علمای اهل سنت خیلی خوب بود. گاهی اوقات آنها را دعوت می‌کرد و با هم مناظره‌ای خصوصی داشتند. واقعه برائت از مشرکین که در حج پیش آمد و ایشان در تظاهرات شرکت کردند، حساسیت وهابی‌ها روی ایشان زیاد شد. چهره‌اش هم با آن ریش بلند، کاملاً مشخص بود و ایشان را که می‌دیدند به کنایه می‌گفتند خب دیگر! ایشان مسلمان است. یک بار در کوهات که شهری مرکزی است و در اربعین امام حسین (ع) علمای زیادی جمع می‌شدند و سخنرانی می‌کنند، ایشان هم سخنرانی کوتاهی کرده بود و یکی از اهل تسنن می‌گفت یکی را دیدیم که مسلمان بود و

دغدغه‌اش وحدت مسلمین بود...

«شهید عارف الحسینی و مذاهب اسلامی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت الاسلام ثواب علی حیدری

• درآمد

حفظ وحدت فرقه‌های مختلف اسلامی به‌ویژه تسنن و تشیع، آن هم در محیط ملتهب کشوری چون پاکستان که پیروان وهابیت با صرف میلیون‌ها دلار پیوسته در پی آتش‌افروزی و دامن زدن به اختلافات این دو گروه هستند، کاری است بس سترگ که شهید بزرگوار به‌خوبی از عهده آن برآمد و چه بسا بخش اعظم انگیزه شهادت او، همین تلاش مستمر در جهت ایجاد وحدت بین مسلمین بود که بی‌تردید، در صورت تحقق، موجبات سقوط نیروهای کفر را فراهم خواهد کرد.

از کی و چگونه با شهید آشنا شدید؟

آشنائی ما با مرحوم رهبر شهید شیعیان پاکستان، حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین سید عارف حسین الحسینی از سال ۱۹۸۲ به بعد بود که ایشان علیه دولت، یک نهضت حسینی را آغاز کرد و خودش هم به اسارت نیروهای حکومتی درآمد. جالب اینکه بعد از ۲۳ روز نهضت، وقتی دولت به مطالبات مردم تمکین و آنها را تأمین کرد، ایشان باز هم نخواست از زندان بیرون بیاید و فرمود: «من کلاس درس را در زندان شروع کرده‌ام و تا این تمام نشود از زندان بیرون نمی‌آیم!» اوج نهضت حسینی در شهر پاراچنار بود. البته من قبل از سال ۱۹۸۲ با شخصیت و عظمت و رهبری ایشان آشنا بودم، ولی بعد از آن بود که آشنائی ما بیشتر شد.

ظاهراً نسبت خانوادگی هم با ایشان داشته‌اید. پدرتان از شخصیت ایشان چه تحلیلی داشتند و در چه عرصه‌هایی با ایشان همکاری می‌کردند؟

پدرم، مرحوم سید فضل علی شاه از زمان نجف اشرف با شهید «رضوان‌الله تعالی علیه» آشنا بودند. در زمان حسن البکر «لعن‌الله علیه»، غیر عراقی‌ها را از نجف اخراج کردند. شهید، هم‌قبیله امام بود. پدرمان از شهید عارف الحسینی در خانه بسیار تعریف می‌کرد و از زهد و تقوا و منکسرالمزاجی و اخلاق خوش ایشان می‌گفت. اگر کسی یک بار شهید را زیارت می‌کرد، مشتاق ایشان می‌شد. هم هیبت داشت هم الفت و انس، حتی با کودکان. ما آن موقع کودک بودیم و در عین حال که بسیار ایشان را دوست داشتیم، اما از هیبتی که داشت نمی‌توانستیم شرط ادب و احترام را نگه نداریم. هر وقت ایشان را می‌دیدیم، مشتاق می‌شدیم که دوباره زیارتشان کنیم.

در چه عرصه‌هایی به شهید نزدیک شدید و بیشتر به ویژگی‌های شخصیتی ایشان پی بردید؟

زمانی که در دوره راهنمایی بودیم، جشن پیروزی انقلاب از اول فوریه (بهمن) تا ۱۱ روز ادامه داشت و برپاکننده این جشن، در واقع سید بزرگوار بود و ما می‌رفتیم و در مراسم سخنرانی‌ها شرکت می‌کردیم. بعدها هم چون در سازمان دانشجویان امامیه بودیم و این سازمان، همراه با دانشجویان در هر دوره راهنمایی و دبیرستانی شعبه‌ای دارد و دانش‌آموزان هم جزو این سازمان محسوب می‌شوند؛ بیشتر همکاران شهید حسینی بین جوان‌ها بودند، لذا طبیعتاً ما هم در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی و باقی مراسم شرکت می‌کردیم و در فعالیت‌های فرهنگی و تربیتی و دینی که در آنجا برگزار



می‌شد، بودیم. اینها قبل از قیادت شهید حسینی بود. بعد از آن هم به منزل ایشان در پیشاور می‌رفتیم. زمانی که می‌خواستیم در شهر لاهور در کنگره ۳۰ روزه‌ای که هر سال برگزار می‌شد، شرکت کنیم و سازمان دانشجویان امامیه هم شرکت می‌کرد، طبیعتاً به منزل ایشان می‌آمدیم. ایشان توصیه‌ها و نصیحت‌هایی می‌کرد و بعد ما روانه لاهور می‌شدیم. یادم هست یک دفعه می‌خواستیم به لاهور برویم، اول خدمت ایشان رفتیم. آن زمان من معین شدم که در سخنرانی شرکت کنم و یادم هست که همان شب که مهمان ایشان بودیم جهت تشویق من به من هدیه‌ای هم دادند و در آن جلسه نام پدرم را بردند و گفتند که می‌خواهیم به فرزند فضل علی شاه هدیه‌ای را تقدیم کنیم. جوان‌ها را همیشه تشویق می‌کردند که در این گونه مراسم شرکت کنند. از نظر آشنائی فکری که قبلاً به ایشان انس داشتیم و عاشقش

آخرین جلسه‌ای که ایشان به شهر پاراچنار آمده بود و چند روز قبل از شهادتش بود، جلسه جشن عید غدیر بود که در این جشن هم ایشان علمای اهل تسنن را همراه خود آورده بود. قبلاً چنین چیزی امکان نداشت، اما شهید به‌قدری نفوذ داشت و بعضی از آنها به‌قدری با سید انس گرفته بودند و به‌او علاقه داشتند که در مراسم عید غدیر هم آمده بودند!

بودیم، ولی آشنائی مکتبی ما از سازمان دانشجویان امامیه شروع شد.

ویژگی‌های شخصیتی شهید چه بود. ایشان چگونه توانست در فضای ملتهب پاکستان، در مقام قائد، با موفقیت عمل کند؟

فکر می‌کنم چون رهبری ایشان دینی بود، تعهد ایشان نسبت به دین و ارکان دین و مظاهر دین، تعهد ایشان نسبت به امام و مرجعیت شیعه باعث شده بود که در جامعه پرتشنج پاکستان، به عنوان یک رهبر پرکار و موفق ظاهر شود و

نهضتی را مدیریت کند که قبل از رهبری ایشان پراکنده شده بود و دیگر چیزی از آن باقی نمانده بود، ولی ایشان با وجود اینکه سن و سال کمی داشت و وقتی به رهبری رسید ۳۸ سال بیشتر نداشت و از لحاظ علمی هم علمای برتری از ایشان در پاکستان وجود داشتند که از لحاظ نفوذ در جامعه، علمای موفقی هم بودند، ولی ایشان چون خلوص و تدین بسیار بالایی داشت، همان علمای بزرگ از ایشان درخواست کردند که ریاست نهضت جعفری را به عهده بگیرد. حتی زمانی که ایشان در کنگره عمومی نهضت جعفری برای تعیین رهبر شرکت کرده بود، هرچه علما اصرار کردند، ایشان قبول نمی‌کرد، ولی در «بهکر» در حسینیّه بزرگی به نام «قصر زینب»، مرحوم صفدر حسین نجفی «رحمه‌الله علیه» که از علمای بزرگ و برجسته پاکستان و اولین مؤسس حوزه علمیه دینی به نام «جامع‌المنتظر» در شهر لاهور بود، شهید را به ضریح سیده زینب «س» آورد و به وجود مبارک حضرت زینب «س» قسم داد که ایشان رهبری شیعیان پاکستان را به عهده بگیرد و آن موقع بود که ایشان قبول کرد. خلاصه اینکه تعهد دینی، اخلاص و تدین ایشان موجب شد که نهضت را به‌طور احسن رهبری کند.

نوع ارتباط و تعامل ایشان با سایر طوائف مذهبی و عشیره‌ای پاکستان به چه شکل بود و چگونه توانست آنها را با خود همراه یا حداقل از مضار آنها نسبت به شیعیان کم کند؟

زمانی که ایشان رهبری شیعیان پاکستان را به عهده گرفت، در ایران جنگ به وقوع پیوسته بود و استعمار و استکبار جهانی هم می‌خواستند که بین شیعیان و اهل تسنن تفرقه بیشتری بیندازند تا آنها به فکر خودشان باشند و به فکر ایران و عراق نباشند، لذا اوضاع پرتشنج و پریچ و خمی بود. همراه با درگیری ایران و عراق، جهاد افغانستان هم ادامه داشت و به اوج خود رسیده و تبعات و آثار نامالیمی هم بر جامعه

است نه عشایری. اینها قبیله، اما ساکن هستند. این منطقه با اینکه دارای هزاران سکنه شیعه بود، فقط یک مسجد داشت و در آن هم چوب زمستانی گذاشته بودند، اما شهید برای ارتقای فرهنگی آن منطقه کاری کرد که الان دهها طلبه آن منطقه دارند درس می خوانند. ایشان مدرسه بزرگی به نام «انوار المدارس» را در آنجا تاسیس کرد، مسجد جامع بزرگی را در آنجا بنا نهاد. در مناطق مستضعف ایالت سرحد پاکستان و جاهای دیگر مساجدی را تاسیس کرد. قبل از شهید ممکن بود کسی دعای کمیل را در منزل قرائت کند، ولی اینکه جوانها بیایند و در مسجد جمع بشوند و دسته جمعی دعای کمیل بخوانند، اصلاً رواج نداشت. شهید «رضوان الله تعالی علیه» توانست خواندن دسته جمعی دعای کمیل را فرهنگ مردم کند و در بسیاری از مناطق پاکستان، از مناره های مساجد و حسینیه ها در شب های جمعه صدای دعای کمیل شنیده می شود.

ایشان مدارس بسیاری را تاسیس کرد. در شهر پشاور پاکستان که مرکز ایالت سرحد پاکستان است و تقاضای حوزه علمیه داشت و هیچ کس قبل از شهید به فکر این مسئله نبود، الحمدلله شهید توانست مدرسه بزرگی به نام «جامعه المعارف الاسلامیه» را تاسیس کند که در همان مدرسه هم متاسفانه به شهادت رسید. علاوه بر این، ایشان به تربیت جوانان بسیار ارزش می نهاد و من یادم هست که ایشان از شهر پاراچنار که جاده های مشکل ساز دارد و حدود ۱۸۰ کیلومتر است، هر شب به شهر پشاور می آمد و به دانشگاه می رفت و به دانشجویان درس اخلاق می داد؛ یعنی این قدر به جوانها و فرهنگ تشیع ارج می نهاد و علاقه داشت و اصلاً فرهنگ تشیع را متحول کرد.

ایشان در طی ۴ سال قیادت، با مسائل متعددی دست به گریبان بود و متاسفانه برای وضعیت اقتصادی شیعیان گمان نمی کنم توانسته باشد کار چندان زیادی بکند. البته در مورد فرهنگ شیعیان بسیار موفق بود و مدارس دینی و مساجد و حسینیه ها و مراکز دینی و فرهنگی بسیاری را بنا نهاد و هزاران جوان که قبل از شهید شاید اصلاً اسم دین و مکتب را هم نشنیده بودند، به خواست خدا و نتیجه زحمات شهید الان هدایت و متدین شده اند. بسیاری از جوانان، مهندس و دکتر بودند، اما آن رشته ها را ترک کردند و آمدند و طلبه شدند. خود من مهندسی می خواندم و اگر شهید حسینی نبود، معلوم نیست الان کجا رفته بودم، ولی این از الطاف ایشان بود. یکی از کارهای فرهنگی شهید این بود که دنبال دانشجویان بود که ببیند چه کسی استعداد این کار را دارد و او را به حوزه بیاورد.

شهید از مروجین تفکر امام در پاکستان بودند. شما از آنچه که شهید از پیشینه مبارزاتی و تفکر امام نقل می کردند چه خاطراتی دارید؟ همچنین از تلاش های ایشان برای جا انداختن مرجعیت امام در پاکستان چه می دانید؟

بعد از انقلاب، زمانی که مرجعیت امام به اوج خود رسید، در پاکستان مرجع دیگری طرفداران بیشتری داشت. البته بعد از آمدن شهید به صحنه و آغاز قیادت ایشان، فضای مرجعیت شیعه عوض شد و ایشان هر جا که می رفت با تعبیراتی از امام یاد می کرد که مخاطب بلافاصله متوجه می شد که شهید چه علاقه وافری نسبت به ایشان دارد. از تعبیری چون امام عظیم الشان و نایب امام زمان (عج) از ایشان یاد می کرد، اما با وجود اینکه در همه جا مروج مرجعیت بود و از اصل مرجعیت دفاع و آن را ترویج می کرد، ولی در کنار آن از مرجعیت و اعلمیت امام راحل نیز یاد می کرد و لذا جوانها و طرفداران شهید، مقلد امام «رحمه الله علیه» شدند و فضای جدید و عجیبی در پاکستان به وجود آمد. جامعه ایران و پاکستان از لحاظ مرجعیت فرق می کند و مردم بیشتر دنبال زندگی خودشان هستند و به مرجعیت خیلی کاری ندارند، ولی عظمتی که شهید نسبت به امام به وجود آورد، باعث شد

شیعیان پاکستان با این پدیده چگونه بود؟

سلفی ها که مشکل جدی برای پاکستان محسوب می شوند، در زمان رهبری ایشان در سال ۱۹۸۶ میلادی در شهر لاهور پاکستان بیش از ۱۰۰ حسینیه را آتش زدند و این یکی از کارهای عجیب است، چون در پاکستان سابقه آن چنانی نداشت که حسینیه ها را ناگهان در چنین ابعاد وسیعی آتش بزنند. ۵ تا از این حسینیه ها در شهر پاراچنار بود. درگیری آغاز شد و آنها شهر پاراچنار را از شیعیان تخلیه و شهر مندیگو را تصرف کردند. سلفی ها در زمان رهبری ایشان، به شدت دنبال درگیری و تشنج بودند و منافع استکبار جهانی را تمکین و تأمین می کردند، ولی شهید در عین حال که پایبند دین و اصول خود بود، بحمدالله توانست با آنها هم تعامل داشته باشد و آنها را به گردهمایی هایی چون سمینار حج دعوت کند و یا در مراسم روز جهانی قدس که به تبعیت از انقلاب اسلامی ایران و امام راحل انجام می شد، شهید به مدارس آنها می رفت و آنها را به مدرسه شان دعوت می کرد و در سخنرانی ها هم علیه هیچ فرقه ای سخنی نمی گفت. پیوسته از تشیع و مکتب دفاع می کرد، ولی مزاحم دیگران نمی شد. این هم از ویژگی های شهید بود. حتماً استحضار دارید که جامعه پاکستانی بیشترشان همان مداحان و ذاکرین معروف



پاکستان گذاشته بود. به رغم این اوضاع آشفته و پر تشنج، ایشان در همه جا به تبعیت از امام راحل، دم از وحدت مسلمین می زد.

آخرین جلسه ای که ایشان به شهر پاراچنار آمده بود و چند روز قبل از شهادتش بود، جلسه جشن عید غدیر بود که در این جشن هم ایشان علمای اهل تسنن را همراه خود آورده بود. قبلاً چنین چیزی امکان نداشت، اما شهید به قدری نفوذ داشت و بعضی از آنها به قدری با سید انس گرفته بودند و به او علاقه داشتند که در مراسم عید غدیر هم آمده بودند! ایشان هر جا که می رفت، علمای اهل تسنن را دعوت می کرد و در عین حال که به مذهب تشیع و اصول آن سخت پایبند بود، اما با علمای اهل تسنن و دیگر فرقه ها هم تعامل داشت و این باعث شده بود که آنها در سوگ و فراق آقا با ما شریک باشند و در مراسم تشییع شرکت کنند و حتی در شهر پاراچنار که همیشه بین شیعیان و وهابی ها درگیری وجود دارد، ولی آنها از شهادت ایشان به قدری متأثر بودند که در تشییع جنازه هم آمده بودند!

ایشان ظرفیت و وسعت فکری عجیبی داشت و آن فکر را به یک مذهب و طایفه خاصی منحصر نکرده بود و متوجه مشکلات عالم اسلام بود و آنها را درک می کرد، به همین دلیل با آنکه جهاد افغانستان، جهاد اهل تسنن بود، اشتیاق فراوانی داشت که به آنجا برود و در کنار مجاهدین افغان بجنگد و معاون و مددکار آنها باشد و لذا فکر می کنم شهید در این عرصه هم موفق بود و توانست عده ای از علمای برجسته اهل تسنن را با خود همراه کند تا آنها هم بیایند و در کنار ایشان راجع به وحدت مسلمین فکر کنند و الحمدلله شهید در این زمینه موفق بوده است.

سلفی های پاکستان همواره مشکل دیروز و امروز پاکستان بوده اند و علی الخصوص برای شیعیان به صورت یک معضل و مشکل درآمده اند. مواجعه شهید در مقام رهبری

ایشان هر جا که می رفت، علمای اهل تسنن را دعوت می کرد و در عین حال که به مذهب تشیع و اصول آن سخت پایبند بود، اما با علمای اهل تسنن و دیگر فرقه ها تعامل داشت و این باعث شده بود که آنها در سوگ و فراق آقا با ما شریک باشند و در مراسم تشییع شرکت کنند و حتی در شهر پاراچنار که همیشه بین شیعیان و وهابی ها درگیری وجود دارد، ولی آنها از شهادت ایشان به قدری متأثر بودند که در تشییع جنازه هم آمده بودند!

هستند. اینها کارشان بیشتر با مذاهب دیگر است و به آنها طعنه می زنند و دشنام می دهند، ولی وجود شهید از این عیوب مستثنی بود و فکرش ورای این حرف ها بود.

اشاره کردید که سید شهید توانست در دوره رهبری خود هویت جدیدی به شیعیان پاکستان بدهد و آنها را منسجم کند. اقدامات عمرانی ایشان را چه از جنبه علمی و تربیت افراد و چه از نظر عملی و تاسیس موسسات و بنیادهایی که وضعیت شیعیان را از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بهتر کرد، شرح دهید.

منطقه ای داریم به نام اروگری اجنسی که منطقه ای قبائلی

آن قدر مظلوم بود که گفته می‌شد ایشان منکر «یا علی مدد» است، منکر عزاداری سیدالشهداء است، لذا شهید سخنرانی ای ایراد کرد و قول مشهورش در آن سخنرانی این است که: «مثل ماهی که بدون آب زنده نمی‌ماند، ما هم بدون حضرت علی(ع) زنده نمی‌مانیم. عزاداری سیدالشهداء(ع)، شاهرگ حیات ماست.»

که فضا عوض شود و مردم بیشتر دنبال این راه آمدند و از امام تبعیت نمودند. یادم هست وقتی شهید به جلسه‌ای می‌رفت و سخنرانی می‌کرد، دو تا مطلب را می‌گفت، یکی اینکه شما مردم انس با اهل بیت دارید و استقبال شما از من به خاطر اهل بیت(ع) است. ثانیاً این حرف را گوشزد مردم می‌کرد که برای امام، برای آقا دعا کنید و برای ایشان شعار بدهید.

در مقطعی که شهید عارف‌الحسینی مرجعیت امام را ترویج می‌کرد، در عین حال با ضیاءالحق اختلافاتی داشت و در واقع رابطه آنها حسنه نبود. از آن طرف جمهوری اسلامی، هم به خاطر اقتضائات همجواری با پاکستان و هم شرایط جنگ، در آن زمان با دولت ضیاءالحق رابطه خوبی داشت. مقام معظم رهبری که در آن زمان در مقام ریاست جمهوری به پاکستان آمدند، هم دولت و هم مردم پاکستان استقبال عجیبی از ایشان کردند. شهید این دو مسئله را چگونه با هم جمع می‌کرد؟

واقعیت این است زمانی که آقا به پاکستان تشریف آوردند، ضیاءالحق از شهید خواسته بود که هنگام استقبال از ایشان، در کنار او باشند، ولی شهید در عین حال که بین مردم بود، قبول نکرد کنار ضیاءالحق بایستد، چون او را مروج سلفی‌گری در پاکستان و دشمن درجه یک شیعیان پاکستان می‌دانست. متأسفانه در دولت ضیاءالحق مشکلاتی که الان دامنگیر پاکستان هست، به وجود آمدند و القاعده، آژانس‌های امنیتی و ارتش پاکستان به سرکردگی سرگرد عامر و آقای امتیاز، پایه‌گذاری شدند. من شاید درک نکنم که ایشان چگونه با این تضاد کنار می‌آمد، ولی آنچه که مسلم است درگیری همیشگی ایشان با ضیاءالحق بود.

ارتباط وثیق شهید با جمهوری اسلامی و ترویج قاطع مرجعیت امام توسط ایشان، تا چه حد موجب ایجاد شوائب در مورد شهید شده بود و مخالفین چقدر این مسئله را برای حمله به شخصیت ایشان مستمسک قرار داده بودند؟

قبل از مرجعیت امام «رحمه‌الله علیه»، مردم از آقایان دیگری تقلید می‌کردند. هنگامی که ایشان به رهبری نهضت جعفریه پاکستان انتخاب شد، بین شیعیان پاکستان شائبه‌های زیادی وجود داشت که از همه مهم‌تر شائبه نهضت جعفری به ریاست آقای سید حامدعلی شاه موسوی بود. بعد از رحلت مفتی جعفر «رحمه‌الله علیه» فضائی به وجود آمده بود که متأسفانه هیچ کس رهبری نهضت را نداشت و نهضت فقط روی کاغذ بود و وجود خارجی نداشت. آقای حامدعلی شاه موسوی و برخی دیگر، تحت حمایت دولت پاکستان و آژانس‌های امنیتی پاکستان به رهبری برگزیده شدند و در رسانه‌ها هم به شدت تبلیغ شد. ایشان همکاری صمیمانه‌ای با دولت داشت. این هم از مشکلات شدید شهید بود، چون شهید از افکار ناب اسلام دفاع می‌کرد و مروج افکار امام بود.

متأسفانه در پاکستان فضایی علیه شهید به وجود آمد و حرف‌هایی زده شد که در ظرف آن ۴ سال ایشان باید تلاش می‌کرد که بگوید شیعه است. آن قدر مظلوم بود که گفته می‌شد ایشان منکر «یا علی مدد» است، منکر عزاداری

سیدالشهداء است، لذا شهید سخنرانی ای ایراد کرد و قول مشهورش در آن سخنرانی این است که: «مثل ماهی که بدون آب زنده نمی‌ماند، ما هم بدون حضرت علی(ع) زنده نمی‌مانیم. عزاداری سیدالشهداء(ع)، شاهرگ حیات ماست.» از همه مهم‌تر اقوام ایشان بودند، از جمله پسرعموی شهید به نام ژنرال جمال سید که در حکومت ضیاءالحق مقام نظامی بالائی داشت و اینها نمی‌خواستند سید به رهبری شیعیان پاکستان انتخاب شود. آنها مرجعیت را قبول نداشتند و بیشتر دنبال مرشد و مراد و مریدی و خانقاه بودند، لذا برای شهید مزاحمت‌های زیادی ایجاد کردند و افراد خانقاهی و کسانی که به این شیوه فکر، وابسته‌اند، مزاحم ایشان می‌شدند، ولی آنچه که مهم بود تفوق و برتری شهید نسبت به آقای سید حامدعلی شاه موسوی بود که به علت اخلاص و تدین شهید و نیز نمایندگی از طرف امام، زود به نتیجه رسید.

آقای موسوی نمایندگی هیچ یک از آقایان را نداشت؟

خیر، بیشتر مروج سید محمد شیرازی بود و با ایشان ارتباط داشت. مردم پاکستان به شخص شهید و نماینده امام بودندش اعتماد داشتند. عناد دشمنان شهید نسبت به ایشان، بیشتر جنبه سیاسی داشت تا جنبه دینی. جنبه سیاسی به این دلیل بود که شهید حسینی اساساً فضای پاکستان را عوض کرد. به قول سید حسن نصرالله «حفظ‌الله تعالی»: «دشمن ترس داشت که مبدا خمینی دیگری در پاکستان به وجود بیاید.» و لذا بیشتر به این جنبه پرداختند. آنها به شهید طعنه می‌زدند که وظیفه‌خوار ایران است و دارد از ایران، پول و امکانات می‌گیرد. پشت سر این قضیه هم آژانس‌های اطلاعاتی پاکستان و افرادی که جیره‌خوار بیگانگان بودند و از آنها تمکین می‌کردند، قرار داشتند و تا حدی توانسته بودند این را به عنوان یک ضعف به شهید نسبت بدهند.

از آخرین روزهای حیات شهید چه خاطره‌ای دارید؟

چهار پنج روز قبل از شهادت، ایشان به پاراچنار تشریف آوردند و چند روزی هم آنجا بودند. ملاقات‌های مختلفی با دوستان داشتند و آنها بعدها متوجه شدند که شهید حال و هوای دیگری داشت. ایشان چندین دفعه به منزل ما آمدند و ما را به زیارت خود مشرف کردند. یادم هست که ۳ روز قبل از اینکه ایشان به پیشاور برگردند و شهادتشان پیش بیاید، من به مدرسه جعفریه رفتم که ایشان قبلاً در آنجا معلم بود. شهید هبیتی داشت، هم از نظر هیکل و قد و قیافه و هم از حالت



روحانیتی که داشت. وقتی مقابلش قرار می‌گرفتیم، پاهایمان می‌لرزید، اشتیاق فراوانی هم برای دیدن ایشان داشتیم، ولی از هیبت ایشان هم به یک شکلی حساب می‌بردیم. فضای عجیبی بود. ایشان اجازه نمی‌داد کسی دستش را ببوسد، مگر بعضی از افراد روستائی که در وادی دیگری هستند. من خیلی سعی کردم دست ایشان را ببوسم، ولی نتوانستم. ایشان به من فرمود کلاس چندم هستی؟ عرض کردم سوم دبیرستان و سال بعد می‌روم دانشکده. ایشان فرمود چه می‌خواهی بشوی؟ دکتر؟ مهندس؟ معلم؟ آخرش گفت یا می‌خواهی آخوند بشوی؟ من کمی فکر کردم و گفتم نمی‌خواهم آخوند بشوم. فکر می‌کردم ایشان عصبانی شود، ولی ایشان خنده کرد. خنده‌اش هم خیلی عطفوت داشت. در همان لحظه‌ای که من با ایشان دست دادم، روزنامه‌نگارانی آمده بودند که با ایشان مصاحبه کنند و این آخرین مصاحبه شهید بود. خودش بلند شد و از اتاق بیرون آمد و فراش را که اسمش آقای خادم بود صدا زد که جای بیاورد.

یادم هست روز جمعه بود و مدرسه تعطیل بود. من داشتم از خانه بیرون می‌رفتم که مادرم صدایم کرد. دیدم دارد گریه می‌کند و حالت عجیبی دارد. گفتم چه شده؟ گفت به پدرت خبر نده. یک کسی داشت رد می‌شد، گفت در شهر اعلام شده که آقا به شهادت رسیده. من بلافاصله دویدم به شهر رفتم. همه حال عجیبی داشتند و به سر و صورت خود می‌زدند. مغازه‌ها داشتند بسته می‌شدند و مردم هم داشتند در حسینیه‌ها جمع می‌شدند. ما هم جرئت نداشتیم که به پدرمان خبر بدهیم، چون ایشان علاقه عجیبی به شهید داشت. بلافاصله به پیشاور رفتم و فهمیدیم که جنازه ایشان با هلیکوپتر به پاراچنار حمل شده است. ما هم همراه صدها هزار عزادار ایشان باز به پاراچنار برگشتیم.

در یکی دو سال پس از شهادت سید عارف‌الحسینی تصور می‌شد که این ترور، کار وهابی‌هاست، ولی نزدیکان ایشان به ضرس قاطع معتقدند که این، کار صدام بود و به خاطر حمایت ایشان از امام و انقلاب اسلامی صورت گرفت. چه شد که این ذهنیت در شما قوت پیدا کرد که این کار صدام است. آیا اسناد و مدارکی پیدا شد؟

همان‌طور که اشاره کردید اوایل تصور می‌شد که این کار وهابی‌هاست، ولی خون پاک و مقدس شهید باعث شد که همه قاتلان او برملا شوند. در پاکستان ترورهای گوناگونی صورت می‌گیرند، ولی قاتلان پیدا نمی‌شوند. ژنرال ضیاءالحق یازده سال حاکم بلامنازع پاکستان بود و کسی نمی‌داند چه کسی او را از بین برد، خانم بی‌نظیر بوتو همین‌طور، ولی خون پاک شهید بعد از چند روزی قاتلان را برملا کرد، درحالی که دولت نمی‌خواست قضایا فاش شود. استاندار ایالت سرحد، ژنرال فاضل‌الحق بود و بعد از شهادت سید، ترور شد و به هلاکت رسید، کسی حتی جرئت نمی‌کرد فکرش را بکند که قاتلین سید برملا می‌شود و همه بفهمند که آنها چه کسانی هستند، ولی همه قاتلین دستگیر شدند، از جمله کسی که همه این جریانات را برنامه‌ریزی کرده بود و نامش حاجت رضا میلانی و درجه‌دار ارشد ارتش پاکستان و از محافظین ضیاءالحق و از دفترکاران او محسوب می‌شد.

در ظرف یکی دو سال بازجوئی‌های صورت گرفت و دادگاه‌هایی تشکیل شدند و معلوم شد که این کار صدام و آژانس‌های اطلاعاتی پاکستان بود. متأسفانه قتل آقا یک قتل سیاسی بود و با وجود آنکه در دادگاه همه قاتلین سید به جنایاتشان اعتراف کردند که کدامیک گلوله زده، کدامیک پول تهیه کرده، کدامیک با ماشین رانندگی کرده، متأسفانه قاضی دادگاه به دلیل شک همه را بری‌الذمه کرد، ولی آنچه که مسلم و مهم است این است که همه قاتلین سید آشکار شدند. بعدها هم بعضی از آنها به مرگ طبیعی و بعضی‌ها هم با ترور، به جهنم واصل شدند. ■

مسلمانان خبر نداشته باشد، چگونه می‌تواند به مستضعفین و محرومین کشور خودش کمک کند؟ آن موقع ارتباطات مثل امروز نبود و امکانات بسیار اندک بود، ولی ایشان سعی داشت با همان امکانات کم، مردم را از خواب غفلت بیدار کند، چون مردم اگر بیدار و هوشیار نباشند، نمی‌توانند از حقوق خود دفاع کنند.

سید در عین حال که سعی می‌کرد گرایش به سیاست را در بین مردم ترویج کند، مروج انقلاب اسلامی ایران هم بود. نقش سید در هر چه بیشتر آشنا کردن مردم پاکستان با انقلاب و سوق دادن آنها به تفکرات امام در چه حد بود؟

یک آقائی بود به نام آقای سید علی موسوی از منطقه بلدستان. ایشان برای سخنرانی به پاراچنار آمده بود، چون در آنجا اعیاد ائمه اطهار، به‌خصوص هفدهم ربیع‌الاول و پانزدهم شعبان و غیره خیلی با هیجان برگزار می‌شود. پاراچنار شهر کوچکی است. در آن سخنرانی، ایشان گفت که پاراچنار مثل قم است. همان‌گونه که انقلاب ایران از قم شروع شد و به کل ایران و کل جهان سرایت کرد، انقلاب پاکستان هم از پاراچنار سرچشمه می‌گیرد و به کل پاکستان سرایت می‌کند.

این را در زمان سید گفتند؟

بله، ولی هنوز سید به رهبری شیعیان پاکستان منصوب نشده بود، یعنی ایشان حتی قبل از رهبری، این قدر در پاراچنار کار می‌کرد و زحمت می‌کشید و مردم را از خواب غفلت بیدار می‌کرد که یک روحانی برجسته پاکستان در یک سخنرانی این حرف را زد، یعنی خدمات سید این قدر برجسته بودند که در مدت کوتاه، کل مردم پاکستان تحت تاثیر انقلاب اسلامی قرار گرفتند.

شهید به خاطر حمایت از انقلاب اسلامی ایران، چقدر مورد مزاحمت و طعن دیگران بود؟

بدیهی است که دشمن از هر کانی علیه کسی که می‌خواهد به ضررش صحبت کند، به او ضربه می‌زند. در همان لباس روحانیت هم کسانی بودند که سید را اذیت می‌کردند و می‌خواستند جلوی بعضی از کارهایش را بگیرند، ولی سید سرسختانه می‌فرمودند من حاضرم هر بلایی را بر خود بخرم، ولی حاضر نیستم سر سوزنی از خط امام و ولایت فقیه عقب‌نشین کنم. شهید غیر از شیعیان، در میان اهل سنت هم مقامی داشت و مقبول بود. شهید آنها را هم از خواب غفلت، بیدار و متحد کرده بود. استعمار فهمید که اگر سید باقی بماند، هم برای شیعه و هم برای اهل سنت، مرد قابل اعتماد و احترامی خواهد بود و لذا عده‌ای را چه در لباس روحانیت و چه به صورت مردم عادی، علیه ایشان می‌شوراند. شهید

و نوعی سیاست‌گریزی در میان آنها وجود داشت. سید چگونه توانست آنها را به سیاست علاقمند کند؟

هنگامی که ایشان در نجف تحصیل می‌کرد، از آنجا با کارهای سیاسی امام آشنا شد و مطیع امام بود و نماز مغرب را همیشه پشت سر امام می‌خواند و از همان زمان انگیزه مبارزه با استعمار و استعمار در دلش بود. بعد به پاکستان آمد و شروع به تدریس کرد. اوایل انقلاب ما برای اینکه فیلم‌های انقلابی را نشان بدهیم، تلویزیون بزرگ و ژنراتور برق می‌بردیم، چون هنوز بعضی جاها برق نبود. مثل امروز نبود که همه ابزار، سبک و در دسترس هستند. آن موقع ما برای یک روز و یک شب می‌رفتیم

ایشان بسیار مرد باخدا و باصفائی بود و طلاب جذب ایشان می‌شدند. بسیار ساده‌زیست بود و هر چه در دل داشت، همان را بر زبان می‌آورد. نه تنها با طلاب که با مردم عادی هم همین‌طور بود. خیلی صمیمی بود و با همه دوست می‌شد. کسی که صفای باطنی داشته باشد، مردم خود به خود به او جذب می‌شوند و مثل پروانه دور شمع وجودش می‌چرخد. ایشان با همه مردم خیلی صمیمی و راحت و صاف بودند.

و ایشان امر می‌فرمود که برای مردم از انقلاب بگوئید و آنها را با انقلاب و خط امام آشنا کنید تا به این طرف روی بیاورند. ایشان هر جا که سخنرانی می‌کرد، این بیش از همه مردم می‌داد. یادم هست یک روز ماه رمضان هنگام غروب بود و ایشان در مسجد جامع پاراچنار سخنرانی می‌کرد. اوایل انقلاب بود و بنی‌صدر خیانت و فرار کرده بود. مخالفین در کشورهای دیگر می‌گفتند این چه جور مملکتی است که یک رئیس‌جمهور این قدر رای بیاورد و بعد به این آسانی او را کنار بگذارند؟ ایشان در توجیه می‌گفتند اگر شما این کار را بکنید، آن هم به این دلیل که حرفی را که شما می‌خواهید، انجام نمی‌دهد، این عیبی ندارد، ولی اگر کس دیگری این کار را بکند، عیب است؟ اگر عیب است برای شما هم هست. آخوندهای پاکستان این‌طور بودند که فقط همان درس حوزه را می‌خواندند و به کارهای دیگر کار نداشتند، اما ایشان دید وسیعی داشت و جهان‌دگرایی را معرفی می‌کرد و می‌گفت مادام که انسان از اوضاع دنیا و سایر

از کی و چگونه با شهید عارف‌الحسینی آشنا شدید؟
از اوایل طلبگی که ایشان در مدرسه جعفری تدریس می‌کردند، از محضر شریف ایشان استفاده کردم و از همان ابتدای کار، یعنی ضرب ضریب شاگرد ایشان بودیم.

شیوه شاگردپوری ایشان چگونه بود؟
شیوه تدریستان بسیار شیوا، ساده، صمیمی و رسا و شیرین و توأم با اخلاص بود.

ارتباطشان با طلاب چگونه بود و آنها را چگونه جذب می‌کردند؟

ایشان بسیار مرد باخدا و باصفائی بود و طلاب جذب ایشان می‌شدند. بسیار ساده‌زیست بود و هر چه در دل داشت، همان را بر زبان می‌آورد. نه تنها با طلاب که با مردم عادی هم همین‌طور بود. خیلی صمیمی بود و با همه دوست می‌شد. کسی که صفای باطنی داشته باشد، مردم خود به خود به او جذب می‌شوند و مثل پروانه دور شمع وجودش می‌چرخد. ایشان با همه مردم خیلی صمیمی و راحت و صاف بودند.

با توجه به نگاهی که در پاکستان به روحانیت شیعه وجود دارد، ایشان تا چه حد توانست جوانان را برای پیوستن به سلک روحانیت جذب کند؟

زمانی که ما از محضر ایشان استفاده می‌کردیم و پیش ایشان درس می‌خواندیم، بعضی وقت‌ها ایشان از شهر پاراچنار تا پیشاور که حدود ۵۵۰ کیلومتر فاصله دارد، فقط برای شرکت در یک جلسه، با آن ماشین‌های قراضه ۳۰ سال قبل تشریف می‌برد. بعد به من می‌گفت: «آقا اصغر! برو صندلی جلوی ماشین جی.تی.اس را براریم بگیر.» جی.تی.اس ماشین‌های دولتی بودند. ایشان چون پاها و قد بلندی داشت، در آنجا راحت‌تر بود. ایشان حتی قبول نمی‌کرد کسی که روی آن صندلی بود، بلند شود و جایش را با ایشان عوض کند و از قبل می‌گفت برو آن صندلی را برای من بگیر. ایشان برای شرکت در یک جلسه، این فاصله طولانی را می‌رفت و مردم که صمیمیت و اخلاص ایشان را می‌دیدند، دورش جمع می‌شدند و علاقه پیدا می‌کردند که در درش شرکت کنند. حتی عده‌ای بودند که می‌خواستند دکتر و مهندس شوند و درس‌هایشان را در دانشگاه‌های دولتی رها کردند و آمدند و طلبه شدند. به خاطر عشقی که ایشان به اسلام و امام و انقلاب داشت و به خاطر صمیمیتی که داشت، مردم خیلی زود جذب ایشان می‌شدند. یک نفر از مخالفین سرسخت ایشان بود، یکی دو بار که در پیشاور با ایشان ملاقات کرد، از نزدیک‌ترین مدافعان ایشان شد.

روحانیون پاکستان چندان گرایشی به مسائل سیاسی نداشتند

ساده زیست، متواضع و مهمان‌نواز بود...

■ «سلوک فردی و اجتماعی شهید عرف‌الحسینی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت‌الاسلام محمد اصغر رجائی

• درآمد

سلوک فردی و حسن خلق رهبران انقلابی در پیشبرد اهداف آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و شهید عارف‌الحسینی در پرتو همین صفات حسنه بود که توانست به رغم نامساعد بودن شرایط اجتماعی پاکستان، بر سرنوشت و نگرش شیعیان آنجا تاثیرات عمیقی بگذارد.



مختصری به مقام رفیعی برساند و کاری کند که شیعیان ایران، لبنان و سایر نقاط جهان، شیعیان پاکستان را بشناسند و درک کنند. زمانی که اسرائیل به لبنان و یا شوروی به افغانستان حمله کرد، ایشان خیلی سریع مسلمانان پاکستان را در جریان واقعت امور قرار داد و آنها را مطلع کرد. **موقف ایشان در برابر سلفی‌های پاکستان چگونه بود که در عین حال که به آنها نزدیک می‌شد، مانع از توسعه‌شان در پاکستان بشود؟**

هر کس هر مذهب و مسلکی که داشت، سید سعی می‌کرد او را به خود نزدیک کند. اگر راهش غلط است و اشتباه می‌رود، این را به او تفهیم کند و از حقایق مطلع کند. اولین مرحله کار ایشان این بود. اگر می‌توانست آنها را قانع کند که از کارهای انحرافی دست بردارند که هیچ، وگرنه با استدلال و منطق با آنها مباحثه می‌کرد. در هر حال سید سعی داشت آنها را با خود جمع کند، ولی اگر به این نتیجه می‌رسید که قصد اصلاح شدن ندارند و می‌خواهند به راه کج خود ادامه بدهند، قاطعانه با آنها برخورد می‌کرد. آغوش سید به روی همه باز بود، ولی در مواردی که شیوه‌های علمی و منطقی به نتیجه نمی‌رسید، قاطعانه در برابر آنها می‌ایستاد. ایشان می‌فرمود که وهابیت غیر از تسنن است و اینها با هم فرق دارند. اهل سنت، وهابیت را قبول ندارد و بالعکس. اولین کسانی که علیه وهابیت، کتاب نوشته بودند، اهل تسنن بودند و حتی عبدالوهاب از برادران دینی سید، کتابی علیه وهابیت نوشتند. ایشان این روش را داشتند که هر کس را با هر مسلکی چه شیعه چه اهل تسنن با آغوش باز می‌پذیرفتند و اگر کج و اشتباه می‌رود، با موعظه و نصیحت و بحث، راه درست را به او بفهماند، ولی اگر هیچ کار دیگری کارگر نبود، قاطعانه و محکم روبروی آنها می‌ایستاد و از مواضع خود صمیمانه دفاع می‌کرد.

آخرین خاطره شما از سید چیست؟

من از شهید خاطرات زیادی دارم. یکی زمانی بود که درس می‌خواندم و خرمشهر محاصره شده بود. اخبار ساعت ۲ ایران در پاکستان می‌شود ساعت ۳:۵۰ ما خدمت ایشان درس داشتیم و ایشان خلاصه اخبار را گوش می‌داد. خرمشهر محاصره شده بود. نزدیک غروب ایشان به من گفت که اصغر! برو و بچه‌ها را جمع کن، من رفته و طلاب را جمع کردم. همیشه غروب‌ها طلاب پروانه‌وار دور ایشان جمع می‌شدند. ایشان گفت: «خرمشهر به دست زرمندان اسلام محاصره شده، شما روزه بگیرید به این نیت که خدا خرمشهر را آزاد کند.» همه بلند شدیم و سحری خوردیم و روزه گرفتیم. غروب روز بعد هنوز افطار نکرده بودیم که خداوند متعال، خرمشهر را آزاد کرد.

خاطره دیگری که از ایشان دارم این است که روزی در محضر ایشان نشسته بودیم. ایشان ۱۲۰۰ روپیه حقوق معلمی می‌گرفت. مهمان‌نواز هم بود و همیشه زیاد مهمان داشت. یک روز در جلسه نشسته بودیم که یک نفر آمد و گفت که خیلی تنگدست است. ایشان دست برد توی جیب و ۵۰ روپیه که آن موقع پول زیادی بود به او داد. ما که ندیدیم، ولی آن آقا وقتی ۵۰ روپیه را دید، خیلی خوشحال شد و شروع کرد به تعریف و تمجید از ایشان. ایشان خیلی عصبانی شد و گفت: «۵۰ روپیه به تو دادم و این قدر تمجید می‌کنی. خداوند متعال این قدر به انسان‌ها کرامت و لطف کرده و شکر نمی‌کنی. خودت را به خاطر ۵۰ روپیه ذلیل و خوار نکن. بلند شو و از اینجا برو بیرون.» ما اگر به کسی کمک کنیم و از ما تشکر نکنند، ناراحت می‌شویم. موارد خیلی کمی پیش می‌آمد که ایشان عصبانی شود، مخصوصاً در مدرسه و موقع درس، ولی آن روز عصبانی شد.

خاطره دیگری که از ایشان دارم روزی بود که آیت‌الله بهشتی و ۷۲ تن از یاران ایشان به شهادت رسیدند. در آن زمان ما کوچک بودیم و بیش سیاسی‌چندانی نداشتیم. یادم هست که ایشان به شدت متأثر بود و افسوس می‌خورد. ■



مجالس عزاداری و امثالهم را برقرار کنند و کاری به کار سیاست نداشتند، اما سید معتقد بود که ما غیر از تحفظ مجالس عزاداری امام حسین (ع) باید در میدان سیاست هم وارد بشویم و اگر مراکز اصلی مملکت در دست ما نباشد و از شیطنت‌ها و دسیسه‌های دشمن اطلاعی نداشته باشیم و در مقابل او نتوانیم تصمیم‌گیری درست بکنیم، به هدف نمی‌رسیم. ما باید در سیاست هم دخالت کنیم. همین سبب شد که ایشان سمینار بزرگی را در شهر لاهور منعقد و در آنجا طی سخنرانی اعلام کرد که ما وارد میدان سیاست هم می‌شویم و بعد هم خیلی سریع وارد این میدان شد و برنامه‌های خود را اجرا کرد و بسیار هم موفق شد. ایشان معتقد بود که شیعه و سنی، همه مسلمانند و دشمن همه مشترک است. مسلمانان هیچ فرقی با هم ندارند و همگی یکی هستند. حتی ایشان در مسافرت‌هایی که اهل سنت به پاراچنار می‌کردند یا ایشان به جای دیگری می‌رفت، وقتی می‌دید وقت نماز است، با برادران به نماز می‌ایستادند و این کارشان تأثیر بسیار زیادی در مردم اهل سنت داشت و می‌دانستند که آقایی هست که دید و بینش وسیعی دارد و دنبال اختلافات شیعه و سنی نیست.

با وجود همه مشکلاتی که شیعه در پاکستان دارد، سید تا چه حد توانست جایگاه شیعه را در آنجا تثبیت کند و نسبت به دوران‌های قبل و یا حتی بعد از خودش، آن را از صدمه

روحانیون پاکستان فقط همان درس حوزه را می‌خواندند و به کارهای دیگر کار نداشتند، اما ایشان دید وسیعی داشت و جهان دیگری را معرفی می‌کرد و می‌گفت مادام که انسان از اوضاع دنیا و سایر مسلمانان خبر نداشته باشد، چگونه می‌تواند به مستضعفین و محرومین کشور خودش کمک کند؟ ایشان سعی داشت با امکانات کم، مردم را از خواب غفلت بیدار کند، چون مردم اگر بیدار و هوشیار نباشند، نمی‌توانند از حقوق خود دفاع کنند.

خوردن محفوظ بدارد؟

طی ۴ سال رهبری ایشان، با امکانات بسیار کم و مشکلات فراوان، ایشان توانست خیلی سریع مردم پاکستان و به‌خصوص شیعیان را در جایگاه خودشان قرار بدهد. بعد از اعلام مواضع در آن سخنرانی که اشاره کردم، بعضی از سران گروه‌های سیاسی احساس خطر کردند و سعی داشتند به هر شکلی بر سر راه سید موانع و مشکلاتی را ایجاد کنند که حزبشان به خطر نیفتد، ولی سید با آن درایت، با آن شب و روز کار کردن، با آن دین‌داری، با آن خلوص و اخلاص و فداکاری توانست مردم مسلمان پاکستان، به‌خصوص شیعیان را در مدت بسیار

چندین بار خواست استعفا بدهد. ایشان می‌گفت من می‌خواهم این رهبری را برای خدمت به کار بگیرم و اگر هم نباشد، می‌توانم خدمت کنم. یکی از علمای بسیار برجسته پاکستان به ایشان گفت که نه، شما استعفا نده. اینها کار خودشان را انجام می‌دهند، شما هم کار خودت را انجام می‌دهی. در هر حال بر سر راه ایشان مانع تراشی می‌کردند، تهمت‌های ناروا می‌زدند، نعوذ بالله حقوق‌بگیر از ایران معرفی می‌کردند، در حالی که از ایران کمکی به ایشان نمی‌شد.

چه عاملی موجب شد که به‌رغم همه این کارشکنی‌ها و مشکلات، سید توانست کار خودش را انجام بدهد؟

سید سرسری و سریع تصمیم نمی‌گرفت، بلکه به همه جوانب و تأثیرات مثبت و منفی آن فکر می‌کرد و به نتیجه که می‌رسید، قاطعانه می‌ایستاد و کار می‌کرد. ایشان همیشه می‌فرمود که ما وظیفه و تکلیفی داریم و باید به آن عمل کنیم. اگر موفق شدیم و به جایی رسیدیم الحمدلله، اگر موفق نشدیم، لااقل در روز قیامت عذری داشته باشیم که به وظیفه‌مان عمل کرده‌ایم. ایشان طبق وظیفه عمل می‌کرد و خدا هم همراهشان بود.

به‌رغم اینکه در پاکستان شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که رهبری شیعیان را به عهده بگیرند، چه شد که ایشان نسبت به سایرین ترجیح پیدا کرد؟

آن زمانی که شیخ مفتی جعفر حسین «اعلی‌الله مقامه» رهبری پیشین شیعیان پاکستان رحلت فرمود، علمای استان‌های بزرگ و کوچک پاکستان جمع شدند تا رهبر جدید شیعیان را انتخاب کنند. دولت و استعمار از این خبر اطلاع پیدا کردند و خودشان آقای حامد علی موسوی را به عنوان رهبر شیعیان پاکستان انتخاب کردند، اما شهید به دو دلیل، این امتیاز را داشت که علمای برجسته پاکستان، ایشان را انتخاب کنند. دلیل اول اینکه عده‌ای می‌خواستند ایشان را به عنوان رهبر انتخاب و از ایشان به عنوان ابزار استفاده کنند و کار خودشان را انجام بدهند و گمان نمی‌کردند که این سید تا این حد دارای بصیرت باشد. عامل دوم این بود که وقتی خرمشهر آزاد شد، مردم پاراچنار همان شب و فردای آن روز راهپیمائی کردند. دولت شیعیان را در منطقه‌ای به نام سده مورد حمله قرار داد. دو روز درگیری بود. شهید خیلی زحمت کشید و به من و آقای دیگری که در دولت نفوذی هم داشت و عده‌ای دیگر امر فرمود که با دولت مذاکره کنیم و به دولت فشار آورد که شیعه‌ها را صحیح و سالم بیرون آورد. اینها تقریباً چند سال آواره بودند. آقایی بود به نام کربلایی دادو که ۷ تا فرزند و سه چهار محافظ داشت. اینها را به‌طرز فجیعی کشتند و این در زمانی بود که شوروی در افغانستان بود و مهاجرین افغانی، کل منطقه پاراچنار را در دست داشتند و مردم پاراچنار را مجبور کردند که آنجا را در اختیارشان قرار بدهند و در آنجا خانه‌ها درست کردند و جادر زدند و کربلایی دادو و پسران و محافظین و حتی زن و بچه‌های کوچک را به قتل رساندند. دولت می‌خواست از ما اسیر بگیرد و ما را جریمه کند و می‌گفت چرا آنجا نرفتید تا به این مردم کمک کنید، اما مردم نرفته بودند و علیه دولت جوی درست شد. طلبه‌ای را به زندان برده بودند. در مدتی که در زندان بود، انجمنی درست شد و تصمیم گرفتند علیه دولت برنامه‌ای درست کنند و اقدامی بشود. شهید و یک نفر دیگر به نام حاجی سهال که رئیس انجمن حسینی بود به زندان رفتند. این خبر به سرعت در پاکستان انتشار پیدا کرد. مردم دیدند که این سید، چه انسان شجاعی است و همین باعث شد که او را به عنوان رهبر شیعیان پاکستان انتخاب کنند.

تفاوت رهبری سید با رهبران پیشین و علمای برجسته پاکستان چه بود که از آنها متمایز شد؟

آقایان فقط می‌خواستند احکام و آداب شخصی اجرا شود،

مروج مرجعیت و تفکر امام بود...

■ «جلوه‌هایی از اندیشه و منش سیاسی شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود
شاهد یاران با حجت الاسلام سید صادق حسین طاهری

● درآمد

نقش انقلاب اسلامی ایران در بیداری مسلمانان سراسر جهان، به ویژه شیعیان منطقه، پیوسته جزو دغدغه‌های اصلی امپریالیسم بوده و برای کاستن از تاثیر آن از هیچ خدعه و نیرنگ و حتی جنایت هم دریغ نمی‌کند. شهید عارف الحسینی به عنوان شاخص ترین مروج ارزش های انقلابی در پاکستان، همواره در معرض این دسیسه ها بود و نهایتا نیز جان بر سر پیمان نهاد. گفتگوی حاضر سرشار است از نکاتی خواندنی در باره نقش شهید در ترویج افکار امام و هراس ابرقدرت ها از شکل گیری انقلابی نظیر آنچه که در ایران روی داد.

صادر می شود، لذا پاراچنار را هدف قرار دادند و جنگ های خیلی سختی را علیه شیعیان آنجا آغاز کردند. بعضی از جنگ ها توسط پناهندگان افغانی صورت می گرفت که حدود دو سه میلیون بودند و حدود ۶۰۰،۵۰۰ هزار نفر را در پاراچنار و اطراف آن اسکان دادند و علیه شیعیان تحریک کردند. در یک جنگ حدود یک میلیون افراد بومی همراه با نیروهائی که همه نوع سلاحی در اختیارشان بود، جنگ سختی را آغاز کردند و تقریبا سالی نبود که جنگی را علیه شیعیان آغاز نشود. خود آمریکا هم هدفش این بود که این منطقه به کلی از شیعیان تخلیه شود، آن هم فقط به این دلیل که مردم آنجا به انقلاب اسلامی ایران علاقمند شده بودند.

این منطقه یک منطقه مثلی شکل است و تا قلب افغانستان رفته است و از سه طرف هم مرز افغانستان است. اینها قصد داشتند آنجا را مقر نیرو و اسلحه علیه شوروی و در عین حال شیعیان بکنند و ما متهم بودیم که شما پاکستانی نیستید و دائما از ایران دم می زنید، لذا خود شهید خیلی سعی داشت بین شیعیان و سنی ها وحدت ایجاد شود و با بزرگان و روحانیون آنها جلساتی داشت و حتی در بعضی از مراسمی که اینها داشتند، از خود شهید دعوت می کردند و شهید هم متقابلا در اعیاد مشترکی چون میلاد حضرت رسول (ص) و امثال آن، از علمای اهل تسنن دعوت می کرد.

به هر حال شهید اصرار داشت که ما هرچه زودتر شرح لمعه را تمام کنیم و برویم قم. در مقابل استاد دیگر ما آقای صادق حسینی که از این موضوع اطلاع پیدا کرد، ناراحت شد و گفت نباید به قم بروید، چون بر کار بچه ها تاثیر می گذارد. ایشان مدرسه ای برای خواهران در روستا درست کرده بود و می گفت شما باید بعد از ظهرها بروید و در آنجا درس بدهید و برگردید، لذا خود من دو سه سال در آنجا تا چهارم دبستان درس دادم، در حالی که آنجا چنین مدرسه ای نبود. از نظر حوزوی هم صرف میر و ادبیات را درس می دادیم، اما شهید اصرار داشت که شما باید حتما به قم بروید و درستان را تا آخر ادامه بدهید. ما که دچار شور و هیجان انقلاب و بعد هم جنگ عراق علیه ایران بودیم که به تحریک آمریکا انجام شد، حرف شهید را قبول کردیم و به قم آمدیم.

قبل از اینکه سید عارف به پاکستان بیاید و فعالیت های

یکی دو درس اضافه هم بخوانم و به کلاس بچه هائی که جلو رفته اند و از سال ها پیش به مدرسه آمده بودند، بروم. من در همان یک سال اول به بچه های سال بالاتر رسیدم. شهید خیلی سعی داشت بچه ها را همراه با خود این طرف و آن طرف ببرد. من چون نسبت به بعضی چیزها کنجکاو بودم، ایشان مسئولیت هائی را هم به عهده من گذاشته بود، از جمله پخش فیلم های تظاهرات و سخنرانی های حضرت امام که به وسیله پروژکتور و ژنراتوری که دست ما بود، هفتگی در روستاها پخش و ترجمه می کردیم. در آن دو سه سالی که آنجا بودم، این برنامه را در تمام روستاهای منطقه خودمان و بخشی از منطقه بنگش که حدود ۲۰۰ کیلومتر از ما فاصله داشت، اجرا کردیم و پیام انقلاب را به مردم رساندیم. انگار مردم منطقه کاسه داغ تر از آش شدند

هر کسی با شهید می نشست، احساس می کرد که ایشان او را بیشتر از همه کس دوست دارد. این از خصوصیات شهید بود که هر کسی از هر طبقه و فرهنگی که بود، وقتی با او صحبت می کرد، همین احساس را می کرد.

و از خود ما بیشتر شور و هیجان داشتند و نتیجه اش این شد که دشمن هم خیلی نسبت به منطقه حساس شد و در همین آغاز انقلاب، دشمن و در راس آنها آمریکا متوجه شد که دامنه انقلاب اسلامی به پاکستان هم رسیده است.

از سوی دیگر نیروهای افغان به نام مجاهدین اسلام با شوروی در جنگ بودند و آمریکا و کشورهای عربی به مجاهدین کمک زیادی می کردند، ولی حالا می دیدند مردم منطقه دم از اسلام می زنند و فکر اسلام دارد در همه جا انتشار پیدا می کند و انقلاب دارد از ایران به کشورهای دیگر



از چه مقطعی و چگونه با سید عارف الحسینی آشنا شدید و ویژگی های بارز شخصیت ایشان چه بود ؟

شش یا هفت ماه از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته بود که با سید آشنا شدم. قبل از پیروزی انقلاب، پدرم اصرار داشت که حتما به حوزه بیایم. من هنوز دیپلم نگرفته بودم و بعضی از دوستان و معلمان مانع شدند که من به این وادی بیایم، ولی آرزوی پدرم این بود که من در علوم دینی ادامه تحصیل بدهم. چند ماه از پیروزی انقلاب در ایران گذشت و یک سری از آثار آن توسط شهید عارف الحسینی به پاکستان سرایت کرد. آقای سید جواد هادی هم یک نوار از ایران آورد و تقریبا اولین بار بود که در شهر پاراچنار از انقلاب ایران فیلمی نشان داده می شد که خیلی تاثیر گذاشت. روزی بی آنکه به پدرم بگویم، رفتم و در مدرسه پاراچنار با شهید آشنا شدم. ایشان گفتند باید همراه با پدر بیایی، لذا روز بعد با پدر به آنجا رفتم و این اولین ملاقاتی بود که با ایشان داشتم. خداوند درجات ایشان را که عالی هست، متعالی بگرداند. شخصیت جذابی بود و در همان دیدار اول انسان را جذب می کرد. خود من هم جذب شهید شدم.

برنامه درسی ایشان اعم از علمی اخلاقی برای طلاب و درس چگونه بود؟ و چه مزیت هائی بر مدارس دیگر داشت؟

در آن زمان در پاراچنار مدرسه دینی دیگری نبود که انسان بتواند مقایسه کند، اما بعدها نسبت به مدارس دیگری که در جاهای مختلف دیدم، حداقل در یکی دو ولایتی که دیدم، مدرسه دیگری با آن قابل مقایسه نبود. در اسلام آباد و مولتان هم ندیدم. شهید نسبت به همه طلبه ها لطف داشت، اما به طلبه هائی که زحمت بیشتری می کشیدند، بیشتر توجه می کرد و لطفی هم به بنده داشت. ایشان نظرشان این بود که



مک‌مکره، سید صادق طهری، شهید عارف‌الحسینی و جعفر اسلام سید ساجد علی قوی

در پاکستان «یاعلی مدد» خیلی مسئله مهمی است.
منظور تان صوفی گری است؟

نوعی صوفی گری در مردم پاکستان حاکم است، هر چند اگر نگویند که صوفی هستند و یا قسم بخورند که تحت تاثیر آن اندیشه نیستند، ولی در واقع و عمیقاً روی افکارشان تاثیر گذاشته و نمی‌توان منکر شد، لذا تا قبل از اینکه عربستان سعودی این تحركات را آغاز کند، سنی‌ها هم دم از «یاعلی» می‌زدند. الان هم سنی‌هایی که پیرو فرقه‌های «قادریه» و امثال اینها هستند، در محافل و مجالس این شعارشان است و علناً هم می‌گویند که ما قبول داریم، ولی فضیلتی را که ما برای اهل بیت قبول داریم، قبول ندارند. البته آنهایی که پیرو مکتب قادریه و امثالهم هستند، وقتی به اینها می‌گویند بیائید شیعه شوید، راه و روششان درست نیست، می‌گویند چه چیزی را از شما قبول کنیم؟ می‌گوئیم مگر شما ادعا نمی‌کنید اهل بیت را قبول دارید؟

در هر حال غیر از این شاخه‌های لعنتی و هابیت و کسانی که در حوزه دیوبند پیرو مسلک دیوبندی هستند، بقیه حقیقتاً هم قبول دارند. وهابی‌ها بیشتر از بقیه در پاکستان فعالیت کردند و برنامه‌هایشان را پیش بردند. بقیه برنامه‌ریزی درستی ندارند و بیشتر پول‌هایشان را خرج زیارتگاه و امثالهم می‌کنند و از نظر پول هم پشتوانه درستی ندارند. در مقابل آن طرف پشتوانه‌شان از لحاظ پولی خیلی قوی هست و از آمریکا و انگلیس و کشورهای عربی و حتی احتمالاً از اسرائیل پول می‌گیرند. اینها حتی مساجدی را با پیشنهاد آن خریدند! بعضی جاها مساجد و مدارس بزرگ ساختند. اولین مانعی که شهید با آن روبرو شد این بود که شایع کردند ولایت را قبول ندارد، لذا شهید همراه با فعالیت‌های دیگر، اولین اقدامی که کرد برائت خود از این تهمت بود.

شهید در پاکستان در پی وحدت بین مسلمین بود. به نظر من روز ۶ سپتامبر بود که فعالیت سیاسی خود را در لاهور اعلام کرد و همان هم باعث شد که دشمن تصمیم به ترور ایشان بگیرد. شنیدیم که در ترور ایشان چند کشور شراکت داشتند. آمریکا و صدام و عربستان سعودی.

سایر مذاهب، از جمله سلفی‌ها چقدر فعال بودند و سید عارف چقدر توانست علیه آنها فعالیت کند؟

سلفی‌ها همیشه حرفشان مسئله بدعت بود. مردم را هم یک جوری گول زده بودند که هر چیزی اسم خدا روی آن نباشد و واسطه‌ای در بین باشد، بدعت است. اینها اصلاً حرف گوش نمی‌کردند و نمی‌کنند. منطقتان منطق ترور و خشونت است و شهید هر چه تلاش کرد، نشد که وحدتی با اینها ایجاد شود و تا به حال هم نشده و ادامه دارد، چون اینها شرطشان این است که بعضی کارها را اصلاً نباید انجام بدهیم. در پاکستان رسم است که بعضی از اعیاد و میلادها تعطیل رسمی است. اینها معتقدند که باید برای سه خلیفه اول هم تعطیل رسمی بشود. هر کس که نعوذ بالله در رابطه با پیامبر (ص) دچار هتکی بشود، کیفرش در پاکستان سنگین است. اینها می‌گویند این مجازات باید در ارتباط با سه خلیفه اول هم تصویب شود و اگر کسی مرتکب هتک به آنها شد، به همین شدت مجازات شود. مقصودشان هم شیعیان هستند، معمولاً بعضی‌ها هم روی منبر لعن و طعن به آنها می‌گویند و این قابل انکار نیست. چند بار هم اینها لوایحی را به مجلس بردند، اما با اینکه شیعیان در مجلس در اقلیت هستند، ولی الحمدلله چون بعضی از سنی‌ها هم نمی‌گذارند این طرح به تصویب برسد، تا به حال موفق نشده‌اند، اما آنها مصر هستند.

سومین مسئله، چیزی است که تحت نام مقدس «نظام مصطفی» مطرح می‌کنند و در واقع رسمیت دادن به فرقه حنفی در پاکستان و ترتیب قوانین بر اساس آن است که

فکری که در پاکستان حاکم شده، نزدیک است که تفکر امام در پاکستان پیاده شود و لذا شیعه و سنی نزدیک است که شهید را به عنوان رهبر برگزینند و تحت لوای او جمع شوند و به قول خودشان بالای دیگری مثل ایران برایشان پیدا شود. ایران که از دستمان رفت، ممکن است کشور پاکستان هم از دست ما برود، لذا خود اینها از یک طرف و از یک طرف هم کشورهای عربی، بالخصوص عربستان سعودی افرادی را جلو آوردند و بعضی نقاط ضعف را به قول خودشان برجسته کردند. مثلاً در کتاب کشف‌الاسرار حضرت امام نکاتی را جدا و چاپ و پخش کردند و این حرف‌ها را در استخوان‌بندی غیر شیعیان نشانده‌اند که: «ببینید! شما که دم از خمینی می‌زنید، ببینید در مورد خلفای ثلاثه چه گفته‌اند! آنها را طعن و لعن کرده» و به این وسیله بعضی از مردم ساده‌لوح را گول زدند و آنهایی را که عشق و علاقه شدیدی به شهید داشتند، ترساندند و حتی به طلاق از همسرانشان فتوا دادند و گفتند که به واسطه اعتقاداتشان نمی‌شود پشت سر اینها نماز خوانند و اینها فاسد شده‌اند و زنانشان مطلقه هستند. بعضی‌ها را تهدید کردند، بعضی‌ها را با اعدامی‌ها زندانی کردند. هر جا جلسه‌ای توسط شیعیان تشکیل می‌شد، مانع شرکت دیگران می‌شدند و به تدریج آنها را جدا کردند و دیدیم که تاحدی موفق هم شدند. در

ایالت سرحد خودمان در پیشاور، قبلاً اصلاً مسئله شیعه و سنی نبود. در مناطق قبائل نشین بود، اما در مناطق شهری اصلاً نبود. اغلب سنی‌هایی که در پاکستان شیعه شدند، از همین منبرها و سخنرانی‌ها شدند. اگر کتاب شب‌های پیشاور را دیده باشید، یک سری مناظراتی هست که به شکل آزادانه صورت گرفته. الان شما نمی‌توانید چنین مناظراتی را انجام بدهید. اگر این کار را بکنید، همان‌جا کشته می‌شوید. در آن زمان فضائی بود که شیعه و سنی چنین تفکراتی نداشتند.

یکی از موانع بزرگ بر سر راه شهید عارف‌الحسینی از سوی هم‌لباس‌های ایشان ایجاد می‌شد. منطق آنها در مخالفت با سید چه بود؟

کشورهای استعمارگر ابتدا از طریق افرادی روحانی‌نما این تفکر را شایع کردند که شهید مخالف ولایت است، چون

شهید سعی می‌کرد طلبه‌ها را به کارهای مهم‌وادر کند. ما مبتدی بودیم و ایشان کتاب‌هایی را به دستمان می‌داد که به فارسی یا اردو ترجمه کنیم، آن هم کتاب‌هایی که ترجمه‌اش خیلی سخت بود. پیگیری هم می‌کرد تا استعدادی که نهفته است، بیدار شود و طلبه کم‌کم به فکر تالیف هم بیفتد. جاهائی که مسائل سیاسی به وجود می‌آمد، ما را با خود می‌برد تا از مسائل سیاسی هم آگاه شویم.

انقلابی را شروع کند، در میان شیعیان پاکستان چقدر استعداد برای پذیرش فکر امام و انقلاب اسلامی وجود داشت و نقش سید در جا انداختن این الگو چقدر بود؟
جامعه پاکستان از دیرباز به حوزه علمیه نجف نظر داشت، در حالی که بسیاری از مجتهدین در قم به وجود آمدند، مثل حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی رضوان‌الله تعالی علیه، اما این مسئله در پاکستان جا نیفتاده بود و آنها نظرشان به حوزه نجف بود و بسیاری از وکلانی که در پاکستان بودند، نمایندگی مراجع نجف را داشتند. برای حضرت امام هم کسی تا آن روز در پاکستان تبلیغ نکرده بود. از یک طرف ایشان بیشتر در تبعید و مبارزه بودند و از یک طرف هم عده‌ای از خود ایران در آنجا شایعه درست کرده بودند که امام را نعوذ بالله شوروی حمایت می‌کند و قیام ایران وابسته به شوروی است. این افکار را نه در میان مردم که در میان علمای پاکستان هم رواج داده بودند و این طور شد که در سه چهار سالی که شهید فعالیت کردند، آن تفکری که حاکم بر مردم بود، نه فقط در منطقه پاراچنار که در کل پاکستان دگرگون شد و نه اینکه فقط شیعیان وابستگی خاصی به حضرت امام پیدا کردند، بلکه سنی‌ها هم به ایشان علاقمند شدند.

آن موقع ما معمم نبودیم که بدانند درس طلبگی می‌خوانیم و میان مردم عادی که می‌رفتیم، می‌شنیدیم که ای کاش برای پاکستان هم یک خمینی پیدا شود که بیاید اینجا را اصلاح کند. خود شهید هم یک روز در فرودگاه اسلام‌آباد می‌خواست به سفر برود یا داشت برمی‌گشت، عده‌ای که نظامی و پلیس بودند گفته بودند ببینید! ببینید! خمینی آمد و لذا شور و هیجان در مردم به صورتی درآمد که خود عربستان هم دست به کار شد. تا آن وقت عربستان سعودی چنین فعالیت‌هایی در پاکستان نداشت. آمریکا دید با این

را می‌کرد. شهید سعی می‌کرد طلبه‌ها را به کارهای مهم وادار کند. ما مبتدی بودیم و ایشان کتاب‌هایی را به دستمان می‌داد که به فارسی یا اردو ترجمه کنیم، آن هم کتاب‌هایی که ترجمه‌اش خیلی سخت بود. پیگیری می‌کرد تا استعدادی که نهفته است، بیدار شود و طلبه کم‌کم به فکر تالیف هم بیفتد. جاهانی که مسائل سیاسی به وجود می‌آمد، ما را با خود می‌برد تا از مسائل سیاسی هم آگاه شویم. نسبت به نماز شب آن قدر اهتمام داشت و آن قدر اصرار می‌کرد که اگر انسان اهل این کار هم نبود، وادار می‌شد. یک بار که نافله نماز مغرب را نخواندم، بسیار مرا سرزنش کرد. دور سفره که می‌نشستم، اگر بعضی از مسائل را رعایت نمی‌کردیم، بعداً در خلوت سرزنش می‌کرد. مثلاً همیشه می‌گفت غذا را به اندازه بریز که آخر سر اضافی نیاید و اسراف نشود. اگر کم آوردی دوباره بریز. راجع به همه کارهای طلبه‌ها حساسیت نشان می‌داد تا یاد بگیرند.

از نظر اخلاقی ما ایشان را بسیار کم‌پیشانی می‌دیدیم، مگر در چند مورد استثنائی. بعضی مسائل در پاراچنار پیش آمد که اگر ایشان نبود، احتمال داشت خون‌های زیادی ریخته شود. نسبت به دانشجویها خیلی اهتمام می‌ورزید و دانشجویان مثل پروانه که دور شمع می‌چرخند، دور ایشان می‌چرخیدند و خیلی برایشان عزیز بود و خیلی هم درباره آنها به ما سفارش می‌کرد و می‌گفت آینده پاکستان دست جوان‌هاست و باید از حالا آمادگی پیدا کنند. خصوصیتی که از ایشان عرض کردم خیلی مختصر بود و همه را نمی‌شود در این مجال کم‌بازگو کرد.

نزدیک به دو دهه از شهادت سید می‌گذرد. ایشان تا چه حد توانست شیوه خاص رهبری را در آنجا تاسیس کند که باقی بماند؟

روال شهید این بود که هیچ وقت کسی او را به نام قائد یا رهبر یاد نکند و اگر کسی این کار را می‌کرد، خیلی ناراحت می‌شد و می‌گفت من یک خدمتگزار هستم. چندین بار هم به خاطر کارشکنی‌های دیگران گفت که استعفا می‌دهم، ولی خیلی‌ها نگذاشتند که استعفا خود را اعلام کند. ایشان می‌خواست جوری رهبری را در پاکستان شکل بدهد که در آن دیکتاتوری نباشد. رهبری‌ای باشد که امور مهم را با مشورت کسانی که انتخاب کرده پیش ببرد. آن کسانی که مسئله مهمی را مطرح کرده‌اند، نظر خودشان را بدهند و اکثریت رأی بدهد و رأی اکثریت هر چه بود، رهبری طبق آن عمل کند.

روال شهید پیروی از رأی اکثریت و مشورت با آنها بود. هرگز نظر خودش را تحمیل نکرد. دلش می‌خواست که این روال همیشه همین طور باشد، اما متأسفانه بعد از ایشان این روال به خاطر ترندها و توطئه‌های شیطانی، ضعیف شد و آن رهبری‌ای که آن طور قوام داشت، دگرگون شد و عده‌ای از خودی‌ها گول خوردند و رهبری شیعیان در پاکستان ضعیف شد. می‌توان گفت آنچه که خط مشی شهید بود، کنار زده شد و در صفوف آن تفکر تفرقه افتاد، چون رهبری جدید تا چند سال پیش رفت، بعد از آن یک سری مسائلی برایش به وجود آوردند و ایشان را در گردابی انداختند که اگر خواسته‌های آنها را قبول نکنند، بیشتر لگدمال خواهد شد، لذا بعضی چیزها را قبول کرد و باعث شد که حرکتی انجام نشود. الان اسم رهبری هست، اما حرکتی نیست. حتماً تعهداتی از رهبری گرفته‌اند که بعضی از کارها انجام نمی‌شود و رهبری به این روز افتاده، لذا از رهبری زمان شهید چیز زیادی باقی نمانده است. ■

روال شهید این بود که هیچ وقت کسی او را به نام قائد یا رهبر یاد نکند و اگر کسی این کار را می‌کرد، خیلی ناراحت می‌شد و می‌گفت من یک خدمتگزار هستم. ایشان می‌خواست جوری رهبری را در پاکستان شکل بدهد که در آن دیکتاتوری نباشد. رهبری‌ای باشد که امور مهم را با مشورت کسانی که انتخاب کرده پیش ببرد.

حتی نارنجک هم پرتاب کردند، ولی منفجر نشد. شهید خیلی دلشان می‌خواست مردم بفهمند و به راه راست بیایند. الحمدلله بعداً وضع بهتر شد و عده‌ای از مریدان آنها مطلب را فهمیدند. افرادی بودند که به حکم مرشدشان حتی روزه هم نمی‌گرفتند و الان الحمدلله روزه می‌گیرند. انسان از شخصیت و فعالیت‌های شهید هر چه بگوید، نمی‌تواند آن طور که باید توصیف کند و بگوید.

از مسافرت‌های شهید به ایران چه خاطراتی دارید؟

ایشان بیشتر در بزرگداشت‌هایی که برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. وقتی به قم می‌آمد، همه طلاب پاکستانی دور ایشان می‌چرخیدند. ایشان بیشتر اصرار داشت که درسمان را با جدیت بخوانیم و به اجتهاد برسیم، چون ما امروز محتاج علمانی هستیم که به نیاز روز آگاهی داشته باشند، آگاه به زمان باشند. می‌گفت شما باید سعی کنید در عین حال که فقه‌های قوی‌ای می‌شوید، عالم به زمان هم باشید و هیچ وقت غفلت از مسائل روز نداشته باشید.

لذا باید بگویم شهید دردی داشت و بیشتر از آنچه که درد برای خود داشته باشد، درد دیگران را داشت. هم درد فقرا را داشت و هم درد دیگرانی را که بین خود اختلاف داشتند. ما می‌دیدیم که شهید مثلاً اگر در پاراچنار بود و می‌دید در کراچی اختلافاتی به وجود آمده، از آنجا بلند می‌شد و می‌رفت تا بین آنها صلح برقرار کند و دوباره به پاراچنار برمی‌گشت. هر کسی با شهید می‌نشست، احساس می‌کرد که ایشان او را بیشتر از همه کس دوست دارد. این از خصوصیات شهید بود که هر کسی از هر طبقه و فرهنگی که بود، وقتی با او صحبت می‌کرد، همین احساس

الحمدلله تا به حال موفق نشده‌اند. هم شیعیان مانع شده‌اند و هم عده‌ای از سنی‌ها، لذا با اینها اتحاد و وحدت در پاکستان ممکن نیست. شرایطی که اینها دارند قابل قبول نیست. شهید سعی می‌کرد این را جا بیندازد که مقدسات طرفین مورد احترام باشد و کسی حق هتاک به مقدسات طرف مقابل را نداشته باشد و تا حدی هم پیش رفت، ولی آنها زیر بار نمی‌روند، چون خودشان می‌دانند که عقایدشان اصل و پایه درستی ندارد و لذا اگر عده‌ای از شیعیان کارهای نادرستی انجام می‌دهند، اینها به کل شیعیان تعمیم می‌دهند.

برای شهید در مرحله اول وضعیت شیعیان و در مرحله دوم وحدت بین مسلمانان سراسر پاکستان مهم بود. ایشان می‌گفت که پاکستان پس از استقلال از هند و رها شدن از جنگ استعمار پیر انگلستان، در دام استعمار امریکائی افتاده است قبل ایشان جریحه‌دار بود که پاکستان باید از جنگ استعمار امریکا رها نشود و این اتفاق پیش نمی‌آید، مگر اینکه کل ملت بیدار شود و بیداری همه اقشار شیعه و سنی و حتی خود شیعه‌ها که افکار گوناگون و گاه غلطی دارند، ضامن رهایی پاکستان است. امریکا این را خوب فهمید و نگذاشت سید به این مرحله برسد و او را از ما گرفت.

پس از آنکه به قم آمدید چقدر با شهید ارتباط داشتید و چه خاطراتی از آن دوران دارید؟

فکر می‌کنم اواخر سال ۶۱ و اوایل ۶۲ بود که به قم آمدم و دو سه ماه بعد ایشان به عنوان رهبر شیعیان پاکستان برگزیده شد. ما می‌خواستیم به پاکستان برویم، اما در اینجا هم درس و بحث بود و از طرفی در پاکستان افرادی بودند که اهل کار بودند و می‌توانستند شهید را همراهی و کمک کنند، لذا هر سال در تعطیلات ماه مبارک رمضان و محرم به پاکستان و قبل از هر جانی نزد ایشان می‌رفتم و از ایشان دستور می‌گرفتم و بیشتر هم ایشان ما را به جاهای خطرناک برای تبلیغ می‌فرستاد. اولین بار ما را به کلاسی در اورگزی جنسی فرستاد. بعد از ماه مبارک رمضان نفر دیگری به نام سید عقیق حسین که خدا رحمتش کند، به آنجا آمد. او روحانی نبود، ولی از بچه‌های فعال و انقلابی بود. سید گفت به صورت سیار به این منطقه بروید و مسائل را بگوئید. این منطقه تا آن روز روحانی به خود ندیده بود. آن زمان در آنجا مدرسه‌ای هم نبود. ما تقریباً بیشتر منطقه را گشتیم. در سال سوم در ماه مبارک رمضان ما را به روستای «ابراهیم زی» فرستاد که پسرعموهای خود شهید در آنجا بودند که تقریباً صوفی مسلک هستند و ناچار شدیم در قلب مریدان آنها تبلیغ کنیم. سعی داشتیم با نهایت ملایمت و عطفوت این کار را بکنیم، چون اینها می‌ترسیدند که نکند ما برای مخالفت با آنها رفته باشیم. اینها تفکرشان این است که مردم هر چه جاهل باشند، به نفع ماست، ولی اگر مردم بفهمند و اهل سواد بشوند، از ما دور می‌شوند. اینها در سال اول نتوانستند کاری بکنند، ولی در سال دوم همین که ما تکبیرالاحرام گفتیم، از بلندگوهای مسجد، آهنگ‌های مخصوص خودشان را پخش کردند که مردم حرف‌های ما را نشنوند. در سال سوم و چهارم مردم جمع شدند که با اینها مقابله کنیم، ما گفتیم نه. تا نوزدهم ماه مبارک رمضان اینها به همین روال پیش رفتند و نتوانستند کاری کنند. شب نوزدهم بهانه‌ای را پیدا کردند و از پاراچنار و استرزی در چند کیلومتری ابراهیم زی، مریدانشان را جمع و به مسجد ما حمله کردند. شب لیالی قدر بود. خدا را شکر کسی کشته نشد، چون بعضی‌ها





دغدغه او وحدت مسلمین بود...

«ویژگی‌های رهبری شهید عارف الحسینی» در گفت و شنود
شاهد یازان با حجت الاسلام سید احمد حسین حسینی

• درآمد

ویژگی‌های برجسته رهبری شهید عارف الحسینی در شرایط بسیار دشوار پاکستان و فعالیت گروه‌های تفرقه افکن، از ارزش‌های فراوانی برخوردار است. وی توانست به رغم کوتاهی عمر، خدمات ارزنده‌ای را در جهت تقویت وحدت در میان فرقه‌های مختلف اسلامی ارائه دهد. بی تردید ادامه رهبری وی سرنوشت بهتری را برای شیعیان و نیز کل مردم پاکستان رقم می‌زد.

در آن زمان فارسی را خیلی خوب نمی‌دانستم، ولی ایشان نوارهای درس‌های اخلاق آیت‌الله مشکینی و شهید مطهری را آورده بود و برایمان می‌گذاشت و می‌گفت اینها چهره‌های برجسته‌ای هستند و طلبه‌ها باید خوب به درس اینها گوش بدهند. اگر چه ما نمی‌دانستیم آنها چه کسانی هستند، ولی ایشان به آنان عشق داشت و ما را الزام می‌کرد که به آن درس‌ها گوش کنیم.

زمینه‌های رسیدن ایشان به رهبری با وجود علمای بزرگ در پاکستان چه بود؟

مسئله قیادت ایشان خیلی عجیب بود. بعد از رحلت مفتی جعفر حسین، مسئله جانشینی ایشان در محافل پاکستان مطرح شد. اتفاقاً در شهر بکر پنجاب، وقتی که برنامه‌های قیادت مطرح شد، ایشان و دو نفر دیگر به عنوان رقبای آن جلسه شرکت کردند.

چرا ایشان با اینکه از قبل مطرح نبود، مطرح شد و به میدان آمد؟

پاسخ به این سؤال بسیار مهم است و آن چیزی نیست جز ایمان قوی، تقوا و خلوص. آن روح تعبد و معنویتی که ایشان داشت. همه کسانی که برای این خصلت‌ها احساس تشنگی می‌کردند، می‌دیدند که فقط در روح ایشان متجلی شده است. در مسئله قیادت، مسئله اعتماد خیلی مهم است. انسان به کسی می‌تواند اعتماد کند که آن روح تعبد و تقوای لازم را داشته باشد. ایشان امین، قابل اعتماد و اهل تقوا بود. شرایطی را که باید یک رهبر داشته باشد، شاید مردم در جای دیگری نیافته بودند و هرچند ایشان تجربه لازم را نداشت، اما تجربه روحانی را داشت، لذا ایشان را به میدان آوردند و این‌بار سنگین را به عهده او گذاشتند.

ایشان تا کدام مقطع طلبه‌ها را در پاکستان نگه می‌داشت و بعد به قم می‌فرستاد و چرا؟

ایشان مثل دیگر اساتید و مسئولان مدارس دینی، طلاب را تا حد لمعه، جلد اول، در مدرسه خودش نگه می‌داشت، بعد چون علاقه طلاب را نسبت به حوزه‌ها، از جمله حوزه علمیه قم می‌دید، برای تشویق، آنها را به قم می‌فرستاد.

شهید روی کدام یک از اصول اخلاقی پیش از همه تکیه می‌کرد و نظرش در مورد رفتار و گفتار

انسان به کسی می‌تواند اعتماد کند که روح تعبد و تقوای لازم را داشته باشد. ایشان امین، قابل اعتماد و اهل تقوا بود. شرایطی را که باید یک رهبر داشته باشد، شاید مردم در جای دیگری نیافته بودند که ایشان را انتخاب کردند. هر چند ایشان تجربه لازم را نداشت، اما تجربه روحانی داشت، لذا ایشان را به میدان آوردند و این‌بار سنگین را به عهده او گذاشتند.

اخلاقی طلبه‌ها چگونه بود؟

ایشان به تمام معنا شاگرد امام راحل بود و به دو نکته خیلی اهتمام می‌ورزید: تعلیم و تعلم. ایشان خود در این میدان وارد بود و همزمان با تعلیم، هر پنجشنبه کلاس درس اخلاق داشت و می‌فرمود: درس عربی و ادبیات کافی نیست و درس اخلاق است که علما را از دیگر شئون جامعه متمایز می‌سازد. ایشان به درس‌های اخلاق خیلی علاقه داشت. یادم هست

از کی و چگونه با سید عارف الحسینی آشنا شدید؟

سال ۱۹۸۰ میلادی بود. شهید اهل مقاومت بود، بُعد اجتماعی و دینی و فرهنگی داشت. در قیام شیعیان علیه دولت موقت آن وقت در اسلام‌آباد در زمان ضیاءالحق ایشان راجع به آن قیام که حرف می‌زد، ما فهمیدیم که ایشان شخصیت بزرگی است و اشراف خوبی به مسائل دینی و سیاسی و اجتماعی دارد و به این ترتیب ما را جذب کرد.

چند سال داشتید؟

دوم راهنمائی بودم. بعد از آن جریان به تدریج به مدرسه دینیّه جذب شدیم و آمدیم به مدرسه و درس و بحث دینی را زیر سایه ایشان آغاز کردیم. ما حدوداً ۵ کتاب را پیش ایشان خواندیم. اول شرح امثله، بعد عوامل ملامحسن، بعد صمدیه را به تنهایی نزد ایشان خواندم و بعد هم حاشیه ملا عبدالله و اواخر هم وقتی ایشان رهبر شد، داشت به ما درس معالم دین می‌داد که به جایی نرسید و ماند.

برنامه درسی‌ای که شهید برای طلاب ریخته بود، مبتنی بر چه اصولی بود؟

برنامه درسی شهید خیلی عمیق و جالب بود. ما دو تا استاد مجرب داشتیم. یکی زنده است و یکی هم شهید شد. شیوه شهید این بود که تا وقتی شاگرد درس را یاد نگرفته و نفهمیده بود، اصلاً یک سطر هم جلو نمی‌رفت. او درس گذشته را از شاگرد می‌پرسید و وقتی مطمئن می‌شد خوب یاد گرفته، درس جدید را می‌گفت. درس جدید را هم که می‌گفت تا مطمئن نمی‌شد که شاگرد فهمیده، آن را تکرار می‌کرد و اصرار داشت که مطالب را دقیق منتقل کند.

گوش بدهند. کلا نوای و صدای بلند و خوبی داشت که هر کس می شنید، می دانست که این شهید است که دارد صحبت می کند. صحبت هایش هم شنیدنی و جامع بود و هر کسی دوست داشت در سخنرانی های ایشان شرکت کند. به خاطر تجربیاتی که به دست آورده بود، سخنرانی هایش کامل و جامع بودند، لذا مردم دوست داشتند شرکت کنند.

آیا آثار مکتوبی از ایشان باقی مانده؟ شاگردان خود را چقدر به تالیف و نگارش تشویق می کردند؟

شهید خیلی اهل مطالعه بود. از همان زمان نجف و قم و حتی در زمان رهبری. ما شاهد بودیم که موقع سفر هم مطالعه می کرد، اهل برداشت و تحلیل بود، منتهی به خاطر کثرت مشغله و عدم فرصت نتوانست برداشت های خود را جمع و جور کند و به شکل کتاب در بیاورد و لذا مطالب به صورت نوشته جات و به شکل کتاب نداشت. بعدها دوستان مجموعه ای از خاطرات و سخنرانی های ایشان را چاپ کردند، منتهی بعد از زمان شهادت شهید بود.

ایشان خیلی تاکید داشت که طلاب بنویسند و آن حدیث معروف را پیوسته می گفت که: «قید العلم بالقلم»، علم را با قلم حفظ کنید، چون علم وحشی است و فرار می کند. شهید خیلی تقید داشت که هر چه را می شنویم و یاد می گیریم، همه را بنویسیم و می گفت که همین نوشتن به درد شما می خورد، نه گوش کردن. اصرار و تاکید زیادی بر کتابت نکات علمی داشت.

ایشان در عرصه فرهنگی چقدر به خرافات حساسیت داشت و مصادیق مبارزه ایشان با خرافات کدام است؟

به عنوان یک رهبر وارد شدن ایشان به بعضی میادین، بسیار مشکل ساز بود و از اول هم برای ایشان زمینه بدی فراهم کرده بودند. عده ای از علما بودند و الان هم هستند که نسبت به بعضی از عقاید شیعی نظر خاصی دارند و مثلاً می گفتند که ایشان «یا علی مدد» را قبول ندارد. این شعار خیلی به ضرر شهید تمام می شد، چون در آنجا عده ای هستند که با این جور شعارها انس دارند. شهید سعی کرد این فتنه را که یک طرف قائل به یا علی مدد هستند و

شهید نسبت به سایر گروه ها شعار وحدت داشت، اما نسبت به سلفی ها کاملاً ایستاده بود، چون می دانست که اینها قابل اصلاح نیستند. از تاریخ معلوم بود. حتی وقتی شهید به ما درس عقاید می داد، از سلفی ها فریاد می کشید و از کارهای آنها زجر می برد، لذا در مقابل آنها ایستاده بود و آنها را خارج از اسلام و مزدور قدرت های دیگر می دانست.

بودند، تشریف آورد. یک سری از دوستان بودند که رفتارشان شهید را خیلی ناراحت کرد. ما بیرون از این بحث بودیم، ولی احساس می کردیم شهید خیلی ناراحت شده و دارد گریه می کند. بعضی از دوستان همزمان با شهید گریه می کردند. وقتی ما شهید را در حال گریه دیدیم، رفتم داخل و دیدیم وضعیت خیلی بد است و شهید دارد استعفا می دهد و وضعیت بدی شده و یک سری ناامیدی ها پیش آمده و عده ای از دوستان نمی گذارند. این جور حرف ها در سطح شهر هم بود و از همان ها در آن جلسه، شهید را به اینجا کشاندند که البته بعد پشیمان شدند و شهید را حمایت کردند.

رویکرد شهید در برابر سلفی ها چطور بود و با آنها چگونه رفتار می کرد که بتواند هم ضررشان را کمتر و هم از نفوذشان جلوگیری کند؟

شهید نسبت به سایر گروه ها شعار وحدت داشت، اما نسبت به سلفی ها کاملاً ایستاده بود، چون می دانست که اینها قابل اصلاح نیستند. از تاریخ معلوم بود. حتی وقتی شهید به ما درس عقاید می داد، از سلفی ها فریاد می کشید و از کارهای آنها زجر می برد، لذا در مقابل آنها ایستاده بود و آنها را خارج از اسلام و مزدور قدرت های دیگر می دانست.

ویژگی های ایشان در مقام خطابه، هم از حیث بلاغت و هم از حیث تاثیر چگونه بود؟

به طور کلی شیوه سخنرانی و تبلیغ و خطابت ایشان جاذب بود و مردم عشق داشتند به سخنرانی ایشان



شیوه رهبری ایشان چگونه بود؟

شیوه رهبری شهید بسیار جامع بود. ایشان نه تنها رهبری ظاهری داشت که قلوب مؤمنین را نیز رهبری می کرد و با همه مشکلات و غم مردم شریک بود، لذا هر کسی فکر می کرد شهید با ماست و در هر مسئله ای با ما شریک است، لذا همه محبت خاصی نسبت به شهید داشتند. شهید در دل همه بود و همه او را محبوب دل ها می دانستند.

نحوه تعامل شهید با گروه ها و مسلک های دیگر چگونه بود؟

ایشان داعی وحدت بود. هرگز در هیچ محفلی خود را جلو نمی انداخت و افراد دیگر را جلو می انداخت. همین طور در محافل غیرشیعی، هر وقت نماز جماعت بود، سعی می کرد به مسجد دوستان دیگر برود و پشت سر امام جماعت آنها نماز بخواند. با آنها ارتباط خوب و سازنده داشت و چون شاگرد امام بود، جنبه وحدت و اتحاد را بسیار رعایت می کرد و خیلی هم موفق بود و حتی نتیجه اش را در شهادت ایشان هم می بینیم که غیر از شیعه، سایر گروه ها هم احساس فقدان می کردند.

در دوران رهبری، مزاحمین ایشان از میان سایر گروه ها و احزاب، چه کسانی بودند و رفتار ایشان با آنها چگونه بود؟

مزاحمین و موانعی که سر راه ایشان بود، از جمله مشکلات خانوادگی بود و نسبت به بعضی از آداب و اخلاق ها پیش می آمد. یک سری مشکلات منطقه ای بود که به رسومات اجداد و خانواده ایشان برمی گشت. بعضی مشکلات هم به خارج از کشور و به قدرت های بزرگ دنیا مربوط می شد و از طریق آنها پیش می آمد.

از طریق هم لباس ها و هم سلک های ایشان چقدر مزاحمت وجود داشت؟

یک بار در لاهور بودیم. من در آن زمان طبق فرمان شهید در لاهور درس می خواندم. در ایران امتحان داده بودم و هنوز نتیجه اعلام نشده بود. ایشان فرمودند شما جای دیگر برو و درس را ادامه بده و من به لاهور رفتم و در جامعه المنتظر درسم را ادامه دادم. یک روز شهید به جلسه خاصی که علما



خبر شهادت سید را چگونه دریافت کردید و چه خاطراتی از آن رویداد دارید؟

خبر شهادت ایشان را در مدرسه مبارکه حجتیه قم دریافت کردم. صبح بود و بلند شده بودم و می‌خواستم صبحانه آماده کنم که از بلندگوی مدرسه حجتیه صدا بلند شد. دوستان گریه می‌کردند و ما هم به جمع آنها پیوستیم و پرسیدیم چه خبر شده؟ گفتند در پیشاور این اتفاق افتاده و شهید هم مجروح است و در بیمارستان، ولی خبرهای منفی هم می‌رسید. ما هم همه چیزها را رها کردیم و گریه و سینه‌زنی و عزاداری شروع شد و از مدرسه حجتیه بیرون آمدیم. همه می‌آمدند و می‌پرسیدند چه خبر است و ما نمی‌توانستیم چیزی بگوئیم و زبانمان بسته بود و فقط همه دوستان گریه می‌کردند. وضعیت بد و عجیبی بود. تا شب اوضاع آشفته‌ای بود و گرسنگی و خستگی احساس نمی‌کردیم و فقط درد فراق شهید بود. وقتی اعلام شد که ایشان شهید شده، درد ما صد چندان شد. آن خاطره خیلی تلخ هنوز در ذهن ما مانده است.

آثار شهید پس از دو دهه از شهادت ایشان چقدر در پاکستان و در میان شیعیان آنجا باقی مانده است؟

اگر چه مدت زیادی دارد می‌گذرد، هنوز هم مردم، شهید را برای خودشان یک نمونه و یک اسطوره می‌دانند. آنهایی هم که شهید را درک نکرده و ندیده‌اند، ایشان را برای خود رهبر و اسوه می‌دانند و سعی می‌کنند همان راه را بروند.

علمای پاکستان تا چه حد توانستند بعد از ایشان به آرزوها و امثال شهید جامه عمل بپوشانند؟

طلاب و علما و فضلاء پاکستان اگر ایشان زنده بود، قطعاً سرعت عمل بیشتری داشتند. یقیناً فقدان ایشان محسوس است. هدف همه ما پیاده کردن هدف شهید است، ولی حتی دوستان خیلی نزدیک ایشان هنوز هم نتوانستند اهداف شهید را کما حقّه پیاده کنند و به آنها برسند و هنوز هم راه طولانی در پیش داریم.

در حال حاضر شیعیان پاکستان، بیشتر از چه مشکلاتی رنج می‌برند و سعی طلاب پاکستانی امثال شما، باید بیشتر معطوف به برطرف کردن کدام مشکلات باشد؟

رنجی که امروز شیعیان پاکستان می‌برند، فقدان رهبری واحد است. ما مدتی هست که در کشور خودمان آن رهبری واحد را نداریم و این دردی است که همه زجرش را می‌کشند و الساعه مشکلات زیادی به بار آورده است که الان ما در مقابل دشمنان آن نقطه واحد را نداریم و ما را می‌کوبند، می‌زنند و از صحنه حذف می‌کنند و ما پشتیبان محکم نداریم. با توجه به اخبار رقت‌باری که از پاکستان و به خصوص از وضع شیعیان به گوش می‌رسد، طلاب پاکستانی باید چه کار کنند؟

برای رفع این مشکلات فقط یک راه وجود دارد و آن هم وحدت کلمه است و به این نحو می‌توانیم از این مشکلات بیرون بیاییم و ایستادگی کنیم و از خودمان و از عقایدمان، از ناموسمان و از مکتبمان دفاع کنیم، والا با این تشتت و تفرقه و انتشار به جایی نمی‌رسیم. در خط اول پیروی و اطاعت از مقام معظم رهبری لازم است، چون راهگشا برای همه مسلمانان است و در محفل محدود، وحدت بین همه روحانیت است. ■

رنجی که امروز شیعیان پاکستان می‌برند، فقدان رهبری واحد است. ما مدتی هست که در کشور خودمان آن رهبری واحد را نداریم و این دردی است که همه زجرش را می‌کشند و الساعه مشکلات زیادی به بار آورده است که الان ما در مقابل دشمنان آن نقطه واحد را نداریم و ما را می‌کوبند، می‌زنند و از صحنه حذف می‌کنند و ما پشتیبان محکم نداریم.

شهید چندین برابر اثر گذاشت و در محافل دینی تاثیر زیادی داشت و دست شهید از خیلی جهات باز شد و توانست پیشرفت خوبی داشته باشد.

هنگامی که در قم بودید، از مسافرت شهید به قم چه خاطراتی دارید؟

در زمانی که در قم بودم، ایشان یک بار تشریف آورد به قم و همه طلاب پاکستانی را جمع کرد. ما هم در ملاقاتی خدمت ایشان رسیدیم. شهید بعد از درس اخلاق و صحبت درباره مراجع اینجا و اینکه باید فرصت را غنیمت بشماریم، یک سؤال کلی را مطرح کرد. ما حدود ۲۰ نفر بودیم. از هر نفر پرسید چه کار می‌کنی؟ آیا در حوزه می‌مانی؟ می‌گفت خیلی زود دنبال ازدواج و بچه نروید. بمانید و خوب درس بخوانید. یکی گفت: یک سال می‌توانم بمانم، یکی گفت دو سال، یکی گفت سه سال. ایشان ناراحت شد و گفت: «آقا! اینکه وقتی نیست. اینکه برای درس و بحث کافی نیست. نکند سال اول ازدواج کنید و سال بعد بچه‌دار و گرفتار خانواده شوید و از درس بمانید. نمی‌شود به این نحو ادامه بدهید. در حوزه بمانید.» وقتی از من سؤال کرد، گفتم: «آقا! می‌خواهم چهار سال بمانم.» و خیلی هم خوشحال بودم که شاید شهید مرا تشویق کند! شهید باز هم ناراحت شد و گفت: «من شش سال در حوزه نجف ماندم و ۲۶ سال سن داشتم که ازدواج کردم. شماها چرا زود به دنبال این جور حرف‌ها هستید؟» لذا ما را وادار کرد که بیشتر بمانیم و درس بخوانیم و به هدف اصلی برسیم.



آن طرف نیستند، بخواباند و حرف‌هایی بالاتر از اینها زد، حرف‌های جامع زد. خوبی‌ها و کلی‌ها را مطرح کرد و این جزئیات را از میان برداشت. شهید مسائل کلی را در نظر داشت و لذا شعارهایی را که افراد به وسیله آنها یکدیگر را متهم می‌کردند، برداشت و زمینه را فراهم کرد که دوستان بتوانند همقدم باشند و پیش بروند.

یکی از مسائل آن زمان که خرافات حساب می‌شد، راجع به مراسم عزاداری سیدالشهدا (ع) بود. ایشان در این زمینه حتی با خانواده و خاندان خود هم اختلاف نظر داشت و مقاومت کرد. رسم خانواده شهید این بود که مراسم سیدالشهدا (ع) را با ساز و نمایش برگزار می‌کردند، ولی ایشان به این مسئله قائل نبود که مراسم سیدالشهدا (ع) به این شکل باشد، چون بعضی از مجالس صوفیان به این شکل برگزار می‌شد، لذا کلاً از خانواده در این وجه کنار کشید. ایشان این را کار فرهنگی استعماری می‌دانست و علیه آن قیام کرد و تا حدی هم موفق شد.

بسیاری معتقدند که شهید بسط دهنده اندیشه امام و انقلاب اسلامی در پاکستان بوده است. قبل از قیادت ایشان، چقدر زمینه برای این کار وجود داشت و شهید چقدر توانسته بود زمینه‌سازی کند؟

قبل از رهبری شهید، زمینه برای قبول اندیشه امام در محافل خاص مطرح بود، ولی بسیار محدود و مختص به کسانی بود که سطح علمی‌شان بالا بود و یا ایران را دیده بودند. شهید قبل از ایران نوارهای سخنرانی و فیلم‌هایی را که برایش آورده بودند، ده به ده می‌برد و در حسینیه‌ها پخش و مردم را با انقلاب ایران آشنا می‌کرد و به این ترتیب عشق مردم به انقلاب بیشتر شد. ایشان درس‌های انقلابی می‌داد. طلاب و همین‌طور مردم می‌پرسیدند که خط امام یعنی چه؟ و ایشان توضیح می‌داد. می‌خواست که خط و فکر انقلابی امام مطرح باشد و با نمایش فیلم‌ها و صحبت درباره امام و انقلاب، مردم را با ایشان آشنا می‌کرد.

با توجه به اینکه شیعیان پاکستان از قدیم بیشتر توجه به نجف داشتند، شهید در توسعه مرجعیت امام چقدر نقش داشت؟

شهید به‌طور کلی از مرجعیت دفاع می‌کرد. حتی یادمان هست که در همان مدرسه فردی حرف‌هایی از مرجعی زد که در قم مشکلات داشت. شهید با قاطعیت اعلام کرد ایشان مرجع بود و شما حق ندارید درباره‌اش حرف نامناسبی بزنید. همه فکر می‌کردند شهید از شنیدن اعتراض نسبت به آن آقا خوشحال بشود، ولی شهید بسیار تند شد و اجازه نداد که آن فرد به حرفش ادامه بدهد. خیلی برای آن آقا عجیب بود. لذا می‌بینیم که شهید به کل مرجعیت احترام می‌گذاشت و از آن دفاع می‌کرد، منتهی بعدها دید که تقلید از مرجعیت شرایط خاصی دارد و می‌گفت مرجع تقلید ما باید خبیر به زمان باشد، لذا اصرار می‌ورزید که امام خبیر به زمان است و شرایط لازم را دارد و باید ایشان مرجع تقلید ما باشد.

نمایندگی سید از امام در پاکستان، چقدر در تثبیت موقعیت خود ایشان تاثیر داشت؟

ابتدا تقوا و اخلاق و اخلاص خود شهید در رهبری وی تاثیر داشت و وقتی امام ایشان را به عنوان نماینده انتخاب کردند، یک قدرت معنوی بود و بر نفوذ



• درآمد

جنش فقه جعفری در پاکستان به دلیل ماهیت اصیل شیعی خود پیوسته در معرض تهاجم دشمنان بوده و به ویژه هنگامی که با رهبری سید عارف حسینی، در ارتقای این حرکت سرعت چشمگیری پدید آمد، دشمنان داخلی و خارجی نیز بر فعالیت‌های خویش افزودند، اما این همه در مقایسه با همفکرانی که به او و به نهضت پشت کردند، وزنی ندارد. این گفتگو شرحی از این رنج‌هاست.

■ «هویت معارضان شهید عارف‌الحسینی» در گفت و شنود

شاهد یاران با فرحت حسین مهدوی

درد او رفیقان نیمه راه بودند...

روحانی بود که در جامعه مطرح شده و پروانه‌های فراوانی را گرد شمع وجود خود جمع کرده بود و این باعث می‌شد جذابیتی در روحانیت برای جوان‌ها به وجود بیاید و تعداد زیادی از آنها طلبه شوند که عده زیادی از آنها در قم هستند و تحصیل می‌کنند.

برنامه تحصیل طلاب در مدرسه به چه شکل بود و چه نکات جدیدی در این برنامه‌ریزی به چشم می‌خورد؟

دروس سنتی سرچای خودش بود. ایشان خودش درس عقائد برای طلاب گذاشت، جلسات عقایدی و قرآنی را خود ایشان اداره می‌کرد. اولین بار که ما به مدرسه آمدیم، ایشان یک دوره قرآن را برایمان با ترتیل خواند و به ما هم یاد داد. موضوع اعتقادات چیزی بود که ایشان خیلی روی آن تاکید داشت و همچنین جلسات دعا. خود شهید هم گاهی انفرادی دعا می‌خواند و صدایش می‌آمد. جلساتی هم در بیرون می‌گذاشت. مادر پیشاور حسینی‌ای داریم به نام حسینه علمدار و شهید در آنجا جلسه دعای کمیل داشت. برای طلاب جلسات سیاسی هم داشتیم که جلسات غیر رسمی بود و بعد از ظهرها که همه از درس و بحث فراغت می‌یافتند، بعد از نماز مغرب، گاهی تجمعی در چمن حوزه علمیه صورت می‌گرفت و ایشان می‌نشست و به سئوالات ما پاسخ می‌داد و خاطراتش را از نجف و قم و از زمان انقلاب برایمان تعریف می‌کرد و به خاطرات ما هم گوش می‌داد. ایشان برای خودش فضیلت خاصی را قائل نبود و بین خود و ما دیوار خاصی را ایجاد نکرده بود. یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که همه می‌توانستند خیلی خودمانی با ایشان صحبت کنند.

شهید از نظر اخلاقی، نسبت به چه مسائلی در طلاب مصر و حساس بود؟

خودپرستی و خودمحوری و خودبرتربینی و تکبر موضوعاتی بودند که ایشان خیلی روی آنها حساسیت داشت و خیلی زود هم عکس‌العمل نشان می‌داد. نسبت به غیبت هم همین‌طور. اگر نمی‌توانست کسی را منع کند، از آن جلسه بلند می‌شد. البته طلاب در حضور ایشان نمی‌توانستند غیبت کنند و اگر کسی این کار را می‌کرد، ایشان حتما تذکر می‌داد. اگر کسی

اولا ایشان پیام نو و جدیدی داشت و همین پیام، خود به خود به ویژگی نوجویی و نوگرایی جوانان که اشاره کردید، جواب می‌داد. این پیام، انقلاب بود و ولایت فقیه که موضوع جدید و جالبی بود و این باعث شده بود که جوانان دنبال چیزهای جدید دیگری مثل کمونیسم و سوسیالیسم و سایر مکاتب آن زمان نروند. مکاتبی مثل دهریه و لائیسیم هم بودند، اما اینها هم کهنه شده بودند، ولی انقلاب پیام جدیدی آورده بود و آقا هم حامل چنین پیامی بودند و این باعث می‌شد که جنبه نوگرایی جوانان هم به این شکل ارضا شود.

ایشان برای جذب جوانان به حوزه‌های علمیه چه تمهیداتی داشت و چه تعداد از جوان‌ها برای تحصیل در حوزه‌ها انگیزه پیدا کردند؟

هنگامی که روحانی این چنینی در جامعه حضور دارد، با آن رفتارهای اجتماعی و رفتارهای فردی خاص، جوانان جذب

چیزی که برای جوان‌ها خیلی جالب است، این است که دیگران به آنها احترام بگذارند و به آنها شخصیت بدهند و این موضوعی بود که شهید علامه حسینی داشت و در مواجهه با جوان‌ها طلبه و جوانان دانشجو و همین‌طور دانش‌آموزان مدارس، کاملاً رعایت می‌کرد و به آنها شخصیت می‌داد و احترام فوق‌العاده زیادی برایشان قائل می‌شد و این باعث می‌شد که این جوان‌ها به ایشان جذب شوند و اگر فرصت دوباره‌ای پیدا کردند، نزد ایشان بیایند و این کار را هم می‌کردند. هر کسی که یک بار نزد آقا می‌آمد، دیگر نمی‌توانست از ایشان جدا شود. کسانی که آمدند، تا روزی که شهید از دنیا رفت، از ایشان جدا نشدند و هیچ وقت ارتباطشان را قطع نکردند. احترام گذاشتن و شخصیت دادن به جوان‌ها، یکی از شیوه‌های مهمی بود که ایشان به کار می‌برد.

احترام به جوانان نکته مهمی است، اما جوانان را به صرف احترام نمی‌توان نگه داشت و باید به نوعی تمایل آنان به نوجویی و نوگرایی و همچنین بی‌میلی آنها به موارث و سنن گذشتگان را درک و ارضا کرد و این کار نیاز به برنامه‌ریزی دقیق دارد. ایشان چگونه این کار را می‌کرد؟



چه شد که ایشان با وجود همه مخالفت‌ها توانست کار رهبری شیعیان را با موفقیت نسبتاً چشمگیری ادامه بدهد و این مخالفت‌ها محل فعالیت‌های ایشان نشود.

کسی جرئت نداشت رو در رو با ایشان مخالفت کند، چون به قول اینجائی‌ها «آتو» دست کسی نداده بود، یعنی کاری نمی‌کرد که کسی بیاید و بگوید که من تو را قبول ندارم. عده‌ای در میان شیعیان بودند که به تدریج خاموش شدند، ولسی واقعا در میان گروه‌های مخالف هم کسی جرئت نداشت آشکارا مخالفت کند. حتی گروه‌های رسمی سنی هم نمی‌آمدند علنی بگویند شما را قبول نداریم و رویارویی آشکار

خودپرستی و خودمحوری و خودبرتربینی و تکبر موضوعاتی بودند که ایشان خیلی روی آنها حساسیت داشت و خیلی زود هم عکس‌العمل نشان می‌داد. نسبت به غیبت هم همین‌طور. اگر نمی‌توانست کسی را منع کند، از آن جلسه بلند می‌شد. اگر کسی حرفی می‌زد که حاکی از خود برتر بینی بود، تذکر می‌داد و می‌گفت که داستان ابلیس چه بود.

با ایشان صورت نمی‌گرفت. نفوذ ایشان حتی در آدم‌هایی که می‌خواستند مخالفت کنند خیلی زیاد بود و این باعث می‌شد که کسی نتواند مخالفت عمده‌ای بکند. ایشان در عین حال سربازان جان‌نثار زیادی هم داشت که تا آخرین لحظات در کنار ایشان بودند.

شهید چقدر به خاطر حمایت از مرجعیت و رهبری امام، از سوی مخالفین مورد طعن و کنایه قرار می‌گرفت؟

این مسئله‌ای است که همین الان هم در پاکستان وجود دارد. اگر ما از انقلاب ایران و رهبر آن حمایت کنیم، ممکن است به ما بگویند که مزدور ایران هستیم. این طعنه‌هایی بود که در آن دوران هم وجود داشت، اما نکته مهم این است که ایشان با وجود همه این حرف‌ها و این پروپاگاندها، از راه خود باز نمی‌گشت. یک بار در ایالت سند در بازدید که ایشان از مناطق شیعه داشت، خبرنگاری آمد و پرسید: «نظر شما در باره ولایت فقیه چیست؟» ایشان فرمود: «اگر بچه‌های مرا بکشند و خانواده مرا نابود کنند، من از حمایت ولایت فقیه یک قدم

گروه‌هایی که با ایشان مخالف بودند، علی‌القاعده نباید با شخص ایشان مشکلی داشته باشند، بلکه آنها با تشیع مخالف بودند و چون ایشان رهبر شیعه بود و تشیع را در پاکستان فعال و آرمان‌خواهی شیعه را تحریک کرده بود، این دشمنی‌ها به سمت ایشان برمی‌گشت. این دشمنان همان‌هایی بودند که در طول تاریخ با شیعه مشکل داشته‌اند و الان هم دارند. البته گروه‌های رسمی جماعت‌ها و احزاب، به شکل علنی دشمنی نمی‌کردند، ولی بعضی وقت‌ها از روش‌ها و عملکردهایشان مشخص بود که اینها هم چندان از کارهای ایشان راضی نیستند. حتی بعضی از رهبران که الان هم هستند و من نمی‌خواهم اسم ببرم، از جمله رهبران احزاب، در ظاهر با ایشان خیلی خوب بودند، ولی در بعضی از محافل و مجالس معلوم بود که چندان از روشی که شهید در پاکستان به کار می‌برد و نفوذ شیعه را تقویت می‌کرد، راضی نبودند و پیشرفت شیعه چندان برای آنها خوشایند نبود.

در سمت دیگر گروه‌هایی مثل «سیا»ی آمریکا بودند که خیلی با شهید مخالف بودند. در حکومت پاکستان، در سازمان‌های اطلاعاتی عوامی بودند که خیلی با ایشان مخالف بودند و از همه مهم‌تر رئیس جمهور وقت، ضیاءالحق و ژنرال‌های اطراف او. عده‌ای هم از ISI، یعنی سازمان‌های دولتی که در امر جهاد افغانستان مشغول کار بودند، بعضی وقت‌ها در تفکرات، اصطکاک‌هایی با سید داشتند و گروه‌هایی هم که تشکیل شدند، به خصوص گروه سپاه صحابه که البته قبل از آن هم گروهی در کراچی تشکیل شده بود که خیلی دوام نیاورد به نام «سواد اعظم اهل سنت».

گروه‌های دیگری هم بودند که دولت و یا کشورهای خارجی از آنها حمایت می‌کردند و اینها هم با سید مخالفت می‌کردند، ولی می‌بینیم که نهایتاً شهادت ایشان به دست اینها صورت نمی‌گیرد و ضاربین ایشان کسانی نبودند که در داخل، علیه ایشان و تشیع شعار می‌دادند و دشمنی می‌کردند، بلکه حکومت‌ها بودند، یعنی حکومت‌ها به صورت علنی وارد میدان شدند. ممکن است امروز هم بعضی از گروه‌ها عملیاتی بکنند که پشت سر آنها حکومت باشد، اما در موضوع شهادت علامه عارف‌الحسینی، حکومت‌های چند کشور از جمله عراق و عربستان و آمریکا و خود دولت پاکستان و حتی رئیس دفتر ضیاءالحق، ژنرال ماجد جیلانی (گیلانی)، فامیل همین نخست‌وزیر فعلی، در امر شهادت ایشان دخالت مستقیم داشتند. یا مثلاً استاندار ایالت سرحد یعنی، فضل حق در این امر دخیل بود.

حرفی می‌زد که حاکی از خود برتر بینی بود، تذکر می‌داد و می‌گفت که داستان ابلیس چه بود و چرا رجیم شد. این دو مورد در زمینه مسائل اخلاقی، خیلی در تعلیم ایشان اساسی بود.

در دوره رهبری ایشان، حوزه‌های علمیه چقدر توسعه پیدا کردند؟

حوزه‌های علمیه پاکستان در دوره ایشان گمان نمی‌کنم خیلی توسعه پیدا کرده باشد، چون ایشان دچار مشغله‌های متعدد سیاسی شیعیان شده بود؛ البته در اواخر سال‌های عمر شریفشان، عده‌ای از خیرین شیعه در سایر کشورها، متوجه موضوع پاکستان شدند و ارتباطات نزدیکی با ایشان پیدا و مساجد و مدارس مختلف و متعددی را در شهرهای پاکستان ایجاد کردند. البته بیشتر مساجد بود تا مدارس.

پاکستان کشوری فرقه‌ای و طائفه‌ای است، چه از نظر نژاد چه از نظر مذهب، فرقه‌های زیادی در آنجا هستند. شیوه تعامل شهید با این گروه‌ها چگونه بود و در این تعامل روی چه چیزهایی اصرار داشت؟

یکی از پیام‌های انقلاب اسلامی که در شبه قاره خیلی نو بود، پیام وحدت بود که در آن حفظ هویت و در عین حال وحدت با طرف مقابل مورد تأکید بود. خود آقا هم روی این موضوع تأکید داشت و در عین حال که از داعیان وحدت مسلمین در پاکستان بود، و با تمامی فرقه‌های سنی ارتباط داشت. لازم به ذکر است که ما در پاکستان فقط یک فرقه سنی نداریم و چندین و چند گروه سنی در آنجا هستند. آقا با همه اینها ارتباط داشت، ولی بر حفظ هویت شیعه هم تأکید فراوان می‌کرد، یعنی حاضر نبود این موضوع به فراموشی سپرده شود. حتی در سال ۱۹۸۵ که سپاه صحابه تشکیل شد- که در واقع ایجاد نوعی ترمز در نهضت جعفری بود- ایشان به روحانیون و علمای مختلف تأکید می‌کرد که وظیفه ما ایجاد وحدت در صفوف مسلمین و دعوت مردم به وحدت است، ولی این بدان معنا نیست که وقتی اینها به اصول مذهب ما و به ائمه ما تعرض می‌کنند، جواب ندهیم، ولی باید جواب منطقی و معقول بدهیم. وقتی اینها می‌گویند شیعه کافر است، به آنها جواب مستدل بدهید که نه این‌طور نیست و ما مسلمانیم و بر اصول دین تأکید داریم. ایشان در عین حال که بر وحدت و تعامل تأکید داشت، اما حفظ وحدت را هم ضروری می‌دانست.

مخالفین عمده ایشان در مقام رهبری چه کسانی بودند و چهره‌هایی که بالضراره با ایشان مخالفت می‌کردند، بیشتر از چه سنخ و گروهی بودند؟ و علت مخالفتشان چه بود؟



وضعیتی چون وضعیت فعلی روبرو می‌شدیم. این طبیعی بود. انتظارات خیلی بالاست و طلبه‌ها، دانشجویان و جوانان، نسبت به آن زمان سطح فکر خیلی بالاتری دارند. الان بین افرادی که باید برای رهبری انتخاب بشوند، دنبال چنین وزنه‌هایی می‌گردیم، ولی کسی را پیدا نمی‌کنیم. دیگر هر کسی نمی‌تواند بیاید و جای ایشان را پر کند. برای همین است که مشکل داریم و این مشکل از سال ۱۹۹۳ بروز کرده و هنوز هم حل نشده.

از سال ۱۹۹۵ بود...

خیر، من به قضیه‌ای که شما اشاره می‌کنید، کاری ندارم. لابد قبلاً سرنوشت سال ۹۵ را دیده بودید و می‌دانستید چه اتفاقی روی خواهد داد!

خب! خیلی فعال و نزدیک بودیم و این است که می‌دانستم واقعیت ماجرا چیست. آن موقع اگر من حضور داشتم، شاید کاری می‌کردم که آن اتفاق پیش نیاید و مانع می‌شدم، چون در چند مورد، این کار را کردم و مانع شدم. در ماجرای سال ۱۹۹۵ هم اگر بودم، حتماً مانع می‌شدم.

با جمعیت نزدیک به صد هزار نفری که در سالگرد شهید در اسلام‌آباد جمع شدند و خیلی هم هزینه دادند، چون صراحتاً با شعار دفاع از انقلاب ایران آمدند و برای طرف مقابل هم تحمل این قضیه، خیلی سخت بود، آینده را چگونه می‌بینید؟

البته آنها با صراحت نمی‌گویند، ولی مسئله ولایت فقیه مطرح است. ما البته هزینه‌های داخلی بیشتری داریم تا هزینه‌های خارجی. هزینه‌های خارجی زیاد مهم نیستند. یعنی وقتی که من در صحنه‌ای کار می‌کنم، رقیب من هم کار می‌کند و طبیعی هم هست، ولی آنهایی که رقیب من نیستند و همفکر و هم نظر من هستند، وقتی اینها تصور می‌کنند اگر من بیایم، جای ایشان را می‌گیرم و با این فکر برای من هزینه درست می‌کنند، سخت است. اینها قبل از جلسه اخیر، جلسات دیگری را برگزار و علماً را دعوت کردند و چون همه مدارس را تحت کنترل دارند، می‌توانند از آنها نامه و تأییدیه بگیرند، با این همه جمعیت خوبی جمع شد. اینها حتی به ایران هم نامه‌هایی را ارسال کردند که این آقایان مجلس وحدت، با ما مخالف هستند و شما اخبار اینها را پوشش ندهید. این هزینه‌های خیلی سخت است و کار ما را به تأخیر می‌اندازد.

ولی با وجود همه این موانع و فشارهای بین‌المللی، باید در باره آینده بگوییم: «اونريد ان نمى‌الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم الائمة و نجعلهم الوارثين». شیعیان آن‌شاءالله در همه جای دنیا آینده خوبی دارند و در پاکستان هم البته اگر این هزینه‌های داخلی کاهش پیدا کنند و سفارت و رایزنی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و هوشیارتر عمل کنند، وضعیت بهتر می‌شود.

در چهار سال اخیر وضعیت سفارت ایران در پاکستان چگونه بوده است؟

هنوز فعال نیست، یعنی آن دیپلماسی فعالی را که مثلاً در اروپا در پیش گرفت و خیلی پیشرفت کرد، در پاکستان در پیش نگرفت. ما به چند نفر حزب‌اللهی در آنجا نیاز داریم که مواظب یقه خودش نباشد، مواظب یقه نظام باشد و این مطلب را پیش ببرد.

شیعیان پاکستان خیلی پر شور هستند. یک وقت به جای یقه، سر انسان را به باد می‌دهند.

خیر، این طورها هم نیست. خدا می‌داند که ما داریم در پاکستان چه چیزهایی را تحمل می‌کنیم. وضع ما الان خیلی خراب‌تر از آن چیزی است که شما فکر می‌کنید و پوستان کلفت‌تر از آن است که تصور می‌شود. ما همه کس را داریم تحمل می‌کنیم و کاری هم از ما ساخته نیست. حالا اوضاع طوری شده که اگر بخواهیم به سید حرفی بزنیم، می‌گوید من نماینده ولی فقیه هستم.

همواره تاکید می‌کرد وظیفه ما ایجاد وحدت در صفوف مسلمین و دعوت مردم به وحدت است، ولی این بدان معنا نیست که وقتی اینها به اصول مذهب ما و به ائمه ما تعرض می‌کنند، جواب ندهیم. باید جواب منطقی و معقول بدهیم. در عین حال که بر وحدت و تعامل تاکید داشت، اما حفظ وحدت را هم ضروری می‌دانست.

در این قضیه، دولت در مقابل ما بود و حتماً خیلی کمک کرد تا قاتل پیدا شود!

اول تصور می‌شد که سلفی‌ها در تعامل با ضیاءالحق، این کار را انجام داده‌اند، ولی بعد معلوم شد صدام در این قضیه نقش داشته است. عامل اقوی که بود؟

بله، او پول زیادی خرج کرده بود. عامل اقوی هم که شیطان بزرگ، امریکاست. اخیراً هم مقاله‌هایی پیدا شده که نشان می‌دهد چنین چیزی هست و عامل اصلی، امریکا بوده است، ولی چون این مقاله‌ها خیلی قابل اعتماد نیستند، قابل استناد هم نیستند. بعد هم عربستان و خود دولت پاکستان و ضیاءالحق و فضل حق، حتی پیامی هم که ضیاءالحق برای شهادت آقا داد، روز پیش از ترور آماده شده بود، یعنی این ترور طبق برنامه بود.

از کجا معلوم شد که آن متن روز قبل آماده شده؟

ساعت ۱۰ خبر شهادت ایشان بخش شد و ساعت ده و ده دقیقه پیام ضیاءالحق آمد. کاملاً مشخص بود که از قبل برنامه‌ریزی شده بود. معلوم بود که چه کسانی در این مسئله نقش داشتند.

برخلاف آنچه که در زمان حیات ایشان تصور می‌شد که اگر این رهبری ادامه پیدا کند، وضعیت شیعیان پاکستان بهتر می‌شود، شاهد هستیم که به هر حال کیفیت فکر و رفتار شیعیان پاکستان اندکی ارتقاء پیدا کرد، ولی رهبری، کیفیت سابق را ندارد. به نظر شما علت چیست؟

این حرف‌ها را علی‌القاعده نباید نوشت! ما کاری به شخص نداریم، ولی موضوع این است که وجود ایشان باعث شد که تفکر و اندیشه شیعیان ارتقا پیدا کند و با توجه به شخصیتی که ایشان داشت، انتظارات شیعیان هم خیلی بالا رفت و این طبیعی بود که اگر کسی مثل ایشان یا بهتر از ایشان نمی‌آمد، با



هم عقب نمی‌نشیم»، یعنی مقاومت ایشان در این مسئله خیلی زیاد بود و در این قضایا چیزی برای ایشان مطرح نبود.

نکته دیگر اینکه ادامه جنگ ایران و عراق برای همه شیعیان پاکستان تبدیل به یک آرمان شده بود، یعنی همه می‌گفتند این جنگ باید تا سرنگونی صدام ادامه پیدا کند و لذا وقتی جنگ تمام شد، عده زیادی ناراحت شدند. خود امام هم ناراحت بودند. افراد نهضت جعفری می‌آمدند و گاهی بعضی از آنها داد و بیداد راه می‌انداختند و اعتراض می‌کردند که چرا این اتفاق افتاد؟ اما ایشان با لبخند با آنها روبرو می‌شد. این لبخند شاید از تمام شدن جنگ هم برای معترضین ناراحت‌کننده‌تر بود. ایشان جوابی می‌داد که به نظر باید برای خیلی‌ها درس باشد و آن این بود که می‌فرمود: «ولی فقیه تصمیم گرفته‌اند جنگ نباشد. ما هم تبعید تسلیم هستیم. اگر می‌گفتند جنگ باشد، ما هم می‌گفتیم باشد. حالا که می‌گویند نباشد، می‌گوئیم نباشد. شما چرا ناراحتید؟»

خود ایشان هم چند بار به جبهه آمد؟ ماجرا چه بود؟ در کدام محورها یا عملیات شرکت کرد؟

به هیچ وجه معلوم نشد، چون خود ایشان که نمی‌گفت کجا رفته است. از این طور کارهایی که می‌کرد، هیچ حرفی نمی‌زد.

خود شما هم بعدها نفهمیدید کجا رفت؟

دقیق نمی‌دانم، ولی مثل اینکه عملیات بدر یا خیبر بوده. احتمال هست که در عملیات خیبر شرکت کرده بود.

ترور ایشان کار دشواری نبود. به نظر شما چرا ضاربین آن زمان را انتخاب کردند؟

این کار در آن زمان از دستشان برآمد، وگرنه ایشان همیشه در معرض هدف بود. آنها فرصتش را پیدا نکرده بودند. تمام کسانی که در این ترور شرکت داشتند، همان کسانی بودند که در زمانی هم که ایشان رهبر شد، می‌توانستند تعرض کنند، ولی شاید موقعیت فراهم نشده بود. شاید هم دیگر وجود ایشان برایشان غیرقابل تحمل شده بود که ترورش کردند.

مگر در این اواخر ایشان چه می‌کرد که غیرقابل تحمل شده بود؟

همان نفوذ و قدرتی که برای شیعیان فراهم آورده بود و این تصور می‌رفت که شیعیان در آینده ممکن است در پاکستان به قدرت برسند و توان بیشتری در بخش‌های گوناگون به دست بیاورند و این برای خیلی‌ها باعث ناراحتی بود و برای احزاب و رقباً و حتی افراد به ظاهر دوست قابل تحمل نبود.

شما چگونه از خبر شهادت ایشان مطلع شدید؟

در روز اول آگوست، شهید به پاراچتر آمدند و من آنجا بودم. داشتم با موتور از شهر به طرف خانه می‌آمدم. ایشان هم از پیشاور به پاراچتر آمدند و در جایی به نام سه راه کرمان با هم روبرو شدیم و سلام و علیک کردیم. بعد هم در روز سوم خدمتشان رفتم و ایشان را به منزل دعوت کردم. با دوستان آمدند و یک روز بعد رفتند پیشاور و روز بعد شهید شدند. خبر از تلویزیون اعلام شد.

ظاهراً در پاکستان قرار نیست عاملین ترورهای سیاسی معلوم شود، ولی از عجایب روزگار این است که قاتل ایشان مشخص شد.

شرط اصلی آن این است که پیروان یک مکتب دنبال این موضوع بودند. در آنجا مسائل سیاسی هست. لیاقت علی‌خان کشته می‌شود و کسی نمی‌داند چه کسی او را کشت. ضیاءالحق و بی‌نظیر بوتو کشته می‌شوند و معلوم نمی‌شود چه کسی آنها را کشت، چون اینها شخصیت‌های سیاسی هستند، ولی ایشان هم شخصیت سیاسی بود و هم مذهبی. عامل دیگر هم این بود که ما زندگی قبائلی داریم. شهید هم از پشتوها بود. ما قبائلی‌ها قاتل را راه نمی‌کنیم و اگر کسی از میان ما کشته شد، دنبالش می‌رویم و او را پیدا می‌کنیم. اگر هم ما پیدا نکنیم، طرف مقابل از ترس همین موضوع، او را پیدا می‌کند.



تأثیر وی به خاطر اخلاصش بود...

۱

«شهید عارف الحسینی در قامت یک استاد» در گفت و شنود
با حجت الاسلام حبیب حسین جعفری

• درآمد

شیوه تدریس شهید عارف الحسینی و تربیت شاگردانی که هنوز هم به رغم مشکلات فراوان، اندیشه‌های وی را ترویج می‌کنند از جمله خدمات ارزنده ایشان است که در این گفتگو بدان پرداخته شده است.

یک روز یک فقیر غریبی آمد. من نزدیک اتاق ایشان بودم. آقای سید عارف حسین پول نداشت. مرا صدا زد و گفت پول داری؟ آن زمان شهریه ما ۱۰ روپیه بود. ۵۰ روپیه نزد من بود. آن را به سید دادم و ایشان هم آن را به آن فقیر داد. آن زمان ۵۰ روپیه پول خیلی زیادی بود.

یک بار ایشان همراه سید جواد هادی به لندن رفته و از آنجا به مدینه آمده بود. ما سه چهار طلبه پاکستانی بودیم که از قم به مدینه رفتیم. در آنجا به ما گفت: «چرا لباس روحانیت ندارید و لباس پاکستانی پوشیده‌اید؟» یکی از طلبه‌ها به شوخی گفت: «پول نداریم». سید به هر یک از طلبه‌ها پانصد درهم آن زمان را که پول زیادی بود، داد.

یک بار هم ایشان بعد از رهبری به قم آمد. سید جواد هادی بود و سید عارف و من. از دفتر تا حرم می‌آمدیم. در مسجد اعظم که وارد شدیم، ایشان به سید جواد گفت که به همه طلبه‌های پاکستانی و هندی نفی ۳۰۰ روپیه بدهد. خیلی سخاوتمند بود. زندگی خودش خیلی ساده بود. خانه‌شان را در روستای خودشان هم دیده‌ام. خیلی کوچک بود.

بعد از رهبری هیچ تغییری در زندگی ایشان پیدا نشد؟

نه، اول رهبری خیلی هم در مضیقه بود. حتی آن قدر پول نبود که برای دفتر موقت بخرند.

نقش شهید در بهبود وضع فرهنگی پاکستان چه بود؟

ایشان وقتی در مدرسه جعفریه تدریس می‌کرد، برای تبلیغ رهبریت هم می‌رفت. منطقه خودشان را خیلی تحت تأثیر قرار داده بود. بعد از رهبری به همه پاکستان می‌رفت و خیلی تبلیغ می‌کرد. سخنرانی‌هایش

یعنی جامع‌المقدمات و صرف میر را درس می‌داد تا لمعه. من خودم صرف میر، معالم، حاشیه و مقداری از لمعه را پیش ایشان خواندم. بعد ایشان رهبر شد و از مدرسه رفت و ما هم به خانه آمدیم.

از نظر اخلاقی بر چه چیزهایی در طلبه‌ها تأکید می‌کردند و چه چیزهایی را به هیچ‌وجه نمی‌پذیرفتند.

ایشان بر زی طلبگی بسیار تأکید می‌کرد. درس اخلاق هم داشت و برای ما احادیث می‌خواند. علاوه بر این

ایشان داعی وحدت بین مسلمین بود. بسیار به مناطق سنی‌نشین می‌رفت، با آنها نشست و برخاست می‌کرد، پشت سرشان نماز می‌خواند و بسیاری از اهل فرقه‌های دیگر را جذب می‌کرد. برای اتحاد زیاد کار و تلاش می‌کرد. با سران آنها جلسات سیاسی فراوانی داشت. حتی با افغان‌ها هم جلسه می‌گذاشت.

خودش هم بسیار خوش اخلاق بود. من خودم یک شب کسی به من گفت برو پیغامی را به سید عارف بگو. من رفتم و در اتاق ایشان را باز کردم و دیدم دعا می‌خواند. نمی‌دانستم چه دعائی است، ولی دیدم ایشان گریه می‌کند. علاوه بر این درس اخلاق هم می‌داد. برخورد و اخلاق شهید برای طلبه‌ها درس بود. هم اهل شوخی و تشویق بود، هم اهل تنبیه. ما خیلی از اخلاق ایشان تأثیر می‌گرفتیم. خیلی هم سخی بود.

از کی با سید آشنا شدید و چگونه؟

حدود ۱۹۷۹ میلادی به مدرسه جعفریه که ایشان مسئول آنجا بود، رفتم و شاگرد آن مدرسه و با ایشان آشنا شدم.

چه انگیزه‌ای موجب شد که به مدرسه جعفریه بروید؟

به خاطر انقلاب اسلامی ایران که بر من تأثیر گذاشت به آنجا رفتم و خانواده‌ام مشوق من بودند.

شیوه سید در جذب طلاب چه بود و روی چه خصوصاتی تأکید داشت؟

ایشان و مدرسین دیگر به روستاها می‌رفتند و سخنرانی‌های مختلفی درباره انقلاب و اسلام می‌کردند و همین سخنرانی‌ها باعث می‌شد که پدرها تشویق شوند که فرزندانشان را به مدرسه‌های دینی بفرستند.

برنامه‌های درسی و اخلاقی ایشان چه بود؟

از نظر درسی خیلی دقیق بودند. طلبه حتی اگر یک روز هم تاخیر یا غیبت می‌کرد، ایشان او را تنبیه می‌کرد. برای خودم یک بار این مسئله پیش آمد. ما روستائی هستیم. یک روز شنبه، اتوبوس ما خراب شد و من با تاخیر به مدرسه رسیدم و نتوانستم سر کلاس بروم. یکشنبه که رفتم، ایشان پرسید: «چرا دیر آمدی؟» گفتم: «اتوبوسمان خراب شد.» ایشان مرا تنبیه کرد و گفت: «بلند شو! امروز هم حق نداری در کلاس شرکت کنی.» من به پشت بام مدرسه رفتم و این‌طور تنبیهم کرد. روی درس‌ها خیلی تأکید می‌کرد و درس می‌پرسید و می‌گفت دیروز چه گفتیم؟ همه را از ما می‌خواست و خیلی دقیق بود.

چه چیزهایی را درس می‌دادند؟

از آنجا که مدرسه تازه تاسیس شده بود، از همان ابتدا



و این بنائی بود که ایشان گذاشت، چون روحانیت به سیاست کاری نداشت. تجربه‌ای هم نداشت، ولی این بنا را گذاشت. شهید از چه شیوه‌ای استفاده می‌کرد که هم متهم به طرفداری از ایران و امام نشود و هم بتواند تأثیرش را بگذارد؟

ایشان داعی وحدت بین مسلمین بود. بسیار به مناطق سنی‌نشین می‌رفت، با آنها نشست و برخاست می‌کرد، پشت سرشان نماز می‌خواند و بسیاری از اهل فرقه‌های دیگر را جذب می‌کرد. برای اتحاد زیاده کار و تلاش می‌کرد. با سران آنها جلسات سیاسی فراوانی داشت. حتی با افغان‌ها هم جلسه می‌گذاشت. یادم هست یک بار حکمت‌یار به مدرسه جعفریه آمد. حالا دیگر خیلی شهرت ندارد، ولی آن موقع همه جای مدرسه را محافظین او پر کرده بودند. او به دیدن سید عارف آمده بود. یکی از طلبه‌های مدرسه رفت و در بلندگو آیه فضل الله المجاهدین و ... را برای حمایت از جهاد افغانستان خواند. شهید با اکثر گروه‌های مختلف رفت و آمد داشت و سران آنها را دعوت می‌کرد.

مخالفتین شاخص ایشان چه کسانی بودند و علت چه بود؟

از میان روحانیون یکی سید حمید موسوی بود که نمی‌دانم پشت سرش چه کسی است. در زمانی که شهید عارف قائد بود، خیلی سعی می‌کرد آنها را دعوت کند و بیاورد، ولی آنها نمی‌آمدند. وهابی‌ها هم که تکلیفشان معلوم است. آنها از هر روشی استفاده می‌کردند. عده‌ای از روحانیون و پزشکان و مردم ما را ترور کردند. سید سعی داشت همه را جمع کند، ولی آنها شیوه‌شان ترور بود.

شهید تا چه حد توانست افکار امام و انقلاب ایران را در پاکستان نشر بدهد؟

ایشان به مناطق مختلف می‌رفت و با سخنرانی از مرجعیت و امام تبلیغ می‌کرد. بسیار سخنرانی‌های

خیلی مؤثر بودند. تازه انقلاب ایران شده بود. ایشان به روستاهای مختلفی می‌رفت. من ۱۷، ۱۸ ساله بودم و حدیثی را می‌گفت که یادم هست. خیلی عاشق امام بود و خیلی پرشور تبلیغ می‌کرد و خیلی اثر داشت. یادم هست دهخداها اعتراض می‌کردند که نان پنجاب

ایشان بر زی طلبگی بسیار تأکید می‌کرد. درس اخلاق هم داشت و برای ما احادیث می‌خواند. علاوه بر این خودش هم بسیار خوش اخلاق بود. من خودم یک شب کسی به من گفت برو پیغامی را به سید عارف بگو. من رفتم و در اتاق ایشان را باز کردم و دیدم دعا می‌خواند. نمی‌دانستم چه دعائی است، ولی دیدم ایشان گریه می‌کند. علاوه بر این درس اخلاق هم می‌داد.

را می‌خورید و از انقلاب ایران دفاع می‌کنید؟ ولی ایشان خیلی در سخنرانی‌ها با شور و هیجان دفاع می‌کرد و همین باعث شد که کل پاکستانی‌ها را تحت تأثیر قرار بدهد و با انقلاب ایران آشنا کند.

چه چیزی موجب شده بود که شهید این قدر نفوذ کلام داشته باشد؟

خیلی مخلص بود. ایمان داشت، عقیده داشت، هر چه را که می‌گفت، خودش عمل می‌کرد. به خاطر اخلاصش مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد.

ایشان چقدر توانست به معنی واقعی رهبر شود و در قلب مردم جای داشته باشد؟

همین حالا هم پاکستانی‌ها از شهید عارف با احترام یاد و از ایشان تجلیل می‌کنند. به خاطر اخلاق و ایمانش این‌طور شد.

شیوه رهبری ایشان چه بود و چه چیزهایی را بنا گذاشت که هنوز بعد از دو دهه تأثیر آنها باقی مانده.

ایشان بعد از رهبری رسماً در سیاست قدم گذاشت

بلیغی داشت. هر چه در دل داشت، بر زبان می‌آورد. ایشان که بودجه‌ای نداشت که به شکل دیگری تبلیغ کند.

در مورد جنگ ایران و عراق چقدر حساسیت داشت؟

خیلی زیاد، حتی موقعی که به ما درس می‌داد، رادیو را روشن می‌گذاشت و مرتب در جریان اخبار جنگ بود. از این جهت وقتی خرمشهر را آزاد شد و در ایران جشن گرفتند، ما هم در پارچنار جشن گرفتیم و تظاهرات کردیم.

وقتی در قم درس می‌خواندید و ایشان به قم سفر کرد، آیا ملاقاتی داشتید؟

وقتی ما طلبه بودیم، ظاهراً ایشان یک بار آمد. ما نامه‌ای به ایشان نوشته بودیم و ایشان هم جواب داد. شهید به قم و به مدرسه حجتیه آمد و در مسافرخانه آنجا مستقر شد. ایشان همه جزئیات یادش می‌ماند، درحالی که به عنوان رهبر مشغله‌های زیادی داشت. دائی من در پاکستان فوت کرده بود و ایشان در قم همین که مرا دید، به من تسلیت گفت و من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم.

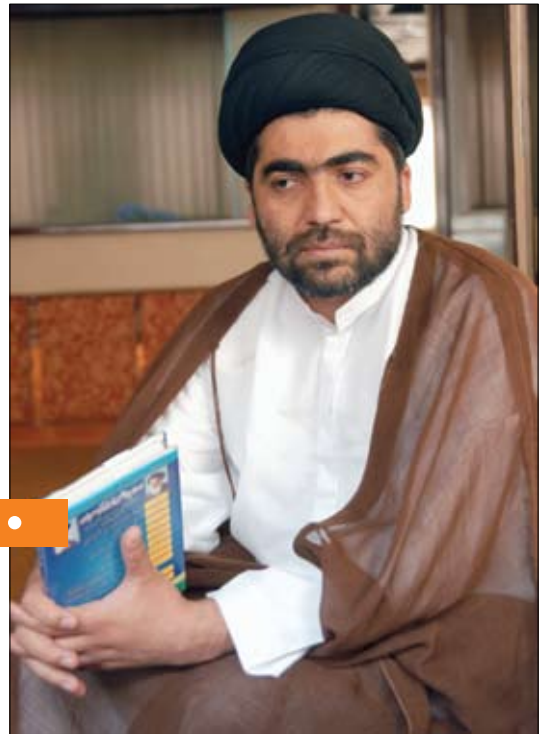
خبر شهادت سید را چگونه دریافت کردید و از مراسم بزرگداشت ایشان چه خاطراتی دارید؟

من آن زمان در خانه‌مان در پاکستان بودم. برای تبلیغات در دوران تعطیلات رفته بودم. من بلند شدم و به پیشاور رفتم. بعد سید جواد نقوی را دیدم. من در پیشاور ماندم و جنازه را با هلیکوپتر بردند و نتوانستیم به تشییع برسیم. یک روز بعد رفتم که جنازه را در مدرسه گذاشته بودند. جمعیت زیادی می‌آمدند و گریه و زاری می‌کردند.

بعد از دو دهه از شهادت ایشان، آثارشان چقدر در پاکستان مانده است؟

شیعیان اگر الان شائسی هم دارند به خاطر خون آن شهید و حاصل فعالیت و اخلاص و دینداری ایشان است. ■





محبوب همگان بود...

۲

«شهید عارف الحسینی در قامت یک استاد» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت الاسلام سید محمد سبطین حسینی

• درآمد

حسن خلق و سعه صدر شهید عارف الحسینی از عوامل بسیار موثری بود که رهبری وی را به رغم کوتاهی فرصت، به عامل تعیین کننده‌ای در تثبیت شان تشیع در پاکستان تبدیل کرد، آن گونه که به رغم تلاش گسترده مستکبران در محو این آثار، اندیشه و سلوک او در ذهن شاگردان و پیروانش همچنان نمایان است.

می کرد، اما در میان عوام به دلیل مسائل امنیتی و برای اینکه اثر بدی نداشته باشد، این کار را نمی کرد. یک شعاری معمول شده بود که همیشه می گفتیم: «خدایا! تانقلاب مهدی خمینی را نگه دار و بلافاصله پشت آن نهضت حسینی هم می آمد. شهید فرمود اسم مرا در کنار امام نیاورید و اگر می خواهید برای من دعا کنید، در پنهان و در نماز تهجد دعا کنید، چون من لایق این نیستم که اسم من را در کنار اسم امام بیاورید.

ایشان چقدر مدارس علمیه پاکستان را توسعه داد؟ و چقدر موجب شد که جوان‌ها به طلبگی روی بیاورند؟

خیلی زیاد و گسترده. مثلاً مدرسه‌ای در پشاور هست که به مدرسه شهید عارف الحسینی معروف شده و بانی آن ایشان بود. همین‌طور مدرسه دهوار که سید بزرگوار هم از آن منطقه است و مدرسه رسول اعظم (ص) که در سرحدات و در مناطق محروم اهل سنت است. در زمان شهید بسیاری از جوان‌ها به مدارس دینی روی آوردند. من دو سال در منطقه هزارگی و در میان اهل سنت بودم و می دیدم که جوانان اهل سنت هم عاشق شهید و عاشق تحصیل علوم دینی بودند. ما به جاهانی رفتیم که فکر نمی کردیم کسی به آنجا رفته باشد، اما شهید بزرگوار رفته بود. هرچند آنها شیعه نبودند و سنی بودند، اما شهید با شیوه خود تاثیر مثبتی بر آنها گذاشته بود.

رابطه شهید با دیگر علمای پاکستان چگونه بود و ایشان چگونه سعی می کرد زمینه‌های سوء تفاهم و اختلاف را در بین روحانیون از بین ببرد؟

شهید مخلص بود و برای خدا کار می کرد. در همه جا علمانی هستند که اختلاف و سوء تفاهم دارند. شهید هر جا که بود سعی می کرد آن اختلافات را برطرف کند. وقتی که شهید به رهبری نائل شد، بعضی از افراد اختلاف می کردند. شهید می رفت و عمامه خود را زمین می گذاشت و می گفت من امروز رهبر نیستم. رهبر شما هستید، هر جا بروید من می آیم. و علت نفوذ شهید در میان شیعه و سنی، تقوای ایشان و تلاش برای ایجاد وحدت بود.

چقدر توانست این وحدت را به وجود بیاورد؟

من فکر می کنم تا ۸۰، ۷۰ درصد موفق شد بین علما وحدت ایجاد کند. البته آن وحدت الان نیست، ولی در دوره آن شهید بین علمای شیعه و اهل سنی وحدت گسترده‌ای وجود داشت.

دینی می دیدند که آن شهید بزرگوار نیمه شب بیدار می شود و نماز تهجد برگزار می کند. همه طلابی که شاگرد شهید بزرگوار بودند، اینها را دیده‌اند. ایشان زمانی که لمعه، یعنی فقه امام جعفر صادق (ع) را تدریس می کرد، گاهی گریه می کرد. این اهمیت فکر امام جعفر صادق (ع) را به طلاب نشان می داد و بسیار روی ما تاثیر می گذاشت.

جایگاه علمی شهید چقدر بود؟ چقدر درس خوانده بود و در عمل چقدر توانمندی علمی داشت؟

اولاً شیوه تدریس ایشان خیلی عالی بود. ما غیر از دروس ابتدائی، تابستان‌ها هم که در پشاور بودیم، از آن شهید بزرگوار کسب فیض می کردیم و تا آن حدی که می دیدیم، جنبه علمی آن شهید خیلی قوی بود. دروس خارج فقه و اصول را در نجف و قم شرکت و از محضر آیات عظام کسب فیض کرده بودند.

قبل از قیادت شهید، مردم دین را در حد احکام و این امور می دانستند و می گفتند ما به سیاست کار نداریم، ولی وقتی آن شهید بزرگوار به رهبری منصوب شدند، اعلام کردند که سیاست ما عین دیانت ماست و سیاست از دین جدا نیست، یعنی قیادت شهید، مردم را متوجه سیاست کرد، در حالی که قبل از قیادت ایشان، مردم اصلاً با سیاست انس نداشتند.

شهید مروج مرجعیت امام بودند. در این راه و برای ترویج مرجعیت امام از چه شیوه‌هایی استفاده می کردند؟

البته ایشان نسبت به مرجعیت، زیاد قائل به تبعیض نبود. عملاً به امام معتقد بود، ولی در ظاهر به شاگردان از این صحبت‌ها نمی کرد که از فلانی تقلید کنید یا مقلد فلانی باشید، ولی عاشق و شیفته حضرت امام راحل (ره) بود. از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آن شهید بزرگوار معلوم می شود که خیلی به امام علاقه داشت و در میان خواص درباره حضرت امام ترویج

از چه مقطعی و چگونه با شهید سید عارف الحسینی آشنا شدید؟

بنده افتخار می کنم که از شاگردان آن شهید بزرگوار هستم. آشنائی بنده با آن شهید بزرگوار در مدرسه جعفریه پاراچنار بود. در زمان تحصیل، تقریباً کم عمر بودیم که برای تحصیل در مدرسه دینی پاراچنار پذیرش شدیم. دروس ابتدائی بنده هم توسط ایشان آغاز شد، یعنی افتخار می کنم که دروس اولیه بنده به دست آن شهید بزرگوار آغاز شد. هنگامی که در کلاس ایشان حضور داشتم، تقوا، اخلاق و سیرت و کردار شهید را خوب شناختم. مدتی گذشت تا آن شهید بزرگوار به قیادت کل شیعیان پاکستان نائل شد.

شیوه شهید در تربیت طلاب چگونه بود؟

بسیار عالی بود. بنده فقط به سه نکته اشاره می کنم. در کلاس شهید بودیم و ایشان درس اخلاق می داد. وقتی که درس اخلاق می داد، به سه نکته اشاره فرمود که برای طلاب دینی، این سه نکته بیش از حد لازم هست. نکته اول اینکه طلبه و اهل علوم محمد (ص) و آل محمد (ع) باید نهایت سعی و کوشش را بکنند و این آیه شریفه را هم تلاوت فرمود که: لیس للانسان الا ما سعی: انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش خود تحصیل نمی کند.

نکته دوم تقوا بود که طلبه باید متدین، پرهیزگار و با تقوا باشد و بدون تقوا، تدبیر به حد کمال نمی رسد و می فرمود: اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم. کلام امیرالمؤمنین (ع) را تلاوت می فرمود.

نکته سوم اخلاص بود. هر تحصیل و عملی بدون اخلاص، به حد کمال و به مقصد و هدف خود نمی رسد، یعنی اگر نماز و روزه و خیرات و تحصیل برای خدا نباشد، به هدف نمی رسد. خود شهید بسیار مخلص بود. ایشان بسیار روی این نکته تاکید داشت که طلبه علوم دینی باید مخلص باشد و هر قدمی که برمی دارد برای خدا باشد.

ایشان از نظر عملی در تربیت طلاب به چه اصولی پایبند بودند؟

شیوه عملی تربیت طلاب از سوی ایشان بسیار خاص بود. اخلاق ایشان بسیار حسنه بود و با دیگران بسیار با خوی و اخلاق خوش برخورد می کرد. آن شهید حق پرست بود، حق گو بود، ولو طرف مقابل ناراحت می شد. منهج بود و طلاب علوم



مواجهه ایشان با سلفی‌ها چگونه بود؟

زمانی که فتنه‌ای برپا می‌شد و علیه شیعه بلوا می‌کرد، شهید می‌رفت و آن فتنه و سوء تفاهم را برطرف می‌کرد. شهید به مرکز آنها می‌رفت. این روزها که خیلی مشکلات داریم، خواص که هیچ، حتی عوام هم نمی‌توانند در مراکز آنها بروند، ولی در آن زمان، شهید خود اقدام می‌کرد و می‌رفت و آن فتنه و تهمت را برطرف می‌کرد و می‌گفت کسی که بین شیعه و سنی رخنه‌اندازی می‌کند، نه شیعه است نه سنی و با این شیوه‌ها و الفاظ آنها را قانع می‌کرد که علیه شیعه کار نکنند.

حمایت ایشان از امام و انقلاب اسلامی، چقدر به دست مخالفین بهانه می‌داد که علیه ایشان اقدام کنند؟

شهید نماینده حضرت امام راحل بود. در آن زمان دو دسته مردم داشتیم. یک دسته دولتی بودند و مخالفت می‌کردند و پست سر شهید حرف می‌زدند و می‌گفتند با این کار برای پاکستان مشکلات به وجود می‌آورد. این دسته سنشان بالا بود و مربوط به دولت بودند، ولی جوان‌ها خیلی، استقبال می‌کردند و هر حرفی که از جمهوری اسلامی و از امام می‌گفتند، جوان‌ها خیلی، استقبال می‌کردند و مثبت می‌گرفتند و قبول می‌کردند و همین‌ها بودند که خدمت کردند. کسانی که مخالف بودند، زیاد نبودند و مخالفتشان هم در حد صحبت بود و خیلی قوی نبودند. اکثریت از فرمایشات شهید و حمایت ایشان از امام راحل و جمهوری اسلامی استقبال کردند.

دستاوردهای دوران رهبری ایشان، برای کل شیعیان پاکستان چه بودند؟

دستاوردهای خیلی زیادی بود. مثلاً قبل از شهید عارف مردم با علما مأنوس نبودند و فقط اسم یک عالم یا ملا را می‌دانستند و علما هم در حدی نبودند که کفایت کند، خیلی کم و قلیل بودند. در ۴ ساله قیادت آن شهید بزرگوار روحانیت و اثرات آن شهید به حدی رسید که در کل پاکستان مردم و به خصوص جوان‌ها متوجه روحانیت شدند و آن هم فقط علما هستند که مذهب تشیع را در پاکستان نجات می‌دهند. اینکه الان هم مردم پاکستان روحانیت را دوست دارند، از آثار آن شهید است.

مردم پاکستان گرایشی به سیاست نداشتند و اطلاعات لازم برای ورود به این عرصه را هم نداشتند. شهید تا چه حد توانست آنان را وارد عرصه سیاست کند؟

قبل از قیادت شهید، مردم دین را در حد احکام و این امور می‌دانستند و می‌گفتند ما به سیاست کار نداریم، ولی وقتی آن شهید بزرگوار به رهبری منصوب شدند، اعلام کردند که سیاست ما عین دیانت ماست و سیاست از دین جدا نیست، یعنی قیادت شهید، مردم را متوجه سیاست کرد، درحالی که قبل از قیادت ایشان، مردم اصلاً با سیاست انس نداشتند، ولی

بعد از قیادت شهید، هم سیاست بلد شدند و هم نمایندگان به مجلس فرستادند و به دولت و ادارات نفوذ کردند و این از آثار بزرگ شهید بود که تا به حال ادامه دارد و اگر ما الان در مجلس نمایندگان داریم، از اثرات آن شهید است.

آیا شهید برای بهبود وضعیت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شیعیان پاکستان تاسیساتی را هم راه‌اندازی کرد؟

بله، یکی از آنها انجمن حسینی است که کار دینی و مشکلات مردم را حل می‌کند. دیگری سازمان علمدار است که الان هم تا حدی فعال هستند.

آخرین خاطراتی که از شهید دارید، کدامند؟

شهید به پاراچنار تشریف آوردند و مشکلی برای شیعه پیش آمد. علمای آنجا خیلی شهید را دوست داشتند و آن حادثه که پیش آمد، شهید گذشت کردند. سه نفر بودند و یکی خطیب و یکی سید ابوالحسن حسینی. شهید گفت که ما باید مردم را معاف کنیم و بگذریم. عده‌ای به شهید بزرگوار حمله و تیری شلیک کردند. مردم چون خیلی به شهید علاقه داشتند، جمع شدند و خواستند حمله‌کنندگان را تأذیب کنند و تهدید کردند که خانه‌های آنها را می‌سوزانند، اما شهید گفتند که ما باید گذشت کنیم و شیوه‌نامه اطهار را در پیش بگیریم. علمای دیگر اصرار داشتند که آنها باید مجازات شوند که در آینده این کار را نکنند، ولی شهید با آن اخلاق عالی که داشتند، گذشت کردند و گفتند اینها هم شیعه و از خود ما هستند و باید آنها را عفو کنیم و سرانجام هم شهید توانستند مردم و علما را قانع کنند که بگذرند.

این برخوردهای شهید به قدری روی ما که شاگردان ایشان هستیم اثر کرده که حالا ما هم سعی می‌کنیم همان‌گونه برخورد کنیم. ما حالا در نظر می‌گیریم که آن مردم چگونه با شهید برخورد کردند، ولی شهید چگونه رفتار کردند و ما هم باید با شیوه ایشان عمل کنیم. این خاطرات الان برای ما یک روش عملی است.

از شهادت ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

جنازه شهید را از پیشاور با هلیکوپتر به پاراچنار آوردند و من آنجا حضور داشتم. مردم وقتی که اطلاع پیدا کردند که ایشان شهید شده‌اند، از همه جاهای دور به شهر پاراچنار رو کردند و جمعیت فوق‌العاده زیادی جمع شد و آقای حسینی «حفظ‌الله»

وقتی که آن شهید بزرگوار به قیادت منصوب شدند و دشمن هم متوجه شد که ایشان چگونه داعی وحدت است و چگونه مردم را بیدار و به طرف اسلام دعوت کرده است، هم دشمنان خارجی به این نتیجه رسیدند که اگر ایشان بماند، برای آنها مشکلاتی ایجاد می‌کند و مخفیانه تصمیم گرفتند این مانع را از سر راه بردارند و سرانجام آن شهید بزرگوار را از ما گرفتند.

هم از طرف امام شرکت کردند. شب بود و جنازه را به مدرسه جعفریه منتقل و تلاوت قرآن را شروع کردیم که تا صبح ادامه پیدا کرد. شهید به بچه‌های یتیم خیلی محبت می‌کردند و آن روز همه آنها آمده بودند و سخت گریه و زاری می‌کردند و فریاد می‌زدند که پدر ما کجا رفت؟ منظره بسیار دلسوزانه‌ای بود. افراد مستضعف و یتیم و بی‌کس، خیلی بی‌تابی می‌کردند، چون شهید خیلی با آنها همدلی و همراهی داشتند و به آنها کمک می‌کردند. اصلاً کسی هم آنها را خبر نکرده بود.

قرار بود جنازه شهید را دوباره به پیشاور منتقل و در آنجا

دفن کنند، ولی افرادی که آنجا بودند کاری کردند که علما و مسئولین مجبور شوند جنازه را از پاراچنار به منطقه دھوار که منطقه خود آن شهید است. این برای ما سؤال بود که چرا جنازه را از پیشاور به پاراچنار آوردند و بعد به دھوار که در مرز افغانستان بود بردند. بعد دیدیم در این مسئله، هم حکومت و هم استعمار خارجی دست داشتند که شهید جانی دفن شود که مردم جمع نشوند و فریاد بلند نکنند و انقلابی به وجود بیاید و به هر قیمتی که بود، جنازه ایشان را در جای دوری دفن کردند.

بعدها درباره هویت قاتلین سید چه اطلاعاتی به دست آوردید؟

این ترور از قبل زمینه‌سازی شده بود و امر تازه‌ای نبود. وقتی که آن شهید بزرگوار به قیادت منصوب شدند و دشمن هم متوجه شد که ایشان چگونه داعی وحدت است و چگونه مردم را بیدار و به طرف اسلام دعوت کرده است، هم دشمنان داخلی و هم دشمنان خارجی به این نتیجه رسیدند که اگر ایشان بماند، برای آنها مشکلاتی ایجاد می‌کند و مخفیانه تصمیم گرفتند این مانع را از سر راه بردارند و سرانجام آن شهید بزرگوار را از ما گرفتند، هرچند پس از آن، قاتلین گرفتار شدند و خودشان اعتراف کردند که وقتی به شهید شلیک کردیم تا او را به شهادت برسانیم، نمی‌دانستیم چنین مقامی دارد و فقط افرادی که در رده‌های بالا و پشت پرده بودند، خبر داشتند و ما فقط در این حد می‌دانستیم که ایشان یک عالم و خطیب شیعه است و به ما پول دادند و وقتی این کار را انجام دادیم و بعد ایشان را شناختیم، پشیمان شدیم.

اینها از نظر هویتی به کجا وابسته بودند؟

هم به داخل وابسته بودند هم به خارج. ما تا جایی که شنیدیم در آن زمان ژنرال ضیاءالحق و سعودی‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی خارجی در قتل سید سهمیم بودند.

پس از گذشت دو دهه از شهادت سید عارف، حضور ایشان در پاکستان چقدر ملموس است، مخصوصاً برای نسلی که بعد از سید آمده و ایشان را ندیده است.

افرادی که شهید را درک نکرده و او را ندیده‌اند، الان خاطرات و سخنرانی‌ها و مطالب آن شهید، توسط افراد دلسوز و شاگردان آن شهید به نسل جوان منتقل می‌شود و آنها از تقوا، اخلاص و رهبری آن شهید بزرگوار اطلاع پیدا می‌کنند و افسوس می‌خورند که ای کاش شهید زنده بود.

فعالیت‌ها و تلاش‌های فرهنگی شهید اکنون تا چه حد در پاکستان ادامه دارد؟ آیا نهادهایی که تأسیس شد، همچنان به نام ایشان ادامه دارد یا نه؟

آن نهادها هنوز هم ادامه دارند، ولی افکار و کارهای فرهنگی‌ای که در کل پاکستان به وجود آورده بودند، کمرنگ شده‌اند.

چرا؟

به خاطر ضعف قیادت که الان به آن معنا وجود ندارد که افکار شهید را با جدیت دنبال کند. نه تنها پیشرفت نکرده که عقب هم رفته است. شهید هم برای تشیع، هم برای اهل تسنن و هم برای بقیه کارهای خوب و مفید زیادی کردند، ولی متأسفانه آن فعالیت‌ها کمرنگ شده.

شاگردان شهید، چه در قم و چه در جاهای دیگر تا چه حد برای شناساندن شخصیت ایشان به کسانی که با شهید آشنا نیستند، تلاش می‌کنند؟

شاگردان شهید خیلی تلاش و حتی الامکان سعی می‌کنند که افکار شهید را به دیگران منتقل کنند، مثلاً ما فردا از طرف جامعه روحانیت ایالت سرحد پاکستان مقیم قم که تشکلی عالی برای نقل افکار شهید است، مراسم داریم و شاگردان شهید بزرگوار در این مراسم خیلی تأثیر دارند و سعی می‌کنند هم در پاکستان، هم در قم و هم در جاهای دیگر افکار شهید را منتشر کنند، ولی اگر آن نهضتی که شهید قیادت می‌کردند، الان هم با همان قوت ادامه پیدا می‌کرد، به طریق احسن افکار ایشان منتقل می‌شد. ■

اندیشه‌های شهید در پاکستان همچنان زنده است...

■ «حفظ و نشر آثار شهید» در گفتگوی شاهد یاران با

حجت الاسلام شبیر حسین بخاری

● درآمد

حیات کوتاه شهید عارف حسینی و مشغله‌های فراوان وی، مانع از آن بود که بتواند اندیشه‌های خویش را به صورت مکتوب در آورد، لیکن به همت جوانانی که قصد حفظ و گسترش افکار وی را داشتند، اسناد و مدارک پراکنده‌ای که از ایشان بر جا ماند، گردآوری شد. این گفتگو شرحی از این تلاش‌هاست.



سؤال شما بود. قبل از شهید هم افرادی بودند که فعالیتشان در حد کتاب تعلیمات دینی مدرسه بود. مفتی جعفر حسین که آمدند، دولت ادعا کرد که می‌خواهد اسلام را نافذ کند. شیعیان می‌گفتند که اگر برای سنی‌ها فقه حنفی هست، برای شیعه‌ها هم باید فقه جعفری باشد. شهید عارف عاشق امام بود و تفکر امام را می‌فهمید و در نجف درس‌های امام را رفته بود، برای همین همان اول که آمد گفت ما نباید در پاکستان نقش کوچکی داشته باشیم. ضیاءالحق گفته بود که ما می‌خواهیم اسلام را نافذ کنیم. شهید در سخنرانی قرآن و سنت می‌گوید: «در برابر ما دو راه وجود دارد. یکی اینکه از خواسته خود عقب برویم، چون ضیاءالحق که نمی‌خواهد اسلام را نافذ کند. راه دوم این است که اسلام را در پاکستان نفاذ کنیم، پس به یک مدل انقلاب اسلامی نیاز داریم.» ایشان این مدل را بیان کرد و گفت: «با سنی‌ها اتحاد می‌کنیم، مسلمانان را با هم متحد می‌کنیم و در اینجا، در اسلام‌آباد یک حکومت اسلامی به وجود می‌آوریم و دست امریکا را کوتاه می‌کنیم. سرنوشت مردم پاکستان باید در اسلام‌آباد تعیین شود نه در واشنگتن و مسکو. حیثیت شیعه، فقط شیعه بودنش نیست که مطالباتش در حد چاپ کتاب‌های درسی دینی و قرآن باشد. ما شیعه و مسلمان و پاکستانی هستیم. به حیثیت شیعه، عزاداری امام حسین (ع) از مطالبات ماست، به حیثیت مسلمانی، هر جا علیه مسلمانی ظلمی باشد، چه در عربستان، چه در جنگ ایران و عراق، چه ... باید علیه ظالم موضع بگیریم، به حیثیت پاکستانی خود، در اقتصاد پاکستان دخلی داریم، در سیاست پاکستان دخلی داریم، در تعلیم و تربیت پاکستان دخلی داریم و بنا بر حیثیت پاکستانی باید کردار فعالانه‌ای داشته باشیم و باید در هر جبهه و میدانی موجود باشیم و به عنوان یک پاکستانی مسلمان، وظایفمان را ادا کنیم».

با توجه به اینکه دو دهه از شهادت شهید گذشته، استقبال نسل جوان از آثار شهید چقدر است و افکار ایشان چقدر در پاکستان زمینه دارد؟

با اینکه ۲۰ سال از شهادت سید عارف گذشته، ما با نسل جوان مرتبط بوده و با آنها کار کرده‌ایم. کتاب‌ها را در میان آنها برده و فروخته‌ایم، سخنرانی داشتیم. کسانی که افکار شهید حسینی را زنده نگه داشته‌اند، همین جوان‌ها و ISO بوده و الحمدلله، طلبه‌هایی که با شهید ارتباط داشتند و در قم درس خواندند، الان علمانی شده‌اند و کارهای مهم انقلابی و ولایتی را در پاکستان انجام می‌دهند. همه افکار شهید دارد در پاکستان اعاده می‌شود. ■

که مصاحبه‌ها را جمع کنند که حدود ۱۵۰ کاست است. کار اصلی ما فقط اینها بوده. حالا اگر گروهی بخواهد اینها را منتشر یا درباره‌شان تحقیق کند، آنها را در اختیارش قرار می‌دهیم. یک زمانی سایت درست کرده بودند که نمی‌دانم چه شد. تازگی‌ها بچه‌ها در شهر کراچی سایت جدیدی درست کرده‌اند.

آیا برای نشر اینها برنامه‌ای هم دارید؟

بله، همه سخنرانی‌های شهید را پیاده و بعضی‌ها را ترجمه کردیم که دو سه سال طول کشید و الان تبدیل به ۶ کتاب شده است. کتاب اول به نام نور: سخنرانی‌های اخلاقی شهید در ماه رمضان است. کتاب دوم: گفتار صدق در باره اسلام است. کتاب سوم: سخن عشق در باره عزاداری امام حسین (ع) است. کتاب چهارم: آداب کاروان درباره نهضت‌های شیعه در پاکستان است. کتاب پنجم: میثاق خون در باره شروع نهضت در حوزه علمیه است. الان کتاب ششم در باره اسلوب سیاست، زیر چاپ است که آرای شهید در باره ایران، عربستان، جنگ ایران و عراق، چگونگی برپایی حکومت اسلامی در پاکستان و الگوی مناسب در آن آمده است.

کتابی هست به نام سفیر نور که ما دوباره آن را چاپ کردیم. ■ ■ ■

با اینکه ۲۰ سال از شهادت سید عارف گذشته، کسانی که افکار شهید حسینی را زنده نگه داشته‌اند، جوان‌ها بوده‌اند. الحمدلله، طلبه‌هایی که با شهید ارتباط داشتند و در قم درس خواندند، الان علمانی شده‌اند و کارهای مهم انقلابی و ولایتی را در پاکستان انجام می‌دهند. همه افکار شهید دارد در پاکستان اعاده می‌شود.

در مورد این کتاب هم خیلی کار کردیم و چهره و شخصیت شهید، خیلی صاف و شفاف در آن بیان شده است.

برای ترجمه اینها برنامه‌ای ندارید؟

آقای سید جواد نقوی کتابی به نام «یادنامه» را به فارسی کار کرده‌اند. اگر لازم باشد ترجمه آنها به فارسی مشکل نیست.

حضرت امام تاکید داشتند که نگذارید فکر و اندیشه شهید در پاکستان مغفول باقی بماند و از یادها برود. ویژگی اندیشه شهید در فضای پاکستان چیست و چه امتیازاتی بر اندیشه رهبران قبلی دارد که این قدر بر زنده نگاه داشتن آن تاکید شده است؟

چند سال قبل یک سخنرانی داشتیم که موضوعش همین

شما از کی و چگونه با شهید عارف حسینی آشنا شدید؟
در سال ۱۹۸۲، ۱۹۸۳ گمانم بابت وجوهات بود، الان درست یادم نیست، به دستمان آمد و تصمیم گرفتیم در پارچنار آن را به شهید بدهیم. یادم هست در ۲۱ بهمن سال ۱۹۸۴ بود که شهید به رهبری انتخاب شد و از آن موقع با ایشان آشنا شدیم و دیگر در آنجا بودیم و در گروه جوانان فعالیت داشتیم. سال ۱۹۸۶ بود که به حوزه قم آمدم. در حوزه چهار سال و نیم ماندیم. بعد بیمار شدم و می‌خواستم به پاکستان برگردم. در اینجا کسانی مثل آقای سید ساجد سبحانی و افرادی که جزو نهضت جعفری بودند، به من مسئولیت دادند که بروم و آثار شهید را در پاکستان جمع‌آوری کنم. من هم رفتم و با مبلغ اندکی کار را شروع کردم. قبلاً هم یکی دو گروه جمع‌آوری آثار شهید را شروع و بعضی چیزها را هم چاپ کرده بودند. بچه‌های نهضت، آثاری را هم به قم آورده بودند، منتهی چون کار منظم و منسجمی نبوده، ضایع شده بود. بعضی چیزها را هم ما به دست گرفتیم و الحمدلله محفوظ است.

چقدر اسناد را توانستید جمع کنید؟

حداقل ۵ سال کار کردیم. در تعطیلات گاهی سه ماه و گاهی شش ماه می‌رفتیم و کار می‌کردیم. تا ۱۹۹۵ کار جمع‌آوری ادامه داشت. کلاً ۱۵۰ کاست، ۵۰ ویدئو و حدود ۳۰۰۰ عکس شهید و تعدادی مدارک و اسناد را تا آنجا که بودجه‌مان اجازه می‌داد، گردآوری کردیم.

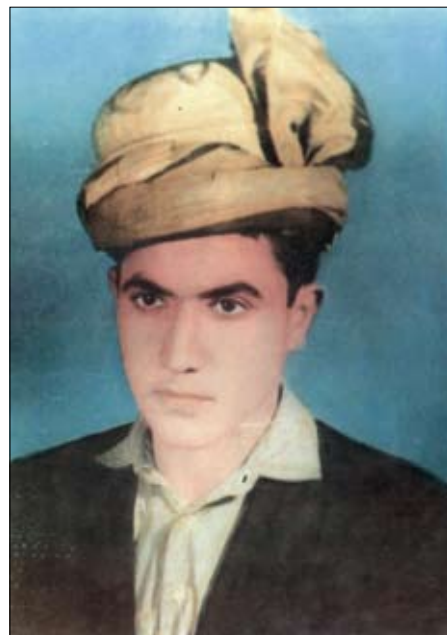
آیا در حال حاضر مؤسسه‌ای در آنجا این کار را انجام می‌دهد؟ و اگر پاسخ شما مثبت است، چرا حضور تبلیغاتی مناسب ندارد؟

من تنها کار می‌کردم. بعضی از بچه‌ها آمدند و یکی دو سال با من کار کردند و رفتند. وظیفه و هدف ما حفظ این اسناد و مدارک بوده و ما وظیفه تبلیغاتی نداشتیم. نسخه‌ای را به ایران آورده‌ایم و نسخه‌هایی را هم به جاهای دیگر فرستاده‌ایم. کار بسیار طولانی و سنگینی بود و ما از لحاظ فنی، هیچ وسیله‌ای نداشتیم. ما هر جا چیزی پیدا می‌کردیم، به شیوه عادی کپی می‌کردیم که فقط اسناد را جمع کنیم. در زمان شهید هم کسی نبوده که با رعایت مسائل فنی فیلم یا صدا بگیرد و مردم عادی با وسایل ساده این کار را می‌کردند، لذا کیفیت فیلم‌ها و نوارهایمان بالا نیست، ولی ما هر چه را که به دستمان آمده، چندین کپی گرفته و در جاهای مطمئن گذاشته‌ایم. الان هم اغلب فیلم‌های ویدئویی را روی سی دی منتقل کرده‌ایم. در آن زمان پول زیادی خرج شد. تقریباً ۷۵۰۰۰ روپیه که به پول آن زمان بودجه خوبی است. بعد گروه‌های مختلفی را فرستادیم

زندگی ساده و شادی داشتیم...

■ «شهید عارف الحسینی در قامت همسر» در گفت و شنود

شاهد یاران با سارا الحسینی



چگونگی آشنائی و ازدواج خود را با شهید بزرگوار نقل کنید

خانواده ایشان و خانواده ما رابطه فامیلی داشتند و از نزدیک با هم آشنا بودیم و همین امر موجب ازدواج من با شهید شد. من ۱۵ ساله بودم و ایشان ۲۵ سال داشتند. همیشه تعریف اخلاق و رفتار خوب ایشان را می شنیدم و می دانستم که آدم خوبی است و به همین دلیل قبول کردم.

چه تعریفی شنیده بودید؟

اینکه اهل درس و مطالعه و دائما در پی کسب علم و عالم دین است و در نجف درس خوانده است. شهید عارف انسان زحمتکشی بود و همواره تلاش می کرد. هیچ وقت ایشان را بی کار ندیدم. همواره به فکر مردم محروم و مستمند بود و سعی داشت در وضع آنها تغییری ایجاد کند.

شیوه رفتاری شهید با همسر خود مبتنی بر چه اصولی بود؟

شهید همیشه پایبند به اصول اسلامی و شریعت بود. روابط درونی و مسئولیت های درون خانواده شهید نیز مبتنی بر همین اصول و شریعت اسلامی بود. ایشان در هیچ معامله ای اصول اسلامی را زیر پا نگذاشت.

چه مسائل و رفتارهایی موجب شادی یا غم شهید را در منزل فراهم می کرد؟

چون زندگی مان خیلی ساده بود، لذا هیچ گونه تلخی و ناراحتی در خانه مان ایجاد نمی شد. زندگی اش همیشه ساده و طبق اصول و قواعد اسلامی بود، لذا هیچ گونه ناراحتی ایجاد نمی شد. البته اهتمام به تربیت اسلامی فرزندان و پایبندی به اصول و اخلاق اسلامی موجب شادی شهید را فراهم می کرد و کوتاهی و سهل انگاری در این امور موجب ناراحتی شهید می شد.

شهید در تربیت فرزندان چه شیوه ای داشتند؟

ارتباط شهید با فرزندان بسیار عالی بود و بسیار به آنها محبت می کرد. با توجه به سن کم فرزندان ما، شهید برای تربیت فرزندان و تحصیلشان اهتمام می ورزید. البته اکثر وقت شهید صرف فعالیت های فرهنگی و دینی می شد و اوقات کمی را در خانه بود، ولی همان زمان اندک را تماما صرف خانواده می کرد. بسیار با محبت بود و اخلاق خوشی داشت. رفتارش طوری بود که همیشه حضورش در خانه، شادی به همراه می آورد و حتی همسایه ها هم از دیدن ایشان خوشحال می شدند و به ایشان علاقه داشتند.

اگر کار خیری هم انجام می داد و از ایشان تشکر می شد، می گفت برای خدا بوده است.

آیا تصدی رهبری شیعیان از اهتمام شهید به وظایف خانوادگی کاست یا خیر؟

حیات شهید قبل و بعد از رهبری شیعیان مساوی بود. همیشه روش ایشان با خانواده و بیرون خانواده یکسان بود و محبتش همیشه بیشتر می شد. معروفیت بیرون از خانه هیچ تاثیر منفی بر خانواده نگذاشت.

خبر شهادت ایشان را چگونه دریافت کردید؟ از برگزاری مراسم تشییع و عزاداری چه خاطراتی دارید؟

خبر شهادت شهید برای مان قابل تحمل نبود و نمی دانم این را چگونه تحمل کردم. البته می دانم که با مشکل این حادثه ناگوار را تحمل کردم. جدا شدن از ایشان تاسف آور بود، اما خوشحالم که به درجه رفیع شهادت نائل گردید. شهیدی که زندگی و جان و مالش را فدای سیدالشهداء (ع) کرده بود، واقعا لایق شهادت بود. خبر شهادتشان را به من به بهانه فوت عمویش دادند. من در آن زمان در پیوار (جایی که خانه پدری شهید در آنجاست) بودم. فقط برای چند لحظه جسد مبارکش را دیدار کردم و این هم در لحظه تشییع جنازه اش بود. من هم شهادتش را به او تبریک گفتم.

مراسم عزاداری اش در همه پاکستان و در کشورهای اسلامی و حتی غربی برگزار شد. ما چون در محلی زندگی می کردیم که فرهنگ خاصی دارد، لذا شرکت در مراسم برام میسر نبود. البته از عظمت برگزاری تشییع و مراسم عزاداری برای ایشان مطلع می شدم که اصلا سابقه نداشت.

به نظر شما علت به شهادت رساندن ایشان چه بود؟

به نظر من کسانی ایشان را به شهادت رساندند که از نقش موثر و تعیین کننده او در اعتلای اسلام و شیعه در پاکستان آگاه بودند و نمی خواستند چنین اتفاقی پیش بیاید. آنها می دانستند که نمی توانند او را از راهی که می رود باز دارند. معتقدم رژیم بعث عراق، وهابیون و امریکا نمی خواستند امام خمینی دیگری در پاکستان پدید آید. علاقه شهید به امام قابل وصف نیست و تصمیم داشت راه ایشان را ادامه بدهد و به همین دلیل برای امریکا تهدیدی محسوب می شد.

پس از سپری شدن دو دهه از شهادت ایشان، حضور ایشان را تا چه حد ملموس می بینید؟

شهید برای من هنوز هم زنده است. انسانی مانند او هرگز نخواهد آمد. بسیار آدم خوبی بود. همه هدفش گسترش و تبلیغ اسلام و ساختن مدرسه و حوزه علمیه برای آگاهی و تربیت جوان ها بود. همواره سر نماز دعا می کرد که خداوند، شهادت را نصیب او کند و خدا هم دعایش را مستجاب کرد. بعد از گذشت بیست و یک سال هم احساس می کنم که او هنوز از دنیا رفته است. یادش روز به روز تازگی پیدا می کند. الان هم او را حس می کنم. افکار شهید زنده است. همان گونه که امام راحل تاکید کرده بودند که افکار شهید را زنده نگه دارید، لذا افکار شهید هنوز هم زنده اند. ■

هدف شهید از تربیت اسلامی فرزندان ساختن آنان برای ارتش امام زمان (عج) همراه با خدمت به جامعه و ملت بود. ایشان حتی به شوخی هم قائل به دروغ گفتن با بچه ها و برای بچه ها نبود، یعنی به بچه ها نیز اجازه نمی داد که حتی به شوخی هم دروغ بگویند. با همه فرزندان نیز انس و محبت مساوی داشت و با هم در این زمینه یکسان برخورد می کرد. شهید شیوه ای را اتخاذ می کرد که به موجب آن فرزندان شان طبق سیرت و تعلیمات آل محمد بزرگ شوند.

اشتغالات شهید در بیرون از منزل تا چه میزان بر رفتار ایشان در داخل منزل تاثیر گذار بود؟

شهید حیات خویش را برای امام زمان (عج) و ملت و وطن خود وقف کرده بود. با توجه به مسئولیت شهید، زندگی ایشان خیلی فعال بود، اما باز هم تاثیرات ایشان روی خانواده و افراد آن مثبت بود. حالات درونی خانواده، برخورد با فرزندان و تربیت آنان خوب بود. همراه با مسائل دیگر زندگی و معروفیت شهید، مسئولیت های خانوادگی را نیز طبق اصول اسلامی به طور احسن ایفا می کردند.

شهید نسبت به رشد علمی و تربیتی بانوان تا چه میزان اهتمام داشتند؟

ایشان احترام زیادی برای مقام زن قائل بودند و به مادرشان و همسرشان احترام زیادی می گذاشتند. همراه با تعلیم و تربیت مردان، بر تعلیم و تربیت زنان نیز تاکید فراوان داشتند. ایشان به برخورد و تربیت یکسان معتقد بودند. شهید می خواست در وضعیت فعلی جامعه، خانم ها نیز در همه ابعاد زندگی پیشرفت کنند و دانش و هنر را فرا گیرند. شهید نسبت به

شهید حیات خویش را برای امام زمان (عج) و ملت و وطن خود وقف کرده بود. با توجه به مسئولیت شهید، زندگی ایشان خیلی فعال بود، اما باز هم تاثیرات ایشان روی خانواده و افراد آن مثبت بود. حالات درونی خانواده، برخورد با فرزندان و تربیت آنان خوب بود.

حجاب خانم ها تاکید فراوانی داشتند. در نظر شهید و در تربیت و تعلیم بانوان، حجاب از اهمیت والائی برخوردار بود.

شیرین ترین و تلخ ترین خاطره شما از دوران زندگی با شهید چیست؟

تمامی زندگی مشترک با ایشان برای من خاطرات شیندنی است و این نعمتی بود. با شهید در طول حیاتم هیچ گونه تلخی رخ نداد. ما نسبت به زندگی ساده مان مطمئن و شاد بودیم. شهید هر کاری را برای رضای خداوند انجام می داد.



خصال مدیریتی شهید عارف حسینی

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر افتخاری

از خود نشان داد که تا وقتی که در قید حیات بود و سمت رهبری جامعه تشیع و مسئولیت تحریک نفاذ فقه جعفری و سرپرستی سازمان خطی دانشجویان امامیه را به عهده داشت، کمترین نقطه ضعفی به دست مخالفان نداد و به همین دلیل در میان مردم به عنوان یک رهبر فکری و سیاسی و مذهبی شایسته و بایسته و خردمند، معروف و شناخته گردید. این نکته‌ای است که بر هیچ فرد خبیر و بصیری پوشیده نیست. یکی دیگر از ویژگی‌های او صلابت و قاطعیت در کارها بود. هرگاه با توجه به شرایط و

مقتضیات و سایر جهات، در امری تصمیمی می‌گرفت و عملی شدن آن را به صلاح اسلام و مسلمین می‌دانست، دیگر کمترین تأمل و درنگی را در انجام

هر چند که بحث پیرامون شخصیت والای شهید عارف، مولانا عارف حسین حسینی (ره) که عمر گرانبایه و پربارش را در راه خدمت به اسلام و مسلمین و بیداری مردم سپری کرد و در راستای آن با کلیه خطوط انحرافی چپ و راست، ارتجاع و التقاط، وهابی‌گری و قادیانی‌گری و بالاخره استبداد داخلی و استعمار خارجی و با تمام مظاهر فتنه و فساد آن درآویخت و مبارزه کرد و سرانجام در اثر یک توطئه ناجوانمردانه از سوی مثلث شوم: امپریالیسم، وهابیسیم و عقل‌قیسم در محراب عبادت به شهادت رسید و به لقاءالله پیوست، برای نگارنده که با وجود ارتباط وثیق معنوی با وی، خیلی زیاد از نزدیک با شهید محشور نبودم، چندان سهل و آسان نیست.

اما از باب آنکه یاد هر چند گذرا از آن شهید محراب و از آن قاتیل تیر کین و عداوت شده باشد، لذا جملات زیر را به عنوان عرض اخلاص و ادای احترام به مقام شهید و شهادت تقدیم می‌کنم و امیدوارم همین اندک با وجود نقص تعبیری که دارد، نمونه‌ای از بسیار و مشتئ از خروار به حساب آید.

علامه فقید، شهید عارف، عارف حسین حسینی (ره) که هم اکنون به مناسبت اولین سالگرد شهادت مظلومانه‌اش به سوک می‌نشینیم، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ معاصر و یکی از زنده‌ترین علمای زمان و یکی از محبوب‌ترین و پر نفوذترین شخصیت‌های علمی و سیاسی و مذهبی جامعه تشیع و کشور اسلامی پاکستان بود. او ویژگی‌ها و خصوصیات و ملکات بسیاری داشت که همان ویژگی‌ها و خصوصیات از وی شخصیت اسلامی ممتاز، انسان نمونه و چهره‌ای محبوب و دوست‌داشتنی ساخته بود که اگر دشمنان کینه‌توز و قسی‌القلب می‌گذاشتند و اجل به وی مهلت می‌داد، الگوئی عالی و اسوای حسنه برای جامعه پویا و خداجوی پاکستان اسلامی می‌شد.

یکی از خصوصیات و ویژگی‌های وی درایت و کفایت و مدیریت و مدبریت در کارها بود. با آنکه وی در دورانی خاص و در شرایطی مخصوص و در حالی که همه مخالفان دست به دست هم داده بودند و علیه هرگونه اقدام سازنده و مفیدی کارشکنی می‌کردند و امکان هرگونه برخورد فکری و اصطکاک عملی در میان جناح‌های مختلف وجود داشت، از سوی ملت مسلمان و متعهد پاکستان و روحانیت معظم آن سامان به سمت رهبر سیاسی مذهبی جامعه تشیع برگزیده شد و آن چنان شایستگی و صلاحیتی در انجام این مهم

از ویژگی‌های وی، علاقه و محبت مفراط به نهضت‌های آزادی‌بخش، به‌خصوص نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی، بالاخص مجاهدین سنگر نشین و پیکارگر در سطح جهان بود و به همین دلیل روابط بسیار حسنه و نزدیکی با جریان‌های اسلامی اعم از شیعه و سنی افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین، جزیره العرب و غیره داشت.

آن روا نمی‌داشت و محال بود کسی بتواند وی را از تصمیمش منصرف و یا متزلزل سازد. مسئله اولتیماتوم به دولت وقت پاکستان در مورد آزادی زندانیان بیگناه سیاسی که در اثر حادثه غیرمترقبه ۶ جولای به زندان افتاده بودند و اعلام راه‌پیمایی عمومی و سرتاسری از تمام نقاط پاکستان به طرف کوئته (محل زندانیان سیاسی) در صورت عدم موافقت دولت با آزادی آنها در موعد مقرر که دولت را وادار به تسلیم کرد، یکی از نمونه‌های بارز صلابت و قاطعیت وی به شمار

می‌آید.

از دیگر ویژگی‌های شهید، وسعت نظر و شرح صدر بود. با آنکه او در شرایط خاصی به سمت رهبری جامعه تشیع برگزیده شد و شرایط زمانی ایجاب می‌کرد که در جهت و طیف و جو خاصی قرار گیرد و حرکت کند، ولی هرگز تحت تأثیر محیط یا طیف خاصی قرار نگرفت و روی قشر خاصی که موجب اصطکاک یا حساسیت دیگران گردد، تکیه نکرد؛ بلکه پیوسته سعی‌اش بر آن بود که توحیدی میان صفوف مسلمین اعم از شیعه و سنی در خط اسلام ناب محمدی (ص) در برابر اسلام آمریکائی و ارتجاعی به وجود آورد و همه را یک‌دل و یک‌جهت سازد. به همین منظور در سمینارهایی که به مناسبت روز جهانی قدس، حج، هفته وحدت و غیره تشکیل می‌داد، از تمام علمای ذی‌شأن و ذی‌صلاح و صاحب نظر شیعه و سنی دعوت می‌کرد و خواستار سخنرانی و اظهار نظر آنها می‌شد و خود نیز سخنانی در جهت اتحاد و هماهنگی تشیع علوی و تسنن نبوی (ص) ایراد می‌نمود که غالباً مفید و راهگشا بودند.

یکی از ویژگی‌های ایشان میانه‌روی و اعتدال در گفتار و کردار و رفتار بود. او از هرگونه افراط و تفریط، تندروی و کندروی، پرهیز داشت و می‌گفت: «اسلام دین اعتدال است و ما امت وسط و میانه هستیم. وظیفه اسلامی و اخلاقی انسانی ما ایجاب می‌کند که از هرگونه تندروی و کندروی که موجب بریدگی ما از مردم و یا مردم از ما می‌شود پرهیزیم و در نهایت



این حرف و نام مجاهدین سنگر نشین را شنید، برای بار سوم از جا بلند شد و با من مصافحه کرد و گفت: «این بار به حساب مجاهدین سنگر نشین و قهرمان افغانستان که آبرویی برای اسلام و مسلمین خریدند، با شما مصافحه و معافه می‌کنم. من مجاهدین را بسیار دوست می‌دارم، خداوند آنها و همه مجاهدین اسلام را تایید کند ان شاء الله».

باری پس از آنکه معارفه و حال و احوال مطابق معمول تمام و چای و غیره هم صرف شد، ما موقتاً از وی خداحافظی و به محل اقامتمان که کمی دورتر از منزل ایشان بود، مراجعت کردیم. در بین راه که می‌رفتیم، رفیق همراهم که اهل کویته پاکستان بود و به شهید علاقه مفرط و شدیدی داشت، پرسید: «پس قائد کجا بود؟ چطور با ایشان ملاقات نکردی، در حالی که به عزم ملاقات ایشان رفته بودی؟!». گفتم: «مگر ایشان را ندیدی؟» (البته قائد عنوان عام و معروف ایشان در پاکستان بود). ایشان قائد بود. با کمال تعجب گفت: «قائد؟» گفتم: «آری قائد» گفت: «عجیب است!»

وقتی ایشان به مناسبت ۶ جولای و بازدید از خانواده‌های زندانیان در کویته آمده بود، آن قدر مردم تشریفات گرفته بودند و آن قدر ازدحام بود که کسی به آسانی ایشان را نمی‌دید و در اینجا این طور ساده بود که از فرط سادگی و بی‌آلایشی شناخته نمی‌شد. گفتم: «آری، آنجا در سفر رسمی و به عنوان قائد و به منظور تفقد از حال خانواده‌های زندانیان و مردم زجر کشیده و زجر دیده آمده بود و جا داشت همان گونه که شایسته بوده است، مورد استقبال قرار گیرد، ولی در اینجا در خانه و منزل شخصی بود. فرق است میان مسافرت‌های رسمی و حضور در خانه شخصی».

حاصل آنکه برخورد‌ها و مصاحبت ایشان آن چنان صمیمی و دوستانه و بدون پیرایه صورت می‌گرفت که هرگز کسی وی را از مصاحبت‌ها و برخوردهایش نمی‌شناخت و این یکی از خصوصیات بارز و منحصر به فرد ایشان بود. اما صد حیف که با رفتن ایشان تمام این مظاهر عالی انسانی اسلامی نیز از میان رفت و بسیار زمان می‌خواهد تا همانند و مثل ایشان پیدا و پدیدار گردد. و جای خالی ایشان را پر کند.

«قال الله تعالی فی کتابه: (ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها)». با وجود این امید است خداوند تبارک، بدل و مماثل جهت رهبری مردم آن سامان عطا و عنایت فرماید. انه قریب مجیب. ■

نهضت‌های آزادی‌بخش، به‌خصوص نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی، بالخصوص مجاهدین سنگر نشین و پیکارگر در سطح جهان بود و به همین دلیل روابط بسیار حسنه و نزدیکی با جریان‌های اسلامی اعم از شیعه و سنی افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین، جزیره‌العرب و غیره داشت که گاه و بی‌گاه به ملاقات آنان می‌رفت و یا آنان به ملاقات وی می‌شناختند و با هم به تبادل نظر و مذاکره پیرامون مسائل مورد علاقه می‌پرداختند. مسافرت اخیر ایشان به جمهوری اسلامی

ایران و لبنان و ملاقات با سران جریان‌های اسلامی افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین، مستقر در ایران و لبنان را می‌توان یکی از نشانه‌های آن دانست. در سفر اخیر که به مناسبت دهه مبارکه فجر در جمهوری اسلامی ایران داشت، غیر از دید و بازدیدها در سطوح مختلف نهادها و ارگان‌ها و سازمان‌های اسلامی، در سمینار افغانستان نیز که از سوی شورای ائتلاف اسلامی افغانستان تشکیل یافته بود شرکت و سخنانی ارزنده را پیرامون اتحاد و هماهنگی جریان‌های اسلامی ایراد کرد که مورد توجه عموم مستمعین به‌خصوص جنبش‌های آزادی‌بخش قرار گرفت.

از ویژگی‌های دیگر وی برخورد بسیار صمیمی و دوستانه و بدون تکلف با دوستان و آشنایان و کلیه واردین و ملاقات‌کنندگان بود، به طوری که اگر کسی از قبل وی را ندیده بود و نمی‌شناخت، هرگز از برخورد‌های اولیه وی که بی‌پیرایه و بی‌آلایش و در کمال صفا و صمیمیت و اخوت اسلامی بود، وی را نمی‌شناخت و پی نمی‌برد که وی همان شخصیت مورد نظر و همان قائد محبوب القلوب است.

یک روز من که به تازگی از افغانستان مراجعت کرده و به پیشاور رسیده بودم، به عزم دیدار و ملاقات با شهید، همراه یکی از همراهان که اهل کویته پاکستان بود، به دیدن ایشان رفتم. وقتی علی‌المرسوم با راهنمایی یکی از طلاب وارد مهمانخانه ایشان شدیم که در کنار مدرسه واقع در مدینه کالونی خیابان جی.تی قرار داشت. ایشان حضور نداشت، اما به فاصله زمانی بسیار کمی تشریف آورد و خوشامد گفت و به من و رفیق همراهم در کمال الفت و محبت مصافحه و معافه کرد. من فکر کردم مرا شناخته است، ولی وقتی مصافحه و معافه تمام شد و نشستیم و مطابق معمول حال و احوال کردیم فرمود: «من شما را درست به جا نمی‌آورم». و حق هم با ایشان بود چون من با لباس غیر معمول (یعنی بدون عبا و عمامه) و با لباس معمولی پاکستانی رفته بودم... وقتی خود را معرفی کردم و ملاقات‌های گذشته را که در هتل استقلال تهران به مناسبت دهه فجر داشتیم، به یادش آوردم، بلافاصله از جایش بلند شد و همانند یک برادر بسیار رئوف و مهربان، معافه و مصافحه را از سر گرفت و عذرخواهی کرد که قبلاً مرا نشناخته بود. همین که مصافحه و معافه تمام شد، پرسید: «از کجا آمده‌اید؟ چرا این طور؟ یعنی چرا با لباس غیر معمولی؟» (بدون عبا و عمامه) گفتم: «من فعلاً از افغانستان و از نزد مجاهدین آن سامان می‌آیم. تا

دیگر ویژگی او تبعیت و پیروی از خط امام بود. وی عقیده داشت که خط امام بهترین و آزموده‌ترین و موفق‌ترین راه مبارزه برای مسلمانان علیه خطوط انحرافی چپ و راست، ارتجاعی و التقاطی به شمار می‌آید، زیرا خط امام در واقع ابعاد مختلف اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی دارد که هر بعد آن یک نوع مبارزه را در بر دارد.

اسباب شکست را به دست خودمان فراهم نیاوریم». یکی از ویژگی‌های ایشان صفا و خلوص در کارها بود. او هرگز اهل ظاهر سازی و مجامله و سیاست‌بازی نبود. گفته‌های قرآن کریم را که می‌فرمود: «ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا و من یتق الله یجعل له مخرجاً» را همواره نصب‌العین قرار می‌داد و سعی می‌کرد تمام کارها را خالصاً مخلصاً لوجه‌الله و ابتغاء لمرضات‌الله انجام می‌داد و در جهت خیر و صلاح عموم باشد. دیگر ویژگی او تبعیت و پیروی از خط امام بود. وی عقیده داشت که خط امام بهترین و آزموده‌ترین و موفق‌ترین راه مبارزه برای مسلمانان علیه خطوط انحرافی چپ و راست، ارتجاعی و التقاطی به شمار می‌آید، زیرا خط امام در واقع ابعاد مختلف اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی دارد که هر بعد آن یک نوع مبارزه را در بر دارد، مثلاً در بعد اعتقادی مبارزه با شرکت و الحاد را در بردارد، و در بعد اقتصادی مبارزه با استثمار را و در بعد اجتماعی مبارزه با استبداد را... و در مجموع مبارزه با همه فتنه و فساد را... و بنابراین اگر بنا باشد انسان با کژی‌های فکری و انحرافات عملی جامعه به مبارزه برخیزد، لازم است از طریق خط امام که روشن‌ترین و واضح‌ترین و مستقیم‌ترین خطوط مبارزاتی است، وارد کارزار گردد وگرنه ممکن است خود دچار انحراف گردد و هرگز بر دیگر خطوط انحرافی پیروز نگردد. دیگر ویژگی‌های وی، علاقه و محبت مفرط به





برستیغ جهاد فرهنگی و سیاسی

در تکی در کارنامه علمی شهید سید عارف حسینی الحسینی

در دوران رهبری شیعیان پاکستان

محمدعلی تقوایی

بلای اسلام و ملت می نمود و می شود گفت که موارد مبارزاتی او نه کمتر از توطئه های دشمن که بیش از آن بوده است، در عین حال که سلسله مبارزات او هیچ وقت دچار خلل نشده است. رهبر مستضعفین جهان، حضرت امام امت این عقیده را پخته تر کرد. آواره گردیدن از حوزه علمیه نجف و اخراج از حوزه علمیه قم که به علت این خصیصه مبارزاتی انجام گرفته بود، نتوانست تاثیری منفی بر روحیه عالی او وارد آورد، بلکه او را در دفاع از مکتب

استوارتر کرد. وقتی که او با چشم خود دید که ملت مظلوم پاکستان مثل دیگر ملل مظلوم در آسیاب ستم استکبار در حال خرد شدن است، احساسات ملی اسلامی اش شعله ور شد و روش مبارزه جدیدی را برگزید.

زمانی بود که آخوندها اسلام را از دشمنان پنهان می کردند. و زمانی هم آمد که دشمن در حال خوف و هراس، به جستجوی پناهگاه برآمد تا اینکه کفر و استکبار - این دشمن طبیعی اسلام - لباس ذلت و رسوائی به تن کرد و در مقابل صدای مظلومین، تاب مقاومت را از دست داد و از در نفاق و بزدلی وارد شد و تصمیم به برداشتن این مبارز یکتا و یکه تاز میدان اعتماد علم و عمل و این مرد عقیده و جهاد از حیطه منافع خود گرفت، با این پندار باطل که شاید وحشت و هیبت به وجود آمده از وجود این بزرگمرد، پایان پذیرد و حرکت

اگرچه زندگانی گران بهای شهید بزرگوار سراسر مبارزه و جهاد در راه خدا بود و هر لحظه عمر پربركتش در راه ریشه کن نمودن ظلم و ستم و به اهتزاز درآوردن پرچم اسلام، سپری شد؛ ولی با یک نگاه اجمالی می توان زندگانی ایشان را به چند مرحله تقسیم نمود.

در هر مرحله مشکلات جدیدی پیش آمده و در هر قدم موانع نوینی بر سر راه بود. ایشان قبل از تصدی مقام رهبری، طبق طبیعت مبارزاتی خود، مشغول مبارزه بود، ولی بعد از رسیدن به رهبری بار مسئولیت چندین برابر و پیمودن راه مشکل تر گردید.

او در برابر هر مسئله بزرگ و کوچک که علیه مصالح اسلام بود، قیام مستمر داشت و زندگی خود را وقف سربلندی انسانیت و سرفرازی اسلام عزیز کرده بود. این خدمات صادقانه به جامعه و اسلام، مبین صلاحیت های درونی او بود و از بررسی مبارزات دقیق علیه مشکلات، ژرف نگری ایشان نیز ظاهر می گشت.

قسمت بزرگ حیات پر برکتش در مبارزات سپری شده است. همین آبدیبه شدن در کوران مبارزات، موجب شد که رهبری جامعه شیعیان را به دست بگیرد و آن را بر صراط مستقیم استوار نماید. او نه فقط راه را برای ملت روشن نمود که خار و خس های سر راه را نیز با تلاش های مبارزاتی شبانه روزی نابود ساخت. مبارزه اش محدوده خاصی نداشت، بلکه مبارزه علیه فسادهای اخلاقی و فرهنگی و مشکلات معنوی و مادی بود و در عین حال به حل بنیادین مسائل سیاسی جامعه نیز همت می گماشت.

دو عامل می تواند بصیرت و بینش یک شخص در مورد استعداد و صلاحیت رهبری را مشخص نماید:

۱. تشخیص و تعیین هدف معین.
۲. شناخت موانع موجود در راه این هدف و درصدد مبارزه با آن.

علامه شهید این دو خصوصیت را در حد بالائی دارا بود، لذا به رهبری ملت بزرگ پاکستان برگزیده شد. او رهبر انقلاب جهانی اسلامی حضرت امام خمینی (قدس سره) را برای خود در امور رهبری، الگو و اسوه و هدف امام را هدف خود قرار داد و مبارزه شدید خود را علیه ظلم و ستم، استبداد و استثمار و جهالت و بی سواد و وابستگی به بیگانگان پی ریزی نمود. ایشان با اینکه رهبری مکتب خاصی را به عهده داشت، آزادی و نجات تمام امت اسلامی و یا بهتر بگوئیم تمام مستضعفین و محرومین و پابرهنگان روی زمین را هدف خود قرار داده بود و با تمام وسایل و امکانات خود به سوی این آرمان بزرگ حرکت می کرد. او در شناختن مشکل و حل آن به نحو احسن و تشخیص دشمن و انتخاب روش های مقابله و مبارزه با آن کم نظیر بود. نه از دشمن غافل شد و نه در باره اش مبتلا به حسن ظن بود چون: «المؤمن کیس فطن».

با استفاده از این کیاست و ذکاوت خدادادی از حربه ها و توطئه های دشمن آگاه بود. دشمن از هر راهی که برای ضربه زدن به اسلام و ملت وارد می شد، او در همان راه خود را سپر

جریان می یابد. یک مجاهد، جان را با خدا سودا می کند و یک ملت مجاهد به وجود می آید و تمام اوصاف رهبر خود را در وجود خود پذیرا می شود. طبق همین قانون ازلی اسلامی، بعد از شهادت علامه شهید، ترویج هدف او بیش از پیش انجام پذیرفت و فعالیت های مبارزاتی اش برای مبارزات ملت به صورت الگو درآمد و ملت شریف، متعهد شده است که تا آخرین نفس راه پرچمدار خود را ادامه دهد و اهدافش را دنبال کند و آرمان هایش را جامه عمل بپوشاند. ان شاء الله.

مواردی از مبارزات شهید

مبارزات شهید عارف حسینی عمدتاً علیه ناسیونالیسم و ملی گرایی، خرافات وارد شده در دین مبین اسلام، تفرقه های مذهبی و قومی، استکبار جهانی، ظلم و خودکامگی، ارزش های ضد فرهنگ، غرب و غرب زدگی، جهالت و بی سواد، تحجر و ارتجاع، وهابیت و صهیونیسم، کمونیسم و سوسیالیسم شرق و کاپیتالیسم و سرمایه داری غرب بود.

مبارزه با ناسیونالیسم و ملی گرایی

شهید عارف حسینی در حوزه علمیه قم در کنار درس و تدریس، به دستور رهبر خویش حضرت امام امت (قدس سره)، گام به میدان مبارزه عملی علیه شاه ملعون گذاشت و به جرم این فعالیت ها، ساواک جهنمی که محافظ تاج و تخت و در واقع محافظ منافع امپریالیسم جهانی بود، او را مجبور به ترک قم کرد. او به زادگاه خود «پاراچنار» مراجعت نمود و طبیعتاً این منطقه را برای سکونت و خدمت به اسلام انتخاب نمود. وی در کنار تدریس در مدرسه جعفریه پاراچنار، به تبلیغ و ارشاد مردم محروم آن منطقه دست یازید و با حسن محرومیت شدید مردم، به فعالیت های گسترده علمی فرهنگی و سیاسی پرداخت.

او که در میان مردم منطقه، محبوبیت شایانی به دست آورده بود، با چشمان تیزبین و بینش عالی خود دریافت که جامعه مبتلا به امراض مهلکی همچون فقر و محرومیت، دوری از فرهنگ و بی سواد، رسوم جاهلی و حکومت عملی ملاکین و خوانین مزدور نظام فرسوده قبایلی و اهلی است که ریشه های جامعه را سست، نظام اجتماعی را مختل و آینده اجتماع را، مخدوش و مبهم ساخته است و همچنین به این نتیجه رسید که بزرگ ترین بدبختی جامعه آن منطقه - که اکثر شیعه هستند - ملی گرایی و

مبارزات شهید عارف حسینی عمدتاً علیه ناسیونالیسم و ملی گرایی، خرافات وارد شده در دین مبین اسلام، تفرقه های مذهبی و قومی، استکبار جهانی، ظلم و خودکامگی، ارزش های ضد فرهنگ، غرب و غرب زدگی، جهالت و بی سواد، تحجر و ارتجاع، وهابیت و صهیونیسم، کمونیسم و سوسیالیسم شرق و کاپیتالیسم و سرمایه داری غرب بود.

سنگ های منحوس آسیاب ظلم و وحشی گری تا مدتی استمرار پیدا کند.

دشمن به خیال واهی خود فقط جسم و جسد مؤمنان را متحرک و محرک می پندارد و گمان می کند که با آزاد شدن «مرغ باغ ملکوت» از «قفس تن»، خطوط و راه های ترسیم شده آنان از بین خواهد رفت، درحالی که یک رهبر و پرچمدار از پیروان اسلام و قرآن، وقتی در راه هدف خود جان می بازد، هزاران نفر دیگر جایش را می گیرند و روح مبارزه آن پرچمدار شهید در رگ و پی تمام همقطاران و همزمانش



ناسیونالیسم است که روزه امیدها را کاملاً مسدود می‌نماید و موجب درگیری‌های فرقه‌ای می‌گردد. شهید عارف حسینی به فضل و عنایات خداوند متعال این مرحله را - با مبارزات پیگیر خویش - به‌خوبی طی کرد و ریشه بدبختی‌ها - یعنی ناسیونالیسم - را اولین هدف خود قرار داد و تصمیم به انهدام آن گرفت.

در مناطق شمالی و شمال غربی ایالت سرحد پاکستان نظام ایلی و قبائلی حاکم است و مناطق نیمه آزاد به حساب می‌آیند. در این مناطق حکومت دخالت زیادی ندارد. مردم این مناطق، در عین آزادی خواهی، به حکم انسان بودن، نیازمند اجتماع بودند و هر اجتماعی نیز برای بقای خود نیازمند قانون است. بعضی مناطق وحدت در زبان و در برخی مکان‌ها ایل و قبیله و یا حدود جغرافیایی موجب تشکیل یک جامعه انسانی و در جاهای زیادی وحدت در مذهب و ملیت باعث تشکیل یک جامعه جداگانه‌ای می‌شود. هدف تمام این عوامل، فراهم کردن یک قدر مشترک در بین انسان‌ها و ایجاد جامعه‌ای انسانی است، ولی هر یک از اینها به‌تنهایی برای تشکیل جامعه دلخواه یا کافی نیست و یا اصلاً نمی‌تواند سبب تشکیل جامعه باشد. بعضی از این عوامل نه تنها نمی‌توانند سبب تشکیل چنین جامعه‌ای شوند که ممکن است موجب تفرقه انسان‌ها نیز گردد. این مسئله در عمل به اثبات رسیده است. تا به حال این عوامل در موارد زیادی نه فقط نتوانسته‌اند تمام انسان‌ها را در مرکزی واحد گرد هم آورند که هر یک نقش مهمی نیز در ایجاد دوری و از هم پاشیدگی انسان‌ها بازی کرده‌اند. در واقع تمام این فرضیه‌های مطرح شده برای تشکیل جوامع، حربه‌های خوب و موثری در دست استعمار و استکبار برای سرگرم کردن مردم بوده و این قدرت‌های طاغوتی از این عوامل در راستای محافظت از منافع خود بهره‌های فراوانی برده‌اند. این قدرت‌های اهریمنی جنایتکار و تبهکار با استفاده از این عوامل، نه تنها انسان‌ها را دشمن یکدیگر ساخته‌اند، بلکه آنان را از خدا و انبیاء و مصلحان حقیقی نیز دور و جدا نموده‌اند.

این بیماری مهلک مثل جاهای دیگر در مناطق شمال غربی پاکستان نیز قویاً بر سرنوشت مردم حاکم بوده است. محافظان منافع شخصی و فرصت‌طلب‌ها، دشمنان کشور، دشمنان اسلام برای از بین بردن و از هم گسیختن هماهنگی ملی و مذهبی مردم، اصطلاحات فریبده‌ای همچون ناسیونالیسم را به کار می‌برند. این جنایت‌پیشگان، فقر و محرومیت، احساس حقارت و خودکمی، عدم وجود قانون و نظم را دستاویز قرار داده و بدون اینکه به چاره آن برخیزند، مردم این مناطق را دچار بیماری ناسیونالیسم نموده‌اند. استعمار از نظام‌های قبایلی به بهانه احیای تشخیص ملی مسلمانان، استفاده نموده و سعی کرده آنان را به بیماری خطرناک ملی گرایی دچار سازد.

برای رسیدن به این هدف شوم، اختلاف زبان را در کنار اختلافات در حال افزایش قومی و نژادی قرار داد. استعمار با بیرون کردن حس شهروند پاکستانی بودن از فکر ناسیونالیست‌ها، امتیاز مسلمان بودن را نیز از آنان سلب کرد. استعمارگران و ناسیونالیست‌ها برای ایجاد «پشتونستان» شعار یک حکومت جداگانه را سر دادند و احساس «اول پشتون» بعد «مسلمان» بودن به مردم القا شد.

انسان‌هایی که احساسات کاملاً اسلامی داشتند، آهسته

آهسته آن را به فراموشی سپردند و شعار ملی گرایی و قومیت را جایگزین آن نمودند و در دام ناسیونالیسم گرفتار آمدند. حوادث و اوضاع موجود در داخل کشور و فرمان‌ها و قضاوت‌های انجام شده از طرف دولت در موارد مختلف، به پیشرفت نهضت ناسیونالیسم کمک کرد و مردم مسلمان به دره هولناک و تاریک ملی گرایی سقوط کردند و چیزی به نام اخوت و برادری اسلامی دیگر وجود خارجی نداشت و تشکیل یک جامعه اسلامی در بین این مردم غیر متصور گردید. در چنین اوضاعی یک عکس‌العمل قوی ضروری بود تا طوفان ملی گرایی را خاموش کند و مردم مظلوم از دستش نجات پیدا کنند و عقاید مردم بر اساس اسلام استوار گردد. شهید عارف حسینی در آغاز فعالیت‌های سیاسی مذهبی خود، مبارزه با این مرض را به عهده گرفت و تمام هم و غم خود را وقف از بین بردن ملی گرایی نمود و بنر برادری را در دل‌های مردم مظلوم کاشت. گرگ‌صفتان ناسیونالیست دیروز و روبه صفتان مزدور امروز که می‌خواستند از این فرصت به دست آمده از در مناسب وارد شوند و از احساسات در حال افزایش وحدت و برادری مردم، دوباره به نفع استعمار استفاده نمایند، آنها را از بازی کردن بیشتر با سرنوشت مردم برحذر داشت و ملت را نیز با این خطر نوین و جدید آشنا نمود و این را نیز به همه مردم تفهیم کرد که این نهضت جدیدی است که منافع سیاسی استعمار را تأمین می‌کند و گردانندگان آن نیز دشمنان اسلام هستند و می‌خواهند اجتماع اسلامی شما را از هم بگسلند.

او نه تنها دشمنان مرئی و نامرئی را به مردم معرفی نمود که در ایجاد وحدت اسلامی نیز رسالت خود را به‌خوبی ایفا کرد و فرمود: «ای مردم اختلافات رنگ و نژاد را فراموش کنید و به نام اسلام متحد شوید و با همراهی و اخوت اسلامی، زندگی اجتماعی خود را بگذرانید تا توطئه‌هایی که علیه مردم و کشور پاکستان طرح‌ریزی می‌شود، با اتحاد شما نقش بر آب شوند.» او تعلیمات قرآنی و الهی را الگوی خود قرار داد و در کندن ریشه‌های منطقه‌ای زبانی و قومی و گردهم‌آوری ملت در زیر پرچم پر افتخار اسلام، سعی فراوان نمود. او برای تحصیل این هدف در مسائل مختلف زندگی روزمره مردم شرکت جست و اهداف استعمارگران و روش‌های نجات از آن را روشن نمود. جوان‌ها را با تعلیمات الهی آشنا نمود و در دل و روان آنان اسلام را جایگزین احساسات قومی کرد و مضرات ملی گرایی را خاطر نشان نمود و آن را باعث دوری از اسلام معرفی کرد. در این راستا ایشان با جبهه‌ای از افراد سودجو و مقام‌پرست روبرو شد و رنج‌های زیادی را متحمل گشت، ولی در رسالت الهی خویش نترسید و نلرزید و استوار ماند و برای هدف خویش از مبارزه حق طلبانه دست برنداشت. شهید علاوه بر این اهداف، نهضت‌های مختلف ناسیونالیستی

را توضیح داد و ماهیت ضد اسلامی این نهضت‌ها را که در تمام مناطق کشور علیه اسلام جریان داشت، تبیین نمود و فرمود: «کشور عزیز ما را توطئه‌های سازماندهی شده و حساب شده با ترویج سیاست‌های آن چنانی اختلاف مذهب، تعصبات ایالتی و قومی مبتلا به جنگ‌های داخلی کرده و برای جلب رضایت اربابان خارجی خود برادر را به جان برادر انداخته‌اند.»

ایشان به التماس از مردم می‌خواست که وحدت و یکپارچگی خود را در پرتو توحید حفظ کنند و این را به اثبات رسانند که اسلام قدرت این را دارد که نه تنها یک ایالت و استان و یا یک کشور که تمام جهان را زیر پرچم خود گرد هم آورد و متحد نماید و یک جامعه انسانی جهانی را تشکیل دهد. نتیجه زحمات شهید را می‌توان امروزه به صورت حس قوی مسلمانی و یکتاپرستی در بین مردم مشاهده کرد.

در ایالت «سند» وقتی حس ملی گرایی به درگیری‌های خونین مبدل شد و مردمان بی‌گناه زیادی جان و ناموس و اموال خود را از دست دادند، شهید فرمود: «در نزد ما این حقیقت مثل روز روشن واضح و روشن است که برای برادران ما در شهر عظیم کراچی هیچ اختلاف زبانی و مذهبی و طبقاتی وجود ندارد و آنچه امروز مشاهده می‌شود، در اثر توطئه‌های استعمار است که در جریان می‌باشد. در عصر سیاه و تاریک استبداد و دیکتاتوری، به مردم مظلوم جنایت‌ها و ظلم‌های زیادی شده و خون‌های مظلومان توسط استبدادگران زالو صفت مکیده شد. در چنین شرایطی بود که مردم مظلوم و ستم‌دیده‌ای را که هر پرتوی را پرتو امید تصور می‌کنند، با توطئه‌ای دیگر به نام رهائی از ظلم و ستم، به بیماری ناسیونالیسم دچار نمودند و مردم ایالت «سند» که مژه استبداد نظامی ضیاء را بیشتر از دیگر مردم چشیده بودند، به عنوان اولین شکار در این دام خطرناک گرفتار آمدند و این عامل خطرناک را به عنوان «عصر نجات» خویش پذیرفتند!

سودجویان و فرصت‌طلبان آن را شعله‌ور کردند و این عامل خائمان برانداز در این ایالت مظلوم به اوج خود رسید. مفهوم آزادی با ملی گرایی اشتباه و هر دو با هم یکسان پنداشته شدند. همین شرایط در بزرگ‌ترین شهر و مهم‌ترین بندر پاکستان

او نه تنها دشمنان مرئی و نامرئی را به مردم معرفی کرد که در ایجاد وحدت اسلامی نیز رسالت خود را به‌خوبی ایفا کرد و فرمود که: «ای مردم اختلافات رنگ و نژاد را فراموش کنید و به نام اسلام متحد شوید و با همراهی و اخوت اسلامی، زندگی اجتماعی خود را بگذرانید تا توطئه‌هایی که علیه مردم و کشور پاکستان طرح‌ریزی می‌شود، با اتحاد شما نقش بر آب شود.»

(کراچی) نیز حاکم بود که تعداد قومیت‌ها در این شهر شاید مساوی با تعداد ساختمان‌های آن باشد. در این راه از محرومیت‌ها و فقر و بدبختی‌ها استفاده فراوانی شد و این شهر میلیونی دچار آشفته‌گی و هرج و مرج گردید. صدها نفر جان خود را از دست دادند. املاک و دارائی‌های مردم یا دچار حریق شد و یا به تاراج رفت. درگیری‌های قومی مهاجرین (که بعد از تجزیه پاکستان به این کشور مهاجرت نموده‌اند) با سندها، مهاجرین باپتان‌ها (پشتو زبان‌ها) و مهاجرین پنجابی‌ها در اکثر شهرهای بزرگ ایالت «سند» با قدرت آغاز شد و آن شد که در بین یک ملت مسلمان قابل تصور نبود و نیست. برادر سینه برادر را هدف شمشیر و دشنه قرار داد و

عقل، آن را با جان و دل می‌پذیرد. مبارزه با اختلافات مذهبی و فرقه‌ای

استکبار جهانی از اول کوشش بوده که برای جلوگیری از اسلام در میان خود مسلمان‌ها تفرقه و اختلاف ایجاد کرده و از مذاهب و فرق موجود در بین مسلمین استفاده مناسب به عمل آورد. این کوشش‌ها زمانی به اوج خود رسید که استکبار از دست اسلام و به صورت انقلاب اسلامی ایران، ضربه بزرگی را متحمل شد و به تکاپو افتاد و تصمیم گرفت که انقلاب اسلامی را به هر طریق ممکن از میان بردارد و از صدور انقلاب نیز جلوگیری به عمل آورد.

دشمنان با قدرت تمام به صحنه آمدند و حداکثر تلاش خود را به کار گرفتند تا چهره اصلی انقلاب برای جهانیان روشن نشود و برای این هدف در کنار فعالیت‌های دیگر، برای جلوگیری از صدور انقلاب به تفرقه‌افکنی در بین مذاهب و فرق مختلف، چه در داخل و چه در خارج ایران پرداختند تا خود را از خطر اصلی که اسلام بود برهانند، ولی هدایت امام امت (قدس سره) و رهبران هشیار انقلاب اسلامی، همان طور که در زمینه‌های دیگر آنان را ناکام کرده بود، در این مورد هم مانع از موفقیت آنان گردید.

در پاکستان زمینه برای این نقشه، بیش از کشورهای دیگر آماده بود. دشمن هم از این نقطه ضعف، اطلاع کامل داشت و بر فعالیت‌های خود در زمینه ایجاد و گسترش اختلاف، افزود. او اهل سنت و شیعیان - دو مذهب و فرقه بزرگ مسلمین - را گرفتار اختلافات شدید مذهبی کرد و در بین خود شیعه هم کوشش‌های زیادی برای ترویج شیخیت و حتی وهابی‌گری به عمل آورد. در این فعالیت‌ها استکبار مثلاً یک نفر را اجیر کرد که هم علیه وهابیت و در دفاع از شیخیت و هم بر عکس، علیه شیخیت و در دفاع از وهابیت کتاب بنویسد!

استکبار در بین چهار مذهب اهل سنت نیز به اختلافات دامن زد و در بین هر فرقه، چند فرقه دیگر به وجود آورد و در نتیجه اختلاف و تفرقه زیاده‌تر شد. خطبا و اهل منبر تمامی فرق، علیه یکدیگر بر سر منابر دست به سم‌پاشی زدند، همدیگر را تکفیر کردند، به هتک و توهین عقاید همدیگر پرداختند و به مناسبت‌های مختلف، اختلافات را بیشتر و شدیدتر نمودند. استکبار برای تحت‌الشعاع قرار دادن پیام خونین و ضد ظلم محرم‌الحرام، این روزها را به تفرقه و اختلاف‌اندازی اختصاص داد و از این کار دو استفاده کرد: اول اینکه از اتحاد بین مسلمین به‌طور مؤثر جلوگیری به عمل آورد و دوم اینکه نگذاشت پیام سرور آزادگان جهان حضرت سید الشهداء (ع) به گوش کسی برسد، زیرا پیام سیدالشهداء (ع) نیز مثل وحدت مسلمین می‌توانست تمام منافع استکبار را از بین ببرد و او را به خاک مذلّش بنشانند.

استکبار، مسلمانان را دچار جنگ و تفرقه نمود و خلاء بزرگ فکری و عقیدتی را به وجود آورد. به تفرقه‌افکنان آموزش داد و آنها را به میدان معرکه فرستاد و این فعالیت‌های استکبار و



تمام احکام واقعی اسلام را خارج از اسلام قرار داد و رسوم و عادات نازیبا، اعتقادات مخالف با واقع و جعل احکام برای هوی و هوس‌های نفسانی و غیره را اصل اسلام معرفی کرد تا اسلام واقعی بدنام شود.

ایشان از همان ابتدا، این مصیبت عظمی را درک کرد و با یک روش منطقی به مبارزه با این مسئله پرداخت و تا حد توان در سخنرانی‌ها و درس‌های خویش به این مبارزه ادامه داد و بطلان این خرافات را با استدلال ثابت نمود.

«پیرپرستی» بزرگ‌ترین مورد این خرافات است. در جامعه موجود پاکستان «پیرپرستی» رنگ یک مذهب کامل را به خود گرفته و بخشی از مردم به عنوان مرید به خرافات مشغول شده‌اند. بعضی از این خرافات عمومیت یافته و در بین تمام مردم یافت می‌شود. البته این پدیده جدیدی نیست، بلکه با ورود اسلام در قرن هفتم میلادی، «صوفی‌گری» نیز به شبه قاره هند نفوذ کرده و تا زمان موجود ادامه یافته است. «پیران» این مکتب برای جمع‌آوری پول و تأمین معاش و تکمیل هواهای نفسانی خویش، به وسیله اجبران خود چند کرامت و کارهای خارق‌العاده را جعل و در بین مردم تبلیغ کردند و به تاراج دارائی‌ها و حتی ناموس معتقدین خویش پرداختند. «پیران» این مزدوران طاغوت، مردم را از تمام احکام خداوندی معاف کردند و بری‌الذمه قرار دادند! - ساده‌لوحان ملت را پیرامون خود جمع کردند و به عبادت الهی، عنوان ثانوی دادند و به جای آن تعدادی از اوراد و موسیقی را وظیفه این مسلمانان ساده‌لوح قرار دادند. این راهزنان مکار، اموال مسلمین و معتقدین بی‌اندیشه را به سرقت می‌بردند و برای مخدوش ساختن اسلام ناب محمدی (ص)، شبانه‌روز مشغول فعالیت بودند.

شهید عارف حسینی مدت‌های زیادی علیه این پدیده شوم به مبارزه پرداخت، اسلام حقیقی را شناساند و با اینکه سختی‌ها و عداوت‌های زیادی را تحمل کرد، ولی به افشای چهره واقعی این سارقین ناموس و عزت ادامه داد و روشنفکری را ترویج کرد، اندیشه‌های اسلامی را در صحنه‌های مختلف زندگی و انسان‌ها گسترش داد و به جامعه ابلاغ کرد که اسلام ناب چند تارسم خرافاتی نیست، بلکه اسلام حقیقی شامل احکام و اصول و فروغ و قرآن و غیره است که منطق وحی آن را امضاء می‌کند و منطق

مسلمان، سینه مسلمان را با نیزه شکافت. بندگان خدای واحد جسم همدیگر را با تیر و گلوله سوراخ سوراخ کردند و جوی خون روان شد و در نتیجه، وحدت امت محمدی (ص) دچار دوری‌ها و تفرقه‌ها شد.

شهید مظلوم که پرچم مبارزه با چنین مصائبی را بر دوش می‌کشید، در چنین اوضاع آشفته‌ای طی سخنرانی‌ها و خطبه‌ها، علل و اسباب این بدبختی‌ها را تشریح کرد. از مناطق آسیب‌زده بازدید به عمل آورد و دشمنان اسلام را کارگردان این فجایع معرفی نمود و فرمود: «گماشتگان استعمار برای بقای حکومت و کرسی خود به چنین خونریزی‌ها دست زده و ملت مظلوم را قتل عام می‌نمایند.» وی افزود: «اگر غده سرطانی ملی‌گرائی در این ملت باقی بماند و روند رو به فزونی دوری از اسلام هم به همین منوال به پیش برود، شاید برای ما نتایجی بدتر از این را نیز داشته باشد.» ایشان در ادامه فریاد اعتراض سر داد و سفارش بازگشت به خویش را به گوش طبقات مختلف جامعه رساند و به سردمداران نهضت‌های قومی ایالت پنجاب

ایشان به التماس از مردم می‌خواست که وحدت و یکپارچگی خود را در پرتو توحید حفظ کنند و این را به اثبات رسانند که اسلام قدرت این را دارد که نه تنها یک ایالت و استان و یا یک کشور که تمام جهان را زیر پرچم خود گرد هم آورده، متحد نماید و یک جامعه انسانی جهانی را تشکیل دهد. نتیجه زحمات شهید را می‌توان امروزه به صورت حس قوی مسلمانی و یکتاپرستی در بین مردم مشاهده کرد.

و بلوچستان نیز توصیه کرد که به خود آمده و به جای حفظ تشخص قومی، تشخص اسلامی خود را حفظ نمایند.

مبارزه با خرافات

غفلت روحانیت، دوری مردم از اسلام اصیل و فعالیت‌های شبانه‌روزی استعمار، ضربه مهلکی را به اسلام وارد آورد و باعث شد که خرافات زیادی در دین مبین وارد شود و رنگ مذهب به خود بگیرد؛ خرافاتی که نه منطق عقل آن را قبول دارد و نه منطق وحی آن را تصویب می‌نماید. این خرافات بود که ظاهر مذهب و دین را تشکیل می‌داد و این مذهب جدید نتیجه فعالیت‌های بدون خستگی استعمار بود؛ این دین جدید



■ مدرسه جعفر پاراخیار، از راست: حجت الاسلام سید عابد حسین حسینی، شیخ مددعلی و علامه شهید عارف حسینی.



جهانی طرح ریزی کرد و حملات شدید و بی‌امان خود را علیه دیو صفتان مزدور و اربابان شان ادامه داد. شجاعت و هیبت شهید، پشت استکبار را لرزاند. شهید نه تنها در پاکستان که در نقاط دیگر جهان نیز برای منافع استکبار خطری جدی محسوب می‌شد، زیرا او با ایجاد هماهنگی با نهضت‌های آزادی‌بخش جهان، در پی نابودی استکبار برآمده بود و هدف اصلی‌اش به آزادی مسلمان محدود نمی‌شد، بلکه آزادی مستضعفین جهان را سرلوحه زندگی خود قرار داده بود. او با قدرت به مبارزه با استکبار جهانی، به‌ویژه آمریکای جنایتکار و تروریسم دولتی آن ادامه داد و از نهضت‌های جاری در افریقا، آمریکای مرکزی، لبنان، فلسطین، عراق و افغانستان حمایت کرد و مبارزات محرومین تحت ستم در تمام نقاط جهان را تأیید نمود.

مبارزه علیه ظلم و استبداد

شهید عارف حسینی مبارزه علیه استبداد را عملاً از تحصیل خود در نجف آغاز کرد. با سرکار آمدن حزب بعث در عراق، ظلم و ستم افزونی یافت و استبداد ریشه‌های خود را در این کشور استحکام بخشید. مخالفت‌هایی جزئی از سوی عده قلیلی از عراقی‌ها و مسلمانان غیر عراقی مقیم عراق آغاز شد. نام شهید مظلوم نیز در میان مبارزین به چشم می‌خورد. او علیه حزب بعث فریاد اعتراض بلند کرد و نسبت به این حزب منفور، تنفر و انزجار خود را اعلام کرد که در نتیجه ایشان را هم در کنار دیگر روحانیون با تحمل سختی‌ها از عراق بیرون کردند.

سپس ایشان به حوزه مقدسه قم مشرف شد. نظام ستمشاهی در آن زمان در ایران نیز بیدار می‌کرد. وقتی که ظلم و ستم حکومت مزدور و خودکامه در ایران به اوج خود رسید، ایشان هم در ایران حضور داشت و خود نیز در آن قیام شریک بود. او دوستان خود را نیز علیه نظام فرسوده ستم‌شاهی تحریک می‌کرد. این فعالیت‌ها باعث شد که پلیس مخفی سلطنتی

بخورد. همچنین تشنگان قدرت هم اتحاد ملت را برای قدرت خود خطر محسوب می‌کنند و از امت می‌هراسند، از این رو، برای نجات خود و حفظ کرسی قدرت به توطئه علیه ملت دست می‌زنند و در ایجاد آشوب‌ها و خونریزی‌ها عنوان اول را به خود اختصاص داده‌اند.

ایشان حکومت ژنرال ضیاء را تنها عامل اساسی در ایجاد آشوب‌ها و بلواها می‌دانست، حکومتی که مرکب از غلامان حلقه به گوش استعمار و استکبار بود. او تصریح کرد که استکبار جهانی برای حفظ نوکران خود چنین بلوایی را ایجاد می‌نماید و فقط وحدت است که می‌تواند ملت را از نکت‌ها و بدبختی‌ها رهایی بخشد.

مبارزه با استکبار جهانی، به‌ویژه استعمار آمریکا

زمانی که دشمنان انسانیت، تاراج ثروت‌های زیرزمینی کشورهای عقب افتاده مسلمان و غیراسلامی و مستضعف را پیشه خود ساختند، در کشورهای مسلمان با مقاومت‌های جزئی مسلمان و در کشورهای غیر مسلمان با مقاومت جزئی مستضعفین روبرو شدند، اما این امر فائده‌ای نداشت و استکبار با قدرت بیشتر و نیروی زیاد وارد صحنه شد و به چپاول این کشورها پرداخت. کشور پاکستان نیز بعد از آزادی از استعمار طواغیت، در پنجه استکبار آنان گرفتار آمد. بلافاصله بعد از آزادی، افرادی حکومت را به دست گرفتند که از نام استقلال می‌لرزیدند و به گمان باطل خویش تصور می‌کردند بدون وابستگی، ادامه حیات امکان‌پذیر نیست و به دیگران نیز القا می‌کردند که هر کشوری باید به یکی از دو قدرت وابسته باشد و گرنه باید منتظر نابودی خود باشد.

و این مزدوران، پاکستان را در بدو تولد به صورت لقمه‌ای گوارا و چرب به کام استکبار سپردند. از آن زمان تاکنون پاکستان نتوانسته از دست مزدوران حلقه به گوش استعمارگران و استکبار جهانی رهایی یابد و اگر در گوشه‌ای صدای آزادی و حریت برخاست، با شدت تمام سرکوب شد. شهید مظلوم عارف حسینی که حلقه‌ای از زنجیر انقلاب جهانی اسلام به رهبری امام خمینی (قدس سره) بود، با الهام از رهبر خود، مبارزات خویش را اساساً علیه استکبار

مزدورانش تا به حال موجب قتل هزاران نفر از طرفین شده است و مسلمان به خون یکدیگر تشنه شده‌اند و بدون اینکه بدانند، با حربه‌هایی به نام مذهب به تخریب ساختمان بزرگ و پرشکوه اسلام پرداخته‌اند. اینان از اسلام دور گشته و هواهای نفسانی خود را اسلام نامیده‌اند، زیرا شیاطین بیرونی به کمک شیاطین درونی در حال فعالیت می‌باشند و صاحبان قدرت پاکستان اگر این آتش‌ها را خاموش می‌کردند، برای قدرتشان خطرناک بود و خود بر افروزنده آن بودند. آنها می‌خواستند شعله‌های آن را زیانه‌دارتر کنند تا در مسند حکومت بمانند. این غلامان زرخیز بیگانه با اسلام آن کردند که روی یهود و نصاری را سفید نمودند. اصل تفرقه‌اندازی را اساس سیاست‌های خود قرار دادند و برای برکنان ریشه تشیع، تمام قدرت خود را بسیج نمودند.

در گذشته هم درگیری مذهبی وجود داشت، ولی جندنان قابل توجه نبود تا اینکه ضیاءالحق آمریکائی، این مزدور «سیا» این کار را وظیفه خود قرار داد و از «کراچی» تا «پارایچنار» و «گلگت»، امنیت عمومی به آشوب‌های قومی، مذهبی و فرقه‌ای مبدل شد. او با کمک ثروت‌های راهزنان حجاز، زندگی شیعیان را در پاکستان دشوار نمود و هر روز مسلمانان را هدف این توطئه قرار داد. کوشش‌های محدودی هم برای جلوگیری از این مسائل انجام گرفت که مؤثر واقع نشد.

شهید مظلوم که پرچمدار بزرگ دعوت مسلمان به اتحاد بود، به میدان آمد و این توطئه خطرناک استکبار را عیان نمود. او تحت لوای پرچم مبارزه، پیام وحدت را فریاد زد و پرچم مبارزه علیه گماشتگان استکبار را برافراشت. وی به عنوان نخستین گام به اتحاد توجه و فواید آن را روشن نمود. آن را سرلوحه فعالیت خود قرار داد و برنامه جامعی را برای آن مطرح نمود. این برنامه مواد قابل پذیرش تمام فرق اسلامی را در بر داشت.

دومین گام ایشان در وادی مبارزه، معرفی عاملین این مصیبت‌ها بود و توضیح اینکه چه کسی از این اختلافات و درگیری‌ها بهره می‌برد و استکبار جهانی تا چه اندازه از آن استفاده می‌نماید. ایشان طی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود با بیان محاسن وحدت در یک سخنرانی فرمود: «من شدیداً به وحدت مسلمان معتقدم و کشور پاکستان به وسیله وحدت و یکپارچگی مسلمانان به وجود آمده است، لذا بقای کشور و امنیت و سلامتی ملی در سایه وحدت میسر است.»

ایشان علاوه بر ادله قرآنی و روایی بر لزوم وحدت، آن را یک ضرورت عقلانی هم می‌دانست. ایشان اعلام کرد که استکبار جهانی از اتحاد امت مسلمان هراس دارد، بنابراین تاب تحمل چنین وحدتی را نخواهد داشت و آن را پاره پاره خواهد کرد و فرمود: «استکبار در طول تاریخ از اسلام سیلی خورده، لذا نمی‌گذارد که اتحاد مسلمان برقرار شود و باز هم ضربه

شهید مظلوم عارف حسینی که حلقه‌ای از زنجیر انقلاب جهانی اسلام به رهبری امام خمینی (قدس سره) بود با الهام از رهبر خود، مبارزات خویش را اساساً علیه استکبار جهانی طرح ریزی کرد و حملات شدید و بی‌امان خود را بر دیو صفتان مزدور و اربابان شان ادامه داد. شجاعت و هیبت شهید، پشت استکبار را لرزاند.





شهید نه تنها در پاکستان که در نقاط دیگر جهان نیز برای منافع استکبار خطری جدی محسوب می‌شد، زیرا او با ایجاد هماهنگی با نهضت‌های آزادی‌بخش جهان، در پی نابودی استکبار برآمده بود و هدف اصلی‌اش به آزادی مسلمانان محدود نمی‌شد، بلکه آزادی مستضعفین جهان را سرلوحه زندگی خود قرار داده بود.

وی راضی بود، در صف عبدالله وارد شد، در جنت معلی اسکان یافت و در کنار اجداد طهرینش با آرامش خاطر به حیات نو پرداخت و به نسل‌های آینده بازماندگان و یتیمان ملت نشان داد که پیام حسین بن علی (ع) امروز هم می‌تواند سرچشمه تلاش‌های مبارزین در راه حق قرار بگیرد که فرمود: «انی لاری‌الموت الاسعاده والحیاه مع الظالمین لابرها».

مبارزه فرهنگی علیه غرب‌زدگی و ارزش‌های ضد فرهنگی
فرهنگ نام اصولی است که هر نسل آن را به نسل آینده می‌سپارد و پاکستان هم کشوری بود که در عین آزاد شدن از استعمار انگلیس از یک ملت و مکتب دیگر به نام هندو تجزیه شده بود. ولادت ملتی جدید و کشوری نوین بود، ولی نظام، همان نظام استعماری بود. در حالی که کشور جدید هیچ سرمایه فرهنگی غنی در اختیار نداشت، ولی نفرت از فرهنگ هندو در اذهان مسلمانان وجود داشت و همین نفرت از فرهنگ هندو در واقع موجب شکوفائی نهضت تاسیس پاکستان گردید، ولی به علت عدم آشنائی رهبران و زعمای کشور با فرهنگ غنی اسلامی، ملت مسلمان به فقر فرهنگی دچار گردید. طبیعتاً محلی که از خودش فرهنگ نداشته باشد، به‌زودی محل تاخت و تاز فرهنگ‌های بیگانه قرار می‌گیرد. ملتی که تاریخ نداشته باشد، خودش دچار احساس حقارت می‌شود و در سایه چنین احساسی، برتری‌جویی، نژادپرستی، ریشه می‌گیرد و صاحب چنین احساسی، برای اثبات برتری خود بر دیگران، رنگ دیگران را به خود می‌گیرد تا دیگران حقیرش نپندارند.

پاکستان با چنین وضعی رویرو بود و لذا میدان مناسبی برای فرهنگ‌های بیگانه به شمار می‌رفت. فرهنگ هندو نیز بر مردم پاکستان تأثیر گذارده بود و دیگر ملل و مذهب نیز فرهنگ خود را به این ملت تحمیل نمودند و با مخلوط شدن رسوم و

ایران او را مجبور کند که ایران را ترک نماید. البته قبل از این، پلیس از ایشان خواسته بود تعهد بدهد در فعالیت‌های انقلابی شرکت ننماید، ولی سرشت مخلوط به مبارزه با ظلم و ستم ایشان باعث شد که چنین تعهدی را امضا ننماید و ترک ایران را بر ترک مبارزه ترجیح دهد.

در کشور محل سکونتش نیز، ظالمان وجود داشتند و ستم در پاکستان کمتر از ایران نبود، ولی با روشی دیگر و لذا روح مبارز ایشان نتوانست ساکت بماند و با بی‌تفاوتی زندگی کند و با رسیدن به کشور خود، علم مبارزه را به دوش گرفت و به مبارزه پیگیر ادامه داد، در نتیجه مستکبرین و ظالمین با نخستین گام‌های ایشان در راستای مبارزه، او را تحت نظر گرفتند. ایشان در ابتدا به کمک ستم‌دیدگان منطقه خود پاراچنار و ایالت شمال غربی پاکستان شتافت و فریاد «یا للمسلمین» آنان را اجابت نمود و با آنها همصدا و همدرد شد و در آنجا در مقابله با استبداد مزدوران استکبار مشکلات فراوانی را تحمل کرد. درحالی که مردم مظلوم از شدت ستم‌ها، فریاد می‌زدند و آه و ناله می‌کردند، تشنگان قدرت، در هوس حفظ مسند حکومت بر ظلم و جنایات خود می‌افروند. سیاه‌ترین مقطع استبداد، حکومت نظامی ژنرال ضیاء، این دیکتاتور دست‌نشانده استکبار بود که ظلم و جنایاتش ملت را به ستوه آورده بود. صداها و فریادهای مظلومین زیر فشار عوامل استکبار خفه شده بود. ارتش و نیروهای مسلح به جای اینکه از تمامیت ارضی کشور دفاع کنند، به جان مردم بیچاره و مستضعف افتادند و آنان را دشمن خود فرض کردند. خانه‌های مردم جبهه دشمن و اموال منقول آنان، غنایم جنگی و ناموس آنان، اسیر جنگی شناخته شدند! ابرهای تیره آسمان کشور را پوشانده بود. در کشوری آزاد به نام آزادی، طوفان‌های سرخ و خون‌آلود استبداد وزیدن گرفته، به جای عدالت تازیانه‌های ستم رواج پیدا کرده بود و به نام اسلام، کفر، مسیحیت، یهودیت و وهابیت ترویج و تبلیغ می‌شد.

در چنین اوضاعی بود که شهید مظلوم با صدائی رسا، سرود عدالت و آزادی سرود و ملت خود را تسلی داد، به کمک آنان برخاست، گریه ستم‌دیدگان را به تبسم و لبخند مبدل ساخت، توخالی بودن طبل استبداد نظامی را فاش ساخت و ظلم و استبداد را به مقابله طلبید. در نتیجه پیریزی مبارزه، هزاران دردمند با ایشان همراه شدند و چنین بود که جبهه وسیعی علیه استبداد در کشور ایجاد گردید.

علامه عارف حسینی که پیرو عدالت و فرزند شهید عدالت حضرت علی بن ابیطالب (ع) بود، پادشاه عدالت‌خواهی را دریافت و از محراب عبادت به دعوت «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک» با رضایت تمام و در حالی که حق هم از

سنت‌های گوناگون، فرهنگ جدیدی به دست آمد. هر کس از هر جای دنیا با فراهم آوردن فرصت، یک سنت و رسم کهنه خود را به این کشور صادر نمود و این ملت هم به علت خالی بودن میدان فرهنگ، هر یک از این فرهنگ‌ها را برای جبران بی‌فرهنگی پذیرفت.

در این میان فرهنگی که بیش از همه از فرصت استفاده نمود، فرهنگ مبتذل غربی بود که معیار و ملاک‌های آن جوانب حیوانی در انسان‌ها و خواهان روابط آزاد در میان خانواده‌ها، اصول آزاد بازرگانی، بی‌حجابی، برهنگی و بی‌بندوباری و در کل، انحطاط جوامع انسانی است. شاید کمتر کشوری باشد که این اصول و فروع تباهی را در خود جای ن داده باشد. جامعه پاکستان هم از این فرهنگ وارداتی محروم نماند و حتی بیش از دیگران به انتخاب این فرهنگ روی آورد، در نتیجه از مخلوط شدن فرهنگ هندوان با فرهنگ غرب، فرهنگی عجیب و غریب تشکیل گردید، بانوان لباس خود را طبق این فرهنگ می‌دوزند و می‌پوشند، مردان، این فرهنگ مخلوط را در تمام زمینه‌های زندگی پیاده می‌کنند و در نتیجه شهرهای پاکستان، نه همگون با هندوان است و نه شباهتی به کوچی و بازارهای اروپا دارد.

بعضی از حکام این امر را تقویت نمودند و مطبوعات که باید زبان ملت باشند، کاری کردند که خود غربی‌ها خجالت کشیدند. رادیو و تلویزیون راه لهر و لعب را در پیش گرفت. روزنامه‌ها چاپ عکس‌های عریان را دستور کار خود ساختند و جامعه بی‌فرهنگ دچار بدفرهنگی گردید. تمام این عوامل دست به دست هم دادند و جامعه پاکستان را به سوی انحطاط و تباهی تدریجی کشاندند. کودکان پاکستان ستاره‌های سینما را الگوی خود قرار می‌دهند. گروه‌های فرهنگی امروز پاکستان شامل چند مطرب و رقاصه هستند که برای دیدارهای فرهنگی به کشورهای دیگر مسافرت می‌کنند.

در چنین اوضاعی، عکس‌العمل شخصیتی مانند شهید مظلوم عارف حسینی معلوم و مشخص است. او قسمت اعظم نهضت اصلاحی خود را علیه بدفرهنگی صرف نمود. جوان‌هایی که به‌سرعت قدم در وادی فساد و تباهی می‌گذاشتند، با ندای او به خود آمدند. روح فساد که از طرف غربیان القا شده بود، آهسته آهسته مبدل به روح انسانی الهی می‌شد. بانوان هم که هدف اصلاح بودند، تحت تأثیر این فرهنگ راستین قرار گرفتند. تلاش‌های پیایی علیه بی‌حجابی، بذر غیرت در دل‌های مردم کاشت. تظاهرات اعتراض‌آمیز متعددی علیه این پدیده خانمان‌سوز به وجود آمد و جلسات زیادی برای



کراچی، بر مزار محمد علی خلیج



رعب و وحشت و ترور و قتل شخصیت‌های اسلامی سعی در از بین بردن اسلام نموده است. مهم‌ترین حربه استعمار در این راستا ایجاد تفرقه میان خود مسلمانان است. مسخ نمودن احکام اصیل اسلام و ترویج بدعت‌های نابه‌جا و در نتیجه از بین بردن اتحاد نسبی امت و ایجاد آشفتگی و پراکندگی از حربه‌های کهنه استعمار است. برای به دست آوردن این هدف با به آزمایش گذاشتن حربه‌های دیگر به حربه مؤثر و موفق دیگری دست زد و در بین فرق اسلامی فرقه استعماری دیگری را ایجاد نمود که نام «وهاپیت» را به خود گرفته است. این فرقه برای ضربه زدن به اسلام و مسلمین به وجود آمد و در همین راستا به موفقیت‌هایی دست یافت.

استکبار جهانی که ثروت‌های زیرزمینی حجاز را به چشم طمع می‌نگریست برای رسیدن به آن، گروهی از راهزنان بادیه‌نشین را به حکومت حجاز رسانید. وهاپیت را مذهب رسمی آنان قرار داد که اسلامی بودن کشور حجاز در ترویج وهاپیت موثر واقع شد و آوازه این مکتب استعماری به چهار گوشه جهان با قدرت ثروت فراوان حجاز گسترش یافت.

ضرر این مکتب استعماری چون دیگر کشورهای جهان متوجه مسلمانان پاکستان و به ویژه شیعیان این کشور شد. این فرقه استعماری خون مسلمین و مؤمنین را مباح دانست و عزت و ناموس آنان را تاراج کرد. این مزدوران خود فروخته در کراچی، لاهور، پاراچنار، کوهات، تیرا، کوئته، گلگت، دیرا اسماعیل خان و دیگر مناطق کشور با پست‌ترین روش‌ها، خون‌ریزی و قتل عام راه انداختند. حکومت که حیره‌خوار آل‌سعود است نه تنها با بی‌تفاوتی بر این جنایات نظاره کرد، بلکه دست مسلمانان شیعه و سنی را بسته، به دمدنش‌های وهاپیون کمک کرد.

شهید از طرفی خود از این فرقه زخم خورده بود و از طرفی می‌دید که عمل به احکام اسلام در حال تعطیل کامل است و تحمل تفرقه در بین صفوف مسلمین هم برایش مشکل بود، از این رو، مبارزه خود را علیه این فرقه آغاز نمود و مردم را از خطرات آن آگاه ساخت. وی توطئه‌های این گروهک استعماری را افشا و برملا کرد و حقیقت و واقعیت آن را تبیین نمود و لذا می‌توان دست این مزدوران استعمار را در به شهادت رساندن این عالم ربانی به‌وضوح دریافت که چگونه با همکاری و همگامی بعث عراق و آمریکا به این جنایت دست یازیدند.

مبارزه با ملحدین و مارکسیست‌ها

شهید حسینی این مرد ثوری و عمل در هیچ میدانی از دشمن غافل نشد و در جنگ ثوری و جهاد عملی در مقابل مخالفین سینه خود را سپر اسلام نمود و به عنوان پاسدار اسلام و مسلمین، جان و مال خود را در طبق اخلاص نهاد و برای نجات اسلام و مسلمین تقدیم کرد.

شهید، هجوم مکاتب فکری الحادی را با جواب‌های مدلل و مبرهن خنثی نمود و در دفاع از مرزهای ایدئولوژیکی شب و روز را نشناخته به پیش رفت و با کمال جان‌فشانی با کفر به مقابله برخاست. افکار سوق داده شده به سوی مکتب‌های دروغین سوسیالیسم و کمونیسم را به سوی اسلام متوجه نمود و روشنفکران و دانش‌جویان را قانع نمود و محتوای اسلام را شرح داده به اطلاع همگان رسانید که اسلام می‌تواند حکومت کند و احتیاجی به فلسفه‌های دیگر ندارد. برای سد نمودن این طوفان با کاوش‌های علمی گام به پیش نهاد و در مکان‌های مختلف به ایجاد کلاس‌های درسی عقیدتی سیاسی و اقتصادی اسلام پرداخت. ■

گروهی دیگر از متحجرین با ماسک‌های به ظاهر فریب به کمک آنها شتافتند و با نام مقدس روحانیت، به اسلام و روحانیت خیانت کردند. در صحنه‌های نفاق که تمام فرق و مذاهب در آن نماینده داشتند، روحانیت شیعه هم نماینده فرستاد و در زمینه نفاق نمایندگی شیعه مساوی با دیگر فرق گردید. البته متحجرین در صفوف طلابی منافقین مشخص بودند. این گروه در «جراگام» حرکت خویش را آغاز کردند و از دشمن پشتیبانی نمودند.

شهید عارف حسینی با کمال شهامت و شجاعت در مقابل آنان مقاومت و چهره آنها را به مردم معرفی کرد. مبارزه شهید علیه آنان از موفق‌ترین مبارزات وی بود و باعث شد دست اینها برای مردم باز شود و با نفرت عمومی مردم روبرو شوند، در نتیجه این نوکران بی‌جیره و مواجب استکبار، در نفس کشیدن و ادامه حیات خود دچار مشکل شدند و شهید برای از بین بردن آثار سوء افکار و اندیشه‌های انزواطلب و ارتجاعی و ضد انقلابی آنان، فعالیت‌های موثری انجام داد و لذا بعد از شهادت ایشان، بعضی از آنان، در برخی مناطق، اظهار داشتند که ما با نهضت اجرای فقه جعفری مخالف نیستیم، بلکه با شخص سید عارف حسینی مخالف بودیم و حالا که ایشان نیستند، ما مخالفتی با نهضت نداریم- که این هم شاید توطئه‌ای

شهید حسینی این مرد ثوری و عمل در هیچ میدانی از دشمن غافل نشد و در جنگ ثوری و جهاد عملی در مقابل مخالفین سینه خود را سپر اسلام نمود و به عنوان پاسدار اسلام و مسلمین، جان و مال خود را در طبق اخلاص نهاد و برای نجات اسلام و مسلمین تقدیم کرد.

علیه نهضت و علامه ساجد علی تقوی باشد- این منافقین و تحجرین همیشه مورد استفاده دولت‌ها قرار می‌گرفتند و همیشه در کنار دولت‌ها احساس آرامش می‌کنند و افتخار غلامی استکبار، بدون اجرت نیز مختص به اینها است.

مبارزه با وهاپیت

دشمن از هیچ حربه‌ای در راه از هم پاشیدن انسجام مسلمانان دریغ نمی‌کند و برای از بین بردن این اتحاد، تا به حال به توطئه‌های مختلفی دست زده است. گاهی دست به هجوم بر اعتقاد مسلم‌ان زده و گاهی احکام اسلام را مورد حمله قرار داده و گاهی هم خرافات را به رنگ اسلام درآورده و گاهی سر قدرت، اسلام را مورد هجوم نظامی قرار داده و یا با ایجاد

فکر انسانی درباره ریشه کن نمودن این پدیده بد برگزار گردید.

جهت اصلاح نظام آموزشی که مهد تمدن غرب است، کوشش‌های پی‌درپی و خستگی‌ناپذیر انجام گرفت. به روزنامه‌ها اعتراض‌های زیادی شد و یادداشت‌های اعتراض آمیزی به این روزنامه‌ها تسلیم گردید.

برای اصلاح کودکان و نوجوانان و جوانان که رمان‌های مبتذل غربی را مطالعه می‌کردند، مسائل اسلامی به صورت کتاب و مجله فراهم گردید و آنها به مطالعه تعلیمات اسلامی ترغیب گردیدند. با سازمان‌های تبلیغی ارشادی برای تکمیل کمبود مواد آموزشی اسلامی همکاری شد. نهضت، مبارزه با اعتیاد به مواد مخدر و قاچاق آن مبارزه پیگیری را طرح‌ریزی کرد و برای از بین بردن این مسئله خطرناک، به دولت هم هشدارهایی داد.

اصلاح فرهنگی جامعه، کاری عملی، لیکن سخت و طاقت‌فرساست و امکانات و وسایل فراوانی را لازم دارد، اما با وجود آن همه محدودیت وسایل و امکانات، تغییرات فرهنگی بزرگی همچون خشکاندن ریشه انحطاط و تباهی و غربزدگی کار آسانی نیست، ولی شهید تا حد امکان با این بلای خانمان‌برانداز مبارزه بی‌امان کرد و دیگران را نیز به اهمیت موضوع توجه داد.

مبارزه با جهل و بی‌سوادی

شهید عارف حسینی جهل و بی‌سوادی را از علل عقب‌ماندگی فرهنگی و انحطاط جامعه اسلامی تلقی و مبارزه‌ای ملی و همه جانبه را علیه آن آغاز نمود. وی مدارس زیادی را تاسیس و کتابخانه‌های متعددی را در مناطق مختلف بنیان‌گذاری کرد. او معلمان و مدرسين بسیاری را به سراسر مناطق اعزام کرد و در این زمینه سعی فراوانی داشت.

مبارزه با تحجر و ارتجاع

عوامی چند را می‌توان به عنوان سد راه فعالیت‌های انقلابی شهید محسوب کرد که یکی از آنها سرآمد دیگر موانع است و آن چیزی نیست جز ارتجاع و تحجر، عناصر ارتجاعی که اسلام را وارونه تصویر می‌نمایند و از ظهور اسلام تا به حال با اسلام ناب در حال ستیز بوده‌اند. باطلی آنها نه تنها موجب تشویش افکار مسلمانان گردیده که باعث دوری آنان از اسلام نیز بوده است. آنان مقتضیات عصر جدید را کاملاً به فراموشی سپرده، اسلام را در چند احکام مذهبی و عبادی محدود نموده، همیشه از امور اجتماعی و انقلابی چشم‌پوشی کرده، از آن گریخته و منافع شخصی را بر منافع اجتماعی ترجیح داده‌اند. ارتجاعیون عصر حاضر نیز چنین هستند. اینان به علت بی‌اطلاعی از احکام اسلام در تمامی زمینه‌ها، آن احکام را ندیده و نشنیده از اسلام خارج می‌دانند. اینها با انکار ضرورت برقراری حکومت اسلامی، موجب نکبت و بدبختی مسلمانان شدند، زیرا طبق عقاید آنان ظلم هر ظالمی را باید تحمل کرد! و حکومت برای مسلمانان شجره ممنوعه است!! بدبختی‌هایی که بنا بر کوتاه‌نظری آنها به مسلمین متوجه شده، قابل جبران نیست.

شهید در راه نهضت اصلاحی اسلامی، ارتجاعیون را مانع حقیقی دید که نه تنها مخالف با فکر ایشان بودند، بلکه با تمام سباز و برگ خود به جنگ با افکار اسلامی انقلابی پرداختند و وقتی در مقابل رهبری ایشان صف‌آرایی کردند، تعدادشان افزایش هم یافت. مقدمه‌الجبیش آنان روحانیون مقدس‌مآب بودند که کارهای غیرعبادی را خلاف شرع پنداشتند و علیه آن فتوای عدم مطابقت با شریعت اسلام را صادر کردند! فتوای این آقایان- که تعدادشان کم هم نبود- روز به روز در حال افزایش بود تا رهبری شهید نتواند در راه انقلاب و اسلام ناب به موفقیت برسد.



تلاش شگرف برای احیای حقوق شیعیان...

■ نهضت اجرای فقه جعفری از تاسیس تا رهبری
شهید عارف حسینی / علی اکبر رحمانی

آوردن حقوق آنان تلاش می کردند، همواره از سوی دولت‌ها بی‌اهمیت تلقی گردیدند و هرگز برای آنها ارزشی قائل نشدند، مگر زمانی که حرکت‌های مردمی قوت می‌یافتند که در آن صورت دولت‌ها به ناگزیر، تسلیم می‌شدند و بعضی از خواسته‌های جزئی آنان را برآورده می‌ساختند تا احساسات آنان را مهار کنند.

البته این واقعیت اسف‌بار، انکارناپذیر است که شیعیان نیز به علت توطئه‌های استعمارگران، در مواردی دچار محدودیت فکری و تعصب‌های مذهبی و خرافات بوده‌اند، به‌طوری که مردم، دین را از سیاست جدا تصور می‌کردند و خواسته‌های خود را منحصر به حفظ عزاداری سیدالشهداء (ع) و بعضی از مسائل فرعی دیگر می‌دانستند و به اصول و ضروریات اساسی هیچ‌گونه توجهی نداشتند! این رکود فکری موجب شد که شیعیان از لحاظ اقتصادی در تهیدستی و فقر به سر برند و از نظر فرهنگی، سیاسی در سطحی پائین قرار گیرند. آنان هیچ هدف خاصی جز حفظ عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام برای خود نمی‌شناختند و در زمینه مسائل مهمی همچون اصلاح جامعه، اصلاح نظام آموزش و پرورش، اصلاح فرهنگ و تعبیر نظام سیاسی و اقتصادی، تنها منتظر امام زمان علیه‌السلام بودند! برخی از آنان معتقد بودند که هیچ کس نمی‌تواند قبل از ظهور امام زمان «عج» حکومت عدل و انصاف را بر روی زمین برپا دارد! بدین جهت آنان در امور نظام حکومتی کشور، اندیشه دخالت را به خود راه نمی‌دادند و تنها زمانی که حکومت در برابر مسائلی چون عزاداری ایجاد مانع می‌کرد، مردم به فکر مقابله می‌افتادند و تشکل می‌یافتند و گاهی هم اعتراض می‌کردند.

حاکمان وقت نیز این‌گونه خواسته‌ها را موقتا و نه به عنوان یک پیمان قابل عمل، بلکه تا حد نوشته‌ای غیر عملی، می‌پذیرفتند و خشم شیعیان را فرو می‌نشانند! به عنوان نمونه دولت در برابر نهضت نسبتاً قوی شیعیان در سال ۱۳۴۳ فقط یکی از خواسته‌های آنان را قبول کرد و به آن پاسخ مثبت داد و پذیرفت که آموزش دینی اهل تشیع در کتب دینی مدارس قرار گیرد، ولی همین یک موفقیت ظاهری نیز باعث مسائل بسیار دیگری شد.

در سال ۱۳۵۶ ضیاءالحق که به حق عامل استعمار بین‌المللی بود، با یک کودتای بدون خونریزی، دولت بوتو «نخست‌وزیر پاکستان» را سرنگون کرد. او با به دست گرفتن قدرت، اسلام را برای حفظ قدرت خویش به عنوان

مختلف پاکستان سفر کرد و شیعیان را از اهمیت این خواسته‌ها آگاه ساخت و در رابطه با همین خواسته‌ها، در همان سال کنوانسیون همگانی دیگری از شیعیان در شهر «راولپندی» برگزار گردید. در این کنوانسیون نمایندگان از شیعیان پاکستان شرقی «قبائل آزاد ایالت شمال غربی»، مناطق «بنگش» و «پاراچنار»، «کراچی»، «گلگت» و «پلستان» از شمالی‌ترین نقاط پاکستان شرکت کردند و خواسته‌های مذهبی شیعیان را یک بار دیگر به گوش دولت رسانیدند، ولی به علت عدم توجه دولت به خواسته‌های برحق شیعیان، آنان روز ۳ آبان ۱۳۴۳ را روز اعتراض عمومی اعلام داشتند و بی‌توجهی دولت را تقبیح کردند. در نتیجه این اعتراض مارشال محمد ایوب‌خان، حاکم وقت پاکستان با هیئت پنجاه نفری شیعه، ملاقات کرد و در باره مسائل و مشکلات جامعه شیعه پاکستان، با آن هیئت به گفتگو پرداخت و با قبول منطقی بودن خواسته‌های شیعیان، تشکیلات کمیته‌ای را برای رسیدگی به آن اعلام نمود که مشتمل بر

انتخاب علامه عارف حسینی که رحمتی الهی برای ملت پاکستان بود، باعث بیداری و آمادگی ملت شد. این عالم والا مقام، زندگی خود را برای حفظ کلمه وحدت و وحدت کلمه وقف فرمود. علامه حسینی واجد شرایط و اوصاف رهبری بود و می‌توانست با اوضاع اشفته، دست و پنجه نرم کند. انتخاب وی باعث آرامش قلوب شیعیان مظلوم و راهگشای ملت پاکستان شد.

پنج نفر شیعه و چهار نفر کارمند دولت بود. علامه سید محمد دهلوی و علامه مفتی جعفر حسین «اعلی‌الله تعالی مقامها» دو تن از هیئت پنج نفره بودند.

این نهضت گرچه در آغاز خوش درخشید، ولی به علت محدودیت و مقطعی بودن اهداف خود، آهسته آهسته رو به سستی گرائید و با وفات سید محمد دهلوی «قدس سره» رهبر نهضت شیعی، فقط نامی از این هیئت باقی ماند. سازمان‌های شکل گرفته توسط شیعیان که برای به دست

کشور پاکستان به نام اسلام تاسیس شد تا حکومتی اسلامی در آنجا برپا شود و تمام مذاهب اسلامی در آن از آزادی فکر و عمل برخوردار باشند، اما دریغ که این آرمان، رویای خوشی بود که دشمنان اسلام و استعمارگران بین‌المللی آن را برهم زدند! درست در هنگامی که شکوفه‌های آزادی می‌رفت تا بشکفتد، دست‌های اجنبی، تخم تفرقه را میان امت اسلامی پاشید و از همان آغاز، ملت شیعه از حقوق حق خویش محروم ماند و این امر سبب گردید تا شیعیان نسبت به داشتن مرکزی نیرومند و کارآ احساس نیاز کنند تا در پرتو آن به حقوق خویش دست یابند.

به دنبال این احساس واقعی، سازمان‌های مختلفی با نام‌های گوناگون تشکیل شدند، از آن جمله از «اداره تحفظ حقوق شیعه پاکستان»، «سازمان نگهداری از حقوق شیعیان پاکستان»، «و آل پاکستان شیعه کنفرانس» و «سازمان نگهداری از حقوق شیعیان پاکستان» می‌توان نام برد، ولی این سازمان‌ها به علت فقدان رهبری قاطع استوار و توجه به اهداف کوتاه مدت و مقطعی، از حل مشکلات اصلی درماندند و جامعه شیعه یک بار دیگر دچار پراکندگی و آشفتگی شد.

دولت‌هایی که پشت سر هم آمدند، «همواره» در استثمار این جامعه مظلوم نقش عمده‌ای را ایفا کردند. هر زمان که مسئله سرنوشت پاکستان مطرح می‌شد، از حقوق ملت شیعه بی‌اعتنا رد می‌شدند تا اینکه علمای شیعه پاکستان برای تحقق اهداف و خواسته‌های ملت شیعه در سال ۱۳۴۳، کنوانسیون باشکوهی را در کراچی منعقد کردند. از این کنوانسیون که به رهبری عالم بزرگ شیعه، علامه سید محمد دهلوی «قدس سره» تشکیل شده بود، «کنفرانس کشوری شیعه پاکستان» به وجود آمد و در همین کنوانسیون، قطع‌نامه ذیل تصویب شد:

نکات قطع‌نامه:

۱. در مدارس و دانشگاه‌های «دولت» برای دانشجویان شیعه، کتاب‌های دینی «مطابق مذهب جعفری» جداگانه تدریس شود و از کتب درسی موجود، مطالب وهن‌آمیز حذف گردد.
 ۲. اداره اوقافی که دولت تا حال تحویل گرفته و یا در آینده خواهد گرفت، به هیئتی از شیعه تحویل گردد.
 ۳. عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام برپا داشته شود و از آن محافظت به عمل آید.
- سید محمد دهلوی «قدس سره» در همان سال به شهرهای

دست‌های خود بنیاد نهند. این انقلاب تاثیر مثبت خود را بر کشورهای جهان، به‌خصوص کشورهای اسلامی بر جای نهاد و موج بیداری را در میان مردم غفلت‌زده و فقیر و ستمدیده جهان برپا کرد.

پاکستان نیز که در همسایگی ایران قرار داشت از این رخداد مبارک بیشترین تاثیر را پذیرفت، به‌ویژه شیعیان که در ایده و فرهنگ، پیوندی ناگسستنی با ملت ایران و انقلاب مقدس اسلامی داشتند. امام خمینی تنها رهبر و مرجع ملت ایران نبود، بلکه همه امت‌های آگاه اسلامی و از جمله ملت پاکستان آن پیشوای بی‌نظیر جهان را به رهبری برگزید و تلاش خود را برای هماهنگی با انقلاب اسلامی آغاز کرد، در حالی که حاکمیت به وسیله کودتای نظامی، قدرت را قبضه کرده بود و با اعلام نظام اسلامی و وسیله قرار دادن اسلام برای رسیدن به هوس‌های درونی خود بیداد می‌کرد. از سوی دیگر محرومیت نیروهای شیعه و آثار استثمار متوالی، عدم هماهنگی در بین خود شیعیان و تشیت و پراکندگی، امکان هر اقدام موثری را دشوار می‌ساخت. پیام آزادی بخش انقلاب اسلامی، خون ملت پاکستان را به جوشش در آورد و این بار بیش از پیش لزوم وحدت احساس شد. زعمای بزرگان شیعه بعد از مشورت‌های زیاد، برای استفاده از فرصت به دست آمده، طرح یک اجتماع همگانی را ریختند که هدف آن تدارک روش مقابله با وضع ناهنجار حاکمیت و آماده‌سازی منشوری برای آینده شیعیان بود.

روز ۲۴ فروردین ۱۳۵۸ (برابر با ۱۲ آوریل ۱۹۷۹)، روز اجتماع شیعیان سراسر کشور در شهرستان «بهرک» اعلام شد. در نتیجه زحمات شبانه‌روزی بعضی از بزرگان، تعداد زیادی از شیعیان در روز موعود در مکان اعلام شده اجتماع کردند و هزاران نفر از شیعیان برای تعیین سرنوشت ملی در این جلسه شرکت جستند. طبق اوضاع و احوال جاری، دو مسئله به عنوان مسائل اساسی روز به‌طور جدی بررسی و از اهم مسائل تلقی و تصویب شدند.

مسئله نخست، تعیین رهبری آگاه، مقاوم و استوار بود و مسئله دوم تشکیل حزب یا سازمانی بود که بتواند منویات رهبر را به صورتی منظم و تشکیلاتی عملی سازد. بدیهی است که شور و هیجان و قدرت معنوی این اجتماع کاملاً تحت تاثیر معنوی جریان انقلاب اسلامی در کشور ایران بود و روحانیون همچنان در پیشاپیش توده‌ها قرار گرفتند و مردم بدان‌ها اعتماد کردند.

علما از اقصای نقاط کشور گرد آمدند و با همفکری اندیشمندان شیعه، سازمانی را بنیان نهادند که به «نهضت اجرای فقه جعفریه» موسوم گردید و علامه مفتی جعفر حسین «قدس سره» به عنوان اولین رهبر این سازمان و شیعیان پاکستان انتخاب گردید. در جلسه اختتامیه این اجتماع، قطع‌نامه‌ای که ذیلاً به موادی از آن اشاره می‌شود، به تصویب حاضرین رسید:

۱. تمام ملت و علما همبستگی خود را با نهضت اجرای فقه جعفریه اعلام نموده و رهبری جناب آقای علامه مفتی جعفر حسین را تأیید می‌نمایند و از ایشان حمایت کامل خواهند کرد.

۲. اگر دولت حقیقتاً می‌خواهد نظام اسلامی را در کشور پیاده کند، نباید نقش شیعیان را در چنین نظامی بی‌اهمیت تلقی نموده و ملت شیعه را به ورطه فراموشی بسپارد. دولت باید در قوانین مملکتی سهم بایسته شیعیان را مراعات نماید و نباید فقه و قوانین مذهبی یک فرقه، بر دیگر مکاتب اسلامی تحمیل شود.

۳. ما به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبر عظیم «حضرت امام خمینی» و مردم شریف و انقلابی ایران تبریک می‌گوئیم و از خراب تمام ملت پاکستان، امام امت را

علامه شهید برای وصول به اهداف نهضت، بعد از مشورت‌های طولانی و اندیشیدن زیاد، منشور سیاسی مذهبی خود را در ۱۵ تیر ۱۳۶۵ در اجتماع صدها هزار نفری شیعیان در شهر «لاهور» اعلام کرد و از سوی نهضت، منشوری جامع صادر شد که شامل همه ابعاد زندگی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی بود و در برابر همه مسائل اجتماعی موضع‌گیری روشن داشت.

می‌شود.

موارد زیر ممنوع است و حدود شرعی در رابطه با آنان اجرا می‌گردد:

۱. مواد مخدر

۲. زنا

۳. سرقت و دزدی

۴. قذف (تهمت زدن به افراد)

و در همه این موارد مجرمین با شلاق کیفر می‌شوند.

۵. فرمان اخذ زکات و عشریه

ضیاءالحق در حالی که اجرای این احکام را اعلام می‌کرد، این کلمات را به کار برد که در این قوانین طبق سفارشات که بالاتفاق از طرف شورای ایدئولوژی به عمل آمده اعلام می‌گردد و در عین حال اسمی از حقوق از دست رفته شیعه در میان نبود!

جناب مفتی حسین «قدس سره» که نماینده شیعیان در این شورا بود، احساس مسئولیت کرد و در سال ۱۳۵۸ در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام داشت که من به عنوان مفتی جعفری در شورای ایدئولوژی، کتابی

و در اجلاس کابینه فدرال صریحاً موضوع ملت شیعه را طرح کرده بودم، ولی به آن ترتیب اثر داده نشد. وی می‌افزاید: «ادعای ضیاءالحق مبنی بر مورد اتفاق بودن قوانین اعلام شده از طرف تمام اعضای شورای ایدئولوژی درست نیست و واقعیت ندارد.» ایشان در ادامه می‌گوید: «اگر فقه جعفری در کنار فقه حنفی در کشور رسمیت نیابد، من به نشانه اعتراض، از شورای ایدئولوژی استعفا خواهم داد.»

با اعلام نظام اسلامی از طرف یک ژنرال ارتشی، بر تمام کشور یک حالت عجباب توأم با تشویش حاکم گردید. این حالت شامل شیعیان نیز می‌شد.

اقدام مناسب جناب آقای مفتی جعفر حسین «قدس سره» در برابر استبداد و خودکامگی نظامیان، این تشویش را بیش از پیش، افزایش داد و نفرتی عمومی را علیه نظامیان در کشور به وجود آورد. فقط چند ماه قبل از این حوادث بود که بزرگ‌ترین تحول در جهان اسلام در کشور همسایه یعنی ایران رخ داد و انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی «قدس سره» به پیروزی رسید. بعد از روزگاری تیره و طولانی، یک بار دیگر مسلمانان توانسته بودند حکومت اسلامی را با

حربه‌ای سیاسی به کار گرفت، یعنی اسلام را سپری برای خود قرار داد و در همان روزهای نخست شعار اجرای احکام اسلام را سر داد. او با این کار می‌خواست ملتی را تحت تسلط خود درآورد که حاضر بود به نام اسلام تمام هستی خود را فدا کند. با اعلام اجرای احکام اسلام در اجلاس‌های و اجتماعات مختلف و طی سخنرانی‌ها، این مطلب را به گوش مردم رسانید و چون اهل سنت سواد اعظم است و اکثریت جمعیت پاکستان را تشکیل می‌دهد، لذا اگر بنا باشد که نظام اسلام در کشور پیاده شود فقط فقه حنفی است که باید به عنوان نظام اسلامی در کشور حاکم شود! شعار اعلام تنفیذ احکام اسلامی توسط ضیاء الحق، نه برای برپائی حکومت عدل اسلامی، بلکه به خاطر پاشیدن تخم تفرقه و به جان هم انداختن برادران مسلمان و در نتیجه استمرار حفظ قدرت و سلطه خود و حکومت نظامیان بر مردم بود! از طرف دیگر، این حکومت غیرقانونی می‌خواست با سلطه بر شیعیان موانعی را در راه برپائی یک انقلاب اصیل اسلامی ایجاد نماید.

سرانجام ضیاءالحق در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۷ در اجلاس شورای مشاورین فدرال، آموزش دینی جداگانه (شیعه و سنی) را لغو نمود و آموزش مخلوط را جایگزین آن کرد و بدین‌سان شیعیان یک‌بار دیگر احساس کردند که حیثیتشان در معرض نابودی است و فریاد اعتراض خود را بلند کردند. ناگفته نماند که با به قدرت رسیدن ضیاءالحق و اعلام حکومت نظامیان، شورای ایدئولوژی اسلامی مجدداً تشکیل شد و مفتی جعفر حسین «قدس سره» و یک عالم شیعه دیگر به عنوان نمایندگان شیعیان در این شورا به عضویت درآمدند. ضیاءالحق در روز دوازدهم ربیع‌الاول ۱۳۹۷ هـ نظام اسلامی خود را رسماً اعلام کرد و قوانینی را در سطح کشور اعلام داشت که مهم‌ترین آنها ذیلاً آورده





۲. حفظ و حراست عزاداری سیدالشهداء(ع) و عدم مزاحمت در مقابل عزاداری.
۳. مستثنی بودن راهپیمائی های عزاداری از موافقت نامه های وزارت کشور
۴. تعلیم کتب آموزشی شیعه در مدارس (شیعه) و مراعات فقه تشیع در قوانین حکومتی در صورت عملی شدن نظام اسلامی در کشور.
در این زمینه، مفتی جعفر حسین به عنوان رهبری قدرتمند، خواسته های ملی شیعیان را با شدت بیشتر مطرح کرد و فشار خود را بر روی حکومت وقت، روز به روز بیشتر نمود و طی جلسات، اجتماعات و راهپیمائی ها و مصاحبه های مطبوعاتی متعدد، خواسته های شیعیان را منعکس کرد. از سوی دیگر، ضیاءالحق که از طریق غیرقانونی به قدرت رسیده بود، در این راه از پامال شدن حقوق حقه مذاهب مسلم دیگر نیز

از مشخص ترین آثار ارزنده موضع گیری های شهید، گسترش تفکر انقلابی اسلام ناب محمدی بود که از سرزمین ایران طلوع نمود و شعاع آن جهان اسلام و عالم مستضعفان را روشن کرد. کسانی که تصور می کردند، اسلام نظام تاریخی گذشته است و برای زمان موجود مناسب نیست، در مقابل این منشور مبهوت شدند.

ابائی نداشت و حکومت او به آن همه اعتراضات و اظهار خشم و نفرت شیعیان هیچ اهمیتی نداد.
سرانجام رهبر و ملت یقین کردند که حیثیت شیعه در خطر جدی است و نظامیان به خواسته های آنان توجهی نخواهند کرد. در حالی که ملت مظلوم شیعه با مصیبت های گوناگونی دست و پنجه نرم می کرد، حکومت یعنی عراق جنایتی نو آفرید و آیت الله سید محمد باقر صدر را با شکنجه به شهادت رساند و قلب جهان تشیع را جریحه دار ساخت. در اولین سالگرد این مصیبت سهمگین، به عنوان عزای عمومی و اعتراض ملی اجتماعی در اسلام آباد پیش بینی شد و به این مناسبت علمای محلی با موافقت «نهضت اجرای فقه جعفری» اجتماع بزرگی را در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۵۹ (برابر با

برای بازدید از کشورمان دعوت می نمائیم و ایشان را متفقا به عنوان رهبر تمامی مسلمانان به رسمیت می شناسیم.
بلافاصله بعد از این اجتماع مفتی جعفر حسین «قدس سره» به طور سازمان یافته ای کار خود را آغاز کرد و در گام اول، «نهضت اجرای فقه جعفری» را رسماً بنیان نهاد و دو «شورای عالی» و «شورای مرکزی» را تشکیل داد که اعضای آن از میان شورای عالی انتخاب شده بودند.
علامه مفتی جعفر حسین «قدس سره» که به دلیل تدین، تقوی، اخلاص و دانش، به رهبری شیعیان برگزیده شده بود، با فداکاری و جان فشانی زیاد وارد صحنه مسائل عملی و سیاسی گردید و تا آخرین لحظه حیات ارزشمند خویش، در سنگر دفاع از اسلام و تشیع، استوار باقی ماند.
مختصری از بیوگرافی مفتی جعفر حسین (اعلی الله مقامه)
وی در سال ۱۲۹۱ شمسی در شهر «گوجرانواله» (یکی از شهرهای ایالت پنجاب پاکستان) در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. در سن ۵ سالگی آموختن دروس دینی را آغاز کرد و در سال ۱۳۰۷ در سن ۱۶ سالگی راهی حوزه علمیه «الکهنه» شد. مدتی را در آنجا سپری نمود و سپس به وطن بازگشت و برای کسب علوم و معارف عالی تر به سوی حوزه علمیه نجف اشرف رهسپار گردید. در آنجا از علمای بزرگ آن زمان استفاده های فراوانی برد و بعد از طی مدارج علمی به وطن بازگشت و در زادگاه خود «گوجرانواله»، مدرسه علمیه ای را تاسیس کرد. این مدرسه در حال حاضر نیز به عنوان یکی از باقیات صالحات آن مرحوم به نام «مدرسه جعفریه» پابرجاست.
حلم و بردباری و تقوای ایشان زبانزد خاص و عام بود. قناعت و اكتفاء به زندگی ساده و بی پیرایه، شخصیت ایشان را جذاب تر می نمود و برای دیگر علماء الگو و نمونه بود. علامه مفتی نه فقط عالمی توانا بود، بلکه ادبیی فرزانه در ادبیات اردو و عربی نیز به شمار می آمد. ایشان در طول حیات پربار خود علاوه بر رهبری ملت شیعه، کارهای علمی و فرهنگی و دینی زیادی را انجام داد و با تاسیس «مدرسه جعفریه» در «گوجرانواله» طلاب زیادی را تربیت کرد که بعضی از آنها اکنون در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل هستند.
ایشان در تألیف نیز فردی موفق و نیرومند بود، چنانکه کتاب ارزشمند سیره امیرالمؤمنین(ع) در دو جلد، از تألیفات ایشان است و نیز کتاب هایی همچون نهج البلاغه و صحیفه سجاده را به زبان اردو ترجمه نمود و از این طریق خدمت بزرگی در حق ملت و فرهنگ خود انجام داد.
مفتی جعفر حسین با تلاش ها و ایثارگری هایی که در راه اسلام از خود نشان داد، از محبوب ترین و پرنفوذترین رهبران زمان خود محسوب می شد. اخلاص و زحمات شبانه روزی ایشان باعث شد که هماهنگی کلی میان ملت به وجود آید و با اتحاد به حل مشکلات بشتابند.
او در نخستین گام، علمای زیادی را با خود هماهنگ کرد و بعد از آن خواسته های ملت را در برابر حکومت وقت پیش کشید. اوضاعی که در نتیجه اقدامات ضیاءالحق پیش آمد، بر این خواسته ها نیز موثر واقع شد و همین امر موجب شد که مسئله خودداری از پرداخت زکات اجباری (که سابقاً در خواسته های شیعیان وجود نداشت)، در ردیف خواسته های شیعیان قرار گیرد، چه اینکه زکات اجباری و تحمیلی چیزی جز باج و خراج نبود.
زمانی که نوبت به تعیین اهداف نهضت رسید، استبداد و خودکامگی نظامیان بر اوضاع کشور تأثیر کلی داشت و طرز تفکر روحانیت نیز در خواسته های شیعه موثر واقع می شد، چنانکه فهرستی از مطالبات و خواسته ها تهیه شد که شامل خواسته های زیر بود:
۱. مستثنی بودن شیعیان از پرداخت زکات و عشر.

پنجم جولای ۱۹۸۰) برگزار کردند.
ده ها هزار تن از شیعیان از اقصى نقاط کشور، روز موعود در اسلام آباد گرد آمدند. مهم ترین هدف آن اجتماع، بزرگداشت سالگرد شهادت آیت الله صدر «قدس سره» بود. حکومت در آغاز موانع زیادی را برای جلوگیری از برگزاری این مراسم ایجاد کرد، ولی به علت اصرار مردم، این اجتماع در محل پیش بینی شده (یعنی اسلام آباد) برگزار گردید. این اجتماع روز بعد در نتیجه مشورت های انجام شده میان علما به صورت یک حرکت اعتراض آمیز درآمد و رهبر شیعیان به دولت اعلام کرد که تا عملی شدن خواسته های به حق شیعیان، این اجتماع چند صد هزار نفری در مرکز حکومت (پایتخت) باقی خواهد ماند. ادارات مرکزی حکومتی موقتاً از طرف شیعیان معترض به اشغال درآمدند. حکومت با زور و سرکوب وارد میدان شد و در درگیری های پلیس با مردم، یک نفر به شهادت رسید و چند نفر دیگر مجروح شدند.
این اجتماع تا سه روز ادامه یافت و مسئله اعتراض و اشغال ادارات مرکزی، مورد توجه جهانیان قرار گرفت. نظام اداری دولت دچار اختلال شد و مراکز مهم تصمیم گیری به صورت تعطیل درآمدند و احتمال پیدایش خطرات دیگر نیز جدی بود. در مقابل این اوضاع خطرناک، حکومت مجبور به تسلیم شد و از معترضین خواست که با دولتمردان وارد مذاکره شوند. رهبر، به همراهی چند نفر از علمای دیگر با دولت وارد مذاکره شدند و دولت تمام خواسته های مطرح شده از طرف شیعیان را موقتاً پذیرفت. شیعیان از زکات اجباری مستثنی شدند و وعده مراعات احکام فقه شیعه نیز در قانون آینده داده شد. در این زمینه، میان دولت و نهضت اجرائی فقه جعفری معاهده ای بسته شد و اجتماع مزبور با این موفقیت ها به پایان رسید.
این برای ملت شیعه، پیروزی بزرگی بود و آزادگان جهان آن را تحسین کردند، ولی این موفقیت باعث شد که نهضت در مراحل بعد با انجماد و رکودی سخت روبرو شود! در عرض چند ماه بعد از معاهده اسلام آباد، تمام آن شور و هیجان از میان مردم رخت بربست! البته این انجماد و غفلت علاوه بر عامل مذکور، عوامل دیگری هم داشت. اولین سبب رکود این بود که همه احساس می کردند که نهضت به تمام خواسته های خود جامه عمل پوشانده است و کادر مرکزی نهضت و رهبر نیز بعد از این، هدفی قابل طرح ندارند.
دوم اینکه حکومت، یک بار قدرت شیعیان را آزمایش کرده بود و برای رفع خطرات آینده به اقداماتی دست زد تا خشم عمومی فروکش کند و این اقدامات، باعث سرد شدن احساسات عموم مردم شد.
سومین عامل رکود، به ورطه فراموشی سپرده شدن علل و انگیزه و اهداف تشکیل نهضت بود و نهضتی که ده ها میلیون پشتیبان داشت، به صورت سازمانی در آمد که در مقابل اقدامات خصمانه دولت عکس العمل نشان نمی داد و دیگر هدفی نداشت.
علت دیگر، محدودیت اهداف نهضت بود و وقتی هم که عکس العمل نشان می داد، با یک وعده از طرف دولت مبنی بر اینکه در آینده نزدیک خواسته های عملی می شود قانع می شد و مردم دست از اعتراض می کشیدند، درحالی که این هرگز تمام خواست و نیاز مردم شیعه نبوده است!
چهارمین عامل رکود، این بود که نهضت در اهداف خود تصریح کرده بود که اگر بنا باشد حکومت اسلامی در کشور پیاده شود، لازم است حقوق شیعیان نیز مراعات گردد، یعنی اگر نظام اسلامی در کشور پیاده نشد، در این صورت نهضت هیچ حقی نخواهد داشت! به علاوه، از طرف نهضت هیچ برنامه ای برای اجرای نظام اسلامی مطرح نشد و اصلاً این کار جزو اهداف نهضت نبود.

برای رسیدن به این هدف کارهای زیادی را انجام داد که توجه خوانندگان گرامی را به مواردی از آن فعالیت‌ها جلب می‌کنیم.

تحول سازمانی

برای انجام این مهم علامه شهید یک هفته بعد از انتخاب، مسافرت‌های خود را به اطراف و اکناف کشور آغاز کرد. ایشان قبل از هر کاری، برای پیشرفت فعالیت‌های شورای عالی نهضت، وکلا، حقوقدانان، دانشمندان، روشنفکران، استادان دانشگاه و افرادی از طبقات دیگر را به عضویت شورای عالی درآورد و در نتیجه تعداد اعضای این شورا از ۱۲ نفر به ۳۷ نفر افزایش یافت. این اعضا از تمام مناطق کشور و به تناسب نفوس برگزیده شده بودند.

تحول دیگری که از طرف ایشان در سازمان به وجود آمد، این بود که نهضت را به ایالت‌های چهارگانه، قبائلی و مرزی گسترش داد و در هر منطقه، رئیس جداگانه‌ای را منصوب کرد و به این ترتیب تمام ایالت‌ها نیز در امور سازمان فعال شدند. در مراحل بعد، این موضوع به شهرستان‌ها و بخش‌ها هم گسترش یافت و اینها همه نشانه لیاقت و کارایی و کاردانی علامه حسینی بود.

تغییرات در مواد اساس نامه

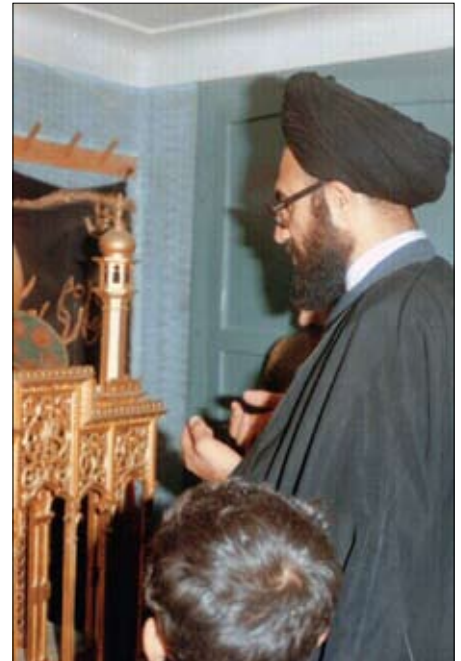
کار بزرگ دیگری که به دست علامه حسینی «ره» انجام پذیرفت و در تمام سطوح تحول آفرید و راه برای آینده ملت هموار گردید، تغییر برخی از مواد اساس نامه بود. علامه حسینی، در اولین پیام خود بعد از انتخاب به عنوان رهبر «نهضت اجرای فقه جعفریه»، اهداف بلند خود را تبیین کرد و در اولین سخنرانی خود خطاب به ملت پاکستان اظهار داشت: «بدانید که ضرورت‌ها ایجاب می‌کنند که دایره نهضت وسعت یابد. به اطراف خود بنگرید و ملت را که هدف هجوم خارجیان قرار گرفته است، ببینید! توهین به

نبود. آژانس‌های اطلاعاتی و سیاسی حکومت، از مدتی پیش او را مورد مطالعه قرار داده بودند تا در موقع مناسب از وجود او به نفع خود بهره‌برداری نمایند. دوران فترت و سکون نهضت، فرصت مناسبی برای وارد کردن وی به صحنه بود. تبلیغ در باره یک فرد عامی از طرف حکومت این امر را روشن ساخت که حکومت چه اهدافی را دنبال می‌کند. حمایت حکومت از وی، خود روشن‌ترین سند عدم صلاحیت و شایستگی او برای رهبری ملت شیعه بود. وانگهی او که از محافل معمولی مردمی گریزان بود، چگونه می‌توانست بار رهبری میلیون‌ها نفر را بر دوش کشد! با این وقایع ناهنجار، کسانی که گرفتار غفلت شده بودند به خود آمدند و مسئولیت خویش را در برابر این انحراف‌ها احساس کردند.

به هر حال پس از فرصت‌های از دست رفته، در روزی که قرار بود رهبری آخوندی درباری در شهر «دینه» اعلام شود، اجلاس شورای عالی نهضت در شهر «بهکر» برگزار گردید و علما و وظایف دینی و سیاسی خود را بررسی کردند. این اجلاس فقط یک روز ادامه یافت و چون طبق تقاضای اوضاع عمومی ملت و کشور، انتخاب رهبری شایسته و لایق از اهم مسائل بود، این وظیفه خطیر و بزرگ به اتفاق آراء متوجه علامه سید عارف حسین گردید و ایشان به رهبری ملت و ریاست نهضت برگزیده شد. اعضای شورا با حسن انتخاب خویش، رسالت خود را به بهترین وجه ایفا کردند و ملت را قادران خود ساختند.

انتخاب علامه عارف حسینی که رحمتی الهی برای ملت پاکستان بود، باعث بیداری و آمادگی ملت شد. این عالم والا مقام، زندگی خود را برای حفظ کلمه وحدت و وحدت کلمه وقف فرمود. علامه حسینی واجد شرایط و اوصاف رهبری بود و می‌توانست با اوضاع اشفته، دست و پنجه نرم کند. انتخاب وی باعث آرامش قلوب شیعیان مظلوم و راهگشای ملت پاکستان شد.

آغاز رهبری ایشان مواجه با استبداد و خودکامگی حکومت بود. از سوی دیگر، در میان شیعیان، بذر تفرقه و پراکندگی پاشیده شده بود. علامه حسینی در چنین وضع دشواری به صحنه رهبری ملت شیعه پاکستان گام نهاد. ایشان قبل از انتخاب، عضو شورای عالی نهضت بود و به محض انتخاب به عنوان رهبر، تغییرات سازمانی را آغاز کرد. بعد از آن بود که تحولات قابل توجهی در سطح ملت و کشور به وجود آمد و این تحولات، سرنوشت ملت را تعیین کرد. او با توجه به شناخت دقیق خود، احساس کرد که نهضت باید هرچه بیشتر مردمی شود و این کار را عملی کرد. وی



عوامل این مشکلات در درجه اول استبداد حکومت وقت و در درجه دوم اندیشه محدود برخی از علما و روحانیون بود که موافق به راه انداختن یک نهضت اسلامی همگانی نبودند و به موفقیت و پیروزی چنین نهضتی امید نداشتند، به‌ویژه عنصر جدائی دین از سیاست، از نمایان‌ترین ضعف‌های نهضت بود. به هر حال کار نهضت رو به سردی گرایید و بزرگان تشیع، دیگر در باره احساسات مردم نمی‌اندیشیدند. این نهضت که مشروط به تنفیذ اسلام بود، جز چند مسئله مقطعی، دستاورد مهمی برای ملت به ارمغان نیاورد.

البته زحمات رهبر بزرگوار شیعیان، اخلاص عمل و ایثار ایشان را به اثبات رساند. تلاش‌های بدون وقفه ایشان حداقل حیثیت شیعیان را در پاکستان مصون داشت، ولی تا مدت‌ها، نهضت نتوانست فعالیت قابل توجهی را انجام دهد، تا اینکه در روز ۷ شهریور ۱۳۶۲ (برابر با ۲۹ اوت ۱۹۸۳)، با رحلت جانسوز ایشان، مسیر پرفراز و نشیب «نهضت اجرای فقه جعفریه» به مرحله دیگری رسید.

مردم در حالی که برای فقدان رهبر خویش عزادار بودند، به موضوع رهبری می‌اندیشیدند و نگران بودند. از سوی دیگر دشمن از فاصله ایجاد شده بین ارتحال رهبر قبلی و انتخاب رهبر جدید، استفاده مناسب کرد و با اشاره او بود که نیروهای مختلفی فعال شدند و افراد متعددی برای جلب اعتماد مردم، مسافرت‌های خود را به گوشه و کنار کشور آغاز کردند. متأسفانه کسانی که باید اقدام سریع و بایسته‌ای را انجام می‌دادند، تسامح ورزیدند و درباره توطئه‌های دشمن کاری جدی صورت ندادند! این درحالی بود که در اساس نامه تصریح شده بود که بعد از فوت رهبر، رهبر جدید باید در اجلاس هیئت شورای عالی و شورای مرکزی انتخاب شود، ولی این کار زمانی انجام شد که فرصت‌های بسیاری از دست رفته بود! دشمنان قسم‌خورده اسلام و بعضی از علمای ساده اندیش، افراد شیعه را فریب دادند و شش ماه بعد چند نفر از علمای محلی همراه با افسران حکومتی در شهر «راولپندی»، اولین سنگ بنای تفرقه را در میان شیعه بر زمین نهادند!

روحانی‌نمای مقدس‌مآبی به نام سید حامد علی موسوی برای این هدف انتخاب شد و رسانه‌های خبری دولتی هم برای وی تبلیغات زیادی را آغاز کردند. او که فردی منزوی و بریده از جامعه بود، در شهر «راولپندی» سکونت داشت، ولی به علت ارتجاع و تحجری که داشت، چندان معروف

ساده‌اندیشان متحجر علیه منشور اسلامی شهید حکم تکفیر صادر کردند. این موضع‌گیری‌های عوام‌فریبانه و ارتجاعی می‌رفت که اختلافات شدیدتری را به دنبال آورد که با درایت شهید و علمای متعهد، از چنین اختلافاتی جلوگیری به عمل آمد، ولی دشمن از پانمی‌نشست و در راه ایجاد این اختلافات، از مرتجعان، روحانی‌نماهای متحجر و منافقان استفاده می‌کرد.





۱۹. کمک تا حد امکان به مستضعفین و محرومین سراسر جهان
۲۰. از بین بردن فقر و گرسنگی در کشور
بدیهی است که عملی شدن این اهداف نیاز به زمان و شرایط مناسب داشت، ولی اصولاً طرح این اهداف می‌توانست میدان عمل وسیعی را در برابر مردم قرار دهد و راه‌های طولانی فعالیت‌های ملی و دینی را تعیین کند تا سکوت طولانی را شکسته شود و ملت با عزمی راسخ به سوی اهداف بلند و گسترده گام بردارد. این تحول ریشه‌ای در اهداف نهضت، موجب فعالیت‌های مثبت و روزافزون گردید و نهضتی که خود را محدود در چارچوب نجات ملت شیعه از زکات و عشریه اجباری تصور می‌کرد، گام در وسعت اهداف جهانی اسلام و مستضعفان جهان نهاد و این چنین در سیاست کشور اعلام حضور کرد و راه‌های متعدد موفقیت و تعالی را در پیش پای ملت هموار ساخت.

علامه شهید برای وصول به این هدف بعد از مشورت‌های طولانی و اندیشیدن زیاد، منشور سیاسی مذهبی خود را در ۱۵ تیر ۱۳۳۵ در اجتماع صدها هزار نفری شیعیان در شهر «لاهور» اعلام کرد. پس از این نهضت به جای اینکه منحصر به یک سازمان مذهبی باشد، یک حزب سیاسی مذهبی بود. در همین زمان از سوی نهضت، منشوری جامع صادر شد که شامل همه ابعاد زندگی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی بود و در برابر همه مسائل اجتماعی موضع‌گیری روشن داشت. نتایج دراز مدت این موضع‌گیری‌ها را باید گذشت زمان مشخص کند، ولی اثرات مشهود آن در حال حاضر، چشمگیر و ارزنده است. از مشخص‌ترین آثار ارزنده این موضع‌گیری‌ها، گسترش تفکر انقلابی اسلام ناب محمدی بود که از سرزمین ایران طلوع نمود و شعاع آن جهان اسلام و عالم مستضعفان را روشن کرد. کسانی که تصور می‌کردند، اسلام نظام تاریخی گذشته است و برای زمان موجود مناسب نیست، در مقابل این منشور مبهور شدند. ناگفته نماند که علامه شهید در اجتماع ۱۵ تیر ۱۳۳۵ (برابر با ششم جولای ۱۹۸۶) در شهر «لاهور» اعلام کرد که

اقدامات شهید که ملت مسلمان را از خواری و ذلت دشمنان اسلام و استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی نجات داد و سبب شد استکبار به وحشت بیفتد و نجات خود را در خاموش کردن شمع عمر این شخصیت والامقام جستجو کند. استکبار و ارتجاع که از ترور شخصیت علامه عارف حسینی ناامید شده بودند و تهدید را در او کارساز نمی‌دیدند، آتش خشم شیطانی خود را با خون سرخ او فرو نشانند.

«نهضت اجرای فقه جعفریه» در انتخابات آینده به عنوان یک حزب سیاسی و ملی شرکت خواهد کرد. چنین بود که اقدام برای دخالت در سیاست از سوی نهضت از یک طرف ضامن آینده اسلامی ملت و از جهت دیگر مورد هجوم ناجوانمردانه دشمنان قرار گرفت. بگذارید تا در تاریخ بماند که از سوی ساده‌اندیشان متحجر علیه این منشور اسلامی حکم تکفیر صادر شد! این موضع‌گیری‌های عوام‌فریبانه و ارتجاعی می‌رفت که اختلافات شدیدتری را به دنبال آورد که با درایت شهید و علمای متعهد، از چنین اختلافاتی جلوگیری به عمل آمد، ولی دشمن از پا نمی‌نشست و در راه ایجاد این اختلافات، از مرتجعان، روحانی‌نماهای متحجر و منافقان استفاده می‌کرد.

این اقدامات که ملت مسلمان را به ساحل بیداری رهنمون شد و خواری و ذلت دشمنان اسلام و استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی را به دنبال داشت، سبب شد که استکبار به وحشت بیفتد و نجات خود را در غروب این خورشید مشرق و در خاموش کردن شمع عمر این شخصیت والامقام جستجو کند. استکبار و ارتجاع که از ترور شخصیت علامه عارف حسینی ناامید شده بودند و تهدید را در او کارساز نمی‌دیدند، آتش خشم شیطانی خود را با خون سرخ او فرو نشانند.

ملت رهبری مخلص، دانا، مدبر و مدیر را از دست داد و نهضت بار دیگر یتیم شد. ملت و حزب با مشکلات زیادی روبرو گردیدند، تا اینکه مسئولان نهضت طبق اساس‌نامه، ۴۰ روز بعد از شهادت رهبر، در محل شهادت ایشان اجتماع کردند و علامه سید ساجد علی نقوی را به عنوان رهبر تشیع و رئیس «نهضت اجرای فقه جعفریه» انتخاب کردند و نهضت با رهبری او که تداوم‌دهنده راستین راه و دنبال‌کننده جدی اهداف شهید حسینی است، راه خویش را ادامه داد. ■

اماکن مقدس برای ما هشداری از هجوم خارجی‌ان است. ببینید! توهین به اماکن مقدس باید تحولات فکری را ایجاد کند. اگر ما در افکار خودمان انقلاب نکنیم، خیلی زود در اثر توطئه‌های دشمنان، دچار غفلت خواهیم شد. اگر ملت متحد شود، ولی فکری برای تداوم و استحکام اتحاد و همبستگی نداشته باشد، این اتحاد پایدار نخواهد بود. اتحاد خودتان را حفظ کنید! امروزه توطئه‌های زیادی علیه این انقلاب در جریان است. اگر ملت از این توطئه‌ها اطلاع نداشته باشد، چطور می‌تواند با آنها مقابله کند؟ دشمن می‌خواهد شما را گرفتار درگیری‌های گروهی و اختلافات عقیدتی کند تا به هدف خود نائل آید و از آب گل‌آلود ماهی بگیرد. ما همه باید از توطئه‌ها و نقشه‌های شوم دشمنان کاملاً آگاه باشیم.

استعمار وقتی وارد یک جامعه می‌شود، اولین کاری که می‌کند این است که ملت را بر اساس تفاوت‌های قومی، زبانی، نژادی و مذهبی به گروه‌های مختلف تقسیم می‌کند و سپس با شایعه و دروغ، چهره افراد فعال و وحدت‌طلب را خدشه‌دار و آنان را از صحنه خارج می‌کند و برای نابودی جوانان، آنان را از مسائل حقیقی و واقعی بی‌خبر نگه می‌دارد و به کارهای بدون هدف و سرگرم‌کننده مشغول می‌کند. اگر ما توجه کنیم، در می‌یابیم که امروز دشمن، با توطئه‌ها و تاکتیک‌های این چنینی، ملت را به بازی گرفته است.»

به دنبال این پیام تغییرات بنیادین در اساس‌نامه پدید آمد که عمده آنها عبارتند از:

خواسته‌های مذهبی و ملی شیعیان

۱. در قانون اساسی پاکستان وجود نمایندگی شیعیان در ادارات و سازمان‌های قانون‌گذاری حق اساسی شیعیان است.
۲. حفظ و حراست از حقوق شیعیان در زمینه‌های اقتصادی مذهبی، مدنی و سیاسی
۳. ترویج نظرات و عقائد اهل تشیع از تمام رسانه‌های گروهی
۴. مراعات حق شیعیان در کتب درسی در تمام سطوح آموزشی کشور
۵. ترویج دین محمد «ص» و آل محمد «ص» و عزاداری سیدالشهدا (ع) و حفظ و حراست از آن
۶. ایجاد مراکز دینی و تبلیغی و آموزشی و پرورشی در سطح کشور
۷. ایجاد حوزه علمیه رسمی کشور
۸. همکاری با تمام سازمان‌هایی که با اهداف نهضت هماهنگ باشند و تحقق عملی اتحاد بین همه فرقه‌های اسلامی
۹. از بین بردن تعصب‌های قومی، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای در سطح کشور
۱۰. از بین بردن مشکلات اداری و سازمانی و رشوه و تقدیم ضوابط بر روابط
۱۱. اقدامات عملی در مورد وظایف خطیر همچون مقدم داشتن امر به معروف و نهی از منکر
۱۲. جلوگیری عملی از فساد و فحشاء در سطح کشور
۱۳. اعلام جهاد منظم علیه استکبار جهانی
۱۴. اقدامات عملی مناسب برای تربیت و پرورش ملت اسلامی در مورد مسائل فکری، عقیدتی و اخلاقی
۱۵. ایجاد مراکز بهزیستی برای رفاه حال افراد مستضعف و مستمند و فقیر
۱۶. از بین بردن اختلاف طبقاتی در کشور
۱۷. قیام برای رهایی از استثمار و استعمار اقتصادی و برپایی نظام اقتصادی اسلامی
۱۸. قیام برای تحقق بخشیدن به انقلاب جهانی اسلام



فرزند راستین عاشورا...

علی لقمان خلوی

به حاج مرحوم احمد آقا می‌فرمایند: «از چهره ایشان معلوم است که خیلی انقلابی و خستگی ناپذیر است». شهید در مدت چهار سال و نیم این را به اثبات رسانید که در واقع تربیت یافته مکتب اهل بیت(ع) و رهبر دلسوز

امت اسلامی، داعی نجات مردم محروم و مستضعف، عارف تعلیمات عالی و حکیمانه اسلام، پاسدار و مدافع حقوق تمامی طبقات ملت مسلمان، سید و سالار تمام جهادگران علیه استعمار و استکبار، اندیشمند با بینش و بصیرت و گره‌گشای مشکلات و مسائل اجتماعی بودند. در نتیجه آن مرد بزرگ در تشیع یک تحول فکری و عملی به وجود آورد.

به همین دلیل بود که حضرت امام خمینی(رض) نسبت به زنده نگهداشتن افکار این شهید بزرگوار اهمیت ورزیدند و فرمودند: «ملت شریف و مسلمان پاکستان که به حق ملتی انقلابی و وفادار به ارزش‌های اسلامی بوده اند و با ما رابطه دیرینه گرم انقلابی، عقیدتی و فرهنگی دارند باید تفکر این شخصیت شهید (علامه سید عارف حسین الحسینی) را زنده نگه دارند و نگذارند شیطان‌زادگان جلوی رشد اسلام ناب محمدی را بگیرند.»

یکی از کارهای عظیم که به دست شهید بزرگوار صورت گرفته است ارتباط تنگاتنگ همبستگی نهضت‌های آزاده اسلامی در سطح جهان اسلام بوده و با سعی و تلاش بی‌وقفه خود نهضت جعفری پاکستان را با دیگر احزاب مذهبی و سیاسی (در لبنان، عراق، فلسطین، حجاز، بحرین و سایر کشورها) پیوند دادند و در پاکستان به نهضت جعفری یک

نخستین روزهایی که بشر گام بر زمین نهاد، دو قطب مخالف، مستکبر و مستضعف به وجود آمد و در طول تاریخ بشر از آدم تا رهبران معاصر با هم در ستیز و مبارزه بوده‌اند. پیامبران و ائمه اطهار(ع) انسان‌ها را از ظلمت و تاریکی به نورانیت هدایت و مردم را به اطاعت و بندگی از خدا دعوت کرده‌اند و در هر زمان در مقابل ایشان، مستکبران و استبدادگران قرار داشتند که مردم را به طرف بت‌پرستی می‌کشاندند.

یکی از مردان الهی که برای تحقق اهداف مقدس اسلام عزیز گام برداشت و پیامبرگونه عمل نمود، رهبر شیعیان پاکستان، شهید حسینی(رض) بود. عنوان او عنوان یک رهبر عادی نبود، بلکه عنوانی بود که رهبر یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های تاریخ بشریت، امام خمینی، او را چنین توصیف نموده‌اند: «جناب حجت‌الاسلام آقای سید عارف حسین الحسینی، یار وفادار اسلام و انقلاب و مدافع محرومان و مستضعفان و فرزند راستین سید سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین(ع)».

آری این یک واقعیت انکارناپذیر است که اینان مردانی برجسته و برگزیده‌اند که تاریخ هیچ‌گاه نمی‌تواند به فراموشی بسپارد، زیرا ایشان محور تاریخند، نه آنکه تاریخ محور حرکت ایشان باشد.

علامه سید عارف حسین الحسینی در قرن معاصر یکی از مردان بی‌نظیر و منحصر به فرد به حساب می‌آید. چنانچه حضرت امام(ره) از شخصیت‌های بارز تاریخ‌ساز معاصر، ایشان را یکی از همان چند شخصیت محسوب کرده‌اند. ملت‌های اسلامی حتماً دلیل این واقعه را در یافته‌اند که چرا در ایران مطهری‌ها و بهشتی‌ها و شهدای محراب و سایر روحانیون عزیز و در عراق صدرها و حکیم‌ها و در لبنان راغب‌حرب‌ها و کریم‌ها و در پاکستان عارف حسینی‌ها و در تمام کشورها، روحانیون درد آشنای اسلام ناب محمدی هدف توطئه و ترور واقع می‌شوند.

البته امتیاز این رهبر محبوب دل‌ها این است که با وسایل خیلی محدود و فرصت خیلی کمی، درد جامعه را دریافت و شاید از حیث سنی نیز از دیگر نامبردگان کم‌سن‌تر بود. وضع شبه قاره هند و پاکستان در قبال انقلاب اسلامی نسبت به سایر کشورها و مناطق دیگر جهان فرق آشکاری داشت. هجوم وحشت‌زای فرهنگ مبتذل، وضع بسیار ضعیف حوزه‌های علمیه و از همه اینها گذشته، اختلافات و کشمکش‌های بین تشیع و تسنن، دوری عملی بین مذهب و سیاست تا آن حد که علمای بزرگ شیعیه نیز از حکومت تقاضا می‌کردند که به ما اجازه برپایی عزاداری بدهید و ما دیگر هیچ نمی‌خواهیم، در چنین اوضاع و احوالی بود که شهید مظلوم در مورخه ۱۰ فوریه ۱۹۸۴م زمام رهبری شیعیان پاکستان را به دست گرفت. زمانی که ایشان به عنوان رهبر بزرگ در جامعه مطرح شد، عنوان ایشان رهبری ملت جعفری (رئیس نهضت جعفری پاکستان) بود و این یکی از مصیبت‌های تاریخ است که شخصیتی چنان بزرگ و با عظمت که ابرمرد تاریخ، خمینی کبیر چنین او را ستوده است: «ایشان (شهید حسینی) شایستگی و لیاقت رهبری جهان اسلام را دارد»، بنا عتوانی چنین کوچک و محدود در میدان آمد و بعد از فعالیت‌های اجتماعی که برای تحقق آنها متحمل زحمات فراوانی شد و با شوق و علاقه و بدون اینکه احساس خستگی کند، تا لحظه شهادت از پا ننشست. چنانچه امام راحل در دیدار خصوصی با آن شهید بزرگوار

تقویت آن واجب است.

شهید حسینی برای پذیرش رهبری امام امت در جهان و تحکیم نظریه ولایت فقیه زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند چنانچه می‌فرماید «پذیرش رهبری حضرت امام در جهان اسلام یک ضرورت است که تمام مسلمانان جهان آن را به خوبی احساس می‌کنند. همان‌گونه که کعبه رمز اتحاد مسلمین است و تمام مسلمین به کعبه روی می‌آورند و به سمت آن نماز می‌خوانند باید برای مسلمین یک رهبر واحدی وجود داشته باشد و تمامی مسلمین از آن پیروی کنند. الحمدلله امروز مسلمانان به این نکته توجه پیدا کرده‌اند که باید یک مرکزیت و رهبریت واحدی داشته باشند و امروز می‌توان گفت تمام شرایطی که در یک رهبر لازم است تماماً در وجود مبارک حضرت امام وجود دارد، حضرت امام به عنوان جامع جمیع شرایط رهبری، شایسته‌ترین افراد برای رهبری جهان اسلام می‌باشند. ما قیلاً امام را رهبر خود می‌دانستیم، امروز هم احکام ایشان را به عنوان یک واجب اطاعت می‌کنیم.

بنابراین شهید حسینی برای تحکیم نظریه ولایت فقیه در پاکستان که مشکلات فراوانی در این زمینه وجود داشته و قابل تحمل نبوده و با آن حوصله بلند و با بینش و بصیرت خویش تلاش کردند و از هیچ چیز دریغ نورزیدند و در هر یک از سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها و محافل عمومی از دیدگاه‌های ولایت فقیه حمایت نمودند و از ولی فقیه دفاع کردند و اطاعت از آن را بر همه واجب دانست. و رمز پیروزی اسلام و مسلمین را در آن می‌دیدند.

بارها از زبان مبارک آن شهید والامقام این جمله بسیار با ارزش به گوش ملت رسیده است «من حاضر جان و مال و اولادم را فدا کنم ولی حاضر نیستم حتی به اندازه یک مویی از خط ولایت فقیه عقب‌نشینی نمایم، شهید من حیث المجموع رهبری بودند که یک سازمان ضد اسلام بعد از شهادت گفت: «علامه عارف الحسینی خمینی پاکستان‌نمیده می‌شدند، شهید در تمام صحنه‌های پاکستان با استکبار جهانی مبارزه کرد و محافظ و مدافع منافع انقلاب اسلامی در سرزمین پاکستان بودند و آمریکا را نگذاشت که به اهداف شوم خود در پاکستان دست یابد و شجاعانه اعلام می‌کردند که ما نمی‌توانیم اجازه دهیم آمریکا پایگاه‌های هوایی پاکستان را مورد استفاده قرار دهد. ما به آمریکایی‌ها اعلام می‌کنیم که اگر آنها پایگاهی از پایگاه‌های پاکستان را علیه جمهوری اسلامی ایران مورد استفاده قرار دهند مسلمانان پاکستان خواب آمریکایی‌ها را در پاکستان حرام خواهند کرد. همین نقش و فکر و اندیشه ایشان بود که موجب شد دشمنان و اهل کفر و نفاق و ابر جنایتکارها بالاتفاق به این نتیجه برسند که ایشان باید کنار گذاشته شوند و بعد از ادای فریضه فجر، ناجوانمردانه معظم‌له را به شهادت رساندند. خداوند منان روحش را از ما شاد گرداند و توفیق ادامه راه آن بزرگوار را به همه ما عنایت فرماید. ■

علامه سید عارف حسین الحسینی در قرن معاصر یکی از مردان بی‌نظیر و منحصر به فرد به حساب می‌آید. چنانچه حضرت امام(ره) از شخصیت‌های بارز تاریخ‌ساز معاصر، ایشان را یکی از همان چند شخصیت محسوب کرده‌اند. او با وسایل خیلی محدود و فرصت خیلی کمی، درد جامعه را دریافت و بر فرهنگ مبتذل رایج تاخت.

تشخیص مذهبی، ملی و سیاسی بخشید و تمام گروه‌های شیعی اعم از جوانان و غیر جوانان را زیر پوشش نهضت جعفری قرار دادند.

محور اصلی و اساسی را برای رسیدن به اهداف عالی اسلام و مسلمین حرکت و انقلاب عظیم اسلامی مجدد قرن و ابرمرد تاریخ حضرت امام خمینی(ره)، قرار دادند و می‌فرمودند که انقلاب اسلامی یک انقلاب ایرانی نیست بلکه انقلاب اسلامی است که متعلق به جهان اسلام است و ایران اسلامی قلب امت‌های آزاده جهان اسلام است و بر هر مسلمان



عارف حسینی پاکبخته نهضت اسلامی...

■ رمضان علی حری

به جای آن قرار داد و عظمت اسلام و مسلمین را احیا نمود.
انقلاب اسلامی یک انقلاب عقیدتی و فکری است که ارزش‌های دینی در آن محفوظند، برای زندگی فردی و اجتماعی بشر برنامه مناسب دارد، پایه آن بر عقیده و اخلاق استوار است، تمام امور اجتماعی، فرهنگی و

زمانی که شهید حسینی رهبری جامعه اسلامی پاکستان را به عهده گرفت، همزمان با رهبری وی علاوه بر مسایل جامعه خود همچون فتنه‌های شوم استعمار، پراکندگی و اختلاف داخلی و ظلم و ستم دولت وقت و ... جهان اسلام نیز با مسایل و رویدادهای بزرگ مواجه بود.
در دوران رهبری شهید حسینی، انقلاب اسلامی ایران، جهاد افغانستان، لبنان و فلسطین و مقابله با دشمن ملل اسلامی یعنی شیطان بزرگ آمریکا از مسائل بسیار مهمی به حساب می‌آمد و شهید برای آگاه ساختن جوامع اسلامی از آن از هیچ کوششی دریغ نورزید و در این راه زحمات بسیار طاقت‌فرسایی را متحمل شد. در این مجال، به مسایل یاد شده جهان اسلام در اندیشه رهبر شهید می‌پردازیم و امیدواریم بتوانیم در حد امکان، مخاطبان را با افکار بلند آن شهید والامقام آشنا سازیم.

انقلاب اسلامی ایران

رهبر شهید، انقلاب اسلامی ایران را در حرکت خود الگو قرار داد و ملت پاکستان و سایر ملل اسلامی را به آن فراخواند و توصیه به حمایت کامل از انقلاب اسلامی کرد، چنانچه در فوریه سال ۱۹۸۷ م در شهر لاهور در یک اردوی تربیتی می‌فرماید: «ما پشتیبان انقلاب اسلامی هستیم، به خاطر اینکه این انقلاب نه تنها حکومت شاه خائن را درهم شکسته، بلکه حکومت طاغوت را سرنگون کرده و به جای آن حکومت اسلامی تشکیل داده است.»
شهید حسینی صرفاً به خاطر سرنگونی نظام شاهنشاهی در ایران، از انقلاب ابر مرد تاریخ، خمینی بت‌شکن حمایت نکرد، بلکه حمایت او به این خاطر بود که یک حکومت طاغوتی را در هم شکست و نظامی اسلامی و خدایی را

رسول اکرم(ص) تازه شود».
رهبر مجاهد در آوریل ۱۹۸۸ در یک پیام خصوصی خطاب به مجاهدین افغانستان فرمود: «ما به مجاهدینی که در راه اسلام نبرد می‌کنند اطمینان می‌دهیم که با تمام قدرت تاسف‌ناک نهایی در کنار آنها خواهیم بود و خداوند شما را پیروز خواهد کرد و امیدواریم که مجاهدین تمام توطئه‌های دشمنان اسلام را خنثی خواهند کنند».

شهید حسینی برای کمک به مجاهدین اسلام چندین گروه رزمی جوانان غیور پاکستان را به افغانستان اعزام کرد و برای انجام امور تربیتی تبلیغی از میان روحانیون و طلاب گروهی را به اردوگاه‌های مجاهدین افغانستان فرستاد.
افکار بلند و اندیشه سیاسی اسلام آن شهید موجب شد تمامی رهبران تشکلهای سیاسی و اجتماعی را به خود جذب کند، چنانکه رهبر حرکت اسلامی افغانستان آیت‌الله آصفی محسنی خطاب به جمعی فرمود: «کسی در پاکستان یافت نمی‌شود که بیشتر از عارف حسینی آشنا به جهاد و متمنی شهادت باشد».

لبنان و فلسطین

رهبر فقید شهید علامه عارف حسینی با رهبران انقلابی لبنان و فلسطین ارتباط تناتنگ داشت و همیشه از آنها علیه مواضع اسرائیل و آمریکا حمایت و در قبال مسئله آنان در سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها و محافل سیاسی مخالفت و مسلمانان را به اتحاد در برابر اسرائیل دعوت می‌کرد. وی حل مسئله فلسطین را در جهاد مسلحانه مسلمانان علیه اسرائیل می‌دانست و می‌فرمود: «آزادی قدس با قراردادهای سازمان ملل و مذاکرات بی‌اساس ابرقدرت‌ها میسر نمی‌شود، بلکه با جهاد مسلحانه مسلمانان امکان‌پذیر است. اگر زمامداران ممالک اسلامی، مسئله فلسطین را در دست

سیاسی آن را اصول مبانی اسلام تعیین می‌کند و مصالح ملل اسلامی در آن تأمین می‌شود. شهید خطاب به علما و جوانان می‌فرماید: «من به شما علمای آگاه و جوانان تحصیلکرده امیدوارم که مانند جوانان مسلمان غیور ایران، انقلاب را در جامعه برپا کنید و عملکرد انقلاب اسلامی ایران را برای هر سطح جامعه روشن سازید تا مسلمانان پاکستان خودشان خواهان انقلاب اسلامی بشوند».

رهبر شهید به همین خاطر، حمایت از انقلاب اسلامی و اطاعت از خمینی کبیر را بر خود و بر سایر مسلمانان واجب می‌دانست و می‌فرمود: «من از تمام مسلمانان، به‌خصوص جوانان می‌خواهم که افکار رهبر حقیقی جهان اسلام و امید مستضعفان جهان، حضرت امام خمینی را به گوشه گوشه ممالکشان برسانند تا مسلمانان از افکار او آگاه شوند و پروژه استعمار را به خاک بمانند».

انقلاب اسلامی، نظام و حکومت اسلامی را به ارمغان آورد و پایه حکومت را با اصول و مبانی دین اسلام مستحکم کرد.

جهاد افغانستان

رهبر مجاهد علامه شهید عارف حسینی جهاد افغانستان را جهاد اسلام در مقابل کفر و مسئله افغانستان را مربوط به جهان اسلام می‌دانست. شهید حسینی قبل از رهبری و پس از آن از مجاهدین افغان حمایت می‌کرد و برای کمک‌رسانی به رزمندگان اسلام در افغانستان از هیچ گونه کمکی دریغ نورزید و به ملت مسلمان پاکستان توصیه می‌کرد به آنان کمک کنند، مردم نیز به فرمان رهبر خود لبیک گفته و مجاهدین را در هر سختی و مشکلی یاری کردند. رهبر شهید به ملت مسلمان پاکستان می‌فرمود: «آن قدر به برادران افغانی کمک کنید که یاد دوران انصار

شهید حسینی آمریکا را دشمن سرسخت اسلام و مسلمین می‌دانست و می‌فرمود: «اثبات دشمنی آمریکا با اسلام احتیاج به هیچ دلیلی ندارد، زیرا صاحب‌نظران مسلمان به‌خوبی می‌دانند که آمریکا بدترین دشمن جهان اسلام است و در دوران معاصر چشم‌پوشی از این حقیقت، خیانت به وجدان خود است.»



چشم‌پوشی از این حقیقت، خیانت به وجدان خود است. اگرچه روحانیون و صاحب‌نظران سیاسی پاکستان از قبل حضور آمریکایی‌ها را در پاکستان به ضرر اسلام و منافع ملی کشور می‌دانستند، اما نتوانستند در مقابل آمریکا به صورت منظم قیام کنند. شهید حسینی پس از عزیمت از حوزه علمیه قم به پاکستان در همان مراحل ابتدائی قیام علیه آمریکا را آغاز و بعد از پذیرفتن رهبری ملت پاکستان، آن را به اوج خود رساند و ملت مسلمان را از توطئه‌های شوم آن آگاه ساخت. وی در سال ۱۹۸۶م. خطاب به اعضای شورای ایالتی نهضت جعفری فرمود: «امروز استعمار به بهانه کمک‌های انسان‌دوستانه وارد کشور می‌شود و فرهنگ مبتذل خود را در میان جوانان ما گسترش می‌دهد و در قالب حمایت از حقوق بشر، برنامه‌های شوم خود را در کشور پایه‌گذاری می‌کند. بر شما علماست که برای حفظ اقتدار اسلامی قیام کنید و تمام توطئه‌های آن را خنثی سازید.»

شهید حسینی تمام بحران‌ها و مسایل جهان اسلام را ناشی از سیاست‌های استعماری آمریکا در کشورهای اسلامی می‌دانست و جهان اسلام را به اتحاد در برابر آن فرا می‌خواند و زمامداران خان کشورهای اسلامی را به عدم اطاعت از آمریکا دعوت می‌کرد. او در سخنرانی در روز جهانی قدس خطاب به دانشمندان ملل اسلامی فرمود: «از آنجا که برنامه‌های سازمان ملل به نفع سیاست استعماری آمریکاست، بر شما دانشمندان است که زمامداران خود را وادار به قطع رابطه با سازمان ملل نمایند و برای مقابله با آمریکا باید مسلمانان جهان تمامی سرمایه‌ها را از بانک‌های آمریکا خارج کنند.»

آری کسی که دیروز در سرزمین خود جرئت دادن شعار مرگ بر آمریکا را نداشت، امروز با قیام مخلصانه رهبر شهید، با قدرت و افتخار شعار «مرگ بر آمریکا» را در مقابل رئیس‌جمهور آن سر می‌دهد و به فرمان رهبر خود ۱۶ می ۱۹۸۶ را روز «مرگ بر آمریکا» و روز انزجار و نفرت از استعمار قرار می‌دهد و با سوزاندن پرچم آمریکا با دست مبارک شهید حسینی، صدای مرگ بر آمریکای پیر و جوان در فضای کشور برای همیشه باقی می‌ماند.

خداوند متعال ما را از پیروان حقیقی رهبران دین و ادامه‌دهندگان واقعی راه آن شهید بزرگوار قرار دهد. ■

رهبر شهید برای زنده نگه داشتن روز جهانی قدس در پاکستان تلاش و ملت مسلمان پاکستان را به شرکت هرچه باشکوه‌تر در راهپیمائی این روز دعوت می‌کرد. او در راهپیمائی‌های روز جهانی قدس همیشه جلودار بود و هر جای پاکستان که بود، قبل از همه خود را برای شرکت در آن آماده می‌کرد. وی در راهپیمائی روز قدس در شهر پیشاور، در میدان یادگار شخصاً آدمک نخست‌وزیر اسرائیل و پرچم آمریکا را به آتش کشید.

آمریکا برای حفظ قدرت سیاسی و تامین منافع اقتصادی خود در دنیا، کشورها را زیر سلطه خود قرار می‌دهد و برای پیشبرد منطق زورگویی خویش، همواره در طول تاریخ برنامه‌هایی را دنبال و خوی استکباری آن را به آنان تحمیل کرده است.

همان طور که در ایران با انقلاب امام راحل پرچم مبارزه با استکبار جهانی به اهتزاز در آمد و شعار لاشریقه و لاغریه به

ثمر نشست، در پاکستان هم علم مبارزه با شیطان بزرگ با قیام فرزند امام علامه شهید عارف حسینی آغاز گردید.

شهید حسینی آمریکا را دشمن سرسخت اسلام و مسلمین می‌دانست و می‌فرمود: «اثبات دشمنی آمریکا با اسلام احتیاج هیچ دلیلی ندارد، زیرا صاحب‌نظران مسلمان به‌خوبی می‌دانند که آمریکا بدترین دشمن جهان اسلام است و در دوران معاصر

خود می‌گرفتند و خیانت نمی‌کردند تا حال مسئله فلسطین تمام شده بود، اما چه کنیم زمامداران ممالک اسلامی با اسرائیل ارتباط برقرار و از آمریکا اطاعت می‌کنند.»

در سال ۱۹۸۵ م هنگامی که حزب‌الله در جنوب لبنان ارتش اسرائیل را شکست داد، شهید با اظهار خشنودی پیام تبریکی را برای مسلمانان لبنان ارسال کرد و مجاهدین لبنانی را الگوی مجاهدین اسلام قرار داد و فرمود: «ای مجاهدین اسلام! همان گونه که حزب‌الله لبنان ارتش اسرائیل را به عقب‌نشینی مجبور کرد، شما نیز می‌توانید ارتش شوروی را از سرزمین خود بیرون کنید.»

شهید حسینی برای پیگیری مسائل لبنان و فلسطین به کشور لبنان عزیمت و از نزدیک اوضاع را به‌دقت بررسی کرد و حتی برای دیدار از زندگان اسلام به خطوط مقدم نبرد علیه اسرائیل رفت و در سنگرها با رزمندگان اسلام شب را به صبح رساند و فرمود: «اگر مسئولیت رهبری ملت پاکستان بر دوشم نبود، به پاکستان باز نمی‌گشتم و در کنار شما به فیض شهادت ناثل می‌شدم.»

شهید حسینی در سال ۱۹۸۸ م در یک کنفرانس مطبوعاتی، سکوت زمامداران ممالک اسلامی در قبال ظلم و ستم وحشیانه اسرائیل علیه مسلمانان بی‌دفاع فلسطین را مخالفت صریح با تعلیمات اسلام و جهاد اسلامی دانست و سکوت آنان را به نفع و تقویت اسرائیل و آمریکا تلقی کرد.

رهبر شهید برای زنده نگه داشتن روز جهانی قدس در پاکستان تلاش و ملت مسلمان پاکستان را به شرکت هرچه باشکوه‌تر در راهپیمائی این روز دعوت می‌کرد. او در راهپیمائی‌های روز جهانی قدس همیشه جلودار بود و هر جای پاکستان که بود، قبل از همه خود را برای شرکت در آن آماده می‌کرد. وی در راهپیمائی روز قدس در شهر پیشاور، در میدان یادگار شخصاً آدمک نخست‌وزیر اسرائیل و پرچم آمریکا را به آتش کشید.

شهید عارف حسینی در سال ۱۹۸۴م در شهر لاهور زمانی که حکومت نظامی بود و کسی جرئت زبان گشودن علیه آمریکا را نداشت و حرف زدن علیه آن یک جرم سیاسی به حساب می‌آمد، گردهمایی علما و ائمه جمعه را تشکیل داد و سخنانی پیرامون اهمیت روز جهانی قدس ایراد فرمود. زمان شرکت در راهپیمائی، برخی از علما، به خاطر بحرانی بودن اوضاع از شرکت در راهپیمائی انصراف دادند و برخی دیگر هنگام حرکت رهبر شهید از مدرسه جامعه‌الامام المنتظر جهت شرکت در راهپیمائی به شهید پیش نهاد استخاره دادند. شهید در جواب آنان فرمود: «بنده هنگامی که مسئولیت رهبری جامعه را به عهده گرفتم مگر استخاره کرده بودم، بنابراین استخاره برای من در همه جا و هر مرحله‌ای ضرورت ندارد.»

مبارزه با شیطان بزرگ



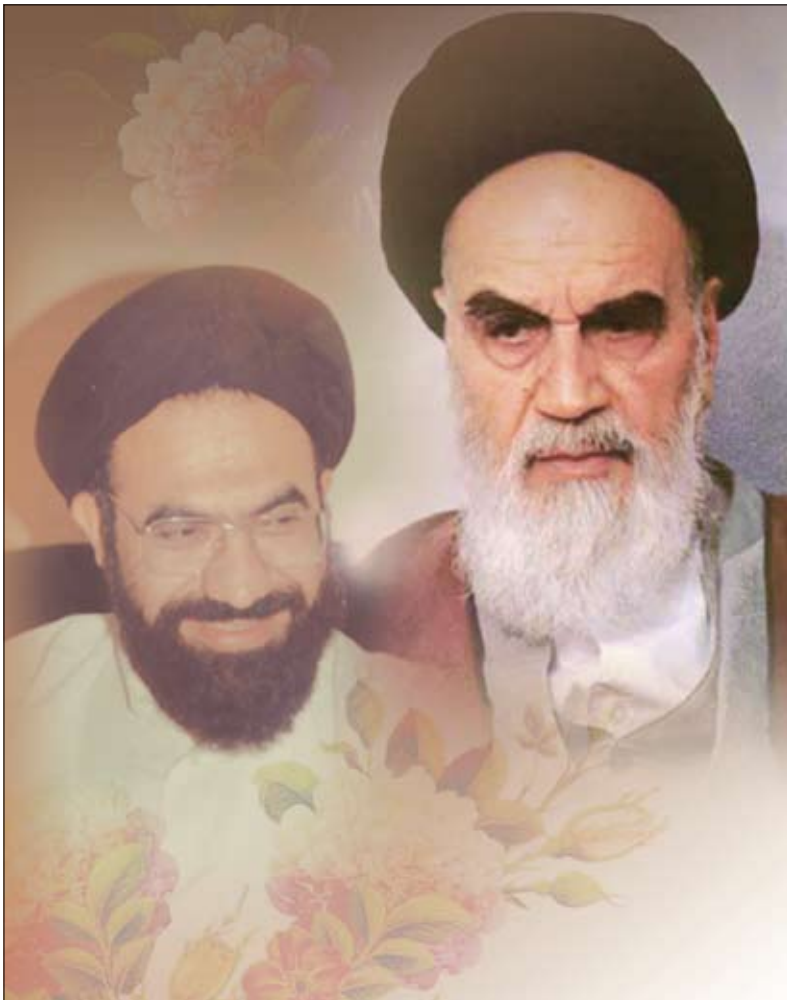
آئینه دار آفتاب...

شرحی بر پیام تاریخی حضرت امام خمینی

در رثای شهید عارف حسین حسینی

نگارش: حجت الاسلام والمسلمین سید جواد نقوی

ترجمه: رمضان علی حرّی



شناخت حقیقت افراد، اشخاص و بالخصوص مردان بزرگ الهی که خود را در مسیر فلسفه خلقت انسان قرار داده‌اند، بسیار دشوار و مشکل است و نمی‌توان از راه شناخت انفعالی به واقعیت ابعاد شخصیتی آنان پی برد. شناخت انفعالی از راه همراهی زمانی و مکانی افراد با یکدیگر در مقطع خاص، اتفاقات ظاهری روزمره و خاطرات به دست آمده، نشأت می‌گیرد و این گونه شناخت‌ها نوعی شناخت حسی، سطحی و ظاهری محسوب می‌شوند و نمی‌توانند ما را به حقایق و واقعیت‌های اشخاص رهنمون شوند. بلکه برای شناخت و درک صحیح از افراد و رسیدن به حقیقت شخصیتی آنان، ضروری است که میان افراد یک ارتباط و تناسب فکری، علمی، عقلی و شخصیتی وجود داشته باشد تا بتوان از راه عقل، ژرف‌نگری و استدلال به مطلوب پی برد و ابعاد شخصیتی افراد و واقعیت‌های آنان را روشن و درک کرد.

در حکایتی از حضرت آیت‌الله مصباح یزدی دام‌ظله‌العالی نقل شده است که روزی مهمانانی از کشورهای مختلف جهان که از تحصیل کرده‌ها و شخصیت‌های بزرگ دنیا بودند و در میان آنان یک پزشک فرانسوی نیز حضور داشت، به ایران آمدند. مهمانان را برای دیدار با امام خمینی (ره) و استماع فرمایشات معظم‌له به محل ملاقات بردند. امام (ره) دو دستمال جداگانه در نزد خود داشتند و در اثنای فرمایشات خود عرق صورت و پیشانی را با یکی خشک و تمیز و چشم‌هایشان را با دستمال دیگری خشک می‌کردند.

این مهمانان حضور امام (ره) مشرف شده بودند تا انقلاب اسلامی و امام را از نزدیک مشاهده کنند و با آرمان‌های امام و انقلاب آشنایی بیشتری پیدا کنند، اما هنگامی که به هتل و محل اقامت خود برگشتند، پزشک فرانسوی در حضور همه مهمانان گفت: «من خیلی تحت تأثیر این شخصیت بزرگ قرار گرفتم. دارای کمالات بزرگی است. من تا به حال چنین فردی را مشاهده نکرده بودم.» همه حضار متحیر و متوجه پزشک فرانسوی شدند، زیرا او یک پزشک با تجربه، جهان‌دیده و ریزبین بود و همه فکر می‌دانستند چیزی که ایشان درک کرده، بسیار ارزشمند و مفید خواهد بود. پزشک گفت: «کمالی که بنده از این مرد درک کردم، آن خشک و تمیز کردن صورت، پیشانی و اشک چشمان خود با دو

دستمال جداگانه بود. ایشان اشک چشمان را با یک دستمال جداگانه و عرق صورت و پیشانی را با دستمال دیگری خشک و تمیز می‌کرد. من کمتر دیده‌ام کسی چنین کاری را انجام بدهد. حکمت این کار هم پرواضح است، چون خشک و تمیز کردن چشم‌ها با دستمالی که برای صورت و پیشانی به کار گرفته شده، موجب عفونت و آلودگی چشم‌ها می‌شود و خطر ابتلاء چشم‌ها به بیماری را ایجاد می‌کند».

حضرت آیت‌الله مصباح یزدی پیرامون حکایت یاد شده می‌فرماید: «به این پزشک گفته شده بود که این مرد کسی است که انقلاب اسلامی را به وجود آورده است، آمریکا را به زانو در آورده، شاه را سرنگون و ملت را بیدار کرده است و ... ولی او از این کمالات امام تحت تأثیر قرار نگرفته، اما از دستمال اختصاصی برای چشم، متأثر شده بود».

بنابراین در شناخت افراد، نوع تأثیر و اینکه انسان از چه نوع انفعالاتی تحت تأثیر قرار می‌گیرد و همچنین سنخیت و تناسب انفعالات بین افراد برای شناخت مشخصات یک امر نقش بسیار مهمی دارد، چنانکه در حکایت مذکور، به علت فراهم نبودن شرایط، پزشک نتوانست نسبت به امام شناخت پیدا کند و تحت تأثیر چیزی که باید، قرار نگرفت. در این گونه موارد، افراد به جای توصیف شخصیت مورد نظر، انفعالات شخصی خود را توصیف و ستایش می‌کنند.

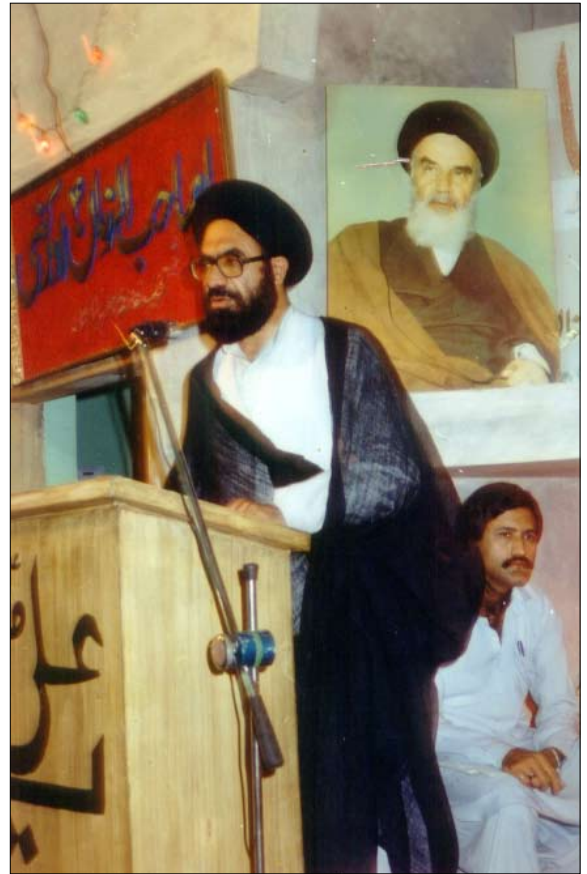
در شناخت شخصیت شهید عارف حسینی (رض) با استناد به قاعده تناسب و سنخیت، همین مسئله وجود دارد که افراد به جای اینکه ابعاد اصلی و محوری شخصیتی شهید را بازگو و تبیین نمایند، با نقل اتفاقات روزمره و خاطرات خویش با شهید به توصیف و ستایش انفعالات فردی خود می‌پردازند و خصوصیات و ویژگی‌های برجسته شهید همچون ایثار و

فداکاری، دین‌محوری، شجاعت، ستم‌ستیزی و دشمن‌ستیزی و ... را به فراموشی می‌سپارند.

هرچه ویژگی‌های افراد، فراوان‌تر و برجسته‌تر باشند، شناخت و توصیف آنان به مراتب دشوار و مشکل‌تر خواهد بود و عناصر شناخت که همان سنخیت و تناسب انفعالات افراد است، نیاز به ژرف‌نگری و تقویت مضاعف دارند. روایت:

«پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) را فقط خدا، خدا و علی (ع) را فقط پیامبر اکرم (ص) و خدا و پیامبر اکرم (ص) را فقط علی شناختند»، ناظر به معنای استحکام و تقویت سنخیت و تناسب انفعالات در افراد است (البته شناخت الهی شناخت فعلی است نه انفعالی). آشنایی حضرت امام خمینی از شهید عارف حسینی از نوع شناخت انفعالی محض که به سبب قربت زمانی و مکانی به دست آمده باشد، نبود، زیرا زمانی که امام راحل در نجف اشرف حضور داشتند، هنوز ابعاد شخصیتی امام بر همگان متجلی نشده بود و شهید عارف حسینی هم به مراتب در آن زمان ناشناخته‌تر بود. قوت انفعالات و عمق ارتباط فکری امام خمینی و شهید عارف حسینی و وجود تناسب و سنخیت میان آنان عامل شناخت دقیق حضرت امام خمینی از شهید عارف حسینی گردید. امام راحل گرچه با شهید عارف حسینی آشنائی با واسطه داشتند و چیزهای زیادی را در باره آن شهید می‌دانستند، اما زمانی که شهید حسینی به عنوان رهبر شیعیان پاکستان برگزیده شدند و به ایران آمدند (این آخرین سفر شهید به ایران بود، زیرا بعد از مراجعت به پاکستان و پس از مدتی به شهادت رسیدند) و به دیدار امام راحل مشرف شدند، تمام ابعاد شخصیتی و رازهای نهفته در وجود این شهید بزرگوار آشکار شد. از فرزند امام جناب حجت‌الاسلام المسلمین حاج سید احمد خمینی که

اولین خصوصیت شهید که امام در پیامشان به آن اشاره فرموده‌اند، وفاداری شهید به اسلام و انقلاب است. به لحاظ شرایط حاکم بر جامعه شبه قاره و کشور پاکستان که در حوزه فکری، فرهنگی، اجتماعی و مذهبی در آن دوران وجود داشته، این ویژگی، بسیار حائز اهمیت، ارزشمند و عظیم است.



در دیدار حضور داشتند، چنین نقل شده است: «من امام را به گونه‌ای یافتیم که گویا امام در پیشانی و شخصیت این سید خیلی چیزها را مشاهده کرده است».

امام امت به مناسبت اربعین شهید عارف حسینی (رض) پیام تسلیت صادر فرمودند که در حقیقت یک پیام تسلیت محض نیست، بلکه منشور بیداری امت اسلام و به‌خصوص جهان تشیع است. امام راحل در این پیام بیداری، تمام مسائل و مشکلات پیش روی امت اسلام را پیش‌بینی و برای حل آنها راهکارهای عملی تبیین فرمودند که با در پیش گرفتن این راه، جهان اسلام به‌آسانی از چالش‌ها و باتلاق‌های موجود عبور خواهد کرد و شاهد شکوفایی خواهد شد.

از تدبیرها و ژرف‌نگری‌های این پیام بیداری آن رهبر آزاده و مرد الهی، ارتباط ناگسستنی وی و شهید عارف حسینی به‌خوبی آشکار و مشعل راه امت اسلام، به‌ویژه ملت پاکستان است که سال‌های سال با بحران‌ها و چالش‌ها دست و پنجه نرم کرده است. نجات شیعیان و مسلمانان پاکستان در پیروی از راه امام و شهید عارف حسینی نهفته است. منبع بسیار ارزشمندی که شناخت ابعاد مختلف شخصیتی شهید عارف حسین را فراهم می‌سازد، ویژگی‌های آن شهید است که از زبان امام راحل در این پیام بیداری آمده است.

اولین خصوصیت شهید که امام به آن اشاره فرموده‌اند، وفاداری شهید به اسلام و انقلاب است. به لحاظ شرایط حاکم بر جامعه شبه قاره و کشور پاکستان که در حوزه فکری، فرهنگی، اجتماعی و مذهبی در آن دوران وجود داشته، این ویژگی، بسیار حائز اهمیت، ارزشمند و عظیم است. امام امت در تبیین و شناخت اسلام حقیقی می‌فرمایند: «اسلام دو شکل دارد ۱- اسلام ناب محمدی (ص) که همان اسلام مستضعفین و پابرهنگانی است که بر قلب نورانی پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. ۲- اسلام آمریکایی که اسلام جعلی سرمایه‌داران، مرفهین جامعه و زراندوزانی است که منافع آمریکا را مستقیماً و یا با واسطه در دنیا تأمین می‌کنند.

ایسن دو نوع اسلام از پیچیدگی خاص خود برخوردارند و خصوصیات مختص به خود را دارند. اغلب مسلمانان، اسلام آمریکایی را اسلام می‌دانند و از آن پیروی می‌کنند و از این عمل خود خرسند هم هستند.

در سرزمین پاکستان، اسلام حقیقی و اسلام ناب محمدی (ص) در زیر غبارهای متعدد تحریفات، خرافات، بدعت‌ها، فرهنگ‌های غلط و سلاطین قرار گرفته بود. همچنین در شبه قاره هند، اسلام غالباً به وسیله دربارهای سلاطین مغول و مهاراجه تبلیغ و گسترش پیدا کرده و حتی مبلغین و برخی علما هم همواره در خدمت سلاطین و دربارها بوده و به امر آنان به تبلیغ و ترویج دین پرداخته‌اند و در این راستا نقش ایفا کرده‌اند. سلاطین هم به هر مذهبی که متمایل بودند، همان را تبلیغ می‌کردند و گسترش می‌دادند. شهید عارف حسینی در چنین اوضاع و شرایط ابهام‌آوری که اسلام ناب با اسلام آمریکائی درآمیخته بود، اسلام ناب محمدی را تشخیص داد و پرچم آن را در سرزمین پاکستان به اهتزاز در آورد و برای گسترش آن سر از پا نشناخت و شب و روز تلاش کرد.

زمانی که انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران به پیروزی رسید، این حادثه بزرگ دوران معاصر، آثار طبیعی خود را بر منطقه و جهان برجای گذاشت و امواج طوفانی آن پاکستان را نیز درنوردید. در پاکستان کسانی با امام خمینی به عنوان مرجع تقلید آشنایی داشتند و شیعیان آنجا

یا از باب اینکه این انقلاب شیعی هست، به انقلاب اسلامی علاقمند بودند و یا به خاطر علل دیگری چون علاقمندی به روحانیت و علما وابستگی خود را نسبت به امام و انقلاب ابراز می‌کردند، اما از اینکه انقلاب اسلامی، اسلام ناب محمدی (ص) را احیاء کرده و تا کنون اسمی از اسلام ناب نبوده و کسی آن را تبیین و تشریح نکرده و بحثی از آن در

شخصیت و فضیلت شهید عارف حسینی از اینجا روشن می‌شود که در فضای تاریک فرهنگی پاکستان، حق و باطل را تشخیص می‌دهد و امام خمینی را به عنوان رهبر دینی و ولی امر مسلمین می‌پذیرد و او را یک اندیشمند، متفکر و بنیانگذار نظام مقدس اسلامی و احیاگر اسلام ناب محمدی در جهان می‌داند و از او پیروی می‌کند و برای گسترش افکار بلند او در سرزمین خود، متحمل زحمات فراوان می‌شود.

میان‌نیاورده، آگاهی نداشتند.

از سال ۱۹۷۹ م که انقلاب اسلامی به وجود آمد تا سال ۱۹۸۴ م که شهید عارف حسینی رهبری شیعیان پاکستان را به عهده گرفت، با توجه به مستندات و شواهد، هیچ نمونه‌ای یافت نمی‌شود که کسی پیرامون اسلام ناب محمدی حرفی زده، یا مقاله و کتابی نوشته و آن را در کشور پاکستان معرفی و ترویج کرده باشد و یا اگر احیاناً موردی هم بوده، مشهور نبوده و بنده نیافتم. مردم پاکستان به دلیل آنکه امام راحل شیعه بودند، به ایشان علاقه داشتند، لیکن تفکر و اندیشه‌های ایشان را نمی‌شناختند و به‌طور کلی در شبه قاره، امام را به عنوان رهبر قبول نداشتند، بلکه ایشان را یک قهرمان و فاتح

می‌دانستند، همان گونه که در تاریخ، امام علی (ع) را به عنوان امام و رهبر نمی‌شناختند، بلکه ایشان یک قهرمان و فاتح جنگ‌های دانستند.

قهرمان‌پرستی از اصول دین نیست و از نظر جامعه‌شناسی هم کسانی که قهرمان‌پرستند، افراد ضعیفی هستند و باعث عدم پیشرفت و عقب‌ماندگی جامعه می‌شوند، زیرا گمان می‌کنند تمام مسایل و مشکلات آنان را همین قهرمانان می‌توانند حل کنند، بنابراین شیعیان پاکستان به امام خمینی به عنوان یک انسان صاحب تفکر و مکتب و به عنوان یک پیشوای حقیقی و یک انسان با هدف که در مرحله نخست دین را شناخته و خود را متحول و سپس دیگران را متحول کرده و آئین الهی را طبق آنچه انبیاء و ائمه هدی (ع) در پی آن بودند، در جامعه عملی ساخته است، نگاه نمی‌کردند و صرفاً با تکیه بر احساسات و عواطف، ایشان را یک قهرمان می‌پنداشتند.

شخصیت و فضیلت شهید عارف حسینی از اینجا روشن می‌شود که در چنین فضای تاریکی، حق و باطل را تشخیص می‌دهد و امام خمینی را به عنوان رهبر دینی و ولی امر مسلمین می‌پذیرد و او را یک اندیشمند، متفکر و بنیانگذار نظام مقدس اسلامی و احیاگر اسلام ناب محمدی (ص) در جهان می‌داند و از او پیروی می‌کند و برای گسترش افکار بلند او در سرزمین خود، متحمل زحمات فراوان می‌شود، همان گونه که امیرالمؤمنین (ع) پس از بعثت و اعلام نبوت پیامبر اکرم (ص) روشی را که در پی می‌گیرد، شهید حسینی نیز به تأسی از آن امام همام، راه امام خمینی را ادامه می‌دهد. شهید حسینی جایگاه رهبری امام امت، نظام ولایت فقیه و اسلام ناب را شناخت و برای ترویج و گسترش آن در شبه قاره و سرزمین پاکستان تلاش بی‌وقفه کرد و جامعه را به سوی آرمان‌های انقلاب اسلامی سوق داد و فرمود:

«من پیرو امام خمینی‌ام، مسلک و مذهب، مذهب و مسلک اوست.»

امتیاز و ارزش شهید حسینی در همین است که برای اولین بار امام امت را در شبه قاره به عنوان یک رهبر دینی معرفی کرد و از اینکه مردم شهید قاره او را قهرمان می‌پنداشتند، خارج شد و ایشان را به عنوان رهبر آزادگان و جهان اسلام به مردم شناساند و اسلام ناب را پیش از همه در پاکستان مطرح کرد و گسترش داد. این حرکت شهید در حالی و زمانی صورت پذیرفت که جامعه شبه قاره و بالخصوص پاکستان کاملاً در فضائی مخالف با این تفکر قرار داشت. شهید شعار انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی (ره) را نه تنها در حد شعار، بلکه با اعتقاد راسخ و به امید نجات امت مسلمان پاکستان مطرح می‌کند و رستگاری ملت را در پیروی از آرمان‌های امام و انقلاب می‌داند. شهید در جامعه‌ای که سر می‌برد که کاملاً در مسیر مخالف اسلام ناب قرار داشت و همه سرگرم بحث‌های انحرافی، بدعت‌ها، خرافات و نیز مباحث تفرقه‌افکن میان امت اسلام بودند. وی در چنین شرایطی ندای وحدت سر می‌دهد و اندیشه امام خمینی را در میان مردم مطرح می‌کند و گسترش می‌دهد.

در مجموعه سخنرانی‌ها و آثاری که از شهید حسینی به یادگاری مانده و مبین اصول و مبانی اندیشه اوست، آثار اندیشه استاد شهید مطهری به چشم می‌خورد و این نشان‌دهنده عنایت خاص شهید به اندیشه ایشان و مطالعه دقیق آثار وی و ارتباط تنگاتنگ فکری با ایشان و اخذ اصول و مبانی اسلام ناب محمدی از شهید مطهری است.

خطابه‌ای نافرااموش شدنی از شهید عارف حسینی به خاطر دارم که جا دارد در اینجا به آن اشاره کنم. خداوند تعالی توفیق را شامل حال کرد که مدتی پیش از شهادت، به حضور شهید بزرگوار شرفیاب بشوم. به مدرسه جامعه‌المعارف الاسلامیه (مدرسه‌ای که پس از شهید عارف حسینی، نام جامعه‌الشهید حسینی به خود گرفت) در شهر پیشاور رفتم و در محضر

زمانی که برخی از روحانیون در راه پیشبرد اهداف اسلام ناب و راه امام و انقلاب در پاکستان، برای شهید حسینی مزاحمت ایجاد می‌کنند، وی خطاب به آنان می‌فرماید: «قرار است شما در پیشبرد اهداف و خدمت به دین و جامعه، همکار و همیار من باشید. اگر چنین نکنید، من از رهبری و مقام خود استعفا می‌دهم و به رزمندگان اسلام در افغانستان که جهاد در کنار آنان آرزوی دیرینه من است، می‌پیوندم و در جهاد علیه دشمنان اسلام و مسلمین شرکت می‌کنم.» (این زمانی بود که شوروی سابق به کشور افغانستان حمله کرده بود و جنگ شوروی و افغانستان جریان داشت).

شهید حسینی در سخت‌ترین شرایط سیاسی و اجتماعی به آرمان‌های اسلام ناب وفادار باقی ماند و هیچ سختی و دشواری باعث دست کشیدن شهید والامقام از راه امام و ارزش‌های انقلاب اسلامی نشد. او در تمام صحنه‌ها، پشتکار و استقامت داشت و بدون هیچ گونه توقعی از جمهوری اسلامی ایران، به راه خود ادامه داد. وی ترویج و گسترش راه امام را وظیفه شرعی خود می‌دانست. زمانی که شهید رهبری شیعیان پاکستان را به عهده داشت، زمان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس جمهوری اسلامی بود. شهید با کمک ملت پاکستان کمک‌های مردمی برای ایران اسلامی ارسال می‌کرد و می‌فرمود: «تا توان داریم باید به پشتیبانی و حمایت ایران اسلامی بپردازیم».

اما پس از شهادت شهید عارف حسینی، افرادی امام و انقلاب را وسیله تأمین منافع مالی و موقعیت شخصی خود قرار داده‌اند و از آن به نفع خود بهره‌برداری می‌کنند. آنان حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران برای امور دینی و مذهبی را در جهت اهداف شخصی خود به کار گرفته و راه شهید حسینی را به فراموشی سپرده و در شرایط حاکم بر جامعه دست از حمایت آرمان‌های اسلام ناب برداشته‌اند و شعارهای سکولارها و متحجرین را به زبان می‌آورند و می‌گویند پیروی از راه امام و انقلاب، مشکل‌آفرین است و باید آن را رها کرد.

ویژگی دیگر شهید عارف حسینی که در پیام بیداری حضرت امام راحل آمده است، دفاع ایشان از محرومان و مستضعفان است. این خصوصیت علمای متعهد است که همیشه حامی محرومان و مستضعفان و برای حمایت و رسیدگی به آنان شب و روز در تلاش و کوشش هستند. برخلاف روحانی‌نمایای درباری که همیشه در کاخ‌های سلاطین و ویلاهای سرمایه‌داران مشاهده می‌شوند و این یکی از معضلات روحانیت شبه قاره است که به جای دستگیری از مستمندان و عمل به وظایف روحانی و دینی خود، به این عمل زشت و ناپسندیده که مورد مذمت ائمه و انبیاست،

روی آورده‌اند؛ اما شهید حسینی برخلاف آنها به فکر محرومان بود و همواره به عنوان یکی از ارزش‌های اسلام ناب، به امور محرومان رسیدگی و شخصاً پیگیری می‌کرد و مرهم دل‌های آنان بود.

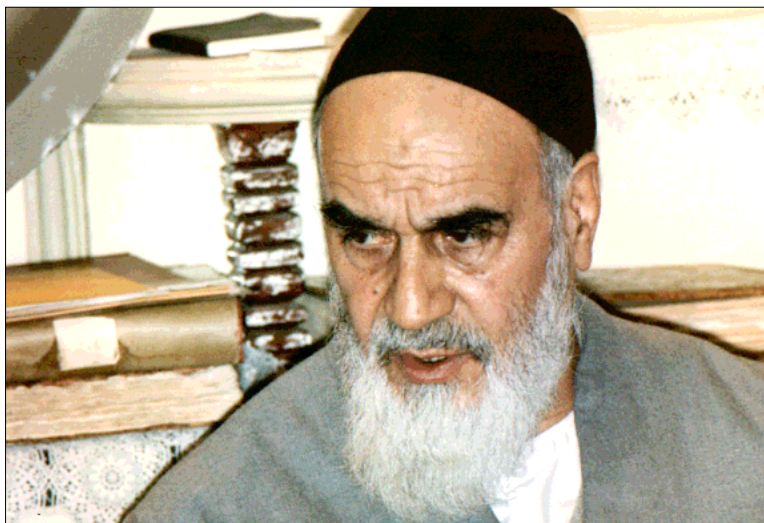
این ویژگی‌های ارزشمند شهید عارف حسینی بود که امام راحل او را فرزند راستین سیدالشهداء خواندند و راه وی را راه حسین ابن علی (ع) نامیدند و همان گونه‌ای که امام حسین (ع) دین محمد (ص) را احیاء فرمود و از انحرافات نجات داد، شهید حسینی نیز اسلام ناب محمدی را از اسلام آمریکایی متمایز ساخت و آن را در سرزمین خود گسترش داد. به خاطر همین آرمان‌های والای او بود که حضرت امام خمینی وی را فرزند خود خواندند و فرمودند: «اینجانب فرزند عزیزی را از دست دادم».

ادله و شواهدی که در آثار شهید حسینی وجود دارد، نشان می‌دهد که بنیه و اساس تفکر ایشان، برگرفته از اندیشه و تفکر شهید مطهری و فهم عمیق اسلامی و آگاهی دقیق او و مطالعه و بررسی آثار شهید مرتضی مطهری بوده است و این همان توصیه حضرت امام خمینی به همگان، به‌ویژه جوانان است که آثار شهید مطهری را تماماً و کلمه به کلمه مطالعه کنند و آثار او عین حق و دین حق است.

بود که اسلام ناب و اندیشه امام را در شبه قاره به مردم معرفی کرد و علت شهادت او و همچنین شهید مطهری چنانکه امام راحل فرموده‌اند، وفاداری آنها به اسلام ناب محمدی بوده است و به حق می‌توان گفت که این پاک‌باختگان، شهیدان تفکر اسلام ناب هستند.

شهید حسینی برای پیشبرد اهداف مقدس اسلام ناب و آرمان‌های انقلاب و امام، از دشواری‌های زیاد و موانع فراوان عبور کرد و تا آخرین لحظات عمر پر برکت خود به آن وفاداری نشان داد و از راه امام و انقلاب دفاع کرد. او روحانی متعهدی بود که با خدای خود عهد بسته بود در راه مقدسی که در پیش گرفته، از هیچ چیز دریغ نورد و به آن وفادار باشد، چنانکه امام راحل در پیام تسلیت چنین می‌فرماید: «بزرگترین «فرق روحانیت و علمای متعهد اسلام با روحانی‌نماها در همین است که علمای مبارز اسلام همیشه هدف تیرهای زهرآگین جهانخواران بوده‌اند و اولین تیرهای حادثه، قلب آنان را نشانه رفته است، ولی روحانی‌نماها در کنف حمایت زبرپرستان دنیاطلب، مروج باطل یا ثناگوی ظلمه و مؤید آنان بوده‌اند».

شهید حسینی، نهضت جعفری پاکستان را در مسیر اسلام ناب قرار داد، اساس نامه آن را بر مبنای آرمان امام و انقلاب ترسیم کرد، بنیه آن را بر پایه نظام ولایت بنا نهاد و پیروی از ولایت فقیه و امام خمینی را سرمشق و سرلوحه فعالیت خود قرار داد. شهید با کسانی که کارشکنی می‌کردند و با این اصول مخالفت می‌ورزیدند، به شدت برخورد می‌کرد و مکرراً از زبان مبارکش جمله ارزشمند، «حاضر جان، فرزندان و اموال خود را نثار کن، اما حاضر نیستی به اندازه یک گام از خط ولایت فقیه عقب‌نشینی کن»، به گوش همگان رسیده است.



شهید حسینی حضور یافتیم. به بنده فرمودند که یک اردوی آموزشی تربیتی برای جوانان در حال برگزاری است و بنده بهتر است برای مدتی در خدمت دوستان باشم. به شهید بزرگوار عرض کردم برای مطالعه چیزی همراه ندارم و نیاز به کتب و منابع دارم. شهید کلیدی را به بنده دادند و فرمودند: «این کلید کتابخانه شخصی من است. کتاب‌هایی را که به کارتان می‌آیند بردارید» و نیز کلید دیگری را دادند و فرمودند: «این کلید اتاق خواب من است. در آنجا هم کتاب‌هایی وجود دارند که شاید بیشتر به کار شما بیایند». در این زمان شهید بزرگوار، خانواده را به همراه نداشتند و خانواده ایشان به شهر پاراچنار سفر کرده بودند. در کتابخانه را که در همکف مدرسه قرار داشت، باز کردم و چند کتاب از آنجا برداشتم، سپس به اتاق خواب شهید رفتم و در را باز کردم و دیدم در آنجا قفسه‌ای است که چند کتاب از شهید صدر در آن به چشم می‌خورد و بقیه تماماً از آثار شهید مطهری است. اتفاقاً همین کتاب‌های شهید مطهری بود که طبق فرمایش شهید حسینی بیشتر به کار آمد. معلوم می‌شود که شهید حسینی برای تغذیه فکری بیشتر سر و کارشان با کتاب‌های شهید مطهری بوده و مدام آثار ایشان را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دادند.

ادله و شواهدی که در آثار شهید حسینی (که الحمدلله بیشتر آنها چاپ و منتشر شده‌اند) وجود دارد، نشان می‌دهد که بنیه و اساس تفکر ایشان، برگرفته از اندیشه و تفکر شهید مطهری و فهم عمیق اسلامی و آگاهی دقیق او و مطالعه و بررسی آثار شهید مرتضی مطهری بوده است و این همان توصیه حضرت امام خمینی به همگان، به‌ویژه جوانان است که آثار شهید مطهری را تماماً و کلمه به کلمه مطالعه کنند و آثار او عین حق و دین حق است.

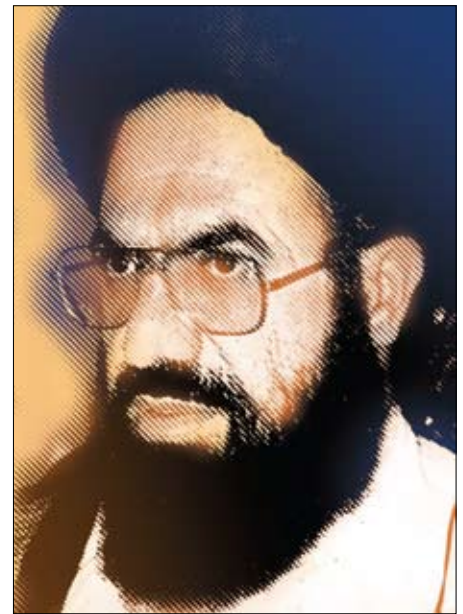
شهید حسینی به این فرموده امام عمل کرد و آثار شهید مطهری را به‌دقت مطالعه فرمود و در شبه قاره نمی‌توان کسی را یافت که یک دوره آثار شهید مطهری را به‌طور کامل مطالعه کرده باشد. حتی طلبه‌هایی که در حوزه علمیه قم مشغول به تحصیل هستند، صرفاً برای تدوین پایان‌نامه‌ها و کارهای تحقیقی به برخی از آثار شهید مطهری مراجعه می‌کنند و آثار ایشان را به‌طور کامل مطالعه نکرده‌اند.

شهید عارف حسینی سخنگو و مروج بزرگ افکار بلند شهید مرتضی مطهری در شبه قاره بود و با این روش، جوانان را به سوی مطالعه آثار شهید ترغیب کرد و با گسترش آنها نشان داد که آثار ایشان یک دوره کامل درس دین‌شناسی است.

امام خمینی در پیام خود به مناسبت شهادت شهید حسینی، احیای تفکر شهید عارف حسینی را بر ملت پاکستان واجب کردند و فرمودند: «ملت پاکستان باید تفکر این شخصیت

شهید را زنده نگه دارد». سخن امام ناظر بر همین افکار و اندیشه ناب محمدی است که شهید حسینی برای اولین بار در شبه قاره مطرح کرد و در صدد گسترش آن در سرزمین خود بود، و الا دین و مذهبی که از قبل در هند و پاکستان متداول و رایج بود، پیروان فراوانی داشت و همگان در مسیر آن حرکت می‌کردند و اقبال مختلف جامعه همان را ترویج می‌نمودند و لذا نیازی به احیاء و گسترش نداشت.

شهید حسینی در سخت‌ترین شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی و مخالفت‌های سرسختانه گروه‌های مختلف سکولار و متحجرین و حتی روحانیت، دست از اندیشه و تفکر اسلام ناب و راه امام خمینی نکشید و توانایی خود را برای گسترش آن به کار گرفت. وی تنها کسی



منادی وحدت اسلامی

داوری رسانه‌های خبری جهان درباره کارنامه علمی و
عملی علامه شهید عارف حسین الحسینی

روزنامه نوای وقت: این روزنامه با اظهار تأسف در سرمقاله شماره ۶ اوت ۱۹۸۸ نوشت: «تا وقتی قاتلین دستگیر نشوند، عوامل قتل آشکار نمی‌شود. البته مرگ نابهنگام علامه عارف حسین حسینی کمتر از یک فاجعه نیست. آن مرحوم فقط ۴۵ سال داشت و برای احراز مقام منحصر به فرد در صفوف ملی، با جرئت و سرعت زیاد در حال پیشرفت بود که فرصت نیافت و دعوت خداوند را لیک گفت».

روزنامه مرکز اسلام آباد شماره ۶ اوت ۱۹۸۸ (سرمقاله):

«شهادت علامه عارف حسین حسینی که رهبر نهضت اجرای فقه جعفری» و پرچمدار وحدت بین مسلمین بود، فاجعه‌ای ملی است که هر دوستدار وطن را به سوگ نشاند. گلوله قاتل نه تنها یک سیاستمدار مدبر که یک عالم دینی متبحر را از ما گرفت. کسی که متانت و موقع‌شناسی او تضمین‌کننده علم و آگاهی بود، از پاراچنار طلوع و در پیشاور غروب کرد؛ ولی شعاع حضور وی تا زمان‌های دور، چراغ محبت‌ها را روشنایی و جلاء خواهد بخشید. این سرباز فداکار اسلام که در حال وضو، شربت شهادت را نوشید، به ما درس می‌دهد که بقای ملت و مملکت و استحکام ملی، منحصر به بقای محبت، اخوت و هماهنگی است.

روزنامه انگلیسی زبان فرانترپرست شماره ۶ اوت ۱۹۸۸:

«در میان کسانی که برای استقرار جمهوریت در پاکستان مبارزه می‌کردند، علامه عارف حسینی از شخصیت‌های طراز اول بود. از زمانی که او «نهضت اجرای فقه جعفری» را روی خطوط سیاسی منظم و استوار کرد، این نهضت در میان گروه‌های دیگری که برای جمهوریت مبارزه می‌کردند، نقش اساسی ایفا کرد. روشن است که علامه در موفقیت اهداف نهضت بالاترین نقش را داشت. او بدون پروا از عوامل خرابکار انتقاد می‌کرد».

جمهوریت، چنین بازی خطرناکی فقط کار آمریکا می‌تواند باشد.

روزنامه جنگ: این روزنامه در سرمقاله شماره ۷ اوت ۱۹۸۸ نوشت:

«این قتل نتیجه توطئه دشمنان پاکستان است و ما باید با حفظ وحدت، اهداف و مقاصد شوم دشمنان را نقش بر آب کنیم... ما فکر می‌کنیم که در پشت قضیه قتل علامه عارف حسینی، به‌طور قطع دست قدرت‌های پنهانی است که از دیرباز می‌خواهند پاکستان را به بی‌ثباتی، ناآرامی و عدم استحکام مبتلا کنند».

همین روزنامه یک روز پیش یعنی در ۶ اوت ۱۹۸۸ در سرمقاله خود نوشت:

«علامه عارف حسینی رهبری بزرگ برای مکتب فکری تشیع و دانشمند دینی ممتازی بود. همه

کسی که برای استکبار و استعمار جهانی در منطقه خود دردسر ایجاد کرد و خواب را از چشمان دست‌نشانگان استعمار ربود و توطئه‌های ویرانگر حکام دست‌نشانده حجاز را فاش ساخت، به دست چه کسی می‌تواند کشته شده باشد؟ بیداری مسلمانان و وحدت آنها به‌طور خاص برای مزدوران قدرت‌های بزرگ و حکومت سعودی سم کشنده است. در زیر نقاب اسلام هدف اساسی وهابی‌ها همین بوده است که آتش تعصب فرقه‌ای را در میان مسلمانان بی‌فروزند و آنها را از حقایق دور نگه دارند.

محافل دینی برای ایشان، احترام بسیار قائل بودند. او بسیار باوقار، متین و داعی وحدت بین همه گروه‌ها و طبقات مسلمین بود. مرگ او مرگ یک دانشمند دینی و رهبر باوقار سیاسی است».

انتشار خبر شهادت علامه فقید عارف الحسینی، زمینه داوری بسیاری از بنگاه‌های خبری پاکستان و جهان را در باب کارنامه علمی و شیوه رهبری او را فراهم ساخت. این رسانه‌ها اگرچه از مناظر متفاوت به کارکرد او نگریستند، اما می‌توان از میان اظهارنظرهای آنان به محورهایی مشترک دست یافت که طراز دیدگاه فعالین سیاسی پاکستان و جهان را درباره آن شهید روشن می‌سازد. آنچه در پی می‌آید پاره‌ای از این داوری‌هاست که می‌تواند دست‌مایه محققین در تبیین کارنامه آن عالم مجاهد باشد.

روزنامه امن: این روزنامه در سرمقاله شماره ۶ اوت ۱۹۸۸ نوشت: «درگیری‌های فرقه‌ای و قومی در مناطق پاراچنار، بنون و بعضی مناطق دیگر در سال گذشته به وقوع پیوست و اوضاع هنوز هم آرام نشده است. چند هفته پیش همین درگیری‌ها در «گلگت» نیز واقع شد که به صورت خطرناکی درآمد و شیعیان احساس کردند که حکومت برای حفظ جان و مال آنها اقدامات موثری را انجام نمی‌دهد. در پی حوادث مناطق شمالی «گلگت»، قتل علامه سید عارف حسین حسینی، اوضاع را متشنج‌تر و وخیم‌تر کرد که اگر در عکس‌العمل این اوضاع، وقایعی اتفاق بیفتد، برای هیچ‌کدام از گروه‌های پاکستان، خوشایند نخواهد بود».

همین روزنامه در سرمقاله روز بعد یعنی ۱۷ اوت ۱۹۸۸ نوشت:

«مرحوم علامه برای وحدت بین تمام مسلمانان تلاش می‌کرد و زندگی خود را برای خدمت به اسلام وقف کرده بود و در راه همین اهداف خود جان سپرد. علامه عارف حسینی «رضوان‌الله تعالی علیه» تنها رهبر «نهضت اجرای فقه جعفری نبود»، بلکه انگیزه‌ای را دنبال می‌کرد که وحدت بین تمام مسلمانان در سرلوحه برنامه‌های آن قرار داشت». در آستانه ماه محرم الحرام برای تحکیم قدرت حکومت ضیاءالحق و دور کردن ملت از

رهبری مفتی جعفر حسین «رضوان الله عالی علیه» به ما عطا کرد که در مدت کمی محور اعتماد همه شیعیان قرار گرفت. بعد از آن خداوند بر ما منت نهاد و نعم البدل آقای مفتی را به ما عطا فرمود و آن شخصیت برجسته علامه سید عارف حسین حسینی بود که با وجود ایشان آینده ما روشن شد، ولی افسوس از تقدیر ملت که این خوشبختی ما هم دوام نیافت و در جمعه، پنجم اوت ۱۹۸۸، به هنگام سحر، این خورشید رهبری ما به دست ابن ملجم زمان غروب کرد و زندگی ملی ما را تاریکی مطلق فرا گرفت».

دو هفته نامه «المظهر»، چاپ پیشاور، در شماره ۹ اوت ۱۹۸۸ نوشت:

«قتل علامه عارف حسین حسینی، نتیجه یک توطئه از پیش طرح ریزی شده استکبار جهانی است. ریشه های اختلاف و تفرقه ای که توسط مسلمان نماهای مزدور استعمار در میان صفوف مسلمانان ایجاد می شود، بر هر پاکستانی آگاهی آشکار است، پس آیا ممکن است حکومت پاکستان از آن آگاه نباشد؟ تا وقتی که شخصیت هائی مانند علامه عارف حسین حسینی: شهید ملت اسلام در پاکستان وجود داشته باشند، حجت بر همگان تمام است از هر قطره خون شهید ملت اسلام، یک عارف حسین متولد خواهد شد که از اسلام همان طور دفاع خواهد کرد که امام حسین (ع) برای حفظ دین محمدی (ص) دفاع و محافظت کرد».

هفته نامه ندای «جعفریه» از کراچی می نویسد:

«بعد از کشته شدن علامه سید مهدی حکیم در سرزمین سودان، آیت الله سید محمد باقر صدر در سرزمین عراق و امام صدر در لبنان، بار دیگر دست خون آشام شیطان بزرگ و استکبار جهانی «آمریکا» از آستین ذلت بار مزدورانش در پاکستان بیرون آمد و تاریخ فرعون و نمرود و شداد و یزید لعنته الله علیهم را تکرار کرد. روز جمعه پنجم اوت ۱۹۸۸ چه روز خونینی بود. وقتی در یک کشور اسلامی که لایحه شریعت به اجرا درآمده است، یک رهبر نیرومند دینی و پاسدار شریعت را در حال به جا آوردن احکام شریعت در خون خودش غسل دادند... الله اکبر... آیا این را نظام اسلامی می گویند؟ آیا همین جمهوری اسلامی است؟ (طبق قانون اساسی پاکستان، اسم رسمی پاکستان جمهوری اسلامی پاکستان است)».

دو هفته نامه «امامیه» از کراچی نوشت:

«آه... جهان اسلام با شهادت رهبر محبوب شیعیان پاکستان، علامه سید عارف حسین حسینی، یک رهبر برجسته مذهبی را از دست داد. رهبری که برای وحدت بین مسلمین تا آخرین لحظات زندگی خود مخلصانه خدمت کرد. اسلام از مجاهد عظیمی که همیشه با استکبار جهانی و قدرتهای شرق و غرب استعماری و صهیونیستی مبارزه می کرد، محروم شد و کشور پاکستان یک دوستدار راستین وطن و محافظ منافع ملی و داعی ایجاد جمهوریت و پاسدار حقوق شیعیان و پرچمدار حفاظت از عزاداری امام حسین (ع) را از دست

شهادت عالم مجاهد حجت الاسلام سید عارف حسین حسینی در شهر پیشاور پاکستان که به دست عوامل استکبار صورت گرفت، بیش از هر چیز به نقطه عطفی در حکومت توفنده انقلاب اسلامی در پاکستان و به طور کلی شبه قاره هند تبدیل خواهد شد. این اقدام به خوبی نشان داد که استکبار درصدد انتقام گرفتن از انقلاب اسلامی از طریق ترور چهره های فعال آن در نقاط مختلف جهان است.

نمی رود».

نشریه هفتگی رضاکار، یکم تا هشتم اوت ۱۹۸۸، نشریه لاهور:

«شخصیت علامه حسینی در نظر عوامل استعمار و در راه منافعی یک مانع جدی بود. خدمات او به مردم مسلمان محروم و ستم دیده پاکستان و تلاش های وی در راه احقاق حقوق ملت مسلمان هیچ وقت از یادها نمی رود. تحت رهبری قاطعانه و شجاعانه ایشان «نهضت اجرای فقه جعفری» تصمیم بزرگ و تاریخی خود را گرفت و طبق آن شیعیان پاکستان در جریان کلی اجتماعی ملی پاکستان قرار گرفتند و در راه محافظت از منافع ملی و مبارزه برای به دست آوردن حقوق قانونی با گروه های دیگر پاکستان، سهیم و شریک شدند.

عوامل پشت پرده قتل بی رحمانه او هر که باشد، یک حقیقت، خیلی واضح و آشکار است که فضای برادری و برابری که توسط او در میان ملت مسلمان پاکستان ایجاد گردید، برای عوامل و مزدوران استعمار و چپاولگران حقوق قانونی ملت، قابل تحمل نبود، به همین علت، این عناصر سودجو در مواقع و موارد زیادی موانعی را بر سر راه نهضت انقلابی «وحدت بین مسلمین» ایجاد کردند.

نشریه پانزده روز «ارشاد»،

چاپ کراچی نوشت:

«بعد از تجزیه هندوستان بزرگ و استقلال پاکستان، علما و دانشمندانی که ملت ما از وجود آنها بهره مند شد، اولاً تعدادشان خیلی کم بود و ثانیاً آنها بیش از نیمی از زندگی خود را گذرانده بودند و بعد از آن این چراغ های علم و فضل یکی بعد از دیگری خاموش شدند و دنیای ملی ما در تاریکی فرو رفت؛ ولی از خوش شانسی به زودی خداوند،

روزنامه انگلیسی زبان مسلم، چاپ اسلام آباد، در شماره ۶ اوت ۱۹۸۸ نوشت:

«علامه زندگی خود را علاوه بر حفظ منافع شیعیان در اعتلای دین اسلام صرف کرد. او هدف نهضت (حزب) خود را در این کلمات بیان داشت: ما برای اسلام مبارزه می کنیم که بالاتر از گروه گرایی است. وی در سال ۱۹۸۷ «نهضت اجرای فقه جعفری» را در یک اجتماع بزرگ در لاهور- که در نوع خود بزرگ ترین اجتماع مردم بود- تبدیل به یک حزب سیاسی کرد. منشور حزب او خواهان تغییرات جدی در زمینه اقتصادی و اجتماعی برای برقراری نظام حقیقی اسلام بود. او غالباً تاکید می کرد که در منشور، ذکر از کلمه شیعه یا سنی به میان نیاید و سخن فقط درباره اسلام و مسلمین باشد.

کوشش های وی در راه گسترش برادری و دوستی بین شیعه و سنی به عنوان یادگارهای بزرگی از خدمات ارزشمند وی به ملت و مملکت در صفحه تاریخ جاوید خواهد ماند. او زندگی خود را برای مبارزه با استعمارگران نیز وقف کرد. او غالباً می گفت: تا وقتی که ما کشورهای خود را از یوغ استعمارگران نجات ندهیم، هیچ وقت نمی توانیم در اجرای نظام اسلامی موفق شویم. نظریات وی او را به یکی از مخالفین شدید حکومت تبدیل کرده بود، زیرا او حکومت موجود را وسیله اجرای نظام اسلام نمی دانست، بلکه مسئول استعمار مردم می دانست. عارف حسینی که در راه احقاق حقوق ملت مسلمان تلاش زیادی کرد، هیچ وقت از یادها





علیه علمای دین و اسلام فاش و این مطلب را اثبات کرد که او نماینده بر حق حضرت امام خمینی رضوان الله علیه و رهبر حقیقی شیعیان پاکستان بود. استکبار جهانی سخت در اشتباه است که فکر می کند با شهید کردن شخصیت های طرفدار واقعی از نهضت جهانی اسلام، در این نهضت می تواند ضعف و رکود ایجاد کند. خون شهید عارف حسین به طور یقین چهره کریه استکبار و

خانان سعودی را بیش از پیش نمایان می کند.

«مجله توحید» شماره محرم و صفر ۱۴۰۹ نوشت:

«کسی که برای استکبار و استعمار جهانی در منطقه خود دردسر ایجاد کرد و خواب را از چشمان دست نشاندهگان استعمار ربود و توطئه های ویرانگر حکام دست نشانده حجاز را فاش ساخت، به دست چه کسی می تواند کشته شده باشد؟ بیداری مسلمانان و وحدت آنها به طور خاص برای مزدوران قدرت های بزرگ و حکومت سعودی سم کشنده است. در زیر نقاب اسلام هدف اساسی وهابی ها همین بوده است که آتش تعصب فرقه ای را در میان مسلمانان بیفروزند و آنها را از حقایق دور نگه دارند، قدرت یک میلیارد مسلمان جهان را تضعیف کنند تا بدین وسیله بتوانند جای پای خود را در کشورهای اسلامی محکم کنند. بر همین اساس نقش سعودی ها و وهابی ها در قتل رهبر شیعیان پاکستان بسیار محتمل و برنامه و توطئه بسیار سنجیده استعمار است، چون در کشور مسلمانی مانند پاکستان، «نهضت اجرای فقه جعفری» و به طور خاص شخصیت رهبر شیعیان پاکستان در این زمان، برای استعمار آمریکا، خطر جدی بود و هر روز که می گذشت، نه تنها برای آمریکا بلکه برای بزرگترین مهره او در منطقه (عربستان سعودی) نیز مصیبت بزرگتری می شد، لذا طبق یک نقشه سری، از یک سو، مسئولین بزرگ نهضت را در مکه معظمه به جرم برگزاری تظاهرات براءت از مشرکین دستگیر می کنند که در میان آنها نائب رئیس نهضت، حجت الاسلام فاضل موسوی نیز وجود داشت و از سوی دیگر رهبر شیعیان پاکستان را به قتل می رسانند تا بتوانند بزرگترین ضربه را بر قدرت در حال رشد نهضت و موضع

داد. او به مسلمانان این آگاهی را داد که بدون وحدت بین مسلمین، مجد و عظمت مسلمانان باز نمی گردد، لذا تا جایی که ممکن است باید کسانی که به خداوند واحد و یکتا ایمان دارند و شهادت به پیامبری حضرت محمد(ص) می دهند، اشتراک عمل را در پیش و از قدرت های طاغوتی کناره بگیرند. شوروی و آمریکا ابرقدرت نیستند، بلکه ابرقدرت خداست.

مجله «ندای اسلام» در شماره محرم الحرام ۱۴۰۹ نوشت:

«این اقدام مجرمانه و کینه توزانه استعمار را نباید در حدود پاکستان محدود بدانیم، زیرا ممکن است چنین وقایعی در کشورهای دیگر جهان نیز واقع شود. این مطلب که دست انتقام استعمار از آستین کسی بیرون آمد، کاملاً واضح و روشن است... در مورد شهادت علامه عارف حسین الحسینی دو مطلب قابل توجه است: یکی برملا شدن توطئه های ضد اسلام ناب محمدی و دوم ایجاد استحکام بیشتر در وحدت بین شیعه و سنی.

یقیناً این شهادت برای مردم پاکستان و شبه قاره هند، باعث آگاهی بیشتر خواهد شد، چون شهید عارف حسین حسینی دارای روحی بزرگ و سلامت نفس بود. او شخصیتی بسیار متواضع داشت و تمام کوشش های خود را به کار می برد تا بین همه طبقات مسلمین وحدت و انسجام ایجاد کند، لذا لبه تیز حملات تبلیغی وهابی ها همیشه به طرف او بود. شهادت این علامه بزرگوار راز توطئه استکبار جهانی و وهابی ها را علیه وحدت بین مسلمین و



قتل علامه عارف حسین حسینی، نتیجه یک توطئه از پیش طرح ریزی شده استکبار جهانی است. ریشه های اختلاف و تفرقه ای که توسط مسلمان نماهای مزدور استعمار در میان صفوف مسلمانان ایجاد می شود، بر هر پاکستانی آگاهی آشکار است

قوی رهبر شهید آن که عبارت است از وحدت بین مسلمین در پاکستان، بزنند. برای از هم پاشیدن وحدت مسلمین انتخاب وقت و زمان مربوط به این حادثه دلیل دیگری بر توطئه دقیق استکبار و وهابی هاست.

مقاله روزنامه «جمهوری اسلامی» ۱۵ مرداد ۱۳۶۷ - ۲۲ ذیحجه ۱۴۰۸:

شهادت عارف حسین حسینی نقطه عطفی در نهضت جهانی اسلام:

شهادت عالم مجاهد حجت الاسلام سید عارف حسین حسینی در شهر پیشاور پاکستان که به دست عوامل استکبار صورت گرفت، بیش از هر چیز به نقطه عطفی در حکومت توفنده انقلاب اسلامی در پاکستان و به طور کلی شبه قاره هند تبدیل خواهد شد. این اقدام به خوبی نشان داد که استکبار درصدد انتقام گرفتن از انقلاب اسلامی از طریق ترور چهره های فعال آن در نقاط مختلف جهان است. اینکه این بار دست انتقام استکبار از آستین چه کسی درآمده، نکته ای است که تا حدودی قابل درک است. خون شهید عارف حسین قطعا چهره کریه استکبار را بیش از پیش افشا و حرکت را توفنده تر خواهد کرد. عاشقان نهضت جهانی اسلام نه تنها در پاکستان، بلکه در سراسر شبه قاره هند و نقاط دیگر جهان، پیام رسان خون شهید عارف حسین حسینی خواهند شد و خیل عظیم تشنگان اسلام ناب محمدی(ص) را از زلال قرآن سیراب و آنها را برای ریشه کن ساختن استکبار در سراسر جهان بسیج خواهند کرد. ■



جلوه‌های ماندگار عقیده و جهاد...

مخلصی از پیام‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های شهید سید عارف حسین الحسینی

درآمد

آنچه در پی می‌آید طرحی از تلاش خستگی‌ناپذیر مردی است که در طول حیات کوتاه، اما پربرکت خویش، علاوه بر آنکه زمینه‌ساز شکل‌گیری هویتی جدید برای شیعیان پاکستان گشت، همواره مردمان دیار خویش را به ادای تکلیف ایمانی خود در توجه به مصائب مسلمانان در سراسر جهان فرا می‌خواند.

مروری بر کارنامهٔ پربار اندیشه و عمل علامه شهید سید عارف حسین الحسینی نمایانگر آن است که او در دوران رهبری خویش بر شیعیان مظلوم پاکستان، اساس محکم و ماندگاری را بنا نهاد که آثار آن پس از سپری شدن دو دهه از شهادت وی جلوه می‌کند. آنچه در این فصل می‌خوانید برای نخستین بار از اردو به فارسی ترجمه شده است که در این باره مرهون لطف جناب سید محمد سبطین حسینی هستیم و تلاش ارجمند ایشان را ارج می‌نهم. امید آنکه مقبول افتد.

همکاری شما ممکن نیست؛ لذا آنان که خواهان اجرای نظام اسلامی در پاکستان، باید درک کنند که حقیقتاً اجرای این نظام بدون همکاری شیعیان حیدر کرار امکان پذیر نیست. شما بدون شیعیان نمی توانید در این کار موفق باشید.

برادران عزیز! من کوتاهی زمان را احساس می کنم و می دانم که شما با طی مسافتی سه، چهار روزه به اینجا آمده اید. و برگشتن نیز سه چهار روز طول خواهد کشید. گرم بودن هوا را نیز درک می کنم. من افراد ریش سفیدی را در این جمع مشاهده می کنم که با صرف صدها هزار روپیه هم حاضر به آمدن به لاهور در این هوای گرم نبودند، اما عشق به قرآن و سنت موجب شده است که آنان گرم بودن هوا، طولانی بودن مسافت و موانع دیگر را زیر پا بگذارند و به اینجا بیایند. من احساسات این عزیزان را درک می کنم و ان شاء الله در نتیجه این احساسات، ما در پاکستان پرچم نظام اسلامی را سربلند خواهیم دید. دعا می کنم که خداوند این احساسات شما را در راه قرآن و سنت حفظ نماید.

برادران عزیز! شیعیان حیدر کرار! راجع به نهضت همه شما مستحضرید که حکومت فعلی بعد از استقرار حکومتش توسط اقدامات نظامی، اطلاع از نفسیات و احساسات مردم پاکستان داشت و می دانست که مردم پاکستان همه مسلمان و خواهان اجرای نظام اسلامی هستند، لذا با استفاده از این احساسات اعلام کرد که نظام اسلامی را اجرا می کند، اما افراد آگاه و ما همان زمان می دانستیم که این دولت با اسلام مخلص نیست. شعار اسلامی آنان فقط جهت استفاده شخصی شان است، لذا نقاب از چهره آنان برداشتیم و گفتیم با اینها همکاری نشود، اما متأسفانه بعضی ها گول خوردند و به وعده های دولتمردان اعتماد کردند. اینها فکر می کردند که دولت فعلی در اجرای نظام اسلامی اخلاص دارد و با او همکاری کردند، اما با گذشت ده سال، الحمدلله این افراد نیز پی بردند که این دولت با اسلام مخلص نیست.

اگر آنان واقعا خواهان اسلامند باید همکاری با این دولت را ترک و در راه درست برای اسلام تلاش کنند، اعتماد همه افرادی را که خواهان اسلامند، جلب نمایند تا بتوان ان شاء الله تلاش مشترکی را در پاکستان انجام داد و نظام اسلامی را اجرا کرد. این دولت اول شعار داد که در پاکستان فقه حنفی را نافذ خواهد کرد، اما شیعیان چون با فقه اهل بیت سروکار دارند، لذا عکس العمل نشان دادند که طبیعی هم بود، لذا شیعیان این شعار را سر دادند که اگر می خواهید در پاکستان نظام اسلامی را اجرا نمایید، برای ما فقط جعفری اجرا شود. مفتی جعفر حسین با تاسیس نهضت اجرای فقه جعفری در این زمینه تلاش کرد. ما به روح این قائد مرحوم سلام و درود می فرستیم که با وجود پیری و ضعف، در این راه تلاش کرد و حاصل تلاش هایش، توافق نامه ۶ جولای ۱۹۸۰ اسلام آباد بود، اما متأسفانه مثل وعده های دولت با افراد سیاسی، دولت برخلاف توافق نامه عمل کرد. بعد از آن شیعیان، ۶ جولای را در کل پاکستان روز «فقه جعفری» نامیدند و هر سال این روز را گرامی می دارند. در سال ۱۹۸۵ وقتی ما اعلام کردیم که جز شهر کراچی، در بقیه مراکز استان ها اجتماعاتی برگزار شود، در شهر کوئته با

به همان قرآن ایمان دارید. شما هم قائل به هیچ گونه تحریفی در آن نیستید. و به کسانی که به شما تهمت تحریف قرآن را می زنند، جواب دندان شکن داده و ثابت کرده اید که صحبت های آنان دروغ است.

ای فرزندان سنت! اجتماعی که به نام قرآن و سنت منعقد کرده اید ثابت کرد که شما منکر سنت نیستید، بلکه همراه با قرآن، ایمان به سنت را نشانی از ایمان و اسلام قلمداد می کنید و البته همراه با سنت رسول (ص)، سنت معصومین (ع) را نیز طبق حدیث ثقلین حجت می دانید. شما ثابت کردید که اگر قرآن و سنت دروغ می گفتند، امروز سخنانشان هیچ ارزشی نداشتند و مردم هیچ بهایی به سخنان آنها نمی دادند.

ای فرزندان قرآن و سنت! شما به نام قرآن و سنت، کنفرانسی را در شهر تاریخی لاهور و زیر سایه مینار پاکستان منعقد کرده اید. این اجتماع عظیم شما ثابت کرده است که اگر سران جمهوریت می خواهند در پاکستان، نظام جمهوریت احیاء شود، باید بدانند بدون حمایت آنانی که امروز به نام قرآن و سنت در این اجتماع عظیم شرکت کرده اند، این امر میسر نخواهد بود.

ای فرزندان قرآن و سنت! شما به کنفرانس قرآن و سنت لبیک گفته و در این شدت گرما، با طی مسافتی دو سه روزه، از مناطق دوردست پاکستان آمده و در اینجا تجمع کرده اید. شما به نظام اسلامی در پاکستان ثابت کرده اید که اگر می خواهد در پاکستان نظام اسلامی اجرا شود، باید حتما رضایت شما فرزندان قرآن و سنت را کسب کند. به خدا قسم! اگر این انبوه جمعیت را در نظر نگیرند، هیچ گاه در مقاصدشان پیروز نخواهند شد.

ای فرزندان غیر قرآن و سنت! شما به نام قرآن و سنت در اینجا جمع شده اید. این اجتماع عظیم و باشکوه ثابت کرده است که اگر شما منکر قرآن و سنت بودید، هیچ گاه در این هوای گرم، از صبح تا حالا اجتماع نمی کردید. شما با این اجتماع عظیم، دولتمردان غرق در خواب اقتدار را نیز بیدار کرده اید. شما به این مسند نشینان گفته اید که پاکستان را مسلمانان به نام اسلام تاسیس کردند، لذا از آئین خود صیانت خواهند کرد و زیر بار این خلاف کاری ها نخواهند رفت.

ای فرزندان قرآن و سنت! شما با این اجتماع بزرگ کارهای بزرگی انجام دادید. ما می خواهیم این اجتماع، اثرات مثبت خود را داشته باشند. شما در تاسیس پاکستان مؤثر بودید. رهبران پاکستان و مسلمانان شبه قاره هند دو چیز را در نظر داشتند: یک دولت مستقل و دوم اینکه اساس این دولت باید اسلام باشد.

امر اول در زمان قائد اعظم محمد علی جناح حاصل شد، اما امر دوم که همان اجرای نظام اسلامی بود، مع الاسف تا حالا حاصل نشده است و در این هدف، پیروز نشده ایم. شما با این اجتماع، این امر را نیز می خواهید ثابت کنید که در تاسیس کشور پاکستان سهم داشته اید. بدون فداکاری و همکاری شما، تاسیس پاکستان امر مشکلی بود، اما هنگامی که شما فداکاری می کردید، با دیگر مسلمانان همکاری داشتید و لذا مملکت خداداد پاکستان تشکیل شد. امروز هدف دوم اجرای اسلام است که آن نیز بدون



■ سخنرانی شهید در کنفرانس قرآن و سنت در شهر لاهور

شیعیان بزرگ ترین مدافع سنت نبوی هستند ...

تاریخ ۱۹۸۷-۶-۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله قاسم الجبارین مبرالظالمین و مدبرک الحاربین و الصلاه والسلام علی سیدالدولین والآخرین خاتم النبیین ابی القاسم محمد و علی المعصومین من آله و المنتجبین من محبه، والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین و اما بعد: فقد قال العظیم، اعوذ بالله من الشیطان رجیم. «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» و قوله لقائى «ان الدین عندالله الاسلام» آل عمران ۱۶ قبل از همه برای شادی روح موسس نهضت اجرای فقه جعفری پاکستان، قائد مرحوم، علامه مفتی جعفر حسین، شهدای فقه جعفریه، بالاحص شهد محمد حسین شاد، شهدای کربلای کوئته، شهدای ایران، لبنان، افغانستان و شهدایی که جانشان را فدای کشمیر کردند و شهدایی که برای تاسیس کشور پاکستان خونشان را تقدیم کردند، فاتحه ای را قرائت نمائید. درود و سلام ما به فرزندان قرآن و سنت! ای فرزندان قرآن!

این اجتماع عظیم و باشکوه شما ثابت کرده است که شما معتقد به همان قرآنی هستید که بین مسلمان ها وجود دارد، قرآنی که پیامبر اکرم (ص) آوردند. شما

می برد. بدتر از همه اینکه یک مسئول عالیرتبه کشور خود ما می گوید آمریکا می تواند از پایگاه های هوایی ما استفاده کند. ما به آمریکایی اعلام می کنیم که اگر پایگاهی را ضد جمهوری اسلامی ایران تصرف کند، مردم مسلمان پاکستان به آنها این اجازه را نخواهند داد و شما نمی توانید با خیال آرام زندگی کنید.

برادران اسلامی! اگر دولتمردان پاکستان این اقدام غلط را انجام دهند، ما آنها را تنبیه می کنیم. مردم مسلمان پاکستان از آنان قدرت را می گیرند و آنان را در کام ذلت فرو خواهند برد. ما استعمار و دشمنان اسلام را با آمریکا و شوروی مرتبط می دانیم.

ای مسلمان ها! بیدار شوید و از برای خدا بت عصیبت را بشکنید. پشتون چیست؟ پنجابی و بلوچی چیست؟ ما باید روی اسلام و مسلمان بودن خود افتخار کنیم. ما اول مسلمانیم سپس هر چیز دیگری. این همه توطئه دشمنان اسلام است. هدف آنان از شعار عصیبت، تضعیف مسلمان هاست. اسلام می گوید: لا فخر للعربی علی العجمی و لا للعجمی علی العربی. هیچ فرقی بین سیاه، سفید، عرب و عجم نیست، مگر از لحاظ تقوی، پس ای مسلمان ها، بت عصیبت را بشکنید. به نام عصیبت، به نام فرقه گرایی، خادم آمریکا و شوروی نباشید. هر جا مسئله عصیبت باشد آنجا توطئه شوروی است، هر جا مسئله فرقه گرایی باشد، آنجا ریشه امریکا است. اما فقط نگاه های باریک می توانند این را مشاهده کنند. هر چشمی نمی تواند این حقیقت را دریابد.

برادران اسلامی! من می گویم که این تنگ نظری چه از طرف اهل سنت باشد چه از طرف شیعیان، خطرناک است. آنچه ما در تاریخ می خوانیم این است که به موجب این تنگ نظری ها و تکفیر یکدیگر، دشمنان بیرونی بیشترین ضربه را به اسلام و مسلمین وارد کرده اند. تکفیر یکدیگر مرض بزرگ کشور ما و خطر بزرگی است. امروز در پاکستان هیچ کس نمی تواند خودش را از فتوای کفر مصون نگه دارد. این چیست؟ قدرت های بیگانه بر سر ما بمب می ریزند و افراد تنگ نظر در داخل بمب های تکفیر را بر سر مسلمان ها



سیاست از اصول اسلامی است گفتیم که ما از مسائل کشوری و بین المللی غافل نخواهیم ماند. در کشور چه دارد انجام می شود؟ چه نظامی بر ما مسلط است؟ نظامی که تحت آن پولدارها پولدارتر و فقیران فقیرتر می شوند؟ رشوه، دروغ، مفاسد، بی بندوباری، عیاشی و دیگر مفاسد روز به روز بیشتر می شوند؟ علاوه بر این استعمار آمریکا و شوروی، پاکستان را سیاست خود ساخته ای، به بازی خطرناکی کشانده است. ما مسلمانیم و یکی از تعلیمات اسلام این است که همراه با نماز و روزه، امر به معروف و نهی من المنکر نیز واجب است. همراه با واجبات فردی، فرائض اجتماعی نیز واجبند، لذا ما نمی توانیم واجبات اجتماعی را فراموش کنیم. ما تا کی می توانیم این نظام را تحمل کنیم؟ نظامی که در آن مقاصد ابر قدرت ها در نظر گرفته می شوند، نظامی که در آن قوانین تمدن غرب در خانواده ها، مدارس و همه جا حاکم باشند. ما احساس می کنیم هر چه به صورت انفرادی تلاش کنیم، تا وقتی که این نظام بر ما حاکم است، نمی توانیم به اهداف کاملمان نائل شویم، لذا جلسات شورای مرکزی را برگزار کردیم و طی آن به این نتیجه رسیدیم که ما باید در پاکستان نظام اسلامی را تشکیل دهیم. ما تا کی می توانیم بنشینیم و ببینیم که مقدرات ما در واشنگتن تقدیر شوند؟ یا مثل بعضی ها که فکر می کنند مقدرات ما به جای واشنگتن باید در مسکو تقدیر شوند. نه! غیرت اسلامی ما هرگز به ما این اجازه را نمی دهد. ما می خواهیم مقدرات ما توسط خود پاکستانی ها و در اسلام آباد مقدر شوند نه در جای دیگری.

برادران اسلامی! قرآن به ما می گوید: «یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا» نساء / ۱۴۱، اما حالا حقیقت برعکس این شده است. امروز هر بعد سیاسی، نظامی، اقتصادی و ... ما تحت کنترل آمریکاست. امروز آمریکائیان به راحتی به پاکستان رفت و آمد دارند، گوئی پاکستان یکی از ایالات آمریکاست. سفیر آمریکا در پاکستان و نمایندگان کنگره ایالات متحده بعد از مراجعت به آمریکا بیاناتی را به کار می برند که استقلال ما را خدشه دار می کند و عزت و شرفمان را زیر سؤال

توجه به ناکامی مسئولین، حادثه ای رخ داد که قلوب همه مسلمین را جریحه دار نمود و در نتیجه آن افراد متعددی به شهادت رسیدند و جوان ها و بزرگان ما اسیر شدند و ده ها تن از آنان که در اسارت به سر می بردند، بعدها آزاد شدند.

اما الان نیز مسائلی باقی است. بالاخره حکومت اعلام کرد که ما در اجرای نظام اسلامی ناکام مانده ایم. الان ما چه کار باید بکنیم؟ هنگامی که دولت شعار نظام اسلامی را سر داده بود، ما نیز در مقابل او برای مطالبات خودمان کار می کردیم، اما اکنون که دولت از شعارش عقب نشینی کرده، آیا ما نیز باید از مطالبات فقه جعفری عقب نشینی کنیم؟ هرگز! آیا جوان هایی که به رهبری علماء مبارزه را شروع کرده بودند، باید به این جریان خاتمه بدهند و یا این حرکت را به عقب بپندازند؟ هرگز! ما اکنون احساس می کنیم وظایف ما بیشتر شده اند. اگر قبلا وظیفه مان اجرای فقه جعفری بود، هم اکنون مطالبه می کنیم که باید در کل کشور نظام اسلامی اجرا شود و در این راه تلاش می کنیم. ما نظام اسلامی ای را مطالبه می کنیم که در سایه آن مسلمان ها با اخوت اسلامی و صلح و صمیمیت، طبق عقاید مکتبشان به راحتی و با آزادی، عمل و در مقابل دشمنان اسلام مقاومت کنند. ما به برادرانمان این مطلب را گفته ایم و اینک خدمت علما و وابستگان نهضت اجرای فقه جعفری هم عرض می کنم که:

ای علمای اسلام! ای فرزندان قرآن و سنت! امروز وظیفه تان سنگین شده است. امروز همه توانایی های تان را برای این نظام به کار گیرید. ما برنامه هامن را ترتیب داده ایم. ما همیشه برای وحدت مسلمین تلاش کرده ایم. همراه با علما و اسلام جهت مصالح مسلمین و ناکام ساختن دشمن، با هم اجتماعی را برگزار و برای این هدف برنامه ریزی کرده ایم. همراه با این، احساس کردیم که مطالبه مان برای اجرای اسلام در سرتاسر کشور فقط از راه دین است. از طرفی معتقدیم که در اسلام دین از سیاست جدا نیست، بلکه سیاست جزو دین است. ما مشاهده کردیم که مسائل سیاسی ما به مسائل دینی مان ربطی ندارند، در حالی که مسائل مذهبی ما از مسائل سیاسی جدا نیستند، لذا با این احساس که



از خبرنگاران نیز خواهشی دارم. شما فکر ملت را می‌سازید. شما هر خطی که در روزنامه‌ها و رسانه‌ها ترسیم کنید، ملت همان راه را انتخاب خواهد کرد. ای خبرنگاران پاکستانی! شما مسلمانانید. این ملت نیز مسلمان است. از برای خدا سعی کنید که در خبرنگاری، قلمتان تعلیمات اسلام و قرآنی را تحریر کند و از نوشتن هر نکته‌ای که به علت آن جوان‌های ما به جای اسلام، راه دیگری را انتخاب نمایند، برحذر باشید.

خواهش دیگری هم از شما دارم. خداوند برای هر کسی وظیفه‌ای را معین کرده است. خداوند برای تجار و صاحبان ثروت نیز وظیفه‌ای را معین نموده است. مال هدف نیست. ثروت مقصد نیست. خداوند مالی را به شما مرحمت فرموده است که آن را برای دین، کلمه حق و در مقابل باطل صرف کنید. به برادران دیگر و به ویژه صاحبان زمین عرض می‌کنم خداوند به شما زمین‌هایی را عطا نموده است. طبق توافق‌نامه ۶ جولای، دولت از شما زکات نخواهد گرفت، اما مراد این نیست که زکاتی بر شما واجب نیست. زکات در فقه جعفری واجب است. ما که می‌گوئیم زکات به دولت ندهید، مراد این نیست که اصلاً زکات پرداخت نکنید. فقرا و مساکین و مدارس دینی را در نظر داشته باشید و به وظیفه خود عمل نمایید.

با هر فرد ملت نیز سخنی دارم و آن سخن این است که علی بن ابی طالب، امام اول مشکل‌گشا و حیدر کرار در نهج‌البلاغه فرموده است: «عباد الله اوصیکم بتقوی الله: ای بندگان خدا تقوی را پیشه کنید».

امام صادق می‌فرمایند: «کونوا دعاة الناس بغير السنتکم» بحار (ج ۷۰/ ص ۲۰۸)

و اما پیروان من! مردم را با کردارتان به سوی ما جلب کنید. پیرو حق و مسلمان باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مینار پاکستان - لاهور

۱۹۸۶/۹/۷

۱- که آنکه بنام شاگردان

سخنی را که خلاف اصلاح امت اسلامی باشد و یا با آن منافات داشته باشد، به زبان بیاورید.

ای خطبا!

شما به گردن ملت منت بزرگی دارید. هیچ کس نمی‌تواند احساسات را فراموش کند. ای واعظین! زحمت‌های تان قبول درگاه حق باشد، اما طبق قول بعضی از رفقای ما، ای کسانی که بر سر منبر شهید انسانیت می‌نشینید، نباید حرف‌هایی بزنید که دل‌ها را برنجانند. سخن دوم من با علمایی است که در مدارس و رهبران جامعه‌اند و به مردم راه را نشان می‌دهند.

ای علمای اسلام!

امید مومنان در نهج‌البلاغه به شما این پیام را داده که: «خداوند از علما عهد و پیمان گرفته که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند.» خطبه ۳ نهج‌البلاغه

ای علمای اسلام!

امروز وقت آن رسیده است که شما برای حمایت مظلومین و اعتلای کلمه حق وارد عمل شوید و جوانان را به راه درست راهنمایی کنید. نهضت و سازمانی که اسلامی باشد، رهبری آن باید به دست علما

باشد. سخن سوم با جوان‌هاست. ای جوانان! شما سرمایه ملت هستید. ای جوانان! شما امید ملت هستید. آینده کشور به دست شماست، لذا الان از هر جهت خودتان را آماده کنید.

عرض دیگرم با خواهران است. ای خانم‌های مسلمان! خانم‌های صدر اسلام در زمان رسول خدا(ص)، صحابه و اهل بیت برای اسلام کارهای بزرگی را انجام دادند. اگر امروز به وظیفه خود عمل کنید و طبق سیرت حضرت خدیجه(س)، حضرت فاطمه زهرا(س) و حضرت زینب(س) گام بردارید و خطبه‌ها و فرامین آنان را در نظر بگیرید و طبق تعلیم قرآن و اهل سنت فرزندان‌تان را درست تربیت کنید، در آینده خواهید دید که جامعه اسلامی رنگ دیگری به خود خواهد گرفت، چون دامن شما، اولین پرورشگاه فرزندان‌تان است، لذا خواهشمان از شما این است که به وظیفه خود عمل کنید.

می‌ریزند.

برادران عزیز!

من به شیعه، سنی، بریلوی، اهل حدیث، دیوبندی و... عرض می‌کنم که ای فرزندان توحید! ماحصل این درگیری‌ها چیست؟ چه کسانی دارند سود می‌برند؟ شیعه؟ سنی؟ دیوبندی؟ بریلوی؟ خیر! پس چه کسانی؟ آنکه سود می‌برد، کفر است، چون زمانی که باید کلمات، زبان‌ها و توانایی‌های خود را برای مصلحت اسلام و مقابله با کفر به کار ببریم، از آنها در مقابل یکدیگر استفاده می‌کنیم، به استعمار خدمت می‌کنیم. اگر شما واقعا سنی یا شیعه هستید، اختلافات را کنار بگذارید، چون نه تنها خدمت به دشمنان اسلام که موجب خدشه‌دار کردن احساسات یکدیگر است.

ای مسلمانان!

بیانید از کفار درس بگیرید که چگونه با هم متحدند! چقدر باعث تأسف است چون کفار باید از مسلمان‌ها یاد می‌گرفتند، اما امروز ما باید از کفار درس بگیریم که احساسات یکدیگر را جریحه‌دار نمی‌کنند. یقین داشته باشید اگر ما در این خصوص مثل کفار رفتار می‌کردیم، امروز مسئله کشمیر وجود نداشت، مسئله فلسطین حل شده بود، مسئله افغانستان ایجاد نمی‌شد، در هندوستان مسلمان‌ها قتل عام نمی‌شدند، بر ایران اسلامی، جنگ تحمیل نمی‌شد، در کویت، فلسطین، تونس، مصر و در کشورهای دیگر، مردم به جرم اسلام‌خواهی دستگیر نمی‌شدند و در اجرای تعالیم اسلامی در کشورهایی چون ترکیه، اندونزی و... ممنوعیتی وجود نداشت. به خاطر اینکه ما از تعلیمات قرآنی فاصله گرفته و دچار اختلاف شده‌ایم.

برادران عزیز!

سلام ما به جوان‌های افغانستان که امروز در مقابل شوروی بر سر پیکارند. سلام ما به لبنانی‌ها و فلسطینی‌هایی که در مقابل آمریکا وارد جنگند. سلام ما به مصری‌ها و آفریقایی‌هایی که جهت اعتلای کلمه حق الان در زنداند. سلام ما به مظلومان مسلمان در کشمیر و هند. سلام ما به عراقی‌هایی که برای رهائی از چنگ صدام وارد میدان شده‌اند. سلام ما به مسلمانان ایران که تحت رهبری قائد عظیم‌الشان، امید مستضعفین جهان، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی(ره) برای تمامی مسلمانان و محرومان با ابرقدرت‌های جهان درگیرند.

برادران عزیز!

چون شما خسته‌اید، زحمت زیاد به شما نخواهم داد، ولی خواستم بگویم که نهضت ما در یک معنی وسیعی نهضت دینی است. نزد ما اصل، دین است و سیاست جزئی از دین. ما سیاست را تابع دین می‌دانیم و در این مورد منشوری را اعلام کرده‌ایم، لذا جهت پیشبرد این هدف، می‌خواهیم با افراد مسئول ملت‌ها صحبت‌هایی داشته باشیم. از افراد مسئول گروه نخست کسانی‌اند که پیام عزاداری سیدالشهدا را فراگیر می‌کنند و مسئول نشر معارف حسینی‌اند، یعنی ذاکرین و اهل منبر! ای کسانی که می‌خواهید هدف سیدالشهدا را عام کنید. باید بدانید که هدف نهضت سیدالشهدا(ع) طبق فرمان ایشان این است که فرمود: «لطلب الإصلاح فی امة جدی» هدف او اصلاح دین جدش رسول خدا(ص) بود. پس ای کسانی که روی منبر سیدالشهدا می‌نشینید و سخنرانی می‌کنید. نباید



در کل جهان باشد. ان شاء الله آن روز، دور نخواهد بود که عالم انسانیت، وعده قرآن را محقق خواهد دید که: «هو الذی ارسله بالهدای و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون» از خداوند متعال پیروزی اسلام و مسلمین را به رهبری امام خمینی در مقابل کفر و استکبار مسئلت می‌دارم. والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

پشتیبانی کفر جهانی برخوردار است. رسانه‌های دنیا به صراحت گفتند که شوروی، آمریکا، فرانسه و دیگر حکومت‌های کافر و دشمنان اسلام، حامی صدام‌اند. از طرف دیگر در خطه‌ای از زمین، در اثر فداکاری‌های صدها هزار تن، بعد از یک دوره طولانی، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و صیانت از آن وظیفه تمامی مسلمین جهان است. گویا امروز کل کفر در مقابل اسلام صف‌آرایی کرده است. صدام و همراهان او، مزدوران این کفر جهانی‌اند؛ لذا در چنین اوضاعی صحبت از صلح با صدام مترادف است با صلح کفر با اسلام و یزیدیت با حسینیت. امروز شش سال از این جنگ گذشته است. مسلمانان ایران به رهبری رهبر جهان اسلام، حضرت امام خمینی مدظله‌العالی در مقابل کفر جهانی استقامتی را ابراز کردند که نمونه و اسوه‌ای برای جهان اسلام است. اما ما باید به خود بنگریم که تا چه حد به وظیفه‌مان عمل کرده‌ایم. از یک طرف صدها هزار کودک، جوان، زن و مرد با تقدیم خونشان از اسلام صیانت می‌کنند و از طرف دیگر و در پشت جبهه انقلاب اسلامی، ما باید توطئه‌های ابر قدرت‌ها را خنثی کنیم. خدا نکند سکوت و چشم‌پوشی ما موجب ضربه‌ای به انقلاب اسلامی شود که فردای قیامت در محضر خدا و رسولش مسئول خواهیم بود. ۲۳ سپتامبر آغاز هفته جنگ است. تمامی جهان اسلام، سازمان‌ها، علمای اسلام و هر مسلمانی وظیفه دارد که امروز در جنگی که ان شاء الله با پیروزی اسلام تمام می‌شود، در مقابل دشمنان اسلام و انقلاب، از هر راه ممکن، به حمایت از انقلاب اسلامی بپردازد و متعهد به احیای انقلاب اسلامی

سخنرانی شهید به مناسبت هفته دفاع مقدس

امروز کل کفر در برابر ایران صف آرائی کرده است...

بسم الله الرحمن الرحیم
محرم الحرام ماهی است که در آن یزیدیان بر حسینیان تهاجم کردند، اما در این معرکه حق و باطل، حسینیان به تمام اهداف خود رسیدند و یزیدیان شکست خوردند. سیدالشهداء در این نهضت خونین، با تقدیم خون خویش، خط فاصلی بین حق و باطل به وجود آورد. این ماه مصافد است با روزی که در آن نماد یزیدیت و شیطان بزرگ آمریکا، حزب بعث لائیک عراق را وادار به حمله به جمهوری اسلامی ایران کرد. این در حالی بود که در ایران انقلاب اسلامی تازه به پیروزی رسیده بود. در اثر حمله ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ صدها هزار تن از کودکان، زنان و مردان جمهوری اسلامی ایران شهید، مجروح یا آواره شدند، شهرهای آباد به ویرانه‌هایی تبدیل شدند و خطه وسیعی دچار نابودی گردید. این اولین اقدام ظالمانه و متجاوزانه صدام و نیز دین‌ستیزی حزب بعث عراق نبود. شهادت فیلسوف بزرگ جهان اسلام شهید سید محمد باقر صدر، قتل صدها علمای دیگر، ظلم و جنایت، قتل و غارت، تبعید، زندان و جنایت‌های دیگر، از اقدامات شوم و همیشگی آنان است. امروز جنایات صدام علیه جمهوری اسلامی ایران از



در سال ۱۹۴۸ و هنگام تأسیس، کشور اسرائیل مرز نداشت و در جنگ با کشورهای عربی، مرزهایش توسعه یافت. در سال ۱۹۷۲ مرزهایش توسعه بیشتری یافت و بعدها هم این وضع ادامه پیدا کرد. اسرائیل امروز به این هم اکتفا نمی‌کند، بلکه در مجلس ملی اسرائیل جمله‌ای نوشته شده است که ترجمه عربی‌اش این است که: "حدودا یا اسرائیل من النیل الی الفرات: ای اسرائیل! مرزهایت محدود به جولان نیست، حدودت محدود به سینا و اردن نیست، بلکه حدودت از نیل تا فرات است!" در این مرزها مقامات مقدسه بعضی از کشورهای اسلامی نیز که اسرائیل مدعی مالکیت آن است، وجود دارند. اکنون اگر به امید سازمان ملل بنشینیم و ببینیم

ضعیف و در کنار آن، ایجاد مسائلی برای این کشورهاست. مثلاً کشور پاکستان را آزاد کردند، ولی در کنار آن مسئله کشمیر را به وجود آوردند. کشورهای عربی چون لبنان، سوریه و عراق آزاد شدند، ولی در کنار آن کشور ناجوری چون اسرائیل را تشکیل دادند. این استراتژیکی ابر قدرت‌هاست. آمدن شوروی به افغانستان با بیش از ۱۰۰ هزار نیرو، ناشی از همین استراتژی است. آنان وقتی مشاهده کردند که در اواخر سال ۱۹۷۷ اسلام‌خواهی در مردم ایران بیشتر شده است و نهضت‌های اسلامی روز به روز قوی‌تر می‌شوند، روسیه دولت ترکیه را به کار گرفت و ترکیه جهت تأمین منویات روسیه تا جایی پیش رفت که با شعار اسلام نیز مخالفت کرد. اکنون با پیروزی انقلاب اسلامی ایران که همه جا صحبت از عظمت اسلام است، آنان پی برده‌اند که اسلام قدرت سوم جهان است، لذا شوروی با ترس از اینکه مبادا فردا میلیون‌ها مسلمان شوروی نیز با بیداری اسلامی در دسری برای او ایجاد کنند، مستقیماً ارتش خود را وارد افغانستان کرد. شما می‌دانید که بعد از فتح خرمشهر، وزیر خارجه آمریکا گفته بود که هم اکنون اسلام خطری برای ما شده است. امروز ما می‌بینیم که شوروی با ورودش به افغانستان، با خون، ناموس و اموال ما بازی می‌کند و این به خاطر خوف از اسلام است. اما اکنون وظیفه ما چیست؟ آیا با تقدیم لایحه در سازمان ملل می‌توانیم مسئله افغانستان را حل کنیم؟ هرگز! تاریخ بهترین استاد است. ما باید از تاریخ درس بگیریم. ۳۸ سال از مسئله فلسطین می‌گذرد. اگر سازمان ملل می‌خواست این مسئله را حل کند، تا حالا حل کرده بود. سازمان ملل انبار قراردادهای علیه اسرائیل است، اما اسرائیل از ظلم و جنایتش باز نمانده است. شما مشاهده می‌کنید که همه کشورهای که رکن سازمان ملل‌اند، نقشه‌هایشان وجود دارد و حد و مرزهایشان مشخص است. تنها کشوری که با وجود این نقشه‌ها، مرزهایش معلوم نیست، اسرائیل است.

سخنرانی شهید در سمینار نجات از اسرائیل

ترک جهاد با اسرائیل زمینه‌ساز خواری مسلمین است...

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» آل عمران/ ۱۰۳
بعد از جنگ دوم جهانی، دنیا به دو بخش عمده تقسیم شد: بخش و بلوک روسی و بخش و بلوک امریکائی. اینها قاعدتاً باید از تلفاتی که جنگ جهانی اول و دوم به دنیا وارد کرد، درس می‌گرفتند، لکن به جای عبرت گرفتن، سبقت گرفتن در تهیه و فروش سلاح را شروع کردند؛ به جای صرف مال و افکار در تعمیر جهان، جهت نابودی انسانیت، سلاح‌های مهلک را تهیه و انبار کردند. این ابر قدرت‌ها بر نکته‌ای متفق شده‌اند و آن اینکه در جهان سوم دولت‌ها و حکومت‌هایی را تشکیل دهند که هیچ رابطه‌ای با مردمشان نداشته باشند و گاهی بعضی از دولتمردان را برکنار کنند و افراد دیگری را به جای آنان بگمارند تا بدین وسیله آنان را برای حفظ اقتدارشان همیشه محتاج و چشم دوخته به خود نگه دارند، لذا امروز شاهدید که همه مسلمین جهان بر اخراج اسرائیل از سازمان ملل اتفاق نظر دارند و هدف مسلمین، رهائی مردم مظلوم افغانستان از ظلم و استبداد روس‌هاست، اما زمانی که جمهوری اسلامی ایران سعی دارد دولت اسرائیل را از سازمان ملل اخراج کند، این دولت‌های غیرمنتخب مردم که هدفشان حفظ منافع استعمار است، با جمهوری اسلامی ایران مخالفت و یا سکوت اختیار می‌کنند. چرا؟ چون هدف این دولت‌ها رضایت ابر قدرت‌هاست.

کار دومی که این بلوک‌ها انجام دادند، وسعت جغرافیای کشورهای خودشان بود که با تجاوز بی‌رحمانه به کشورهای دیگر همراه بود. کار سوم آنان مسلط کردن جنگ به کشورهای



که سازمان ملل مسئله افغانستان را حل و فصل نماید، این اشتباه ماست، این خوش بینی ماست. استعمار دیده است که در افغانستان مجاهدین مسلمان با سلاح محدود، اما عشق به اسلام و قرآن در مقابل شوروی چگونه استقامت می کنند، لذا با مشاهده این وضع، امروز بلوک های استعماری دست به دست هم داده اند و سازشی را آماده می کنند که طبق آن دولتی را در افغانستان تشکیل دهند که به جای حفظ منافع اسلام و مسلمان ها، منافع شرق و غرب را تامین کند. شوروی، آمریکا یا دولت دیگری نمی تواند در ژنو یا جای دیگر بنشینند و چنین لوابی را تصویب کنند. ما مسئله افغانستان را یک مسئله اسلامی می دانیم. افغانستان متعلق به ملت مظلوم افغانستان و همه مسلمین است.

عرض می کنم که پنج یا شش جنگ بزرگ بین اعراب و اسرائیل رخ داد و اعراب پیروز نشدند. چرا؟ چون در این جنگ ها اعراب با اتکا به استعمار سرخ و یا سیاه به مقابله اسرائیل رفتند، در حالی که همین استعمار سرخ و سیاه اسرائیل را یک وجود ناجور ساخته اند. اگر آمریکا اسرائیل را تاسیس نمی کرد و روسیه آن را به رسمیت نمی شناخت، امروز اسرائیلی وجود نداشت. اگر این طور به مقابله اسرائیل برویم، نتیجه آن شکست خواهد بود. با فکر اسلامی، سیاست قرآنی، اخوت اسلامی و وحدت و همدلی است که می توانیم اسرائیل را از صفحه روزگار محو کنیم. مسئله افغانستان را نیز می توانیم با عزت حل و فصل کنیم. مثل مسئله فلسطین که متعلق به همه مسلمین است، مسئله افغانستان هم متعلق به همه مسلمین است. غلطی که اعراب انجام دادند و مسئله فلسطین را مسئله ای عربی تلقی کردند، نباید تکرار کرد. مسئله افغانستان را افغانی دانستن نیز ما را دچار شکست خواهد کرد، لذا همه مسلمین باید با به کارگیری فکر و شمشیر، مسئله فلسطین و افغانستان را حل نمایند. جهاد با لسان، با قلم، جهاد سیاسی و با شمشیر. امیرالمؤمنین می فرماید: «ترک کننده جهاد ذلیل خواهد شد.» اگر می خواهیم عزت کسب و فلسطین و افغانستان را آزاد کنیم، باید این کار را با جهاد بکنیم. متأسفانه کشورهایی تا دیروز می گفتند ما به جای شمشیر، از طریق جهاد سیاسی اسرائیل را نابود و فلسطین را آزاد خواهیم کرد، اما زمانی که در سازمان ملل، وقت جهاد سیاسی رسید، این کشورها کجا رفتند؟ ما مسئله افغانستان را با جهاد می توانیم حل کنیم، اما با لایحه و سازمان ملل به جایی نخواهیم رسید.

والسلام علیکم

سخنرانی شهید در سمینار بزرگداشت

شهید آیت الله سید محمد باقر صدر

در شهر راولپندی پاکستان

او با قلم و خون خود اسلام ناب را به جامعه عرضه داشت ...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین. و الصلاة علی محمد و آله الشاهدین المتتبعین. فقد قال العظیم اعوذ بالله من الشیطان رحیم. ان الدین عند الله الاسلام. آل عمران ۱۹
برادران عزیز و مهمانان گرامی! در این محفلی که شما در آن تشریف دارید، در باره حیات شهید صدر عرایضی را تقدیم شما می کنم.

این حقیقت آشکاری است که امروز دشمنان اسلام و استعمار در مقابل اسلام مشغول توطئه هایی هستند، اما در هر مقطعی که اسلام و استعمار با هم درگیر شدند، این

اسلام بوده که کفر و استعمار را شکست داده است؛ لذا استعمار همیشه از پشت به اسلام ضربه زده است. یکی از روش های استعمار این است که اسلام را آن طور که می خواهد معرفی می کند. یکی از اهداف تشکیل چنین محافلی این است که اسلام را طوری بفهمیم که خدا می خواهد و پیامبر اکرم (ص) آن را برای ما آورده است، نه آن طور که استعمار می خواهد و از آن خوشنود است، لذا تا زمانی که اسلام اصیل و ناب را نفهمیم، اسلام استعمار را تشخیص نخواهیم داد.

هدف از این سمینار این است که از شخصیت هایی تکریم و تجلیل می کنیم که در هر زمان کوشیدند اسلام را طوری معرفی کنند که حضرت محمد مصطفی آن را آورده بود. شهید صدر از همین شخصیت ها بود که با زبان، قلم و خوشن، اسلام ناب را به جامعه ارزانی داشت. برای ناکام ساختن توطئه های استعمار لازم است چنین محافل و سمینارهایی را برگزار و به وسیله آن، اسلام ناب را معرفی کنیم. هدف دوستان ما از این سمینار آن است که به وسیله افکار شهید صدر، اسلام ناب را بشناسیم. با شناخت اسلام ناب می توانیم اسلام هایی را که کفار و مشترکین ارائه





وارد نمایند؛ لذا متفکر عظیمی چون شهید صدر را از ما مسلمانان گرفتند.

ما امروز در اینجا جمع شده‌ایم تا به نظام اسلام، فلسفه و دیگر موضوعات، از منظر و دید افکار شهید بنگریم، شهیدی که واقعا یک متفکر جامع اسلامی بود. ما امروز باید افکار شهید را مشعل راه خود قرار دهیم تا به وسیله آن توطئه‌های دشمنان اسلام و استعمار را ناکام نماییم. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

استعمار می‌دانست علمای کشورهای اسلامی، اسلام را به صورت واقعی عرضه می‌نمایند، لذا استعمار توطئه کرد تا روح اسلام را تبدیل کند، یعنی اسمش اسلام باشد، ولی روح آن اسلامی نباشد. توطئه دوم استعمار این بود که علمای متعه‌دی را که سد راه اهداف شوم آنها بودند، از صحنه حذف کند. اینها همان علمائی بودند که اجازه نمی‌دادند آمریکا و شوروی در امور مسلمین مداخله کنند و به اهداف مسلمانان خساراتی

کرده‌اند، تشخیص بدهیم و رد کنیم. شهید باقر صدر فقیه، متفکر و فیلسوف بزرگ اسلامی بود. شخصیت وی، شخصیت جامعی بود، بدین معنا که وقتی به تفسیر او نگاه کنیم، می‌بینیم که او یک مفسر قرآن یگانه است. وقتی به فقه او نگاه می‌کنیم، او را یک فقیه عظیم می‌بینیم. در میدان فلسفه، شهید صدر یک فیلسوف بزرگ است در علوم مختلف، مهارت‌هایی را کسب کرده است. آیت‌الله شیخ مجتبی لنگرانی در نجف اشرف راجع به کتابی «فلسفتنا» شهید صدر می‌گفت: «هنگامی کتاب مزبور چاپ شد و به بازار آمد، در بغداد به دست یک فرد موفق کمونیست رسید. آن فرد کمونیست از اول تا آخر کتاب را با دقت مطالعه کرد و بعد پرسید که این کتاب را کی نوشته است؟ پاسخ دادند طلبه جوانی در نجف اشرف (چون آن زمان شهید طلبه جوانی بود). آن فرد کمونیست گفت: «گوئی ایشان بانی این فلسفه است و این مکتب را خودش بنا نهاده است، چون کاملاً به ضعف‌های این مکتب آشناست و بدین وسیله کل ساختمانش را خراب کرده است!» شیخ لنگرانی این استاد بزرگوار می‌فرمود: «کتاب-فلسفتنا و همچنین «اقتضادنا» کتاب‌های بی‌نظیری هستند که امثال آنها نوشته نشده است».

آقای محقق راجع به کتاب «اقتضادنا» داستانی را نقل می‌کرد: «یک مرتبه یک طلبه افغانی که در شوروی تحصیل کرده بود به نجف آمد و خواست با شهید صدر ملاقاتی داشته باشد. من از او پرسیدم چرا با این همه شخصیت‌های علمی به سراغ شهید صدر می‌روید؟ طلبه افغانی گفت: زمانی که من مشغول تحصیل در شوروی بودم و کتاب شهید صدر به بازار آمد، دولت روس اعلام کرد با هر کسی که این کتاب را داشته باشد برخورد خواهد شد. یعنی مسکو از قلم شهید صدر در هراس است».

امروز نیز شامل این حکم هستند؟ اگر مشرکین امروز نیز وجود دارند و آیه‌ای هم نسخ نشده، چرا مسلمین نباید در کنار مناسک عبادی از مشرکین برائت کنند؟ اگر آیه قرآن امروز نیز حجیت دارد و احکامش جاری است، پس در جایی که رمی واجب است، مناسک دیگر هم واجبند. همراه آن برائت از مشرکین نیز واجب است.

برادران عزیز!

سؤال ما از آمریکایی‌ها و عربستانی‌ها نیست، بلکه سؤال ما از کسانی است که می‌گویند در ایام حج شعار دادن بدعت است. تظاهرات بدعت است. پس بیایید این آیه قرآن را تفسیر کنیم. اگر بخواهیم به این آیه عمل و از مشرکین اظهار برائت کنیم، پس بگویید چگونه باید اظهار تنفر کنیم؟

اسلام دارای دو نوع احکام است. روش بعضی از احکام در اسلام تشریح شده است. مثلاً در مورد نماز گفته شده است چگونه آن را به جا بیاوریم، شریعت به ما گفته است که نماز را از نیت شروع کنید و بعد از قیام، رکوع، سجود، تشهد و در آخر سلام را به جا آورید. اگر غیر از این روش نماز را به جا آوریم، آن نماز باطل خواهد بود. مثلاً برای خانم‌ها گفته شده است که در نماز جز صورت همه بدنشان را بپوشانند، ولی گفته نشده است که حجاب چگونه باشد. پیراهن و شلوار باشد یا چیزی دیگری؟ اسلام این را به عهده مردم گذاشته است. خوردن و آشامیدن نیز همین احکام را دارد. برائت نیز از همین امور است که نحوه انجام آن به عهده مردم گذاشته است.

اکنون باید زمانی را دید که ما در آن زندگی می‌کنیم. اگر کسی بخواهد از دولتی برائت جوید، روش آن چگونه

بسم الله الرحمن الرحيم
قال الحکیم: «و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بری من المشرکین و رسوله» توبه/۳
دیروز ذی‌الحجه بود. دیروز در کل جهان، پیروان انقلاب اسلامی و دشمنان مشرکین، این روز را گرامی داشتند. شما پیروان امام خمینی نیز آن را گرامی داشتید. اما سؤال این است که این روز را چرا گرامی می‌داریم؟ شما یادتان هست که پارسال در چنین روزی، عظمت خانه خدا را زیر پا گذاشتند، حریم امن حرم الهی را شکستند، میهمانان خدا را قتل عام کردند و در حرم خدا، شعاردهندگان مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل و مرگ بر شوروی را به رگبار بستند.

سؤال این است که این زائران بی‌گناه چه گناهی داشتند؟ تنها جرم آنها این بود که می‌خواستند به این آیه قرآنی عمل نمایند که: «و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بری من المشرکین و رسوله». جرم آنان، سر دادن شعار «مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل و مرگ بر شوروی» بود. شعارشان الله اکبر بود. آنها می‌خواستند همراه با بعد عبادی حج، بعد سیاسی آن را نیز احیاء نمایند. آنان می‌خواستند از اجتماع عظیم مسلمانان و حج اکبر استفاده و مسلمین را از دردهای خویش آگاه و آنان را متوجه مشکلاتشان کنند. جز این هیچ جرمی دیگری نداشتند. سؤال این است که آن برائتی که این حجاج مظلوم می‌خواستند به آن عمل کنند، چیست؟ جوابش واضح است. برائت یعنی اظهار تنفر. خداوند در ایام حج برائت از مشرکین را بر مسلمان‌ها واجب کرده است. آیا آیه قرآن نص است یا خیر؟ و مراد از مشرکین فقط مشرکین زمان رسول خدا بودند یا مشرکین

سخنرانی شهید در تبیین آئین عبادی سیاسی برائت از مشرکین در شهر کراچی پاکستان

آیه برائت امروز هم حجیت دارد...





نمازی «ایک نعبد و ایک نستین» بگوئید، اما دست گدائی به سوی واشنگتن یا مسکو دراز کنید. در ایام حج شیطان را رمی کنید، اما حق شعاعزادن علیه آمریکا و شوروی را نداشته باشید. این است اسلام آمریکایی.

اگر بخوایم اسلام محمدی را در کشورهای اسلامی اجرا کنیم، باید اسلام آمریکایی را کنار بزنیم. امروز در کشورهای اسلامی این حاکمانند که اسلام آمریکایی را آورده‌اند و خواست همین دولتمردان و حاکمان این است که در این کشورها اسلام آمریکایی حاکم باشد. در اسلام آمریکایی ملاهای درباری از زکات هم استفاده می‌کنند! آیا نظام شاهی در اسلام وجود دارد؟ دولتمردان ما می‌خواهند که اسلام آمریکایی را پیاده کنند. در این اسلام موفقیت از آن آمریکاست. اسلامی که ضیاءالحق از آن نام می‌برد، فقط از لحاظ اسمی اسلام است و در آن برتری از آن آمریکاست.

بدبختی ما به خاطر همین حاکمان و دولتمردان است. شما نگاه کنید اگر دولتمردان ما راجع به مسئله فلسطین و جنگ ایران و عراق، درد و احساس داشتند، هرگز در اجتماعاتشان علیه اسلام و مسلمین اقدام نمی‌کردند. در کنفرانسی که در اردن برگزار شد، آیا علیه اسرائیل چیزی به تصویب رسید؟ نه، بلکه علیه کسان دیگری اقداماتی را تصویب کردند. در این کنفرانس حتی اسم اسرائیل هم برده نشد. در جلسه وزرای خارجه کشورهای اسلامی، هیچ اقدامی علیه اسرائیل صورت نگرفت، اما آن چیزی که به تصویب رسید این بود که ممنوعیت برای حجاج ایجاد و تعداد حجاج کم شود. آیا اسلام در قرآن حج را واجب نکرده است؟ «و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً» آل عمران / ۹۷. پس چرا تعداد حجاج را کم می‌کنند؟ اسرائیل با تیراندازی، جوان‌های ما را به شهادت می‌رساند، به نوامیس ما تجاوز می‌کند، به مسجدالاقصی بی‌حرمتی می‌کند، اما دولتمردان عرب هیچ قراردادی علیه اسرائیل تصویب نمی‌کنند؛ لکن علیه جمهوری اسلامی ایران که دشمن آمریکا و اسرائیل است، قراردادی را تصویب می‌کنند. لذا به خاطر همین، اوضاع آن قدر دگرگون شده است که رهبر عظیم‌الشان ایران که حاضر نبود لحظه‌ای با کفر کنار بیاید و می‌خواست تا آخرین قطره خون و تا آزادی کامل عراق مقاومت کند، امروز به خاطر رویه ضد اسلامی همین دولتمردان و حکام عرب و توطئه‌های استکبار جهانی و ابر قدرت‌ها، چیزی را قبول می‌کند که به قول خودش قبولی آن کمتر از نوشیدن زهر نیست. حضرت محمد مصطفی (ص) چگونه با توجه به اوضاع و شرایط، صلح حدیبیه را قبول کرد؟ امروز هم امام خمینی به خاطر خیانت‌های همین دولتمردان ناهل، صلح را می‌پذیرد. اگر اینها جوابی داشتند، انصافی داشتند و منافع اسلام و مسلمین را در نظر داشتند، این اوضاع به وجود نمی‌آمد.

اساسی است. قانون اساسی ۱۹۷۳ که هیچ، اینها حتی قانون اساسی ساخته شده به دست خودشان در سال ۱۹۸۵ را نیز محترم نمی‌شمارند. دولتمردان این چنینی در قصرشان علمای درباری را می‌پروراندند. در یک جامعه مذهبی و اسلامی، حاکم وقتی موفق است که هر کارش رنگ و صبغه اسلامی داشته باشد. این علمای دولتی، کارهای خلاف شرع و اسلام دولتمردان را رنگ اسلامی می‌دهند. این علما همچنین حرکات غیراسلامی آل سعود

را رنگ اسلامی می‌دهند. افراد این چنینی هرگز نمی‌بینند قانون چیست، طبق خواهش‌های نفسانی‌شان عمل می‌کنند و مزدورانشان را به کار می‌گیرند تا آنان به این اعمالشان رنگ اسلامی بدهند.

من مقاله خبرنگاری به نام ارشاد احمد حقان را می‌خواندم که نوشته بود هنگامی که ژنرال ضیاءالحق در سال ۱۹۸۵ برگزاری انتخابات را اعلام کرد، در همان روز مخالفین دولت جلسه‌ای داشتند. ضیاءالحق در تمام روز بر سجاده نماز نشسته بود و دعا می‌خواند، یعنی این جلسه این قدر بر دولتمردان تاثیر داشت. اگر در ایام حج میلیون‌ها مسلمان که دشمن آمریکا، شوروی و اسرائیل هستند در مکه جمع می‌شدند و این حج با هدف و مقصد می‌بود، در موسم حج، خواب راحت این قدرت‌ها از بین می‌رفت.

شما شیعیان حیدر کرار، شاگردان مکتب جعفریه در فلکه ریگل (فلکه معروفی است در کراچی) تظاهرات می‌کنید و به سبب این تظاهرات، کاخ‌های آمریکا به لرزه در می‌آیند، اما اجتماع مسلمین در ایام حج بر اینها هیچ تاثیری ندارد، چون آل سعود، حج را بی‌هدف و بی‌نتیجه کرده است. امروز فرزند رسول اعظم امام خمینی می‌خواهد حج را به شکل زمان رسول اکرم (ص) در آورد، اما از طرف دیگر آل سعود حج را بی‌هدف و بی‌مقصد می‌کنند. این علامت اسلام آمریکایی است که در آن می‌توانید نماز بخوانید، حج انجام دهید، الله اکبر بگویید، اما همراه آن ابرقدرت‌هایی چون آمریکا و شوروی را هم بپذیرید. قیام و رکوع باشد، اما همراه آن کاخ سفید و کرملین را عبادت کنید. در هر

خواهد بود؟ آیا روش در این زمان این نیست که برائت به صورت تظاهرات و اجتماعات باشد و شعار داده شود؟ آیا امروز همین روش رایج نیست؟ اسلام شیوه برائت را به عهده مسلمین گذاشته است. امروز اگر ما طبق آیه قرآن بخوایم از آمریکا، شوروی و اسرائیل اعلام برائت کنیم، باید در ایام حج در مکه سمینارهایی را منعقد کنیم و تظاهراتی را انجام دهیم. این تظاهرات باید با امنیت، با عزت و با روش مناسبی انجام شوند. مردم بدون تعدی، بدون اذیت و دل‌آزاری مسلمانان دیگر و با اظهار وحدت و همدلی و اظهار تنفر از کفر، شرک و استکبار جهانی، شعارهای «الله اکبر، یا ایها المسلمون، لاشرقیه و لا غربیه، اسلامیه، اسلامیه، الموت لأمیریکا، الموت لاسرائیل، الموت الروسیه» سر دهند.

لذا اگر مفتیان درباری و دیگران، برائت از مشرکین با این روش و منوال را قبول ندارند، این صرفاً ادعائی است که برای خوشنودی آمریکا و تقرب و رضایت آل سعود است، والا اگر شما به تاریخ مراجعه کنید، طبق قرآن کریم، رسول اکرم (ص) که بانی اسلام است، چگونه حج را انجام می‌داد؟ آیا رسول اکرم (ص) در ایام حج نظام اسلامی را تبلیغ نمی‌کرد؟ حتی در تاریخ آمده است که رسول اکرم (ص) در منی، میان خیمه‌های حاجیان می‌رفت و با آنان راجع به نظام اسلامی و احکام اسلامی صحبت می‌کرد. هنگامی که رسول خدا (ص) به خیمه‌های حاجیان سر می‌زد، مشرکین دنبال ایشان می‌رفتند و معاذالله نسبت کذب به آن حضرت می‌دادند. امروز خمینی عظیم، فرزند رسول اعظم و نایب ائمه اطهار (ع) در ایام حج به مردم می‌گوید که از مستکبرین و مشرکین برائت جوئید و آل سعود و مزدورانش به مردم می‌گویند که این کذب و دروغ است، لذا می‌توانیم بگوئیم که امام خمینی دارد آئین جد اعظمش را احیاء می‌کند و آل سعود و مزدورانش در پی رواج سنت منافقین هستند.

برادران عزیز!

این مسئله شیعه و سنی نیست. من خدمت برادران اهل سنت عرض می‌کنم که این مسئله شیعه و سنی نیست. از برای خدا، شما باید بی‌طرفانه فکر کنید که آل سعود از حج چه می‌خواهد. من دیروز میان برادران بریلوی عرض کردم که آل سعود حج را بی‌معنی و بی‌مقصد ساخته است. دولتمردان ما نیز اعلام کرده‌اند که ما می‌خواهیم انتخابات را بدون حضور احزاب سیاسی برگزار کنیم. این نسبت به قانون خیانت است. این زیر پا گذاشتن نکاتی از قانون





ما باید بیدار و هوشیار باشیم. اینها گاهی صحبت از اسلام می‌کنند و گاهی از جمهوریت! این همه دروغ و حيله است و ما خوب این را متوجه می‌شویم. هدف ما از این اجتماعات، برائت از دشمنان اسلام است، خواه در لباس کفر باشند یا در جامه نفاق.

برادران عزیز!

ما اگر امروز حرکت و مسئله آل سعود را با جدیت پیگیری نکنیم، معلوم نیست که آنان به حج چه هویتی بدهند. آل سعود امروز فقط فلسطینی‌ها، لبنانی‌ها و ایرانی‌ها را از حج منع کرد، ولی اگر ما تساهل کنیم و این مسئله را با جدیت پی‌گیری و اعتراض نکنیم، ممکن است سال آینده، ما را هم از برکات عظیم حج محروم کنند. هیچ اطمینانی به آل سعود وجود ندارد، چون خودشان برنامه ندارند و عمل آنان طبق برنامه آمریکایی‌هاست.

برادران عزیز!

ما باید به این مسائل توجه داشته باشیم. اگر ما بخواهیم از حج استفاده کامل ببریم، باید مکه، مدینه و حرمین شریفین در دست کسانی باشند که نمایندگان اصیل مسلمین هستند، نه نمایندگان آمریکا. آنها باید افراد متقی و پرهیزگاری باشند.

برادران عزیز!

خودتان و دیگران را از فلسفه حج آگاه سازید. حج دارای مفهوم وسیع و ابعاد مختلفی است. اگر بخواهیم حج کاملی را انجام دهیم، باید به ابعاد مختلف آن بپردازیم. والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته

زمین‌ها به سرهنگ‌ها جایز بود، چرا برای نمایندگان مجلس جایز نباشد؟ ما این منطق را متوجه نمی‌شویم که دولت محمدخان جوینجو را به این بهانه برکنار کردند که در کشور امنیت نیست. در زمان ژنرال ضیاءالحق هست؟ هم از لحاظ فرقه‌گرایی و هم از لحاظ لسانی و قومی. از زمانی که ژنرال، دولت جدید را روی کار آورد، آیا در ایالت سندو جاهای دیگر امنیت وجود دارد. من هشدار می‌دهم که اگر مسلمان‌ها بیدار نشوند، ژنرال به بهانه ناامنی، انتخابات را ملغی خواهد کرد. من به افراد شیعه و سنی و سیاسیون و سازمان‌ها هشدار می‌دهم که در ایام ماه محرم و صفر هوشیار باشند و فرصتی به فاسدان و آشوبگران ندهند که به بهانه آشوبگری و ناامنی، انتخابات را باطل کنند. آنها می‌گویند که ما در سال ۱۹۸۵ انتخابات را به صورت حزبی برگزار نکردیم (یعنی به حزب‌های سیاسی اجازه ندادیم)، چون این احزاب را کسی نمی‌شناسد. ما این قضیه را می‌فهمیم، اما مفصل در باره‌اش گفتگو نمی‌کنیم، اما عرض خواهم کرد که مسئله این نیست، بلکه مسئله این است که خرید افراد آزاد آسان‌تر است، اما اگر افراد به صورت حزبی وارد شوند، خرید آنان کار دشواری خواهد بود، لذا ژنرال ضیاءالحق می‌خواهد انتخابات بدون حضور احزاب سیاسی برگزار شود. هر که بدون پشتوانه حزب سیاسی و گروهی وارد مجلس شود، وادار کردن او به خواسته‌هایشان به صورت تطمیع یا تهدید آسان‌تر خواهد بود.

برادران عزیز!

کسی نمی‌داند که عراق خارج از دین است؟ کسی نمی‌داند که عراق در جنگ سلاح شیمیایی به کار برد؟ کسی نمی‌داند که در خلیج فارس، این عراق بود که جنگ را آغاز کرد؟ کسی نمی‌داند که اصل و اساس همه بدی‌ها صدام است؟ همه می‌دانند، آنان که ضمیر و وجدانشان زنده است، اهل دل و بیدار و اهل عقل هستند، می‌دانند. تصفیه جنگ در توان سازمان ملل، کنفرانس اسلامی و جنبش عدم تعهد نیست. شما مشاهده کردید که آمریکای جنایتکار، هواپیمای مسافربری را سرنگون کرد و کودکان، زنان و مردان بی‌گناه به قتل رسیدند. خبر آن قدر سنگین بود که خود مردم اروپا نیز این اقدام را توبیخ کردند، اما سازمان ملل چه قراردادی را تصویب کرد؟ فقط گفتند که ما متأسفیم. سازمانی که این شرایط را دارد، چگونه به داد مظلومین خواهد رسید؟

دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، فقط زبان زور را می‌فهمد و دلیل و برهان را نمی‌فهمد. همان گونه که صلح حدیبیه و صلح امام حسن مجتبی (ع) نتایج و آثار مثبتی داشت، امیدواریم که با توجه به این اوضاع و شرایط، آثار و نتایج مثبتی بر جمهوری اسلامی ایران مترتب شود.

برادران عزیز!

اگر در زمان نخست‌وزیری محمد خان جوینجو همکارانش متهم شدند که رشوه گرفتند، زمین گرفتند، در زمان حکومت نظامی ژنرال ضیاءالحق نیز به سرهنگ‌ها، در شهرهای متعددی چون لاهور، کراچی، اسلام‌آباد و مولتان زمین‌های گران‌قیمتی داده شد. اگر اعطای این

یکی از نمونه‌های روشن و زنده تروریسم، دشمنی با بشریت، زیرپا گذاشتن حقوق انسانی و مخالفت با اصول و قوانین بین‌المللی است.

امروز همه باید بدانند که آمریکا بزرگ‌ترین تروریست جهانی است. آمریکا بزرگ‌ترین دشمن دموکراسی است. آمریکا بزرگ‌ترین دشمن حقوق بشر است. آمریکا دشمن بزرگ صلح و امنیت است. اگر آمریکا می‌خواست در خلیج فارس امنیت را به وجود آورد، به صدام فشار می‌آورد، چون او جنگ را در خلیج فارس آغاز کرده بود، نه اینکه همراه با نیروهای ناتو وارد خلیج فارس شود و امنیت آنجا را از بین ببرد. ما می‌گوئیم بعد از آمدن آمریکا به خلیج فارس نه تنها امنیتی به وجود نیامد، بلکه اوضاع خراب‌تر شد. کسانی هم که آمریکا و ناتو را به خلیج فارس دعوت کردند، شریک جرم آمریکا هستند. این کشور کویت بود که آمریکا را به منطقه دعوت کرد و مشاور کویت نیز در این امر عربستان سعودی بود. ممانعت از سفر حجاج ایرانی، لبنانی و فلسطینی نیز توطئه و حيله است، توطئه کسانی که آمریکا را مأمن و پناهگاه خود تلقی می‌کنند. ان‌شاءالله آمریکا و شوروی به‌زودی ذلیل و خوار خواهند شد. شوروی نیز با همین وضعیت روبرو خواهد شد و مسلمین به عظمت از دست رفته خود دست خواهند یافت.

ما این جنایت ظالمانه و ضد انسانی را محکوم می‌کنیم. و از سازمان‌های بین‌المللی، سازمان ملل، شورای امنیت، کنفرانس اسلامی و سازمان‌های دیگر غیروابسته مطالبه می‌کنیم که به آمریکا فشار بیاورند تا ارتش خود را از خلیج فارس بیرون ببرد و حل مسائل خلیج فارس به کشورهای منطقه واگذار نمایند.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته

بسم‌الله الرحمن الرحیم
«ان تصورالله یصیرکم و یتبث اقدامکم»

برادران اسلامی!

می‌خواهم بگویم که امروز در هر گوشه‌ای از دنیا که خون بی‌گناهان ریخته شود، حقوق بشر رعایت نمی‌شود. هر جا جمهوریت را از بین می‌برند، این کار، با واسطه یا بدون واسطه، کار آمریکا و شوروی است. در باره شوروی که نمی‌توانم چیزی بیشتر از این بگویم، چون حقیقت امر وقتی روشن خواهد شد که نظام کنونی کمونیستی از بین برود. در این ۷۰ سال، نظام کمونیستی خیانت‌هایی نسبت به مردم و کارگران انجام داد که در دنیا نظیر ندارد. در باره اوضاع داخلی شوروی چیزی نمی‌گویم، اما باید بگویم که اینها چه جنایاتی را در افغانستان انجام دادند و چگونه مردم بی‌گناه اعم از زن، مرد و کودکان را قتل عام کردند. شاهد این امر وجود برادران مهاجر و مجاهدین افغانی ما در پاکستان است. اکنون اگر شوروی هزار بار بگوید که نظام ما حامی مردم و کارگران است، کسی این حرف‌ها را باور نخواهد کرد.

همین طور آمریکا را ببینید. من نمی‌خواهم راجع به جنایات گذشته آمریکا نسبت به مظلومان، فقرا و جمهوریت صحبت کنم. فقط راجع به حکومت ریگان می‌گویم. او از وقتی دولت تشکیل داده، سخن از حقوق بشر می‌گوید و حقوق بشر را علم کرده است. سردمداران جمهوریت ریگان ارتش خود را با زور در جزیره «گمبرندا» مستقر و دولت آنجا را سرنگون کردند. او علیه مسلمین لبنان جنایات بسیاری را انجام داد و برالسی شکست انقلاب اسلامی ایران تلاش فراوانی کرد و هر حيله و حربه‌ای را به کار برد. حادثه خلیج فارس که در اثر آن ۲۴۰ نفر به شهادت رسیدند،

سخنرانی شهید به‌مناسبت سرنگونی هواپیمای مسافری جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس

آمریکابزرگ‌ترین دشمن حقوق بشر است ...





اقدامات خصمانه و تروریستی ضد ایران، جهان اسلام را به چالش کشیده است. در این اوضاع و احوال وظایف ما بیشتر شده است. با توجه به این اوضاع و احوال، مراسم یوم القدس را هر چه باشکوه تر منعقد نمایید. در برابرکفر جهانی، به ویژه آمریکا و شوروی و نیز در ضدیت با جنایات اسرائیل و رهائی قدس شریف، با راهاندازی نهضتی بزرگ، مسلمانان را از خواب غفلت بیدار کنید. در این راه با برنامه های مناسب، چون تظاهرات، تبلیغات، کنفرانس خبری و از هر راه ممکن به وظیفه خود عمل کنید.

۲. هفته قرآن: مثل سال گذشته، امسال نیز از ۲۲ رمضان المبارک لغایت ۲۸ ماه رمضان، هفته قرآن را هر چه باشکوه تر برگزار نمایید. در این زمان ملت اسلامی را هر چه بیشتر با معارف قرآنی، آشنا کنید. برای مستحکم تر کردن رشته ما با قرآن، باید برنامه های مناسبی برگزار شود تا از این راه وابستگی شیعیان امیرمؤمنان (ع) به قرآن، قوی و راه ترویج معارف قرآنی با خدمات و فداکاری های آنها روشن شود. ما شاهدیم که دست اندرکاران استکبار جهانی علیه شیعیان علناً تبلیغات وسیعی می کنند. امیدوارم حساسیت زمان را در نظر بگیرید، برای هفته قرآن فعالیت های وسیعی را انجام و برای آشنایی ملت اسلامی با معارف قرآنی، برنامه های مفیدی را ترتیب دهید.

خداوند متعال به همه ما توفیق عمل به وظایمان را عطا فرماید.
والسلام علیکم

پیام شهید به علمای پاکستان به مناسبت روز قدس و هفته قرآن

اسرائیل چالشی برای شرف مسلمین است ...

امیدوارم که در ظل توجهات ولی الله الاعظم با حفظ و سلامتی پیگیر مقاصد عظیم الحق باشید.

توجه شما را به مسائلی چند و قابل توجه جلب می کنم:

۱. یوم القدس: اقدامات دشمنان اسلام و مسلمین در ضدیت با اسلام و مسلمین روز به روز دارد بیشتر می شود. اقدامات دشمنان، چالشی برای عزت، آزادی و شرف مسلمین است. سرزمین فلسطین شاهد ریختن خون مردم مظلوم است، اسرائیل غاصب به سرپرستی آمریکا، عزت مسلمین را به خاک می مالد و اهل دنیا محض نظاره گری اند. از طرف دیگر آمریکا در خلیج فارس با



پیام شهید به مناسبت هفته وحدت

عزت مسلمین با وحدت آنها گره خورده است ...

این یک موقعیت حساس است و از هر گوشه و کنار کشور عزیز ما خبرهای ناگواری شنیده می شود. جایی به نام مذهب، دارد توهین به مقدسات اسلامی انجام می شود. گروهی علیه گروه دیگر با صدور فتاوی تکفیر، با خون مسلمانان بیگناه بازی می کنند. به نام دین کارهای قبیح و زشتی صورت می گیرد که موجب آبروریزی همه مسلمانان شده است. در مکان دیگر به نام عصیت، بین برادران تفرقه انداخته می شود که باعث یتیمی فرزندان و بی سرپرست ماندن خانواده ها شده است. به آتش کشیدن املاک بی شمار، کشور را در فقر اعتقادی فرو می برد. در جایی به نام سیاست، بین برادران دشمنی ایجاد می کنند.

در کشور عزیز ما کسانی به نفع آمریکا و شوروی که هر دو کشور دشمنان اسلامند، تبلیغات می کنند و جنایت بزرگ اینکه کسانی در پی تجزیه کشورند. اینها کسانی اند که با موجودیت کشور مبارزه می کنند، کشوری که برای استقلال آن، مردم شبه قاره هند تلاش فراوانی کردند. این نوع کارها در کشور ما موجب بحران خطرناکی شده است که در نتیجه آن هیچ گروه یا فرقه ای سالم نخواهد ماند و هر فردی را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. از همه بالاتر



اینکه استعمار با یک برنامه منظم و منسجم و تبلیغات خطرناک سعی دارد تا جوانان تحصیل کرده ما را از معارف و اخلاق اسلامی دور سازد و به سوی یک فرهنگ فاسد سوق دهد تا در اثر آن، این جوانان از قدرت ایمانی تهیدست شوند. اوضاع فعلی اقتضا می کند که یک فرد روشنفکر و دارای وجدان وظایفی را برای خود در نظر داشته باشد. علمای اعلام، صاحبان قلم و افراد متفکر و دانشمندان مسئولند.

کسانی که قلوب آنان با نور ایمان منور و عقول و افکارشان با معارف قرآن مزین است، می دانند که برای ناکام کردن این نوع توطئه ها، وحدت مخلصانه، همکاری و یکدلی و همسویی بین صفوف مسلمانان لازم است. این طوفان مهلک می تواند برای آینده ما خطرناک باشد، لذا این زمان از هر زمان دیگری بسی بیشتر نیازمند وحدت هستیم، وحدتی که هر نوع نفاقی را دور، اختلافات را برطرف و تلاش ها را برای سربلندی کلمه حق در یک مسیر جمع کند و به سوی اهداف معینی سوق دهد تا مسلمین جهان به خود اعتمادی دست یابند. باید به جای آمریکا و شوروی، در محضر خدا سربه سجده بریم و به جای تکیه به شرق و غرب، خودباوری داشته باشیم تا فضای مفاهمه و یگانگی ایجاد شود.

مسئله وحدت مسئله ای نیست که صرفاً قرآن و روایات بر آن تاکید فراوان داشته باشند، بلکه عقل و شرائط زندگیمان نیز ضرورت وحدت را ایجاب می کند. حیات با عزت مسلمین با وحدت مسلمین گره خورده است. آیا غیرت یک فرد مسلمان اجازه می دهد که خود او یا مال، ناموس، زمین و مقدسات برادرش تحت سلطه دشمنان اسلام باشند؟ هرگز! پس

چرا الان سرزمین افغانستان در دست ناپاک دشمنان اسلام است؟ سرزمین مقدس فلسطین، خصوصاً قبله اول از دیرباز در دست ناپاک یهودیان است. چرا فلسطین را فراموش کرده ایم؟ برای غیرت مسلمین، چه چالشی بزرگ تر از اینکه اغیار برای مقدرات دول اسلامی با هم قرعه بیندازند و مسلمانان را ناتوانی، نظاره کنند، گوئی دول اسلامی نابالغند و نیاز به سرپرست دارند! برای مسلمین چه ذلتی بزرگ تر از اینکه مقدراتشان در واشنگتن یا مسکو به تصویب برسد. رفت و آمد روزانه افسران نظامی و غیرنظامی آمریکا و اظهارات مخالف عزت و شرف ملی ما،



وحدت مسلمین اجتماعات و سمینارهایی را برگزار نمایند.

اهل تشیع و سنت با برگزاری اجتماعات مشترک، پیام رسالت را به مردم ابلاغ نمایند تا رشته‌های اخوت و محبت هرچه بیشتر محکم شوند.

بار دیگر از همه مسلمین درخواست می‌کنم که آنان همه قدرت جسمی، فکری و مادیشان را برای تقویت اسلام و مسلمین و مقابله با استکبار به کار گیرند.

از خداوند منان پیروزی اسلام و مسلمین را مسئلت می‌دارم.

والسلام علی من اتبع الهدی

۲ ربیع‌الاول ۱۴۰۷ ه. ق



شاهد این مدعاست. امروز اوضاع مسلمین به تعبیر نبوی مثل خاشاکی شده است که امواج بی‌رحم دنیا، آن را به این و آن سو می‌برد. امروز در قبال مسلمین همین روش دنبال می‌شود. مسلمان‌ها باید فکر کنند تا کی با این ذلت روبرو خواهند بود؟

به مناسبت هفته وحدت از همه مسلمانان عالم می‌خواهم که در پرتو تعلیمات قرآن، اختلاف را کنار بگذارند و زیر سایه پرچم توحید، برای مقابله با دشمنان اسلام متحد شوند. از هر نوع، اختلاف، رنگ، نسل، فرقه و جغرافیا باید پرهیز و بین صفوف ایشان باید وحدت ایجاد کرد. امروز اسلام در مقابل کفر است نه کفر در مقابل شیعه یا سنی. هر صدا

خطرناک جلوه دادند. از نگاه شما صدور انقلاب به چه معناست؟ آیا انقلاب تا به حال صادر شده است؟ و اگر شده، به چه صورت بوده است؟

حقیقت امر این است که دشمنان اسلام از انقلاب اسلامی در هراس هستند و لذا جهت بدنام کردن این انقلاب، حیل‌هایی را به کار می‌برند. این هم یکی از حیل‌های آنان است. حضرت امام (ره) و مسئولین دیگر جمهوری اسلامی ایران اگر می‌گویند انقلاب ما منحصر به مرزهای جمهوری اسلامی ایران نخواهد ماند، مراد این نیست که آنسان با زور و جنگ، دیگران را وادار به انقلاب می‌کنند، بلکه مراد این است که انقلاب اسلامی ایران یک سری اصول و تجربیات دارد و دیگران می‌توانند با استفاده از آنها در کشورهای اسلامی انقلاب و در مقابل استعمار و استکبار جهانی قد علم کنند و آزادی خود را حاصل و نظام اسلامی را عملی نمایند.

برای تاسیس کشور پاکستان هر دو فرقه اسلامی مبارزه کردند و بدیهی است که بدون وحدت و همدلی بین شیعه و سنی، نظام اسلامی در پاکستان دوام نخواهد آورد. آیا وحدت دو فرقه اسلامی با عمل به مسائل فقهی خود به راحتی ممکن است؟

عرض من همین است که وحدت شیعه و سنی در تشکیل پاکستان نقش داشت، لذا حفظ و بقای پاکستان نیز نیازمند وحدت این دو فرقه است. اگر شیعه و سنی، با هم پاکستان را تاسیس کردند، اکنون نیز امکان وحدت وجود دارد و آنها در عین داشتن اختلافات، دارای وجوه مشترک فراوان هستند. آنها می‌توانند هر کدام به عقیده خود عمل کنند، از توهین به مقدسات یکدیگر پرهیزند و احساسات همدیگر را جریحه دار نکنند و بدانند که دشمن ما، مشترک است و آن کفر است. در اسلام ما مشترکات فراوانی داریم، لذا برای صیانت از این مشترکات، باید در مقابل دشمنان،

مستحضرید که کفر جهانی، جهان اسلام را محاصره و به این منظور لشکرکشی کرده است. جناب عالی آینده یک انقلاب همگانی و فراگیر را چگونه می‌بینید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. این یک واقعیتی است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بین مسلمانان‌ها، نوعی بیداری و اسلام‌خواهی آغاز شده است. امروز هرچه به تبلیغات دشمن اسلام علیه اسلام افزوده می‌شود، به همان اندازه اسلام خواهی نیز در بین مسلمانان بیشتر می‌گردد. ما خود داریم می‌بینیم که بعد از آتانورک که شعائر اسلامی کلاً ممنوع شده بود، امروز در ترکیه سخن از شعائر اسلامی به میان آمده است. در آنجا دانشجویان دختر در دانشگاه‌ها مطالبه حجاب می‌کنند. همین حالت در اندونزی، مالزی و تونس وجود دارد. در این کشورها جوان‌ها برای اجرای نظام اسلامی به دار آویخته می‌شوند. کشور مغرب همین حالت را دارد. در مصر هزاران جوان برای مطالبه نظام اسلامی در زندان به سر می‌برند. کویت با همین مسئله روبرو است و جوان‌های کویتی خواهان نظامی اسلامی‌اند و در زندان به سر می‌برند، لذا ما احساس می‌کنیم درست است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنان اسلام، به‌ویژه امریکا، تبلیغات وسیعی را علیه اسلام به راه انداخته‌اند و توطئه می‌کنند، اما از سوی دیگر اسلام‌خواهی در جوان‌ها بیشتر شده است، لذا نباید مایوس شویم، بلکه باید این را به فال نیک بگیریم. ما در پاکستان نیز همین وضع را مشاهده می‌کنیم، همچنین در کشمیر و هندوستان و امیدواریم که مثل جمهوری اسلامی ایران، روزی از کشورهایی چون پاکستان، مصر، مغرب و تونس نیز استعمار بیرون رانده شود.

حضرت امام خمینی از آغاز انقلاب سخن از صدور انقلاب به میان آوردند و دشمنان اسلام در این کلام امام تحریفاتی را انجام دادند و آن را به صورت یک امر

■ مصاحبه شهید با رادیو زاهدان به مناسبت دهه فجر انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی آغازی بر بیداری مسلمانان بود...





صدمه‌ای به این انقلاب وارد شود، آن گاه هیچ نهضت و مسلمانی از آثار سوء آن مصون نخواهد ماند. مسلمان، چه پاکستانی باشد چه عرب یا مسلمان کشورهای دیگر، همه موظفند صیانت از این انقلاب را وظیفه شرعی خود بدانند. مسلمان‌ها باید بیدار شوند و هوشیار باشند و آیه شریفه «واعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا» را همیشه مدنظر خود داشته باشند.

پیام من به امت اسلام این است که امروز مسئله اسلام و کفر به یک نقطه حساس رسیده است. انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسیده است و دشمنان اسلام برای ناکام یا محدود کردن آن توطئه‌های فراوانی از قبیل تحریم اقتصادی، مسلط کردن جنگ، اقدامات سیاسی و ... انجام دادند، لذا چون این یک مسئله اسلامی است، همه مسلمین وظیفه دارند انقلاب اسلامی را تنها نگذارند. همه مقدرات مسلمان‌ها وابسته به این انقلاب است، لذا اگر

ید واحده و در یک صف در کنار هم، دژ محکمی را تشکیل بدهیم و با کفر مقابله کنیم، اما اگر خدا نخواسته به نام شیعه، سنی، بریلوی، دیوبندی و ... درگیر مسائل فرقه‌ای شدیم، آنگاه دشمن فرصت پیدا خواهد کرد از این اختلافات سوء استفاده کند و هیچ یک از فرقه‌های اسلامی از صدمات تجاوز آنها مصون نخواهند ماند و این وضعیت، فقط به سود دشمنان اسلام خواهد بود.

و سخن و پیام آخر؟



در این قضایا رد کنیم، ولی بیشتر نتیجه دولت نظامی است.

نظر شما درباره جنگ پاراچنار چیست و چه کسی را مقصر می‌دانید؟

شیعه و سنی هیچ کدامشان مقصر نیستند. البته افرادی بودند که به حکم دولت و برای خوشنود کردن او، کارهایی را انجام دادند. البته آنچه مهم است دست دولت در این قضایاست و ما همه مسئولیت را به گردن دولت می‌اندازیم. شیعه و سنی باید با هم این مسئولیت را به گردن دولت بیندازند و مطالبه کنند که کسانی که در این وقایع دست داشتند از مناصب دولتی برکنار و محاکمه شوند.

نظر شما درباره زائران ایرانی که بیش از چهارصد نفرشان در حج به شهادت رسیدند، چیست؟

ائتلاف ما با حزب‌های دیگر ممکن است، ولی ادغام ما در احزاب دیگر امکان ندارد، چون نهضت ما مستقل و دارای اساس نامه مستقلی است. ما اهداف و اغراض دیگری داریم و بحمدالله در همه ایالت‌ها همراه با مناطق شمالی و کشمیر نمایندگی داریم و می‌توانیم ادعا کنیم که حزب ما یک حزب فراگیر است و در همه جا صداها هزار نفر حامی نهضت ما هستند.

نهضت جعفری شما نماینده یک فقه خاص است. آیا در انتخابات امید آن هست که دیگران نیز به شما رای دهند؟

مسئله مهم در این مورد اساس نامه نهضت است. درست است که اسم نهضت ما «نهضت اجرای فقه جعفری» است که مختص به یک فقه است، اما اساس نامه ما برای تمام کشور است. در اساس نامه ما سخن از اسلام است، سخن از پاکستان است و در آن حقوق شهروندان مراعات شده است. من احساس می‌کنم که با رویت اساس نامه ما، همه مردم اعم از شیعه، سنی و غیرمسلمان نیز به ما رای خواهند داد، چون آنان خواهند دید که مسائلشان را می‌توان از جایگاه «نهضت اجرای فقه جعفری» حل نمود. آنان حتما به نهضت ما رای خواهند داد.

نظر شما درباره اوضاع فعلی ایالت سند چیست؟

متأسفانه دولت نظامی تأثیرات منفی زیادی روی کل کشور و ملت گذاشته است. در کشور فرقه‌گرایی و تعصب قبیله‌ای بیشتر شده است. در خود ایالت سند سازمان‌های تجزیه طلب تشکیل و تقویت شده‌اند. تعصب نیز بیشتر شده است. گاهی به نام پشتون و مهاجر (مراد مهاجرین مقیدی است که بعد از استقلال کشور به پاکستان مهاجرت کردند) و گاهی به نام سندهی و مهاجر، برادر، برادر را می‌کشند. به عقیده ما این یکی از آثار دولت نظامی است. اگر در پاکستان، انتخابات منصفانه و با حضور احزاب سیاسی برگزار و دولتی تشکیل شود که واقعا نماینده مردم باشد، می‌توانیم امیدوار باشیم که ان شاءالله فرقه‌گرایی و تعصب منطقه‌ای از بین می‌رود و یا به حداقل خود می‌رسد. البته دست اغیار را نیز نمی‌توانیم

آخرین مصاحبه شهید در شهر پاراچنار در سال ۱۹۸۸، چند روز قبل از شهادت

انقلاب ایران اندیشه جدائی دین از سیاست را بی اثر کرد...

مردم می‌گویند علما باید از سیاست دور باشند. شما خودتان رهبر یک حزب سیاسی و دینی هستید. نظراتان در این باره چیست؟

به عقیده ما سیاست جزئی از دین است و از دین جدا نیست. کسانی که معتقدند که دین از سیاست جداست سخنان درست نیست. همان گونه که رهبر عظیم‌الشان ما، حضرت امام خمینی فرموده است این توطئه استکباری است، این ترفندهای استکباری است که علما باید از سیاست کنار باشند، افراد متدین و مخلص نباید در سیاست دخیل باشند، این تبلیغات استکبار است. شما باید پرسید که اگر افراد متدین و مخلص در سیاست وارد نشوند، پس چه کسانی باید وارد شوند؟ افرادی که حامیان امریکا یا شوروی یا اسیر خواهش‌های نفسانی هستند؟ نتیجه سیاست این افراد چه خواهد بود؟ لذا به عقیده ما سیاست از دین جدا نیست. الحمدالله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران این شایعات بی اثر شدند. الان اگر کسی در کشورهای اسلامی عقیده جدائی سیاست از دین را داشته باشد، مردم به سخنان او اعتماد نخواهند کرد.

درباره انتخابات آتی پاکستان چه برنامه‌ای دارید؟ آیا نهضت شما با دیگران جبهه مشترکی را تاسیس خواهد کرد یا در دیگران ادغام خواهید شد؟

شما باید بدانید که نهضت ما یک سازمان دینی است و منزل و مقصود ما اسلام است. راجع به انتخابات ما می‌توانیم با هر حزب سیاسی ائتلاف کنیم، البته تا حالا هیچ تصمیمی درباره این موضوع نگرفته‌ایم. در انتخابات،

و معارف آن به مردم باید از همه وسائل استفاده و در جهت وحدت تلاش کنید، چون بدون وحدت و همدلی به این اهداف نائل نخواهیم شد. انزجار مسلمین نسبت به استکبار را باید بیشتر کرد.

در سفری که به چند کشور اسلامی داشتید، راجع به جنگ افغانستان و شوروی هم با کسی صحبتی شد؟

راجع به افغانستان با رهبران افغانی مقیم ایران و پاکستان صحبت‌هایی داشته‌ایم. بعضی از رهبران افغانی مقیم پیشاور در ایران حضور داشتند. آنان می‌گفتند که ما تا آخرین ارتشی باقیمانده شوروی، به نبرد و جهاد خود ادامه خواهیم داد. می‌گفتند ما توطئه‌های آمریکا را در نظر داریم و به آنان اجازه مداخله در امور خودمان را نخواهیم داد.

افغانی‌ها چرا این قدر حزب دارند؟ در پاکستان نیز آنان به چند حزب و گروه تقسیم شده‌اند. علت چیست؟

در این گونه شرایط وجود احزاب متعدد یک امر طبیعی است. البته امیدواریم که با وجود تعدد گروه‌ها و احزاب، هدفشان یکی باشد. در این صورت تعدد احزاب مانع ندارد.

شما به چندین کشور مسافرتی داشتید و با افراد مختلف ملاقات‌هایی کردید. آیا ژنرال ضیاءالحق با شما ملاقات کرده و راجع به مسائل کشور با شما صحبت‌هایی داشته است؟

من هیچ ملاقاتی با ضیاءالحق نداشته‌ام و ضرورتی نیز احساس نمی‌کنم. نظرات او از طریق رسانه‌ها منتقل می‌شود و ما مطلع می‌شویم. ضیاءالحق اگر چه از اسلام یاد می‌کند، ولی حقیقتاً با اسلام مخلص نیست. تظاهر او به اسلام، به خاطر مسلمان بودن مردم پاکستان است. آمریکا در امور ما مداخله می‌کند. نظر شما در این باره چیست؟

این طبیعی است چون آمریکا و شوروی خودشان را ابرقدرت می‌دانند.

نظر شما راجع به انتخابات آتی پاکستان چیست؟ ژنرال ضیاءالحق قول داده که طی سه ماه انتخابات را برگزار کند؟

با توجه به گذشته ضیاءالحق که به وعده‌های خود عمل نکرد، الان نیز این امکان وجود دارد که انتخابات برگزار نشود. اگر احزاب سیاسی همچنان بر ضیاءالحق فشار وارد کنند، امید است که باز انتخابات برگزار شود. البته

محترم برای همه مسلمین است، به حجاج ایرانی حمله و مسلمانان بی‌گناه را قتل عام کرده‌اند. برای این کار از اول برنامه‌ریزی شده بود. البته آنها از طریق رسانه‌ها ایران را مقصر معرفی کردند، در نتیجه مسلمان‌ها، به‌ویژه آنان که در دلشان احساساتی نسبت به انقلاب داشتند، به ایران بدبین شدند. این کارها همه به خاطر این بود که وقتی آمریکا به ایران حمله کرد، با عکس‌العمل مسلمان‌ها روبرو نشود. حمله پلیس عربستان به حاجیان ایرانی به امر آمریکا و برای تامین منافع آمریکا بود.

رسانه‌های پاکستانی اعم از روزنامه‌ها و رادیو تلویزیونی که اخبار جنگ ایران و عراق را پخش می‌کند، تا چه اندازه صداقت دارند؟

این بدبختی ماست که مسلمان‌ها آژانس‌های قوی رسانه‌ای ندارند. اکثر آژانس‌های بین‌المللی رسانه خواه رویتر باشد یا آسوشیتدپرس و دیگران، همه تحت سلطه صهیونیسم است. روزنامه‌های پاکستانی اکثر اخبارشان را از همین آژانس‌ها می‌گیرند. شما خودتان قضاوت کنید اخباری که توسط این آژانس‌ها به ما می‌رسند، تا چه اندازه از صداقت برخوردار خواهند بود.

شما در سفری که به ایران داشتید، به ملاقات امام نیز رفتید. در این ملاقات امام راجع به وضعیت مسلمین با امام خمینی چه صحبت‌هایی را ایراد فرمودند؟

ما در ایران تقریباً با همه شخصیت‌های مهم ملاقات‌هایی داشتیم. با حضرت امام نیز یک ملاقات عمومی و یک ملاقات خصوصی داشتیم. در ملاقات خصوصی سید محمد حسین فضل‌الله، از علمای برجسته لبنان، شیخ سعید شعبان از علمای اهل سنت لبنان، دو نفر از فلسطینی‌ها و نیز نخست وزیر ایران حضور داشتند. امام در این ملاقات از فعالیت‌های اسلامی حاضران اظهار خوشنودی فرمودند و به ما اطمینان دادند که ایران بحمدالله متفق و متحد است و مسلمان‌ها هر جا که برای اسلام خدمت کنند، ایران پشت پناه و دوست آنها خواهد بود. دیدارهایی که با مسئولین دیگری چون رئیس جمهور، رئیس مجلس و شخصیت‌های دیگر داشتیم، بر این نکته تاکید شد که امروز در جهان مسئله کفر و اسلام مطرح است و مسلمین باید سعی کنند به نام اسلام در مقابل کفر جبهه‌ای را تشکیل دهند. امروز ما بهترین فرصت را داریم که توجه مسلمین، به‌ویژه جوانان را به سوی اسلام جلب کنیم و شما (مسئولین ایرانی) برای ابلاغ اسلام، احکام اسلامی



ما معتقدیم آمریکا در این قضیه هم دست دارد، چون جنگ ایران و عراق برای آمریکا حائز اهمیت است و احساس آمریکا این است که با پیروزی ایران در این جنگ، منافعش در آسیا و به‌ویژه در کشورهای عربی در خطر است، لذا وقتی آمریکا دید پیروزی ایران در این جنگ حتمی و شکست صدام نزدیک است، احساس کرد که خود باید وارد جنگ شود و برای این کار دنبال بهانه‌ای بود.

مطلب دوم اینکه آمریکا از هر روشی استفاده می‌کند تا مردم مسلمان جهان را نسبت به انقلاب اسلامی بدبین کند. مسئله این بود که آمریکا چگونه وارد خلیج فارس و با ایران وارد جنگ شود، لذا شایع کرد که تردد کشتی‌ها در خلیج ناممکن شده است و هواپیماها با موشک بمباران می‌شوند و برقراری امنیت در خلیج فارس ضروری است. کشورهای عضو ناتو به این منظور ناوگان جنگی به خلیج فارس فرستادند. شما می‌دانید که این موفقیت را بیشتر کشور کویت برای اینها فراهم کرد. کویت از آمریکا خواست پرچم آمریکا، روی کشتی‌ها نصب شود و با این بهانه، آمریکا وارد خلیج فارس شد. البته اوضاع و امنیت خلیج با آمدن آمریکا بدتر شد.

نکته مهم اینکه اینها خودشان امنیت نداشتند. وقتی خود آمریکا نتواند برای خود امنیت داشته باشد، برای دیگران چگونه امنیت را به وجود خواهد آورد؟ شما خودتان شنیده‌اید که ناوگان آنها مورد حمله قرار گرفت، هلی‌کوپترهای آمریکا مورد اصابت قرار گرفتند، بنابراین وقتی ناوگان آمریکا امنیت نداشته باشد، چگونه در خلیج برای دیگران امنیت را به ارمغان می‌آورد؟ از طرف دیگر آمریکا فکر می‌کرد حمله‌اش به ایران ممکن است در کشورهای اسلامی عکس‌العمل سختی داشته باشد و منافعش در خطر بیفتد، لذا توسط عربستان سعودی، حجاج ایرانی، یعنی کسانی را که شعار الله اکبر، مرگ بر روسیه، مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل می‌دادند، مورد حمله قرار داد. البته این حمله توسط پلیس عربستان صورت گرفت و پلیس تیراندازی کرد. اول می‌گفتند ما تیراندازی نکرده‌ایم، ولی در کنفرانسی که در مکه برگزار شد، اعتراف به تیراندازی کردند. آنها این حمله را توجیه می‌کردند و می‌گفتند چون مکه مکانی مقدس و





در این رابطه در تاریخ ۷/۷/۱۹۸۸ جلسه شورای عمومی نهضت در شهر اسلام آباد برگزار شده بود که در آن مفصلاً به این موضوع پرداخته شد و ما تصویب کردیم که در انتخابات شرکت خواهیم کرد- البته قبل از این نیز ما کمیته سیاسی‌ای را تشکیل داده بودیم و دستور توسعه آن نیز صادر شده است تا افراد دیگری نیز در آن شریک باشند و اوضاع را با دقت مدنظر داشته باشند- می‌بینیم که حکومت چه تصویری را اتخاذ خواهد کرد انتخابات را حزبی برگزار خواهند کرد یا با طرز و روشی دیگر لذا قضاوت ما در این زمینه مربوط به مصوبات دولت است.

در اوضاع فعلی گفته می‌شود که ایران در جنگ با شکست مواجه است نظر شما چیست؟

طبیعتاً هر جنگی ناکامی و پیروزی را به همراه خود دارد. گاهی پیروزی نصیب انسان می‌شود و گاهی نیز شکست را مشاهده می‌کند. به نظر من ایران از اول در نظر داشت تا این جنگ طولانی شود که در نتیجه آن دولت، حزب بعث هم از درون و هم از بیرون بر اثر فشار سکوت کنند. اما چون شیوخ عرب، آمریکا، شوروی، فرانسه و همه قدرت‌های استکباری پشتیبان صدام‌اند و همیشه به مهمات و کمک می‌دهند لذا این استراتژی و تاکتیک ایران ثمره چندانی نداشت. لذا فکر می‌کنم که ایران خودش عقب‌نشینی کرده که علتش نیز شاید این باشد که نیروهای خود را یکجا کرده تا یک ضربه محکمی به دشمن وارد کند. به عقیده من عقب‌نشینی ایران یک نوعی تاکتیکی است و برنامه جدیدی - وگرنه ارتش چه جوری خرمشهر را پس گرفت در عملیات کربلای پنج چگونه فداکاری کرده و مستحکم‌ترین مواضع عراق را در هم کوبیده بودند. لذا اگر ایران دارد عقب‌نشینی می‌کند حتماً پشت صحنه هدف و التری دارد و الا ایران ضعیف نشده و عراق مستحکم‌تر نشده است. امیدواریم که در آینده بخواست خدا نتایج خیلی خوبی را خواهیم داشت و مشخص خواهد شد که این عقب‌نشینی یک تاکتیکی بود.

راجع به وضعیت جسمی امام خمینی اخباری شنیده می‌شوند که وضعیت جسمی او وخیم است، در این رابطه چه می‌فرمائید؟

اخبار مربوط به وضعیت جسمانی امام خمینی مدظله‌العالی یک توطئه‌ای است. حجت‌الاسلام مهدی جمارانی که سرپرست امور حج و اوقاف ایران است ایشان در سمینار حج‌ای که در لاهور برگزار شده بود تشریف آورده بود و ایشان از نزدیکان امام است و شرف حضور خدمت امام را دارد ایشان می‌فرمود که وضعیت جسمی امام الحمدلله بهتر است امام با پاسداران انقلاب اسلامی دیداری داشته و در تلویزیون نیز نشان داده شده است. من در پاکستان به حامیان، مدیران و مخلصین امام اطمینان می‌دهم که شنیدن این اخبار موجب تشویش و نگرانی آنان نشود، الحمدلله امام خمینی از وضعیت مناسب جسمی برخوردار است.

خواستاریم که نسبت به شیعیان فقه جعفری حاکم باشند و امور مربوط طبق تعلیمات آل محمد حل و فصل شوند. در این لایحه شریعت یکی از مسائل مهم مربوط به «دادگاه ملی شریعت» است که در آن شیعیان را مدنظر نداشته‌اند. اصلاً در آن شیعیان فراموش شده‌اند. لذا در آن دادگاهی که قاضیان شیعه وجود نداشته باشند چه جوری طبق فقه امور تصفیه خواهد شد.

آیا این ممکن است که در پاکستان یک دولت اسلامی تشکیل شود و او بتواند لایحه‌ای چون شریعت را نافذ کند؟

سازمان‌های مذهبی، احزاب دینی و علماء اگر تنگ نظری را رها کرده منافع بلند اسلام را در نظر بگیرند و یک برنامه مشترکی را ترتیب دهند آن وقت ممکن است که در کشور پاکستان دولت اسلامی‌ای تشکیل شود، اگر دو نفر جمع شوند و راجع به شریعت قضاوت کنند نتیجه آن مثبت نخواهد بود. کما اینکه سناتور قاضی عبدالطیف و سناتور سمیع‌الحق که هر دو تاشان از حزب جمعیت علماء اسلام شاخه عبدالله درخواستی بود نشاندند و لایحه شریعت را مرتب کردند- لذا به عقیده‌مان اگر همه احزاب دینی اعم از شیعه، سنی، اهل تصوف، اهل حدیث و قدرت‌های دینی با هم جمع شوند و تنگ‌نظری را رها کنند آن وقت این تلاش به نتیجه خواهند رسید. البته وضع کنونی مناسب نیست نسبت به یکدیگر صحبت‌های ایرادی می‌شود. نسبت به یکدیگر فتاوی کفر داده می‌شود. نتیجه اینکارها جزء به هدر رفتن استعدادهای مان چیزی دیگری نخواهد بود.

آیا در انتخابات آتی شما منشوری را تقدیم مردم می‌کنی؟

پارسال نهضت جعفری در ششم ژولای (۶/۷/۱۹۸۷) در شهر لاهور منشوری را تقدیم مردم پاکستان کرده بود. در این منشور راجع به نظام حکومت، اقتصاد و ابعاد مختلف زندگی هدف‌مان را تبیین کرده بودیم. لذا اکنون ضرورتی را طبق منشور دوم احساس نمی‌کنیم. البته هرگاه احساس کردیم که چیزی از این منشور کم یا به آن اضافه کنیم این کار را خواهیم کرد. لکن منشور ما همان منشوری است که پارسال ارائه داده بودیم. منشور ارائه شده را نیز کمیته‌ای تدوین داده بود که قرآن، سنت و فتاوی مراجع عظام را مدنظر داشتند.

آیا خودتان در انتخابات شرکت خواهید کرد؟



معلوم نیست که انتخابات طی سه ماه برگزار شود. این هم مشخص نیست که به احزاب سیاسی اجازه شرکت داده خواهد شد یا نه؟

راجع به انتخابات گفته می‌شود که بسیاری از مردم برای حج رفته‌اند و هوا هم خوب نیست، لذا ممکن است که پس از ۹۰ روز انتخابات برگزار نشود؟

به عقیده ما زمانی که مجلس نمایندگان ملی و ایالتی را منحل و اعلام کردند که ظرف ۹۰ روز انتخابات برگزار خواهد شد و برگزاری انتخابات طی ۹۰ روز طبق قانون اساسی کشور بود، همه چیز اعم از هوا (مراد فصل است یعنی فصل زمستان، پائیز و غیره) را در نظر گرفته بودند، لذا این درست نیست که ما خیال کنیم ضیاء‌الحق انتخابات را یکدفعه اعلام کرد و نمی‌دانست که ایام محرم مصادف با انتخابات است یا موسم حج. اینها همه بهانه برای معطلی انتخابات است که می‌گویند ایام انتخابات مصادف است با ایام حج و یا ایام ماه محرم و صفر

نظر شما درباره لایحه شریعت چیست؟

راجع به لایحه شریعت ما دو نوع اعتراض داریم. اول اینکه بارها گفته‌ایم که حیثیت قانونی ژنرال ضیاء‌الحق مشخص نیست. رفراندومی که طی آن ژنرال منتخب شد، همه‌اش تقلب بود، لذا وقتی ژنرال خودش از جنبه قانونی مشکل داشته باشد، چرا باید به او این حق داده شود که لایحه مهمی چون شریعت را اعلام و به مجلس تقدیم می‌کند. به نظر ما این کار منتخبان مجلس است. اعتراض دوم ما این است که خود لایحه شریعت دارای ابهام است. خیلی چیزها باید در این لایحه روشن شوند.

علاوه بر این ما ضیاء‌الحق را مخلص اسلام نمی‌دانیم. ما به صراحت می‌گوئیم که ما مسلمانیم و در پاکستان نظام اسلامی را خواستاریم و درباره آن تلاش می‌کنیم و آماده هر نوع فداکاری هستیم. سؤال این است که شخصی که با اسلام مخلص نیست محض برای اقتدار و قدرت خویش از اسلام نام می‌برد لذا ما با توجه به محبت‌مان نسبت به اسلام با او مخالفت جدی خواهیم کرد. چون ایشان می‌خواهد از اسلام سوء استفاده کند اسلام را بدنام می‌کند.

اعتراض دیگری که به این لایحه داریم او این است که ما در پاکستان زندگی می‌کنیم و وابسته به فقه جعفری هستیم لذا ما می‌گوئیم که در کشور ما برادران اهل سنت طبق فقه حتماً مراسم عبادی را انجام دهند و ما

باز هم آمد برون دست نفاق از آستین
باز خون عاشقی را ریخت دشمن بر زمین
باز هم با نقشه‌ها و حيله‌های شرق و غرب
دشمن چون گرگ زد بر جان چون یوسف کمین
آنکه عمری را دفاع از مکتب و رهبر نمود
با زبان انقلاب‌انگیز و کلک آتشین
عالمی والامقام، علامه بااقتدار
پیرو خط امام و حامی مستضعفین
آبروی خلق پاکستان به تأیید امام
مسلمین چون حلقه انگشتر و او چون نگین
سید عارف حسین آن نور چشمان حسین
عارف والاتبار از نسل خیرالمرسلین
خواست با قتلش کند خاموش، دشمن نور حق
لیک خورش مشعل دین را دهد نوری مبین
این جنایت‌ها ز دشمن سر زده است و باز هم
می‌زند سر، این نباشد اولین و آخرین
شیعیان را قتل او در هاله ماتم نشانند
جامه بر پیکر سیاه آمد سراسر مسلمین
بار الها خون آن مظلوم را ممزوج کن
با دگر خون‌ها که شد جاری پی احیای دین
روح آن علامه را محشور کن روز جزا
با شهید مسجد و محراب، امیرالمؤمنین
نصرت اسلام و طول عمر روح‌الله را
(احمدی) می‌خواهد از الله رب‌العالمین
عباس احمدی

فقه و حکمت را به هم کرده قرین
ساکن «پیوار» شد عارف حسین
او که بوده مردمان را مستعین
بهر فقه و حکمت و درس علوم
در نجف شد معتکف با شاه دین
حوزه علمیه قم مسکنش
واعظ حق و امین مومنین
قطعه‌های ماده تاریخ وفات
گفته آمد در ثنائی این چنین
سید عارف حسین مشهور شد
اتحاد مسلمین را شد معین
الحسینی کنج تنهایی گرفت
قیمتش آمد بهشت عنبرین
سید عارف حسین با اشتیاق
همسفر گردید با روح‌الامین
الحسینی پاک خیراندیش شد
گلشن جنت بر او حصن حصین
سید عارف حسین خیرات کرد
جان خود را در ره حق‌الیقین
الحسینی «اختر خوبی» تویی
والی ملک شهادت را امین
وعده حق را تو لبیک آمدی
ساقی کوثر به تو شد همنشین
ای دو صد رحمت به این عارف حسین
مؤمنین او را شدند از مخلصین
«این رها» شد خادم مخلوم دین
او شهیدان را بود از خادمین

بار دیگر آسمان در ماتم خوبان گریست
اهل عالم شد غمین با چشم خون‌افشان گریست
در بهشت جاودان هرچند که جای غم نبود
زاین عزا اهل بهشت با حوری و غلمان گریست
هند و پاکستان نه تنها ز این مصیبت اشک ریخت
از بخارا تا به بلخ و کابل و لبنان گریست
مصر و شام از ملت اسلام در اقصی نقاط
از یمن تا روم و ری با ملت ایران گریست
خاص و عام از کشور ایران‌زمین در این عزا
یکصدا با روح حق، قلب مسلمانان گریست
سید والاتباری از تبار صالحان
شد شهید راه حق هر صاحب وجدان گریست
سید السادات پاکستان که بود (عارف حسین)
مرد و زن، پیر و جوان در ماتمش نالان گریست
فاضل و کامل رئیس و رهبر اسلام و دین
که از فراقش مسلمین با ناله و افغان گریست
شیعه و سنی عزادار است بهر این شهید
جملگی یکسان برایش پیرو قرآن گریست
شاخه پر بار قرآن بود از احکام آن
از برای قطع شاخه، مرد باایمان گریست
ماه ذیحجه به عالم چون محرم با صفر
گشت با محنت قرین، هر جا عزاداران گریست
صبح روز جمعه بود و بیست و یک از ماه حج
قلب پاکش شد هدف، ز این غم دل قرآن گریست
سال عمرش را بجو از حرف (ما) این عارفان
مثل ما هر کس شنید از سینه سوزان گریست
عارف دین خدا و اهل عرفان بود وی
در عزایش اهل عرفان دیده گریان گریست
ملت مظلوم پاکستان نه تنها در عزاست
در عزا بنشست دنیا و دل ایران گریست
شد عزای عام اعلان بر همه ایران زمین
زاین مصیبت مردم از دست جهانخواران گریست
ما همه یاران اسلامیم و ایران عزیز
ز آن قلوب ما همه بر عارف یزدان گریست
عامل این جرم باند نوکر وهابیان
آنکه از وی امتان در کعبه سبحان گریست
این بلاغی ز آستان بلخ در قم شد مقیم
با همه روحانیون ایرانی و افغان گریست

بلاغی

۲۳/ذیحجه/۱۴۰۸ هجری قمری - قم

به نقل از مجله رضاکار، ۱۹/۹/۱۳۹۸

سید عارف حسین آن مرد دین
جانب جنت روان شد بالیقین
او شهید راه پاک و راستین
حق او شد رحمه للعالمین
شهسوار علم و دین عارف حسین
سعی او بود اتحاد مسلمین
قتل او جان و دل مردم بسوخت
پاکباز و پاک‌بین و پاک‌دین
حجت‌الاسلام ملک پاک بود
محکم و ستوار چون جبل‌المتین
صبح صادق، صبح کاذب شد بر او
پیکرش با خاک و خون آمد عجین
او فقیه فقه پاک جعفری



الإصداقاء الأوفياء للثورة

الثورة الإسلامية بناء على طبيعتها المعنوية والروحية لم تنحصر بداخل الحدود الايرانية والنظر الى اخلاص و دراية قائدها الحكيم الامام الراحل قد اجتازت حدود البلدان الإسلامية و اوجدت موجة من الصحو في تلك البلدان. احدى الدول التي تأثرت بالثورة الإسلامية و توجيهات الامام كانت باكستان حيث انها بالنظر الى جوارها مع ايران قد انتفضت إثر هذا الحادث العظيم في التاريخ المعاصر اكثر من البلدان التي لم تحظ بهذه الخصوصية. دولة باكستان بالنظر الى وجود النشاطات المكثفة الطائفية المختلفة فيها كانت قد تعرضت الى الحملات الثقافية الامبريالية و مازالت لم تتخلص من هذه الفتنة. الشهيد عارف حسيني كان قد ادرك هذه النقطة بان التخلف الموجود في الدول الإسلامية ومنها في وطنه باكستان يكون نتيجة للفكر الاستعماري المتمثل في فصل الدين عن السياسة حيث يفتح ذلك باب تدخل القوى الأجنبية في الدول الإسلامية و يحرمهم من ثقافتهم الثرة. و قد ادرك الشهيد عارف حسيني منذ فترة تلمذه كطالب للعلوم الدينية ينبغي عليه كاستاذ الامام الخميني ان يخوض بشجاعة ميدان الكفاح و لا يخشى مختلف الاعداء و المتعديدين الذين ورطوا شعبه بالجهل و انعدام العدالة و قام بترويج و تبليغ نهج الامام في باكستان. و لذلك و بعد اجتيازه لمدارج الحوزة و بلوغه كما مطلوباً نسبياً من العلم لم يفوت الفرصة و توجه الى باكستان لبدء خدماته على شكل تربية الطلاب الثوريين و المتدربين. و لم يمض وقت طويل و اذا بشهرة تقواه و ذكائه و اخلاصه تحوله الى وجه شعبي محبوب، و مع ذلك لقد اثار انتخابه كزعيم للشريعة في باكستان بالنظر الى كونه شاباً و كذلك وجود علماء معمرين كانوا يحظون الاولوية من ناحية المراتب العلمية أثار الحيرة الشديدة في الاوساط الباكستانية. لكن اساس انتخابه من جانب البعض كان يعود الى عقد الأمل عليه باعتباره رجلاً من الطبقة السفلى و شاب عديم التجربة كي يتمكنوا من استغلال اسمه و العمل خلف ستار حماية القيادة نحو تنفيذ مآربهم، غافلين عن ان الشهيد عارف حسيني كان يحظى برصيد علمي مناسب و افادته خاصة من افكار الامام الراحل فهو ينوي بعزيمة راسخة

استئصال جذور الاستعمار من ثقافة الشعب الباكستاني. و كان القادة السياسيون في باكستان و الامبريالية خاصة و عملاؤها في المنطقة يعلمون جيداً بان انتشار افكار هذا الشهيد و التي هي نفس افكار الامام الخميني سيؤدي الى انفلات احتوا الامور من ايديهم و قد يؤدي الامر الى مواجهتهم لخميني آخر و هذه المرة ينوي هذا الرجل العمل بقوة في انقاذ باكستان و تحقيق الاتحاد العملي بين الشيعة و السنة في هذا البلد الإسلامي.

و كان كفاح الشهيد عارف حسيني قد بدأ بشكل مخطط له بشكل كامل و بالأساليب الرائجة الموجودة في ايجاد التفرقة و الخلاف بين مختلف الطوائف و خاصة بين الشيعة و السنة، حيث كان يصرف الشهيد عارف حسيني معظم اوقاته و طاقاته في المحافظة على الاتحاد بين هذه الطوائف الإسلامية. و كان عملاء الاستعمار لم يأبوا عن توجية اية تهمة و افتراء ضده راكبين موجة الجهل الموجود في عوام الناس آخذين المزيد من الفرص من هذا الشهيد. و كان الشهيد عارف حسيني عارفاً بالفرصة القليلة و ذكائه في تمييز خطط الاعداء قد بذل منتهى مساعيه في تربية الطلاب الثوريين و الى جانب ايجاده المدارس و المؤسسات ذات المنفعة العامة شكل الطاقم الثوري الذي يتمكن من مواصلة الطريق الذي سار فيه الجيل الذي اجتاز حالياً فترة الحداثة فهو على امل من خلال اعتماده على رصيده الاعتقادي و انتهاجه للخط الشفاف و الواضح للامام انقاذ الشعب الباكستاني من الواقع الذي يعيشه.

● رئيس التحرير



Loyal Man of Revolution

Islamic revolution was not limited only to the territories inside Iran because of its intellectual and spiritual characteristic and due to sincerity and tact of its respectful leader; it was able to influence other territories and to bring a wave of awareness for other countries as well.

One of the countries that were seriously influenced by the Islamic Revolution was Pakistan. Since this country was a neighboring country for Iran and it was under changes more than other countries that do not have this measurement. Pakistan has been under cultural attacks of imperialism due to activities of different and still this country has not been released of this issue.

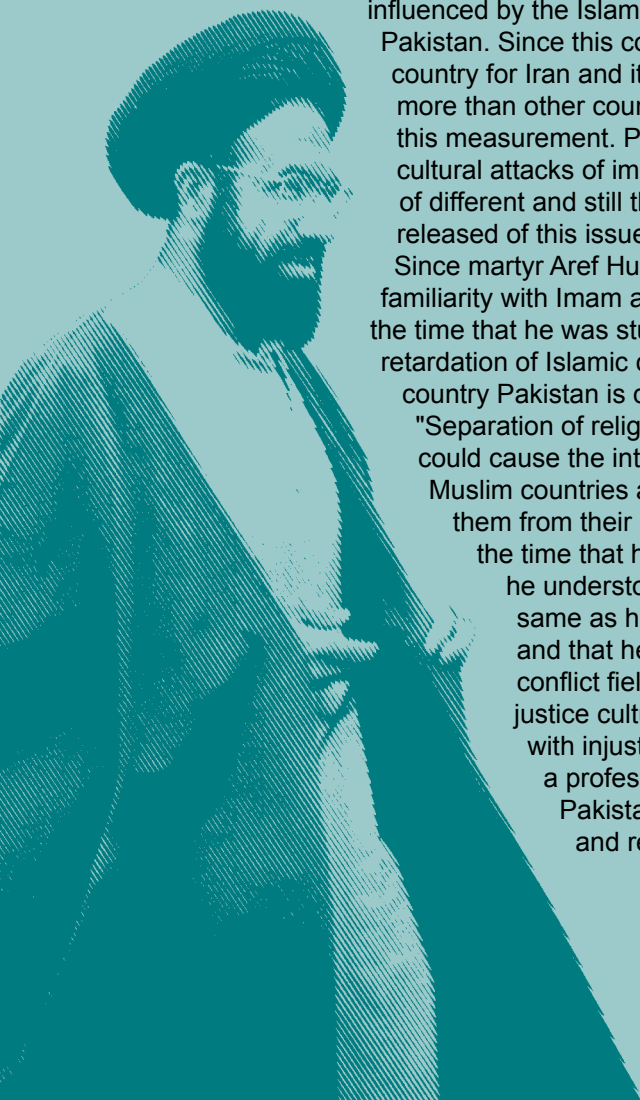
Since martyr Aref Hussein had a long term familiarity with Imam and his thoughts, since the time that he was studying in Najaf knew that retardation of Islamic countries including his country Pakistan is due to the wrong thought "Separation of religion from politic" which could cause the interference of foreigners in Muslim countries and they would deprive them from their enriched culture. From the time that he was a young clergy, he understood that he must act the same as his friend Imam Khomeini and that he must step to the conflict field and to propagate the justice culture and to campaign with injustice. When he became a professional clergy, he went to Pakistan to teach the Islamic and religious clergies.

After a few times he became a popular leader for the Shiites of Pakistan and many Shiites in Pakistan would listen to his speeches. This respectful clergy was able to do many great activities in Pakistan to campaign against colonialism.

The Imperialism leaders know that if they let him to be free in Pakistan, he will expand his thoughts and that they will observe another Imam Khomeini in Pakistan and that they won't be able to control the affairs of Pakistan anymore. They also knew that this respectful martyr attempts to create a unity between Shiites and Sunnis of Pakistan.

Campaigning against this respectful martyr was started in a managed path and with famous methods of creating disunion among different cults in Pakistan specially between Shiites and Sunnis, in a way that a big deal of this martyr's times were devoted for this issue (to create unity). The protégé agents of colonialism accused him of doing some unfair activities and they caused that this martyr to lose many opportunities, but he would still continue his activities to teach the clergies. We hope that the nation of Pakistan to be free from the fork of oppression and tyranny.

● **Editor in chief**



www.shahed.isaar.ir

پایگاه اطلاع رسانی فرهنگستان

شاهد خوب

www.navideshahed.com



شماره اول

دیماه ۱۳۸۵

دیماه ۱۳۸۶

شماره دوم

دیماه ۱۳۸۶

دیماه ۱۳۸۷

شماره سوم

دیماه ۱۳۸۷

دیماه ۱۳۸۸



سالنامه نفیسی

شاهد یاران

علاقه‌مندان می‌توانند برای
تهیه سالنامه به فروشگاه‌های
نشر شاهد مراجعه کنند.

Email: baran@shahedmag.com

نشانی: تهران / خیابان آیت‌الله طالقانی / خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی) / شماره ۳ / انتشارات شاهد

صندوق پستی ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵ / تلفن ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸ / دورنگار ۸۸۳۰۹۲۴۹